

جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم

مترجم: موسی دانش

فهرست مندرجات

۹	پیشگفتار مترجم
۱۰	شهادت سید محمد باقر حکیم
۱۵	مقدمه ناشر (متن عربی)
۱۷	پیش درآمد

باب اول: جانشینی انسان

۳۷	پیش درآمد
۴۲	فصل اول: معنای جانشینی و دلایل آن
۷۵	فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش تا هبوط

باب دوم: جامعه انسانی و پیدایش آن

۹۳	فصل بندی پژوهش
۹۳	تعریف جامعه
۹۶	شعب و قبیله
۱۰۱	تفاوت میان واژه‌های امت و قوم
۱۰۱	واژه ترجیحی
۱۰۲	فصل اول: عناصر جامعه انسانی
۱۰۹	فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی
۱۱۰	دیدگاه‌های مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی
۱۱۷	مسئولیت، رابطه‌ای است که دو مرز دارد:
۱۱۷	اسلام و دموکراسی

۱۲۴	انتقادهایی بر اندیشه علامه
۱۲۵	نظریه‌های وحدت و اختلاف
۱۲۷	وجود دین در دو سطح
۱۲۸	نتیجه
۱۳۴	تعادل و رحمت الهی
۱۳۵	هوس عامل اصلی اختلاف

باب سوم: اثر گذاری هوس و دین بر جامعه

۱۳۹	فصل اول: هوس و تأثیر آن بر پیدایش اختلاف
۱۴۰	اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت
۱۴۲	اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت
۱۵۱	دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک
۱۵۳	پدیده‌های شرک اجتماعی
۱۸۲	نمادهای بی مسئولیتی
۱۹۸	تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری
۲۰۶	نظریه شهید صدر
۲۱۰	فصل دوم: درمان اختلاف از طریق دین و شریعت
۲۱۰	پیش درآمد
۲۱۴	جستار نخست: رشد اختلاف اجتماعی
۲۲۲	ضرورت انقلاب
۲۲۸	مقایسه میان دو پایه اول و دوم
۲۲۹	جستار دوم: شریعت و رهبری
۲۲۹	رسالت و رسول
۲۳۱	ضرورت عصمت
۲۳۲	عوامل انقلاب دینی
۲۳۴	چکیده ارکان انقلاب دینی

باب چهارم: نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ

۲۳۹	فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ
۲۳۹	پیش درآمد

فهرست مندرجات / ۵

۲۳۹	عوامل اثرگذار در تاریخ
۲۴۰	آینده عامل حرکت در تاریخ
۲۴۱	محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده
۲۴۲	محتوای درونی انسان و اثرگذاری آن بر روبنا
۲۴۴	جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر
۲۴۸	آغاز از محتوای درونی
۲۵۲	خدا و آرمان
۲۵۵	فصل دوم: انواع آرمان
۲۵۵	نوع اول: آرمان تکراری
۲۶۱	سلطه شهوت، عاملی دیگر
۲۶۲	آرمان تکراری عامل چند دستگی
۲۶۵	اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده
۲۶۸	نوع دوم: آرمان محدود
۲۷۰	خطا در گزینش آرمان محدود
۲۷۰	خطای گسترش افقی
۲۷۱	خطای گسترش عمودی
۲۷۴	رابطه آرمان تکراری و محدود
۲۷۵	مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری
۲۸۰	نوع سوم: آرمان نامحدود
۲۸۵	عصمت و پایداری پیامبران
۲۸۸	اصول پنجگانه دین

باب پنجم: دین و روابط اجتماعی

۲۹۳	سرآغاز
۲۹۴	فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت
۳۰۲	فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان
۳۰۲	مشکل کشمکش میان توانمند و ناتوان
۳۰۳	زمینه روابط جنسی و خانوادگی
۳۰۵	زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی
۳۰۷	حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان

۳۱۰	راه‌حلهای مادی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان
۳۱۱	نقد راه‌حل مارکسیستی
۳۱۶	نقد راه‌حل سرمایه‌داری
۳۱۹	فصل سوم: دین و روابط متقابل اجتماعی
۳۱۹	تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت
۳۲۳	تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل
۳۲۵	نشانه‌های چند دستگی در جامعه فرعون
۳۳۳	چکیده

باب ششم: وحدت نهایی دینی

۳۳۷	پیش درآمد
۳۳۷	مراحل تاریخ جامعه انسانی
۳۴۲	فصل اول: پایه‌های وحدت الهی
۳۵۱	وحدت و اصل حق و عدالت
۳۵۱	حق
۳۵۳	قسط و عدالت
۳۵۴	ضمانت‌های اجرایی
۳۵۷	امتیازات شریعت اسلامی
۳۶۲	وحدت امت و جامعه
۳۶۵	منظره‌هایی از وحدت امت
۳۶۹	مسئولیت‌های نبوت و امامت
۳۷۰	تفاوت میان نبوت و امامت
۳۷۶	فصل دوم: حکومت اسلامی
۳۷۶	فصل بندی جُستار
۳۷۶	جستار نخست
۳۷۸	رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی
۳۷۸	مقام قانونگذاری
۳۷۹	احکام حکومتی
۳۸۱	مکانیسم قانونگذاری
۳۸۲	ضمانت‌های اجرایی

فهرست مندرجات / ۷

۳۸۳	مقام اجرایی
۳۸۵	مقام قضایی
۳۸۶	رکن دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی
۳۸۸	فرمانروایی یا امامت
۳۸۹	سختگیری در ویژگیهای رهبری
۳۹۰	ویژگیهای فرمانروا
۴۰۰	رکن سوم: نقش امت در حکومت
۴۰۴	جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی
۴۰۷	نقش حکومت اثرگذاری است نه اثرپذیری
۴۰۹	مسئولیت حکومت در برابر تکامل انسانی
۴۱۰	تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی
۴۱۱	پیامد دادن نقش سترگ به حکومت
۴۱۳	جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی
۴۲۴	نیاز به آیین الهی
۴۲۶	تأکید قرآن بر شریعت
۴۳۲	مصادقهای اجرای شریعت
۴۳۴	فصل سوم: شیوه تحقق بخشیدن وحدت جامعه
۴۳۵	پایه‌های تحقق بخشیدن وحدت
۴۳۶	ابزار تحقق یافتن وحدت
۴۶۳	فصل چهارم: دستاوردها و آثار
۴۶۶	روابط اجتماعی
۴۷۳	یگانگی خدا و پرستش او
۴۷۶	شناخت و حقیقت
۴۸۰	ارزشها و روح معنوی
۴۸۲	نظام و قانون
۴۸۳	حکومت اسلامی و حفظ نظام
۴۸۵	نظارت امت و حفظ نظام
۴۸۹	فهرست منابع

پیشگفتار مترجم

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

تاریخ بشر همواره صحنه نبرد حق بر باطل و ستیز رهروان خط سرخ هابیل با پیروان قابیل بوده و بدین سبب، در برابر هر ابراهیم، نمرودی و در برابر هر موسی، فرعونی قرار داشته است. در این میان، تنها پیامبران، امامان اهل بیت علیهم السلام و وارثان آنان یعنی عالمان دینی بودند که همواره از آیین الهی و ارزشهای آن دفاع می‌کردند و با ستمگران به ستیز بر می‌خاستند و در این راه، حتی از نثار جان و مال دریغ نمی‌ورزیدند.

خط عالمان حقیقی و برجسته شیعه، خط سرخ شهادت است که همان خط آل محمد و علی است و تاریخ پرافتخار تشیع گواه بر این ادعاست. چرا که عالمان سترگی را می‌بینیم که با آرامش، افتخار، و ایمان استوار در پهنه دفاع از مکتب تشیع و ارزشهای دینی و انسانیت، گام نهادند و قلم و جان را یکسره بر سر آن سودا کردند. از جمله این عالمان بزرگ، می‌توان از شهید اول، شهید ثانی، شهید ثالث و در سالهای اخیر از شهید مرتضی مطهری و شهید بهشتی در ایران و شهید سید محمد باقر صدر و شهید سید محمد باقر حکیم در عراق نام برد و در یک سخن: اینان اندیشمندان و نویسندگان نام‌آوری بودند که با قلم و اهدای خون خود به یاری دین خدا برخاستند و در این جا وقتی که مُرگب صاحب قلم با خون او درهم می‌آمیزد، آن چنان موجی در جامعه ایجاد می‌کند که مردم را از خواب غفلت بیدار می‌کند و طومار زندگی ستمگران را درهم می‌پیچد.

شهید سید محمد باقر حکیم:

آیه الله سید محمد باقر حکیم فرزند مرحوم آیه الله العظمی سید محسن طباطبایی حکیم، مرجع عالیقدر شیعه است. او در ۲۵ جمادی الاولی، سال ۱۳۵۸ ه. ق دیده به جهان گشود و در سایه حمایت پدر بزرگوار و برادران فاضل خود پرورش یافت و در بیت علم و تقوا نشو و نما کرد.^۱ خلاصه سخن این که وی عضو برجسته «آل حکیم» است و آل حکیم با شایستگیها، مبارزه‌ها و فداکاریهایی که از خود نشان داده و شهیدانی که در راه خدا تقدیم کرده، به نام آل علم و فضیلت، خاندان ستیزه‌گر با ستمگران و قبیله عشق و شهادت معروف شده است. وی در سن دوازده سالگی وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد و پس از اتمام دوره سطوح عالی، به مرحله درس خارج گام نهاد و در نزد پدر بزرگوارش و نیز آیه العظمی خوئی و آیه الله العظمی شهید صدر تلمذ کرد. آن‌گاه به تدریس در حوزه علمیه پرداخت و پس از مدتی از وی دعوت شد که در دانشکده اصول دین در بغداد تدریس کند. وی این دعوت را پذیرفت و یازده سال تا هنگامی که این دانشکده به دست دژخیمان بعثی برچیده شد، به تدریس در رشته‌های علوم قرآنی و فقه مقارن پرداخت.

آیه الله شهید سید محمد باقر حکیم، افزون بر این که فقیه و استاد دانشگاه بود، سیاستمداری برجسته و مجاهدی نستوه شمرده می‌شد و از همین رو فعالیت‌های چشمگیر اجتماعی و سیاسی داشت. پس از رحلت پدر بزرگوارش، به منظور ادامه فعالیت‌های سیاسی و با هدف گسترش روح اسلام خواهی و فداکاری در میان مردم و ستیز با دستگاه ستمگر و فاسد حاکم در بغداد به استاد خود، آیه الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر پیوست. وی بارها در عراق دستگیر، زندانی و شکنجه شد. پس از شهادت شهید صدر، برخی از مراجع تقلید و علما به وی پیشنهاد کردند که به منظور حفظ جان خویش عراق را ترک کند. از این رو پس از گذشت دو ماه از شهادت شهید صدر، عراق را ترک کرد و عازم سوریه شد و پس از سه ماه اقامت در سوریه، به کشور جمهوری اسلامی ایران آمد.

۱. ر.ک: سید منذر حکیم، قیسات من حیاة و سیرة شهید المحراب آیه الله المجاهد السید محمد باقر الحکیم، ص ۱۵.

آیه الله حکیم در ایران رسماً علیه رژیم خودکامه و فاسد حاکم عراق، اعلان جهاد کرد و به نبرد سیاسی و نظامی ضد این رژیم پرداخت. او پس از تشکیل مجلس اعلای عراق به عنوان سخنگوی این مجلس برگزیده شد پس از مدتی ریاست آن را برعهده گرفت و همچنین، برای نخستین بار گروه نظامی «سپاه بدر» را سامان داد که هزاران تن از مجاهدان عراقی را در خود جای می‌داد و این سپاه ضربات سختی بر پیکر پوسیده رژیم بعثی وارد کرد.

آیه الله مجاهد سید محمد باقر حکیم پس از فروپاشی رژیم بعثی و اشغال عراق از سوی آمریکا و انگلیس، در میان استقبال گرم مردم عراق به کشورش بازگشت و در آن روزهای سخت و نبود امنیت، امامت نماز جمعه شهر مقدس نجف اشرف را بر عهده گرفت. او در یکی از جمعه‌ها پس از آن که خطبه‌های نماز جمعه را گزارذ و نماز را با دهان روزه به جای آورد از حرم علوی بیرون می‌آمد که ناگهان صدای انفجار وحشتناکی در فضا پیچید و نجف را تکان داد و آیه الله سید محمد باقر حکیم به شهادت رسید. منبع انفجار، هفتصد کیلوگرم مواد منفجره‌ای بود که به منظور کشتن آیه الله حکیم در دو ماشین جاسازی شده بود.

کتابی که فرا روی شماست از مهمترین عوامل جاودانگی آن شخصیت بزرگ، اندیشه‌ها و آثار علمی اوست. علامه شهید سید محمد باقر حکیم که جانش را در راه خدا داد، اگر چه با شهادت خویش چونان دیگر شهیدان مانایی و جاودانگی یافت، لیک این نیز گفتنی است که آثار علمی بر جای مانده، از این متفکر اسلامی شخصیتی پایاتر و ماندگارتر می‌سازد. او از شاگردان شهید صدر بود و در حوزه‌های درس او، همچون درس تفسیر ایشان شرکت می‌کرد و چه شاگرد شایسته‌ای که هم درسهای نظری قرآن را از استادش آموخت و مفسّر و استاد علوم قرآنی شد و هم درسهای عملی را از وی فرا گرفت و همانند استاد سترگ خویش شربت شهادت در کام کشید.

آیه الله حکیم آثار قرآنی فراوانی از خود بر جای نهاده که کتاب: «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» و برگردان آن به فارسی با عنوان: «جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم» که هم اینک فرا روی شماست از آن جمله است. نویسنده این کتاب که روش تفسیر موضوعی را فرایش گرفته است، یکی از مهمترین گزاره‌های قرآنی، یعنی «جامعه انسانی» را

پژوهیده است و درباره ابعاد گونه‌گون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی این جامعه همچون آغاز پیدایش انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، روند تکامل آن، اندیشه‌ای که جامعه صالح باید از آن پیروی کند، سرانجام این جامعه و عواملی که این جامعه را به سوی کمال سوق می‌دهد، سخن می‌گوید. همچنین، مسأله امامت و رهبری، تشکیل حکومت اسلامی، ایجاد وحدت در میان امت اسلامی و دستاوردهای این حکومت، از مطالبی است که نویسنده روانشاد بدان پرداخته و با تسلطی که بر تفسیر آیات قرآنی دارد، دیدگاه قرآن درباره هر کدام از این مسائل را بیان می‌دارد.

این کمترین، گذشته از آن که در شمار طلاب حوزه علمیه نجف اشرف بودم و سالها افتخار اقامت در جوار پاک مولای پرهیزکاران امام علی علیه السلام را داشتم و آیه الله سید محمد باقر حکیم را بارها از نزدیک زیارت کرده و به ایشان ارادت داشتم، به دو دلیل برگردان این کتاب به زبان فارسی را برگزیدم:

اول: پس از مطالعه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» دریافتم که کتابی است علمی و در نوع خود بی نظیر که یکی از موضوعات مهم امروز، یعنی «جامعه انسانی» را به خوبی کاویده و دیدگاه قرآن درباره آن را استنباط کرده و در دسترس قرار داده است. دوم: مرحوم شهید حکیم از معدود عالمانی است که به آنچه آموخت و نوشت، عمل کرد، چه، وی برای پایبندی به احکام قرآن کریم، پاسداری از مکتب تشیع، ستیز با ستمگران و دفاع از ستم دیدگان، جانش را نثار کرد و فرشته شهادت را در آغوش کشید. پس چه زیبا و شایسته است که ما هم در برابر خون این شهیدان بزرگ و اندیشمند احساس مسؤولیت کنیم و آثار ارزنده آنان را زنده نگهداریم و دست به دست و سینه به سینه به یکدیگر منتقل سازیم. این کمترین نیز بر اساس احساس همین مسؤولیت، وظیفه خود دیدم که این کتاب را به فارسی برگردانم تا پیروان فارسی زبان قرآن کریم نیز همانند تازی زبانان بتوانند از این اثر ارزشمند قرآنی سود ستانند.

جای بسی خوشوقتی است که امروز بحمدالله، سیاست آستان قدس رضوی و اهتمام ویژه بنیاد پژوهشهای اسلامی بر آن است که این گونه آثار قرآنی و اسلامی را احیا و منتشر کنند و در دسترس عموم مشتاقان آموزه‌های قرآنی قرار دهند. از این رو، پس از آن که ترجمه کتاب یاد شده را پیشنهاد کردیم، هیئت مدیره محترم بنیاد پژوهشهای

اسلامی آن را تصویب نمودند و این جانب ترجمه کتاب را برعهده گرفتم. این جانب تردید ندارم که هیئت مدیره محترم بنیاد در پیشگاه خداوند مأجور خواهند بود و امیدوارم که حقیر هم مشمول این پاداش و رحمت الهی قرار گیرم. در این جا شایسته است ماجرای خوابی را که دیده‌ام تعریف کنم.^۱

موسی دانش - مشهد مقدس، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

۱. پس از آن که قرارداد ترجمه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» با واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی را امضا و کار ترجمه را آغاز کردم، شبی در خواب دیدم که در شهری قرار دارم، زیبا، ساکت، آرام، بسیار کم جمعیت و دارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای دیدنی. از کنار خیابانی عبور کردم و به خانهای رسیدم. ناگهان نگاهم به مرحوم شهید آیه الله سید محمد باقر حکیم افتاد که جامه روحانیت بر تن داشت و در برابر آن خانه ایستاده بود. پیش رفتم و به آقا سلام کردم. ایشان با لهجه عراقی به من گفتند: «إشْلُوْنَاكَ» یعنی حالت چگونه است؟ آن گاه افزود می دانی چرا با زبان عربی با تو سخن گفتم؟ برای این که تو با زبان ما آشنایی. گفتم: بله، آقا من سرگرم ترجمه کتاب شما هستم. شهید حکیم گفت: بی آن که تو بگویی، ما از این کار شما آگاهی داریم. ما اینترنتی در اختیار داریم که از طریق آن به کارهای شما آگاهی پیدا می کنیم. در این هنگام، جوانی که در آن جا پشت میز نشسته بود و یک دستگاه کامپیوتر روی میز او قرار داشت، به من گفت: بیا قرارداد ترجمه کتاب را نگاه کن. من نزد آن جوان رفتم و تصویر قرارداد ترجمه را که میان آیه الله حکیم و بنیاد پژوهشهای اسلامی بسته شده بود، بر روی صفحه کامپیوتر مشاهده کردم.

در همان عالم رؤیا کسی به من گفت: خوابت را با مدیر عامل بنیاد پژوهشهای اسلامی مطرح کن. من هم جریان خواب را برای حجة الاسلام الهی خراسانی نقل کردم. ایشان به من تبریک گفتند و من نیز متقابلاً به ایشان تبریک عرض کردم.

در پایان از همکاران گروه ترجمه عربی و سایر همکارانی که در به سامان رساندن این اثر علمی و سترگ قرآنی نقشی داشته اند، سپاسگزاری می کنم و اطمینان دارم که پاداش همگان در پیشگاه ایزد منان محفوظ است.

مقدمه ناشر (متن عربی)

ستایش از آن خداوند است و درود و سلام بر پیامبر او محمد ﷺ و خاندان پاکش. گردهم آوردن پژوهش علمی و بیان، کاری است بی‌نهایت زیبا. اگر انسان هدفدار و مکتبی در رسیدن به هدف خویش توفیق یابد، به نعمتی الهی دست یافته و این، همان چیزی است که خواننده دور اندیش آن را در پژوهشی که فرا رویش قرار دارد به روشنی در می‌یابد، پژوهشی که نویسنده این کتاب، در راه آن تلاش و کوشش در خور انجام داده است.

ویژگی پژوهشهای قرآنی، از دیدگاه بزرگان مکتب تشیع آن است که در پرتو رهنمودهای اهل بیت علیهم‌السلام برای دستیابی به حقیقت قرآنی، دقت و کوشش فراوان به عمل آید. لیک حذف دیدگاه‌های اسلامی از صحنه عمل موجب شده است، «تفسیر موضوعی» به صورت تفسیری آرمانی در آید که انسان با هدف و مکتبی، از طریق آن بتواند مهم‌ترین دیدگاه‌های کلیدی اسلام در دوران معاصر را عرضه کند.

اگر کسی در آیات قرآن حکیم درنگ کند، خواهد دید که موضوع این کتاب، یعنی جامعه انسانی از بیشتر موضوع‌های مطرح شده در قرآن فراگیرتر و پرمایه‌تر است. چنانچه این سخن نیز افزوده باید که نویسنده محترم قدس سره در بیشتر فصلهایی که درباره نظریه اسلامی آورده، دیدگاه‌های دو شخصیت بلند آوازه و برجسته مکتب تشیع: علامه شهید سید محمد باقر صدر و علامه سید محمد حسین طباطبایی و نیز دیدگاه شخصیت برجسته برادران اهل سنت، علامه شیخ محمد عبده، را بر رسیده است. این

پژوهش با دیدگاههای نوین نویسنده، وزین و پربارتر شده و خواهیم دید که خواننده گرامی، هنگام مطالعه کتاب، بیش از ما به ستایش این دیدگاههای نو خواهد پرداخت.
مرکز اسلامی معاصر بیروت، تابستان ۲۰۰۳م

پیش درآمد

در آغاز، خوب است اندکی در شیوه کلی این پژوهش که شیوه «تفسیر موضوعی» است و نیاز بدان و نیز پیرامون موضوع پژوهش یعنی «جامعه انسانی» و اهمیت این موضوع، تأمل کنیم.

۱ - شیوه پژوهش

پژوهشهای تفسیری قرآن کریم با یکدیگر تفاوت دارند و شیوه و محتوای آنها با توجه به موضوعات مورد نظر و مکتبی که مفسر از آن پیروی می‌کند گونه‌گون است. چه، می‌بینیم که برخی از مفسران تنها به موضوع لغوی و لفظی در متن قرآنی روی می‌آورند، برخی دیگر به موضوع حقوقی و فقهی می‌پردازند و دسته سوم به موضوع عقیدتی و کلامی توجه می‌کنند...

برخی از مفسران به شیوه حدیث پای بندی نشان می‌دهند و قرآن را با حدیث تفسیر می‌کنند. در حالی که دیگر مفسران شیوه جمع میان معقول و منقول، یا شیوه اندیشه و تحلیل، یا شیوه تفسیر قرآن به قرآن و... را بر می‌گزینند.

به رغم این اختلاف در شیوه‌های تفسیر و فزونی مکاتب تفسیری و تمایز هدفها در تفسیر قرآن کریم، دو شیوه اصلی وجود دارد که عبارتند از: شیوه تفسیر ترتیبی و شیوه تفسیر موضوعی.

الف - تفسیر ترتیبی

تفسیر ترتیبی، شیوه‌ای است که از آغاز پیدایش تفسیر و حتی در عصر حاضر، مفسران بدان عادت کرده‌اند و قرآن را به صورت بخش بخش و همان گونه که در مصحف شریف تدوین شده است تفسیر می‌کنند و لذا مفسر از سوره حمد آغاز می‌کند و به سوره ناس پایان می‌دهد.

مفسر در چهارچوب این تفسیر، از ظهور کلام در معنای مورد نظر و نیز قراین برگرفته از خود قرآن کریم، یاری می‌جوید و این کار را از طریق رجوع به دیگر آیات یا آیه‌ای انجام می‌دهد که با مقطع مورد بحث در بیان اصطلاح یا مفهوم و یا اندیشه مشترک است. یا این که مفسر از قراین حالیه‌ای کمک می‌گیرد که معمولاً از طریق مراجعه به شرایط نزول قرآن به دست می‌آید از قبیل اسباب نزول و امثال آن همچون امور مسلم تاریخی یا امور مسلمی که از خود قرآن کریم استنباط می‌شود.

همان گونه که مفسر از برخی امور مسلم عقیدتی یا دینی که قرآن به آن‌ها اشاره می‌کند و با آیه مورد تفسیر ارتباط دارد، یا از عواملی که عقل سلیم بدان پی می‌برد، یاری می‌جوید.

روایاتی که از پیامبر ﷺ و امامان معصومین نقل شده، به طور کلی منبع دیگری است برای قراین ناپیوسته [= منفصله] در فرایند تفسیر. هر چند که نقش اساسی روایات - بر حسب آنچه در بحث علوم قرآن بیان کردیم - توضیح دادن، شرح کردن و به کار بستن است.^۱

عامل پذیرش شیوه ترتیبی

عوامل فراوانی برای انتخاب و پذیرش تفسیر ترتیبی از سوی مفسران بیان می‌شود.^۲ شاید مهمترین عامل، نگاه تقدس آمیزی باشد که مفسران به مسأله ترتیب قرآن کریم و مصحف شریف دارند. چرا که قرآن کریم از صدر اسلام تا روزگار کنونی با همین ترتیب بوده است که از سوره حمد آغاز می‌شود و به سوره ناس پایان می‌یابد. از این رو، مفسران این ترتیب را رعایت کرده و در تفسیرشان بر طبق آن حرکت کرده‌اند.

۱. علوم القرآن، ص ۳۴۳.

۲. المدرسة القرآنية، ص ۲۰.

به همین سبب، سنت نبوی با قرآن کریم تفاوت پیدا می‌کند، زیرا سنت با این شیوه مقدس تدوین نشده، بلکه بر اساس موضوعات فقهی و عقیدتی تدوین شده است. از این رو، شیوه کلی در دوره دوم تدوین سنت، شیوه موضوعی بوده است.

ب - تفسیر موضوعی

در دامان شیوه ترتیبی در تفسیر، شیوه دیگری به نام «شیوه موضوعی» زاده شد. چه، از روزهای آغازین پیدایش دانش تفسیر، این شیوه در دامان شیوه ترتیبی پیدا شد؛ هر چند که در آن زمان شیوه‌ای فراگیر برای تفسیر کل قرآن کریم وجود نداشت و تنها مفسران، در اثنای تفسیر ترتیبی خود، گهگاه در یکی از موضوعات قرآنی همچون «الوهیت»، «تقوا» و یا «شفاعت» درنگ می‌کردند و پیرامون آن موضوع تحقیق مستقلی انجام می‌دادند و می‌کوشیدند از طریق کنکاش و تفسیر تمامی آیاتی که در جاهای مختلف به این موضوع اشاره کرده‌اند، دیدگاه قرآن درباره آن را به دست آورند.

این شیوه در عصر حاضر، به دلیل نیازی که بدان وجود دارد، به اندازه‌ای توسعه یافته که به صورت شیوه‌ای مستقل در تفسیر پژوهی و تفسیرنگاری در آمده و تمامی قرآن را در بر گرفته است.

قرآن کریم تمامی موضوعات دینی را مورد بررسی قرار داده و حتی در برخی از روایات آمده که قرآن به هر چیزی در جهان هستی پرداخته است.^۱ این موضوع از این سخن خداوند نیز به دست می‌آید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲؛ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است

بر تو نازل کردیم.»

وقتی این موضوع را بدانیم، می‌توانیم حجم بزرگی از موضوعات را تصور کنیم که

۱. در روایت صحیح از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرو فرستاده است و - به خدا سوگند - هیچ چیزی را که انسان ها بدان نیاز داشته باشند رها نکرده است. حتی کسی نمی‌تواند بگوید: ای کاش، این چیز در قرآن نازل می‌شد، زیرا خدا آن را در قرآن نازل کرده است.» در حدیث معتبر دیگری از امام صادق علیه السلام راوی می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: «هیچ چیزی نیست، مگر این که درباره آن آیه قرآن یا روایتی آمده است.» *الکافی*، ج ۱، ص ۵۹، ح ۱ و ۴

می شود از طریق شیوه تفسیر موضوعی بدان پرداخت.

مقصود از موضوعیت در شیوه تفسیر موضوعی چیست؟

ممکن است در ذهن خطور کند، مقصود از «موضوعیت» در شیوه تفسیر موضوعی آن است که پژوهش در این روش، بر حقایق علمی بیرونی تکیه داشته باشد، در برابر پژوهشی که بر حدس و گمان یا ذوق و استحسان استوار است به گونه ای که پژوهش جانبدارانه باشد و انسان در این پژوهش، اندیشه های از پیش تعیین شده ای را بپذیرد و آن را بر قرآن کریم تحمیل کند.

لیک حقیقت آن است که این ویژگی نمی تواند امتیازی را برای شیوه موضوعی در برابر شیوه ترتیبی شکل دهد بلکه این ویژگی، یک خصوصیت ضروری و مطلوب در هر دو شیوه به شمار می رود. چه، تفسیر قرآن باید بر دیگر آیات قرآنی که به فهم قرآن کمک می کند تکیه داشته باشد و همچنین بر ابزاری علمی استوار باشد که قرآن و اسلام در اثبات معانی و مفاهیم مورد نظر از الفاظ، بر این ابزار تکیه می کنند.^۱

تکیه کردن بر اوهام و گمانها و جانبداری در تفسیر و نیز پذیرش اندیشه های از پیش تعیین شده، «تفسیر به رأی» است که در سنت نبوی به شدت از آن نهی شده است و حتی در برخی از روایات از این تفسیر به ورود در آتش و دروغ بستن به خدا یاد شده است:

«کسی که درباره قرآن بدون برخورداری از دانش سخن بگوید، باید نشیمنگاه او پر از آتش شود.»^۲

«کسی که درباره آیات خدا به جدال برخیزد، کافر شده است و کسی که قرآن را با رأی خویش تفسیر کند، بر خدا دروغ بسته است...»^۳

۱. این بحث در بحثهای دلیل شرعی یا عقلی در اصول فقه انجام می شود. ر.ک: *دروس فی علم الاصول*،

الحلقة الاولى، صص ۱۷۷، ۲۹۹ و ۲۳۱.

۲. *التوحید*، ص ۹۱؛ *وسائل الشیعة*، ج ۲۷، ص ۱۸۹؛ *ابواب صفات القاضی*، ب ۱۳، ح ۳۵.

۳. *کمال الدین و تمام النعمة*، ۱/۲۵۶؛ *وسائل الشیعة*، ج ۲۷، ص ۱۹۰، *ابواب صفات القاضی*، ب ۱۳، ح ۳۷.

درست آن است که «موضوعیت» در شیوه تفسیر موضوعی به یکی از دو معنا باشد:
۱- پی بردن به موضوعات مهم و مختلف بیرونی که انسان در این عصر با آن سروکار دارد و بررسی این موضوعات در پرتو قرآن کریم، تا دیدگاه قرآن درباره آن مشخص شود.

به عنوان نمونه، موضوع «انتخاب فرمانروا» از سوی جامعه را بر می‌گیریم و از نگاه قرآن کریم آن را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم تا ببینیم، آیا از نظرگاه قرآن این انتخاب درست است یا باطل؟ یا این که اصل اندیشه این انتخاب درست است، لیک نیاز به اصلاح دارد؟ و نسبت به هر پدیده و موضوعی که در زندگی با آن رو به رو می‌شویم، ماجرا از همین قبیل است.

شاید این معنا برای «موضوعیت، مراد برخی روایاتی باشد که از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است، زیرا در این روایات آمده است: قرآن را در هر عصر و زمانی تأویلی است که جز راسخان در علم از آن آگاهی ندارند.

صفار در «بصائر الدرجات» به طریق معتبر از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است: من از ابوجعفر علیه‌السلام درباره این روایت پرسیدم: «در قرآن آیه‌ای نیست، مگر این که برای آن ظهری است و بطنی». آن حضرت فرمود: «مقصود از ظهر و بطن، تأویل آن است. برخی از تأویلهای در گذشته انجام شده و برخی هنوز رخ نداده است. تأویل همچون خورشید و ماه همواره در حرکت است. هر زمان که تأویل چیزی [= آیه‌ای] فرا رسد، همان گونه که این تأویل برای گذشتگان بوده برای آیندگان نیز خواهد بود. خداوند فرموده است:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَأَلْزَمَهُمْ فِي آيَاتِهِمْ﴾^۱؛ «تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند» ما آن را می‌دانیم»^۲.

بنابراین، بطن قرآن، تأویل آن است و تأویل قرآن یعنی به کار زدن این کتاب در رویدادها و موضوعاتی که در عصر نزول قرآن نبوده است. از این رو، قرآن از لحاظ کاربرد در زندگی اجتماعی همچون خورشید و ماه است که در زندگی جهان هستی به کار

۱. آل عمران/۷.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۹۶، ح ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ح ۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۴۹.

گرفته می‌شود. بر این اساس، هر زمان که پدیده اجتماعی نوینی یافت شود، می‌توان قرآن را درباره آن به کار برد و تأویل کرد. چه، قرآن همان گونه که در مورد پیشینیان به کار گرفته می‌شد، هم اکنون در مورد مردمان امروز نیز به کار گرفته می‌شود.

این روایت آنچه را که صفار به طریق معتبر از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده نیز تایید می‌کند: «قرآن را تاویلی است که برخی از آن سپری شده و برخی هنوز نیامده است. پس هرگاه تاویل در زمان یکی از امامان صورت گیرد، امام آن زمان از این تاویل آگاهی یافته است»^۱.

این روش تفسیری، یعنی تطبیق آیات بر مصداقها و نمادهای مهم بیرونی، یکی از ویژگیهای تفسیر نقلی از امامان اهل بیت علیهم السلام را تشکیل می‌دهد.^۲

۲- برگزیدن موضوعات قرآنی و رده بندی آنها هنگام پژوهش و تحقیق، سپس آوردن تمامی آیاتی که به آن موضوع پرداخته است، تا دیدگاه قرآنی درباره آن به دست آید.

این کار، در حقیقت روند به دست آوردن یک تصویر از طریق پیوند دادن برخی اجزای آن به برخی دیگر است تا دیدگاه کامل قرآنی درباره ابعاد موضوع مورد پژوهش آشکار گردد. بنابراین، تفسیر موضوعی در این جا، تنها به معنای گرد آوری آیات قرآنی پیرامون موضوعی واحد و تفسیر آن نیست بلکه به معنای به دست آوردن نظریه قرآنی پیرامون این موضوع از طریق این گردآوری و تفسیر است.

با این بیان، معنای دوم تفسیر موضوعی کامل کننده معنای نخست آن است.

نیاز عصر حاضر به تفسیر موضوعی

روشها و آیینهای اجتماعی اسلام در صدر اسلام از طریق کاربردی شناخته شد، زیرا شیوه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین نبود که در آغاز بعد اجتماعی اسلام را همچون دیدگاههای کلی مطرح کند و سپس مقررات و قوانین را بسان طبقه فوقانی این دیدگاهها بیاورد تا تمامی ابعاد زندگی را در بر گیرد، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله این بعد اجتماعی را از طریق به

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۵، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳،

ح ۴۷. ۲. رک، علوم القرآن، ص ۳۰۷.

کار بستن قوانین اسلام در عمل بر حسب نیازها و مقتضیات زندگی جدید مطرح کرد. چرا که آن حضرت قوانین و مقررات لازم را بیان می‌کرد و احکام گونه‌گون دربارهٔ مسائل ریز جامعه را مشخص می‌نمود. از این رو، انسان مسلمان نیاز نداشت که به دیدگاهی خاص باور پیدا کند، زیرا با اسلام و روح و آثار آن، در عمل زندگی می‌کرد.

لیک وقتی که اسلام در جامعهٔ اسلامی از صحنهٔ عمل کنار رفت و با دیدگاه‌های مذهبی، اجتماعی و عقیدتی گوناگون رو به رو گردید، نیاز مبرم به پژوهش موضوعی قرآنی در زمینه‌های مختلف پیدا شد، زیرا اسلام نیاز پیدا کرد تا بسان نظریه‌ای مذهبی که پیامبر ﷺ از طریق وحی الهی آن را آورده است عرضه شود، تا صلاحیت این نظریه در موارد زیر روشن گردد:

اولاً: اندیشهٔ اسلامی برای حل مشکلات زندگی معاصر و درک و فراگرفتن این زندگی توسط انسان مسلمان، چه مقدار شایستگی دارد؟

ثانیاً: صلاحیت اسلام در رویارویی دیدگاه‌های مذهبی با یکدیگر و مقایسهٔ آن‌ها با دیدگاه قرآنی و شناخت نقطه‌های اختلاف و اشتراک میان آن‌ها و شناخت دلیل برتری دیدگاه قرآنی بر این دیدگاه‌ها.

ثالثاً: شایستگی اسلام در کم کردن و محدود ساختن جنگ آزادی مذهبی یا اختلافات فقهی که یکی از عوامل این اختلاف، غرق شدن در تفصیل و تمرکز کردن بر جزئیات مسائل فقهی است.

بر اساس این نیاز به تفسیر موضوعی، در این پژوهش، شیوهٔ تفسیر موضوعی را برگزیدیم و یکی از موضوعات مهم و کلیدی را که قرآن بدان پرداخته است انتخاب کردیم و کوشیدیم از طریق آیاتی که ابعاد متعدّد موضوع مورد نظر را بر رسیده و نیز از راه قرآینی که با آن ارتباط دارد، دیدگاه قرآن در خصوص این موضوع را به دست آوریم.

۲- موضوع پژوهش و اهمیت آن

بیشتر اشاره کردیم که قرآن کریم شمار بسیاری از موضوعات اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و دیگر امور و زمینه‌های مختلف را مورد کاوش قرار داده است. شاید موضوع «جامعهٔ انسانی» که ما آن را عنوان این پژوهش خود قرار دادیم از مهمترین

موضوعاتی باشد که قرآن کریم به دلایل زیر به سراغ آن رفته است:

۱- این موضوع ابعاد گوناگون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی دارد نظیر آغاز وجود انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، عناصر بنیادینی که این جامعه را تشکیل می‌دهد، سنتهای حاکم بر حرکت جامعه و تاریخ، مراحل همگانی که جامعه انسانی آن‌ها را پشت سر نهاده، سیر تکامل در این جامعه، اندیشه همگانی که جامعه صالح انسانی آن را باور کند، فرجامی که باید بدان برسد و عوامل روحی و اجتماعی که این جامعه را به سوی کمال و تحقق بخشیدن اهدافی که خداوند پیش روی او قرار داده است سوق دهد.

۲- قرآن کریم در یک دایره وسیع این موضوع را مورد بررسی و جستار قرار داده است، زیرا که هدف قرآن کریم هدایت، سعادت، تکامل و بیرون آوردن انسان از تاریکیها به روشنایی است و ساختن جامعه صالح انسانی از کلیدی‌ترین عوامل این هدایت و تکامل به شمار می‌رود و به همین سبب، انسان در قرآن کریم، موضوع و هدف اصلی است.

۳- پژوهش در موضوع «جامعه انسانی» از مهمترین پژوهشهایی به شمار می‌رود که انسان در این عصر بدان توجه ویژه دارد. پس این، موضوع، مادام که انسان بر روی این زمین زندگی کند، یک موضوع زنده است و از این بابت، میان جهان اسلامی ما و دیگر نقاط زمین هیچ تفاوتی وجود ندارد. بنابراین، پس از انتشار چندین دیدگاه در جهان کنونی که با توجه به اندیشه‌های گوناگون این موضوع را مورد کاوش قرار داده، باید پژوهشهای اسلامی نیز از دیدگاه قرآن کریم پیرامون آن صورت پذیرد تا دیدگاه قرآنی و اندیشه اسلامی درباره موضوع یاد شده، شناخته شود و این اندیشه مثابه یک اندیشه کامل، در برابر دیگر اندیشه‌ها و دیدگاههای مادی، به جامعه انسانی ارایه گردد.

انسان محور زندگی

آنچه اهمیت موضوع جامعه انسانی را می‌رساند آن است که می‌بینیم قرآن کریم انسان را محور اساسی زندگی، جهان هستی و جامعه می‌داند و برتری دیدگاه قرآنی بر دیگر دیدگاهها به همین سبب است.

محور بودن انسان را می‌توانیم از طریق امور و ابعاد زیر به روشنی ببینیم:

خلافت در زمین

بعد نخست: این بعد را قرآن کریم بیان کرده است و آن این است که خداوند انسان را جانشین خود بر زمین قرار داده و بدین سبب، انسان را بر سایر آفریدگان برتری داده است. خداوند فرموده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱؛ «و چون پروردگارت به

فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»

هنگامی که فرشتگان از خداوند پرسیدند: چرا انسان را به جانشینی خویش گماشته است؟ در حالی که این انسان فساد می‌کند و خونها می‌ریزد، اما آنان چنین نمی‌کنند و خدای را تسبیح می‌گویند و تقدیس می‌کنند؟

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...﴾^۲؛

«گفتند: آیا در آن کسی را بر می‌گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو را تسبیح می‌گوییم و به تقدیس می‌پردازیم» خداوند در پاسخ آنان فرمود: او چیزی را می‌داند که آنان نمی‌دانند.

﴿قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳؛ «فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

آن‌گاه خدای سبحان با توجیه عملی، به فرشتگان نشان داد که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای جانشینی شایستگی دارد، نه آنان، زیرا امتیاز «دانش» را به او داد و این کار را با آموختن تمامی نام‌ها به وی انجام داد. سپس این نام‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و از آنان خواست که از نام‌های آن‌ها به او خبر دهند و چون آنان ناتوان گشتند، از آدم خواست که این نام‌ها را به فرشتگان خبر دهد. آن‌گاه خدای سبحان تأکید می‌کند که او از آنچه در دل‌های آنان است آگاهی دارد. خداوند فرمود:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ

۲. همان.

۱. بقره/۳۰.

۳. همان.

بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۱؛ «او همه نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسامی آنان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم»

در این جا ممکن است برداشت ما چنین باشد که مقصود از این جانشینی، تشریحی و در اموری همچون اداره امور زمین و دخل و تصرف در آن، اداره خود انسان و اداره جهان پیرامون اوست. این برداشت از برخی آیاتی به دست می‌آید که از داوری و مسؤولیت انسان درباره رفتار و عملکردی که در این امور دارد، سخن می‌گوید. خداوند فرموده است:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالنَّحْيِ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۲؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زینهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا بیرون کند»
همچنین است این سخن خداوند:

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۳؛ «و قطعاً نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند [ولی] بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را کیفر می‌دهیم. آن‌گاه شما را پس از آنان در زمین، جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید.»

همچنین ممکن است برداشت کنیم که مراد از این جانشینی، تکوینی است و مسؤولیت آباد کردن زمین و اداره امور آن و حرکت و رفتار در آن، بر عهده انسان

می باشد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِنَّهُ لَشُورٌ ۑ﴾^۱؛
 «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

برتری و گرامیداشت انسان

بعد دوم: بعد برتری دادن انسان بر بسیاری از آفریدگان و گرامی داشتن اوست و این چیزی است که از فرمان خداوند به فرشتگان که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را سجده کنند به دست می آید، فرمانی که بیانگر تسلیم و اعتراف به این حقیقت الهی و موقعیت ممتاز برای جانشینی خداوند در زمین است. خداوند فرمود: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلٰسَ اٰنٰی وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ۑ﴾^۲؛ «و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس به جز ابلیس که سرباز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده افتادند.»

همچنین، آنچه از سخنان خداوند درباره برتری و گرامیداشت انسان نسبت به سایر آفریدگان به ما رسیده است، نشان می دهد که او بر دیگر موجودات پیرامونش در زمین و حتی بر تمامی جهان هستی برتری دارد: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيْرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا ۑ﴾^۳؛ «و برآستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.»

قرآن هیچگاه وصف «كَرَّمَهُ» و «كَرَّمْنَا» یعنی گرامی داشتن را به جز انسان برای هیچ آفریده ای با ساختار صفت تفضیلی به کار نبرده است و حتی فرشتگانی را که به طاعت و عبادت و این که آنان «بندگان ارجمند هستند»^۴ توصیف کرده، آنان را با صفت تفضیلی

۱. الملك/۱۵.

۲. بقره/۳۴.

۳. اِسْرَاءُ/۷۰.

۴. این سخن اشاره است به آیه: وَ قَالُوا اَتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُوْنَ. (انبیاء / ۲۶)

توصیف نکرده است.

بر دوش گرفتن امانت

بعد سوم: سومین بعدی که خداوند انسان را بدان اختصاص داده، آن است که تنها او امانت الهی را بر دوش دارد، نه دیگر آفریدگان. خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱؛ «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. [ولی] انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود».

خداوند در این جا، از میان موجودات، تنها از کوهها یاد کرده است، زیرا انسان عظمت، نیرومندی، استواری و قدرتی را در آن می بیند که موجب ثبات و استواری زمین شده است. اما با تمام این ویژگیها، نتوانست این امانت الهی را بر دوش گیرد و انسان شایستگی داشت که این بار را بر دوش گیرد، نه آسمانها و زمین و کوهها. به زودی در بحث آینده به معنای «امانت» و این که انسان، ستمگری نادان است و نیز آنچه در این جا مورد نظر ماست یعنی منحصر شدن این بعد به انسان، اشاره خواهیم کرد.

رام کردن موجودات برای انسان

بعد چهارم: آن است که خداوند سایر موجودات را برای انسان رام کرده است و انسان را به گونه ای آفریده که می تواند در این موجودات تصرف کند. خداوند فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

«خدا همان کسی است که دریا را برای شما رام گردانید تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند و تا از فزون بخشی او طلب نمایید و باشد که سپاس دارید. و آنچه را

۱. احزاب/۷۲.

۲. جاثیه/۱۲ - ۱۳.

در آسمانها و آنچه در زمین است به سود شما را کرد؛ همه از اوست. قطعاً در این، برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است».

همچنین خداوند فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَمَّ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَلَّ وَالنَّهَارَ﴾^۱؛ «خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برایتان رام گردانید تا به فرمان او دریا روان شود و رودها را به تسخیر شما درآورد. و خورشید و ماه را که پیوسته روانند، برای شما رام گردانید و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت.»

می‌توان این تسخیر و توانایی بر آن را یکی از شاخه‌های جانشینی و بعد دیگری از آن دانست و معنایش این خواهد بود که خداوند به انسان امکانات و تواناییهایی داده است که می‌تواند بر زمین و جهان پیرامون خود، سلطه پیدا کند، تا بیانگر خلافت تکوینی او بر زمین باشد، خلافتی که توانایی انسان بر رام کردن موجودات در زمین از آن ناشی می‌شود و نیز نشان دهنده اندکی از کثتش قدرت الهی است که انسان می‌تواند با اراده، اختیار، عقل و عنایت پروردگارش در زمین و جهان هستی تصرف کند.

بنابراین، انسان به خاطر عقلی که خداوند به وی بخشیده، می‌تواند از طریق در هم آمیختن جزئیات هستی، درباره آینده اشیا بیندیشد و با بهره‌گیری از اراده خویش، برای تحقق یافتن این اندیشه در آینده، بکوشد.

انسان محور دگرگونیها در جهان

بعد پنجم: آن است که خدای سبحان، تحولات و دگرگونیهای کلیدی در این جهان را به دگرگونیهایی پیوند داده است که در انسان و اندرون او یعنی در اندیشه او رخ می‌دهد و این، ویژگی و خصوصیتی است که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌سازد، به گونه‌ای که او محور این موجودات شده است.

این بعد، نتیجه و بیانگر امتیازاتی است که پیشتر گفته شد، زیرا می بینیم که دگرگونیهای اجتماعی در زندگی انسانی با دگرگونیهای روحی و دگرگونیهای جهان با دگرگونیهای کلی اجتماعی رابطه دارد. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾^۱؛ «خداوند حال قومی را دگرگون نمی کند تا آنان حال خود را دگرگون نکنند.»

همچنین خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛ «اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس آنان را به کیفر کردار زشت شان رساندیم.»

این آیه دگرگونی و تحولاتی از قبیل فرود آمدن برکات و خیرات را، که در آسمان و زمین حاصل می شود، به جامعه ای مرتبط می سازد که تقوا و ایمان بر آن حاکم باشد و بر عکس این، هرگاه جامعه انسانی را کفر، تباهی و گناه در بر گیرد، انسان در معرض مجازات الهی و نابودی قرار می گیرد، همان گونه که آیه شریفه یاد شده به این مطلب اشاره کرد و چنان که این سخن خداوند نشانگر آن است:

﴿ظَهَرَ أَفْسَادٌ فِي الْأَرْضِ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۳؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] برخی آنچه را کرده اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.»

خلاصه آنچه از ابعاد پیش گفته انسان که قرآن کریم آن ها را یاد کرده است استفاده می شود آن است که انسان محور اصلی در این جهان هستی است، یعنی محور آسمانها، زمین، آفریدگان، فرشتگان، جنیان، حیوانات و گیاهان.

عامل بنیادینی که سبب شد انسان این امتیاز را به دست آورد و محور این زندگی قرار گیرد، چیزی است که قرآن کریم در آغاز آفرینش انسان بدان اشاره کرده است و آن این است که خداوند از روح خویش در او دمید. چه، این نفخه الهی در ذات خود، مقداری از

۲. اعراف/۹۶.

۱. رعد/۱۱.

۳. روم/۴۱.

صفات الهی را دارد. خداوند فرموده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱؛ «هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.» شاید دلیل فرمان خداوند به فرشتگان که آدم را سجده کند، همین دمیدن روح الهی در او باشد.

۳- فصلهای جُستار

در طی بررسی ابعاد متعدد انسان روشن شد که سخن گفتن درباره او بسیار مهم خواهد بود، زیرا این سخن شاه کلید فهم دیدگاه قرآنی درباره جامعه انسانی است. ما به زودی در این سخن، به کاوش آغاز آفرینش انسان و جانشینی او در زمین خواهیم پرداخت تا این امور را بشناسیم:

اولاً: معنای جانشینی و دلایل آن، که برتری و محور بودن انسان را روشن خواهد کرد.

ثانیاً: روند این جانشینی، یعنی از پیدایش و آفرینش انسان گرفته تا برپایی جانشینی او در زمین که با برپایی این جانشینی، تشکیل جامعه انسانی بر زمین آغاز می شود. در نظر داشتیم که این دو موضوع، «نخستین باب» این جُستار را تشکیل دهد و این باب در دو فصل باشد.

اما باب دوم جستار، به کاوش درباره «جامعه انسانی و رشد آن» می پردازد. چه، در این باب - به خواست خداوند - به بررسی عناصر بنیادینی می پردازیم که جامعه انسانی از آن تشکیل می شود و نیز وحدت فطری که این جامعه بر آن استوار بوده است و پیدا شدن اختلاف در آن پس از وحدت را، مورد پژوهش قرار خواهیم داد.

در باب سوم، از وجود اختلاف در جامعه بشری و تأثیر هوسهای نفسانی بر عناصر وحدت فطری و علاج این اختلاف از راه شریعت و رهبری و نیز از طریق اصول انسانی یا مکتبی که تحوّل جامعه انسانی بر آن استوار است، سخن خواهیم گفت.

در باب چهارم، دیدگاه قرآنی درباره حرکت تاریخ، نقش باور دینی در ارائه الگوی عالی برای انسان و تأثیر این باور دینی بر روابط اجتماعی را بر می‌رسیم و میان نظریه اسلام و دیگر نظریه‌ها در این زمینه مقایسه خواهیم کرد.

در باب پنجم، موضوع دین و روابط اجتماعی را جستجو می‌کنیم و بدین سبب، رابطه دین با عناصر بنیادین جامعه انسانی را در سه فصل مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

۱- رابطه دین با طبیعت.

۲- رابطه انسان با انسان.

۳- رابطه متقابل میان انسان و انسان از یکسو و انسان و طبیعت از سوی دیگر.

در باب ششم که از همه بابها گسترده‌تر است، به کاوش این مطالب می‌پردازیم: پایه‌های پنجگانه وحدت الهی، شکل و ارکان حکومت اسلامی، نقش حکومت در جامعه انسانی، ویژگیهای حکومت اسلامی و شیوه تحقق یافتن وحدت و ابزارهای آن. آن‌گاه پژوهش را با فصل چهارم به پایان می‌رسانیم. در این فصل از دستاوردها و آثار آخرین رسالت الهی سخن گفته خواهد شد، رسالتی که، با خواست خداوند، به زودی به برپایی وحدت کامل در جامعه عدل فراگیر منجر خواهد شد، یعنی آن‌گاه که امام زمان علیه السلام ظهور کند. این جانب از تلاشهای شاگرد فاضلم، شیخ مهندس ابوحنیدر شوکی در آماده سازی این کتاب، یعنی تلخیص سخنرانیها و بررسی متن و ابراز نکات فنی و توضیحی که اثر مفید در سامان دادن این کتاب به این صورت داشته، سپاسگزارم. همچنین از کوششهای فرزندان فاضل و عزیزم سید محمد صادق حکیم تشکر می‌کنم که تنظیم و تصحیح کتاب را انجام داده و برخی منابع آن را استخراج کرده و نکات سودمندی را بیان داشته است.

از خداوند برای این دو پاداش و توفیق مسألت دارم و نیز از او می‌خواهم که این کتاب را در پیشگاه خود و مردم، برایم سودبخش قرار دهد و در روزی که او را دیدار کنم، پس‌اندازی برای من باشد و خطاها و اشتباهات مرا ببخشاید و در روز واپسین از من، پدر و مادرم و همه مؤمنان، در گذرد و عالمان در گذشته ما را، بویژه استاد شهید صدر و پدر بزرگوام، امام حکیم، [رحمة الله علیهما] که از آنان بهره‌ها گرفتیم، قرین رحمت گسترده خویش گردانند.

پیش درآمد / ۳۳

همه این تلاشها در خانه جمهوری اسلامی ایران انجام شد، که از بزرگترین نعمت های الهی بر ما بود. خداوند بنیانگذار این جمهوری یعنی امام خمینی را مورد رحمت و خشنودی خویش قرار دهد. سپاس و ستایش از آن خداوند، پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر سرور ما محمد ﷺ و خاندان پاک او.

۲۹ صفر ۱۴۲۴

سید محمد باقر حکیم

باب اول

جانشینی انسان

پیش درآمد

فصل اول: جانشینی و دلایل آن

فصل دوم: روند جانشینی، از آفرینش تا زمین

پیش در آمد

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَازْتَمَرَّتُمَا عَلَى الشَّيْطَانِ عَنَّا فَخَرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تسبیح می‌گوییم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود:

اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه

به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم فرمود: ای آدم، آنان را از نام هایشان خبر ده. و چون از نام هایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم. و به فرشتگان فرمودیم: آدم را سجده کنید. پس بجز ابلیس که سر باز زد و برتری می‌جست و از کافران شد همه سجده کردند و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت جای گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. پس شیطان آن دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را بدر آورد و فرمودیم: فرود آید و شما دشمن همدیگرید و فرارگاه و جای برخوردار می‌شوید تا روز قیامت در زمین باشد. سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد. پس خدا توبه او را پذیرفت، زیرا توبه‌پذیر و مهربان است. فرمودیم: جمله‌ای از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را تکذیب کردند، خود اهل آتشند و در آن جاویدان خواهند بود.»

این آیات دهگانه داستانی را حکایت می‌کند که خداوند آدم را به مثابه جانشین خود در زمین بر می‌گمارد و مقصود، جانشینی نوع انسان است [نه، تنها آدم] چنان که به زودی از این موضوع آگاه خواهیم شد. داستان جانشینی آدم، دو بُعد، یا دو فصل را بردارد: فصل اول: به بیان معنای جانشینی، حکمت و دلایل و توجیه آن می‌پردازد و قرآن کریم در چند مورد به این بُعد از داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرده است. اما مفصل‌ترین و روشن‌ترین این موارد، آیات چهارگانه نخست از این مقطع است، زیرا هر چند تمامی آیات جانشینی از این موضوع سخن می‌گویند، لیک این آیات درباره جانشینی انسان به طور عموم سخن می‌گویند نظیر این سخنان خداوند:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ إِيَّاهُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَتَنفُّورٌ رَجِيمٌ﴾^۱؛ «او است کسی که شما را در زمین جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. آری، پروردگار تو زود کیفر است و او بس آمرزنده

مهربان است.»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱؛ «اوست کسی که شما را در این سرزمین جانشین گردانید. پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی‌افزاید و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی‌افزاید.»

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۲؛ «و به یقین نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند، به هلاکت رساندیم. و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند و بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را جزا می‌دهیم. آن‌گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید.»

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۳؛ «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و [لی] انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

به زودی ملاحظه خواهیم کرد که این آیات، تصویر فهم معنای این جانشینی و دلایل آن را کامل می‌کند، همان جانشینی که تنها به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اختصاص ندارد.

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش انسان تا فرود آمدن او به زمین و روند اجرایی شدن این مقام را بررسی می‌کند. قرآن کریم در چند مورد درباره این بُعد سخن می‌گوید و از آن جمله در بخش پیشین سوره بقره، از آیه ۳۰ تا ۳۹. و از آن جمله در سوره اعراف چنین آمده است:

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ * وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا

۲. یونس / ۱۳ - ۱۴.

۱. فاطر / ۳۹.

۳. احزاب / ۷۲.

مَنْعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَأَخْرَجَ إِيَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَنْبَهُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْءُومًا وَمَذْهُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ * وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَائِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّيَهُمَا بِعُرْوَةٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَائِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَيْهِمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَيْكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ * قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ * يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَادِي سَوَاتِيكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسٌ آتَقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ * يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَائِهِمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^۱؛ «او به یقین شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم. [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید. و در حقیقت شما را خلق کردیم. سپس به صورت گری شما پرداختیم. آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل. فرمود: از آن فرو شو، تو را نسزد که در آن تکبر کنی. پس بیرون شو که تو از خوار شدگانی. گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده. * فرمود: تو از مهلت یافتگانی. گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم و بیشترشان را

شکرگزار نخواهی یافت. * فرمود: نکوهیده و رانده از آن بیرون شو که به یقین هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد. و ای آدم! تو با همسر خویش در بهشت سکونت گیر و از هر چه که خواهید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد.

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آن که دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که: من به طور حتم از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسپانیدن برگ‌های [درختان] بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است. «گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود. فرمود: فرود آید که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید. و برای شما در زمین تا روز قیامت، قرارگاه و برخورداری است. فرمود: در آن زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بر انگیخته خواهید شد. ای فرزندان آدم، در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و زینتی است و [لی] بهترین لباس، تقواست. این از نشانه‌های خداست. باشد که متذکر شوند. ای فرزندان آدم، زنه‌ار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباس شان را از ایشان برگند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آن جا که آن‌ها را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.»

آنچه در سوره طه، آیه ۱۱۵-۱۲۳ و دیگر آیات آمده، نیز همین گونه است و باید به طور کلی مورد بررسی قرار گیرد تا روند جانشینی انسان و ماجرای به خلافت گماردن او بر زمین برای ما روشن شود.

فصل اول

معنای جانشینی و دلایل آن

فصل بندی جستار

آنچه بررسی آن در این فصل مورد نظر ماست، چهار آیه نخست (۳۰ - ۳۴) از این قسمت از سوره بقره و آیات مشابه دیگری است که پیش از این آمده‌اند.

پژوهش درباره این آیات و آموزه‌ها و مفاهیم آن‌ها دارای چند جنبه است:

۱- تعیین دیدگاه کلی در مورد بررسی این آیات از این قسمت از سوره بقره و به تصویر کشیدن آنچه قرآن از آیات یاد شده در نظر دارد.

۲- تعیین دیدگاه قرآنی و اسلامی درباره برخی از مفاهیمی که در این قسمت آمده است، به گونه‌ای که با آشکاره‌های قرآنی و ظهور لفظی این قسمت، همخوانی داشته باشد. این دو جنبه به دلیلی که بیان کردیم به همین قسمت [از سوره بقره] اختصاص دارد.

۳- بیان تصویر کامل از مسأله جانشینی که می‌توان آن را از مجموع آیات همانند قرآنی که بیشتر بدان اشاره شد، به دست آورد.

۱- تعیین دیدگاه کلی

درباره جنبه نخست جستار [=تعیین دیدگاه کلی] شیخ محمد عبده به پیروی از برخی

پژوهشگران پیشین، دو دیدگاه را بیان می‌کنند که در ظاهر با یکدیگر متفاوت و در نهایت - بر حسب گفته‌ی او - یک نظریه‌اند.

دیدگاه نخست: این همان دیدگاهی است که پیشینیان بر آن بودند و شیخ محمد عبده، خود نیز آن را برگزیده است، زیرا می‌گوید: «گفتگویی که در قالب این آیات صورت گرفته، یکی از شئون خداوند با فرشتگان است که در این قسمتهای قرآن آن را از طریق گفتگو و پرسش و پاسخ برای ما به تصویر کشیده است. این در حالی است که ما حقیقت این گفتگو را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که همانند گفتگویی که ما انجام می‌دهیم نیست بلکه مفاهیم و پیامهایی وجود داشته و هدف، رساندن آن مفاهیم از طریق این عبارات بوده است. رساندن آن مفاهیم، از شئون خداوند پیش از آفریدن آدم است که جهان هستی را برای آفرینش او آماده می‌کرد. نیز خداوند را شأنی است با فرشتگان که به آفرینش نوع انسان مربوط می‌شود و شأن دیگر خداوند، بیان کرامت این نوع و برتری اوست»^۱

دیدگاه دوم: دیدگاهی که پژوهشگران پسین و عالمان اسلام آن را برگزیده‌اند، عالمانی که در بررسی قرآن، شناخت اهداف آن و تأویل این کتاب بر اساس خردگرایی تلاش کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه چنانچه عقل نسبت به چیزی یقین پیدا کند، ولی روایتی بر خلاف آن وارد شود، حکم عقل یقینی دلیل بر آن است که ظاهر این روایت مراد نیست. این عالمان بر این باورند که داستان جانشینی آدم با مواضع مختلفی که در آن به چشم می‌خورد، تنها به صورت تمثیل و برای نزدیک کردن مسأله آفرینش انسان و ارزش و برتری او [به اذهان] آمده است و فهمیدن حقیقت معانی و اهداف مورد نظر هیچ کدام از مواضع و مفاهیمی که در این داستان آمده امکان‌پذیر نیست، بلکه خداوند این داستان را به این سبب برای ما آورده است که معانی را به اندیشه‌ها و اذهان ما نزدیک کند.^۲

دیدگاه نخست و دوم - هر چند در این حقیقت که خداوند و جهان غیب در جایگاهها و موقعیتهای مختلفی که [در این آیات بدان اشاره شده] از همانندی با موجودات مادی و محسوس پاک و منزّه است - با یکدیگر مشترکند و نیز در اهداف و مقاصد کلی مورد نظر

۱. المنار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۶.

از این بخش قرآنی با هم متحدند، لیکن از این جهت که آیا تعریف برخی مفاهیمی که در آن آمده امکانپذیر است یا نه، اختلاف دارند و این موضوع به زودی هنگامی که این بخش را از بعد دیگر بررسی می‌کنیم، روشن خواهد شد.

۲- دیدگاه قرآن و برخی مفاهیم این بخش

درباره جنبه دوم جستار، می‌بینیم که پیشینیان، هماهنگ با موضع خود در جنبه نخست، در برابر کاوش و بررسی این بخش قرآنی موضع منفی فراپیش می‌گیرند و تنها به بیان فواید دینی که بر آوردن این بخش در قرآن مترتب است بسنده می‌کنند، بخشی که «متشابه» است و فهمیدن حقیقت معانی آن امکانپذیر نیست.

شیخ محمد عبده به برخی از این فواید^۱ اشاره کرده است و ما به بیان دو فایده بسنده می‌کنیم:

اول: خداوند با وجود عظمت و شکوهی که دارد به بندگانش رخصت می‌دهد پیرامون راز آفرینش و دیگر اسرار خلقت، که بر آنان پوشیده است، از او بپرسند.^۲

دوم: خداوند به بندگانش مهربان و دلسوز است و با مهربانی و دلسوزی به حلّ مشکل آنان می‌پردازد. به عنوان نمونه، خداوند فرشتگان را، که دچار سرگستگی شده‌اند، راهنمایی می‌کند و آن‌گاه که از او دلیل و حجت درخواست می‌کنند، به خواسته آنان پاسخ می‌دهد و ایشان را به تکلیف شان که فروتنی و تسلیم شدن است ارشاد می‌کند:

﴿...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...﴾^۳؛ «من

چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد.»

اما مفسران جدید کوشیده‌اند، مفاهیمی را که در این بخش قرآنی آمده توضیح دهند،

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. این سخن بدان معناست که انسان باید درباره آفرینش انسان و جهان بیندیشد و پژوهش کند.

۳. بقره ۳۰ - ۳۱.

تا از این طریق معنای این که خداوند آدم را به جانیشینی برگمارید، روشن گردد.

مفاهیم بخش قرآنی

بر اساس شیوه مفسران جدید، می‌بینیم که برای سخن گفتن درباره ماجرای جانیشینی، چند موضوع به چشم می‌خورد و خوب است که بدان اشاره کنیم و آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم و سپس درباره معنای کلی این بخش قرآنی سخن بگوییم.

۱- خلیفه: واژه خلیفه بر حسب لغت، به کسی گفته می‌شود که جانشین و قائم مقام فردی شود که پیش از او بوده است و جایش را بگیرد و به معنای «نیابت» نیز به کار می‌رود.^۱ در این راستا هست که این پرسش مطرح می‌شود: چرا آدم را «خلیفه» نامیدند؟ و معنای قرآنی این واژه چیست؟

در این جا چند نظریه به چشم می‌خورد:

اول: آدم را بدین سبب «خلیفه» نامیدند که جانشین آفریدگان خدا در زمین است و این آفریدگان یا فرشتگانند، یا جنینی که در زمین فساد می‌کردند و خونها را می‌ریختند، همان گونه که از ابن عباس نقل شده است و یا انسان‌های دیگری هستند که پیش از این آدم می‌زیستند.^۲

دوم: آدم را به این دلیل «خلیفه» نامیدند که او و فرزندانش، برخی جانشین برخی دیگر می‌شوند، زیرا آنان موجوداتی هستند که زاد و ولد می‌کنند و برخی از آنان جانشین برخی دیگر می‌شوند. این نظریه را به حسن بصری نسبت داده‌اند.^۳

سوم: آدم را خلیفه نامیدند، زیرا جانشین خدای سبحان در زمین است.

۲- خلافت: درباره تفسیر این خلافت و جانیشینی خدا و ارتباط آن با معنای لغوی، دیدگاههای بسیار و گوناگون مطرح شده که مهمترین آن‌ها از این قرارند:

الف- انسان جانشین خداوند است در حکمیت و داوری میان مردم. چه، خداوند حق قضاوت و حلّ اختلافات را به او داده است. این تفسیر از ابن مسعود روایت شده است.^۴

۱. مفردات راغب، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، ماده «خَلَفَ».

۲. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱. ۳. همان.

۴. همان.

ب - انسان جانشین خداست در آباد کردن زمین و بهره‌گیری از آن، یعنی در کاشتن گیاهان، به دست آوردن میوه‌ها، کشیدن نهرها و کارهایی از این دست.^۱

ج - جانشین خداوند در آگاهی از نام‌ها. علامه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است.^۲

د - جانشین خداوند در زمین، در این جهت که خداوند از روحش در انسان دمیده و به وی نیروی نامحدود بخشیده است، خواه در شایستگیها، خواه در شهوترانیها و خواه در دانشها. شیخ محمد عبده این نظریه را انتخاب کرده است.^۳

شاید دیدگاه سوم از این دیدگاههای چهارگانه درست باشد، زیرا متن قرآنی در آن ظهور دارد و نیز به دلیل برخی از روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام در این باره به ما رسیده است.^۴ آنچه در دیدگاههای اول و دوم آمده، از آثار و پیامدهای این جانشینی است. همچنین، ممکن است که گفته شیخ محمد عبده در دیدگاه چهارم، تنها بیان رمز و حکمت دادنِ خلافت به انسان باشد، چرا که استعدادها، نیروها و شایستگیهایی که انسان دارد، او را بر دیگر موجودات برتری داده است و این گفته او نظریه مستقلى را در برابر دیگر نظریه‌ها در مورد تفسیر معنای خلافت تشکیل نمی‌دهد بلکه تنها بیان رمز و دلیل این خلافت است. با این بیان می‌توان میان دیدگاههای یاد شده، گرد آورد.

۳ - پی بردن فرشتگان به فساد جانشین

قرآن می‌گوید: وقتی خداوند به فرشتگان خبر داد که می‌خواهد آدم علیه‌السلام را به عنوان جانشین خود در زمین بگمارد، پاسخ آنان این بود که از خداوند پرسیدند: چرا این آفریده را برگزیده است، در حالی که او در زمین فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟ پرسشی در این جا مطرح می‌شود که چگونه فرشتگان از وجود این ویژگی در این جانشین آگاه شدند؟

۱. همان.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. المنار، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴. جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه‌السلام، او از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است: «چون خداوند تبارک و تعالی خواست، آفریده‌ای با دست قدرت خویش بیافریند، فرمود: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» که حجت من در زمین بر آفریدگانم باشد...». تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ۱/۱۲۹؛ نور الثقلین، ج ۱، ۸۰/۵۱.

در این جا چند نظریه وجود دارد:

اول: خدای سبحان فرشتگان را از این موضوع آگاه کرد، زیرا که برای آنان امکان نداشت، این سخن را بدون آگاهی و بر اساس حدس و گمان بگویند.^۱ پس باید از آن آگاه می‌بودند و منبع این آگاهی خداوند بود. هر چند این آگاهی دادن آشکارا در آیات بیان نشده بلکه با شیوه‌ای خاص بیان شده و گویی خداوند فرموده است: من در زمین جانشینی بر می‌گمارم که برخی از فرزندان او در زمین فساد می‌کنند و خونها می‌ریزند.

دوم: فرشتگان، این جانشین را با آدمیان یا جنیان مقایسه کردند که پیش از وی بوده‌اند و اکنون او می‌خواهد جانشین آن‌ها شود. برخی از تفاسیر و روایات به این نظریه اشاره می‌کند و در این راستا از ابن عباس و ابن مسعود و قتاده نقل شده است: «فرشتگان از روی گمان و توهم این موضوع [یعنی فساد آدم در زمین] را خبر دادند، زیرا جنیان را پیش از آدمیان دیده بودند که در زمین فساد کردند و خونها ریختند. از این رو گمان کردند که اگر موجود دیگری جانشین جنیان شود، همانند آن‌ها خواهد بود.»^۲

برخی از روایات دیگر نیز به این مطلب اشاره می‌کند نظیر آنچه عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «اگر فرشتگان کسانی را که در زمین فساد می‌کردند و خون می‌ریختند نمی‌دیدند، به این سخن خود آگاهی پیدا نمی‌کردند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که فساد کند و خون بریزد؟»^۳

سوم: بر اساس دیدگاه نخست درباره معنای واژه «خلافت»، ماهیت خلافت نشانگر فساد و خونریزی است، زیرا قضاوت و داوری، وجود اختلاف و درگیری را ناگزیر می‌سازد و لازمه آن فساد و خونریزی در زمین است.

چهارم: ماهیت «خلیفه» خود، فساد و خونریزی را ایجاب می‌کند و در این جا دو نظریه مطرح است:

الف - سرشت مادی و روحی این آفریده که خدا می‌خواهد او را به جانشینی گمارد و اساس اجتماعی روابط بشری که در آینده میان فرزندان این آفریدگان برقرار می‌شود، موجب شد که فرشتگان به فساد و خونریزی این جانشین پی ببرند. علامه طباطبایی

۱. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲. ۲. همان.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۰۸. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۷ و ۴۷.

می‌گوید:

«از آن جا که موجود زمینی، موجودی است مادی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تزاخم و برخورد است، جهات این خانه محدود، مزاحمت‌های فراوان، عناصرش در معرض نابودی و سامانها و اصلاحاتش در انتظار تباهی و از میان رفتن است، زندگی در آن، تنها از طریق زندگی نوعی و اجتماعی فراهم می‌شود و ماندن در آن، تنها از طریق گرد هم آیی و همیاری به کمال می‌رسد. پس این گونه زندگی نمی‌تواند از فساد و خونریزی خالی باشد.»^۱

ب - از آن جا که به اراده انسانی، حق انتخاب داده شده است و عقل با اطلاعات ناقصی که دارد این انتخاب را توجیه می‌کند، همین اراده انسان را به فساد و خونریزی می‌کشاند. محمد عبده می‌گوید:

«خداوند به فرشتگان خبر داد که می‌خواهد جانشینی بر زمین بگمارد. از این سخن می‌فهمیم که خداوند می‌خواهد در فطرت این موجودی که به جانشینی‌اش می‌گمارد چیزی را به ودیعت بگذارد و آن این است که او از اراده و انتخاب نامحدود و بی‌چون و چرا در کارهایش برخوردار باشد و چنانچه میان اعمالی که می‌خواهد انجام دهد تعارض پیش آید، گزینش عمل بر حسب دانش او باشد و چنانچه این دانش فراگیر نباشد و تمامی مصالح و منافع را در بر نگیرد، ممکن است اراده [در جهتی] بر خلاف مصلحت و حکمت روی آورد و این همان فساد است که وجودش ناگزیر است، زیرا دانش فراگیر، تنها به خدای تعالی اختصاص دارد.»^۲

به نظر می‌رسد که نظریه نخست درست باشد، زیرا که خداوند ناگزیر فرشتگان را از این موضوع آگاه کرده است، هر چند این آگاهی از این طریق باشد که آنان را از حالت و سرشت این آفریده آگاه کرده باشد و این که این حالت، این پیامدها را دارد.

اما آنچه از این سرشت آشکار شده، بیان دو موضوع است:

۱- ویژگی مادی و غضبی و شهوانی که علامه طباطبایی بدان اشاره کرده و آن، وجود هوس در سرشت این جانشین است.

۲- این انسان دارای اراده و اختیار است که با اراده خویش عمل می‌کند. چنان که شیخ

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. المنار، ج ۱، ص ۲۲۶.

محمد عبده این مطلب را یاد کرده است. می‌توانیم مختار بودن انسان را از این سخن فرشتگان بفهمیم:

﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۱؛ «ما با ستایشت تو را تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم.» چرا که این تسبیح و تقدیس، امری است جدایی‌ناپذیر در فرشتگان که از ایشان جدا نمی‌شود، زیرا آنان اختیار ندارند بلکه آنچه را مأمورند انجام می‌دهند. اما انسان به سبب این که اراده دارد، از اختیار برخوردار است، امری که ایجاب می‌کند، خداوند [برای فرشتگان] توضیح دهد که انسان از ویژگی دانش برخوردار است و همین ویژگی این موجود را شایسته‌ترین مقام جانشینی کرده است.

قرآن کریم درباره‌ی برخورداری انسان از این دو ویژگی سخن گفته است، زیرا خداوند در توصیف ویژگی مادی انسان فرموده است:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْأَمْقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾^۲؛ «دوستی خواستن‌ها [ی‌گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه‌ی تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

درباره‌ی برخورداری انسان از اختیار نیز چنین فرموده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳؛ «ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

۴ - اسماء: اسماء [یا نام‌ها] از مفاهیمی است که مفسران پیرامون حقیقت و مقصود آن اختلاف کرده‌اند. دیدگاه‌های آنان در این باره به دو دیدگاه زیر خلاصه می‌شود:
اول: مراد از «اسماء» الفظی است که خداوند آفریدگان خویش را در تمامی زبانها بدان نام نهاده است. این دیدگاه، همان نظریه‌ی مورد پذیرش در نزد مفسران است و به این عباس و برخی از تابعان نسبت داده شده است.^۴

۱. بقره/۳۰.

۲. آل عمران:۱۴.

۳. الانسان/۲ - ۳.

۴. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

طرفداران این نظریه بر این اندیشه‌اند که خدای سبحان تمامی زبانهای اصلی را به آدم عَلَيْهِ السَّلَام آموخت و فرزندان او نیز از همین دانش برخوردار بودند و سپس این دانش شاخه شاخه شد و هر گروهی از فرزندان آدم زبان ویژه‌ای را برگزید.

دوم: مراد از «اسماء» نامیدگان، یا ویژگیها و یا خصوصیات آن هاست، نه الفاظ، در این صورت، ما نیاز به دلیل قرآنی یا عقلی داریم که لفظ را به این معنا برگرداند، زیرا به نظر می‌رسد که این معنا بر خلاف ظاهر واژه «اسماء» در کاربرد قرآنی است که نمایانگر الفاظ می‌باشد، نه معانی.

دلیلی را که نشان می‌دهد واژه «اسماء» بر نامیدگان [یا مسمیات] به کار می‌رود، می‌توان در امور زیر ترسیم کرد:

الف - واژه «عَلَّمَ» نشان می‌دهد که خداوند به آدم «دانش» داد و چون دانش حقیقی درک خود معلومات است، باید مراد از «اسماء» نامیدگان باشد که معلومات حقیقی است [نه الفاظ]، زیرا الفاظی که نمایانگر این معلومات است بر اثر اختلاف زبانها مختلف می‌شود. بنابراین، الفاظ دچار دگرگونی و اختلاف می‌شود، در حالی که علم حقیقی به شی تغییر پیدا نمی‌کند و بر خلاف لفظ، معنا هیچگاه به تغییر و اختلاف دچار نمی‌شود.

ب - داستان مبارزه طلبی که در آیات کریمه مطرح شده [دومین دلیل برای اثبات مدعاست]، زیرا وقتی که از «اسماء» الفاظ و واژه‌ها قصد شود، از اشیایی خواهد بود که به دست آوردنش ممکن نیست، مگر از راه آموزش و تحصیل و در این صورت، به مبارزه طلبیدن فرشتگان برای خبر دادن به این اسامی کار درستی نخواهد بود. چه، آموختن آن‌ها به آدم نمایانگر این نیست که وی دارای موهبت ویژه‌ای است که به وسیله آن توانسته به اسامی آگاهی پیدا کند بلکه دانستن آن‌ها از طریق آموزش است که اگر به فرشتگان آموزش داده می‌شد، آنان نیز می‌توانستند بدان آگاهی پیدا کنند. اما اگر بگوییم: مقصود از «اسماء» مسمّاه یا نامیدگان است، می‌توانیم به این نامیدگان از طریق به کار بردن نیروی ادراک که یک موهبت ویژه است، پی ببریم. بنابراین، آگاهی آدم از این اسامی نمایانگر موهبتی ویژه است که خداوند آن را به آدم داده، نه به فرشتگان.^۱

۱. ممکن است گفته شود: فرشتگان «عقل محض» است و از این رو، توان آن را دارند که از طریق عقل

طوسی می‌گوید: «اسامی بدون معانی هیچ سودی را در بر ندارد و دلیلی ندارد که آدم به خاطر دانستن این اسامی [بر فرشتگان] برتری داده شود.»^۱

رازی می‌گوید: «عقل را به سوی دانستن زبانها راهی نیست، بلکه این دانش، تنها از راه آموزش به دست می‌آید. بنابراین، اگر آموزش تحقق یابد، دانستن زبان هم تحقق می‌یابد و گر نه، آگاهی از زبان امکان‌پذیر نخواهد بود. اما دانستن حقایق اشیا برای عقل امکان‌پذیر است و لذا در این باره اگر مبارزه خواهی شود، درست خواهد بود.»^۲

ج - فرشتگان از برخورد با مبارزه خواهی ناتوان ماندند [و نتوانستند از آن نام‌ها خبر دهند] و چنانچه این نام‌ها الفاظ می‌بود، فرشتگان با خبر دادن آدم به ایشان، به طور قطع نسبت به آن‌ها آگاهی پیدا می‌کردند و در این جهت، آنان با آدم برابر می‌شدند و در این صورت، آدم هیچ‌گونه مزیت و برتری بر فرشتگان نداشت. پس به ناچار باید ملتزم شویم که این نام‌ها چیزهایی هستند که مراتب آگاهی از آن‌ها متفاوت است و همین امر سبب می‌شود که دانش آدم به آن نام‌ها با دانش فرشتگان به آن‌ها - هنگامی که آدم آن‌ها را به ایشان خبر می‌دهد - تفاوت داشته باشد و همین تفاوت دانش موجب می‌شود که ما بگوییم: مراد از «اسماء» مسماهاست، نه الفاظ.

علامه طباطبایی در شرح این اندیشه می‌گوید: «این سخن خداوند: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ﴾؛ نشان می‌دهد که این نام‌ها، یا نامیدگان آن‌ها موجوداتی زنده، خردمند و نهان در پس پرده غیب بوده‌اند و دانش به نام‌های این موجودات غیر دانش ما به نام‌های اشیا بوده است، زیرا اگر از سخن دانش ما بود، باید پس از آن که آدم خبر آن نام‌ها را به فرشتگان داد، فرشتگان نیز همانند آدم از آن نام‌ها آگاه و در برخورداری از این دانش با او برابر می‌شدند.»^۳

خود به این دانش [یعنی دانش زبان] دست یابند. پاسخ: منظور از این که «فرشتگان عقل محض هستند» فرمانبرداری بی‌چون و چرای آنان از خداوند است، زیرا مراد از این عقل، عقل در برابر جهل است که به معنای مخالفت با خداوند است. وقتی گفته می‌شود: فرشته عقل محض است، در برابر انسانی است که شهوت دارد و این شهوت او را به سوی جهل می‌راند و این غیر از موهبت توانایی بر نتیجه‌گیری، در هم آمیختن اشیا، نوآوری و متحول ساختن این اشیاست که تنها انسان از این توانایی برخوردار است.

۱. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

لیکن در این جا این پرسش مطرح می شود: چه رابطه معنوی [میان اسامی و مسمّاه] وجود دارد، تا به کاربردن واژه «اسماء» را در مسمّاهها به طور مجاز توجیه کند؟ در این زمینه، طرفداران نظریه ای که می گوید: مراد از نام ها همان نامیده هاست، باید تفسیر و دلیلی را برای وجود رابطه بیان نمایند که این کار برد را توجیه کند و لذا از چندین قرینه یا دلیل یاد می کنند:

۱- فخر رازی این مناسبت و رابطه را در مصدری که اسم از آن مشتق شده می داند، زیرا که اسم یا از سمه مشتق شده یا از سمو، «اگر از سمه مشتق شده باشد، اسم به معنای نشانه، صفات، ویژگیها و خصوصیات اشیاست که نمایانگر ماهیت آن هاست. بنابراین، درست خواهد بود که مراد از «اسماء» صفات باشد. اما اگر اسم از سمو گرفته شده باشد، باز هم مقصود همان صفات خواهد بود. چه، دلیل یک چیز مقدم تر و قوی تر از آن چیز است، زیرا علم به دلیل، پیش از علم به مدلول به دست می آید.»^۱

۲- از دیدگاه شیخ محمد عبده، این رابطه عبارت است از: «استواری پیوند میان معنا و لفظی که برای این معنا وضع شده است و سرعت انتقال از یکی از این دو به دیگری.»^۲

۳- عبده در این باره دیدگاه دیگری دارد که او را از وجود این رابطه بی نیاز می کند. چه، اسم گاهی بر صورت معلوم ذهنی به کار می رود، یعنی بر چیزی که فرد عالم نسبت به آن آگاهی دارد. بنابراین، اسم خدا، از باب نمونه، چیزی است که ما در ذهن بدان آگاهی داریم نه به خود لفظ، به گونه ای که گفته می شود: ما به وجود آن ایمان داریم و صفاتش را به آن اسناد می دهیم. براین اساس، منظور از اسماء [که در آیه آمده] چیزی است که اشیا در صورتهای ذهنی بدان شناخته می شود، یعنی علم به اشیا آن گونه که در خارج هستند [= به بیانی دیگر: علم به اسماء، یعنی علم به حقایق و اعیان وجود آن ها] اسم با این معنا همان چیزی است که فلاسفه اختلاف کرده اند: آیا این اسم عین مسمّاست یا غیر آن؟ امری که موجب می شود بگوییم: اسم به جز لفظ معنای دیگری هم دارد، زیرا تردیدی نیست که لفظ غیر از معناست.

نیز با این معناست که به اسم تبرک جسته می شود و مورد تقدیس قرار می گیرد:

۲. المنار، ج ۱، ص ۲۳۱.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱؛ «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» زیرا معنا ندارد که لفظ مورد تبرک و تقدس قرار گیرد.^۲

همچنین، اسم با همین معناست که به نیکویی توصیف می‌شود:
﴿...لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۳؛ «نام‌های نیکو به او اختصاص دارد» چرا که این اسم است که به اوصاف نیکو تعبیر می‌شود.

همین معنا را از آنچه در دعای امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است می‌فهمیم: «و باسمائك الّتی ملأت أركان کُلّ شیء؛ به حق نام‌های تو که ارکان هر چیزی را پر کرده است». زیرا این اسامی مظهر اوصاف حقیقی الهی است که در تمامت هستی یعنی در قدرت، حکمت، رحمت، سخاوت و بخشندگی... تجلی پیدا کرده است. بنابراین، آموزش تمامی نام‌ها به آدم، به معنای آموزش صفات و ویژگیهای اشیا به اوست.

حقیقت نام‌ها

پس از همه آنچه گفته آمد، می‌بینیم که مفسران درباره حقیقت این مسماها و مقصود از آن در آیه کریمه به اختلاف دچار شده‌اند.

در این زمینه دو نظریه اصلی به چشم می‌خورد:

اول: این مسماها موجوداتی هستند زنده و عاقل و عبارتند از یکی از موجودات زیر:
الف - عناصر و ذوات انسانی موجود در زنجیره راستای نژاد بشری، یعنی پیامبران، ربانیون و عالمانی که خداوند آنان را گواهانی بر انسانیت و نگهبانانی بر کتابها و ادیان خویش قرار داده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا
وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...﴾^۴؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا

۱. اعلیٰ / ۱.

۲. المنار، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. طه / ۸.

۴. مائده / ۴۴.

به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...» وجود این خط انسانی کامل والهی، ضمانتی است که خداوند آن را برای رهنمود بشر چیرگی بر هوای نفسانی و هدایت اراده به سوی نیکی و صلاح و کمال آماده کرده است.

این دیدگاه در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز آمده و در این راستا از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند تمامی نام های حجت های خدا را به آدم علیه السلام آموخت و سپس آن ها را - که ارواح بودند - بر فرشتگان عرضه کرد «و فرمود: اگر راست می گوید، از اسامی اینها به من خبر دهید» و این که شما به خاطر تسبیح و تقدیس تان به جانشینی از آدم سزاوارترید. «گفتند: منزهی تو! ما را به جز آنچه خود به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم» خداوند «فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده؛ و چون ایشان را از اسامی شان خبر دادی از بزرگی منزلت آنان در پیشگاه خدا آگاه شدند و دانستند که آنان سزاوارترند که جانشینان خدا در زمینش و حجت های او بر آفریدگانش باشند.»^۱

گویی خداوند با این آموزش خواسته است که جانشینان حقیقی و افراد پاک و پاکیزه از بندگان شایسته اش را یاد کند، بندگان شایسته ای که نسل بشری به خاطر آنان سزاوار جانشینی بر زمین شد، به این دلیل که آنان با اراده و آگاهی خداوند را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند و به همین سبب بر فرشتگان برتری دارند.

علم به این اسامی به معنای تحقق وجود آن ها در خارج است از باب مطابقت یافتن علم با معلوم. آموزش نام ها به آدم علیه السلام همان خبر دادن وجود آن ها به وی، یا به ودیعت نهادن آن ها در صلب اوست.

یا این که علم به این نام ها، به معنای به ودیعت نهادن کمالاتی است که این آفریدگان در آفرینش خود بدان موصوف می شود و نیز به معنای صلاحیت دار کردن این آفریدگان برای رسیدن به این کمالات با اراده خود. این صفات و کمالات، نسیمی از صفات و کمالات الهی را نمایان می سازد به ویژه اگر توجه کنیم که واژه «اسماء» در قرآن کریم بر صفات الهی به طور کلی به کار برده می شود.

استاد ما شهید صدر همین دیدگاه را برگزیده است، زیرا بر این باور است که وقتی

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۴. این روایت را به دو طریق نقل کرده است.

خداوند به فرشتگان خبر داد که می‌خواهد آدم را به جانشینی خود در زمین بگمارد، دل‌نگرانیهایی برایشان به وجود آمد، از این بابت که با توجه به برخورداری این جانشین از نیروی اراده و انتخاب، مبادا وی به ایجاد فساد در زمین بپردازد. اما هنگامی که خداوند آنان را از وجود انبیا و اولیا و اوصیا آگاه کرد، یعنی از وجود خطی که از آن به خط «گواهی» تعبیر می‌شود و مقتضای آن گواهی دادن صاحبان این خط علیه انسان‌ها و نظارت بر حرکت، آموزش و رهنمود آنان است، دل‌های فرشتگان آرام گرفت و پس از شناخت این حقیقت، حالت حیرت زدگی و هراسشان از میان رفت.

ب - یا این که مراد از مسماها، نام‌های فرزندان آدم و نام‌های فرشتگان است و این دیدگاه از ربیع بن زید به ما رسیده است.

ج - از نظر علامه طباطبایی این مسماها موجودات خردمندی هستند که دارای مراتبی از وجودند و انسان از طریق آگاهی به این مراتب می‌تواند به سوی کمال گام بردارد. طرفداران این نظریه، ثبوت زندگی و خرد برای این موجودات را از این سخن خداوند بهره گرفته‌اند: «...ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» زیرا خداوند ضمیر جمع را به کار برده است که به خردمندان اختصاص دارد.^۱

اما شیخ طوسی این نظریه را که [برای اثبات مدّعی خود] بر ضمیر تکیه کرده، مورد انتقاد قرار داده و چنین گفته است: «این نظریه غلط است، زیرا بیان کردیم که این کاربرد از باب غلبه دادن و برتری دادن عاقل بر غیر عاقل است، چنان که خداوند فرموده است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ آذَانِهِ...﴾^۲؛ «خداست که هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید. پس پاره‌ای از آن‌ها بر روی شکم راه می‌روند و پاره‌ای از آن‌ها بر روی دو پا و بعضی از آن‌ها بر روی چهار پا راه می‌روند...»^۳ بنابراین، هنگامی که مورد [یا مرجع ضمیر] هم عاقل و هم غیر عاقل را در برگیرد، عاقل بر غیر عاقل غلبه داده می‌شود.

دوم: مقصود از این مسماها، حقایق و اشیای موجود در این جهان هستی است و نیز تمامی آنچه به آبادانی و رونق دین و دنیا ارتباط پیدا می‌کند و حتّی پیامبران و امامان علیهم‌السلام

۲. نور/۴۵.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

را نیز در بر می‌گیرد.

شمار بزرگی از مفسران این دیدگاه را پذیرفته‌اند و از سخن شیخ طوسی^۱ و فخر رازی^۲ در تفسیر این دو و شیخ محمد عبده^۳، همین دیدگاه به دست می‌آید. طبرسی^۴ آن را از ابن عباس، مجاهد، سعید بن جبیر و بیشتر متأخران نقل کرده است. این دیدگاه از اهل بیت علیهم‌السلام نیز روایت شده است. به عنوان نمونه، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این سخن خداوند:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾؛ آمده است: «نام‌های کوهها، دریاها، درّه‌ها، گیاهان و حیوانها»^۵.

نیز در مجمع البیان آمده است که از امام صادق علیه‌السلام درباره تفسیر این آیه سؤال کردند. آن امام فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه‌ها و درّه‌ها. سپس به فرش زیر پایش نگریست و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد»^۶ در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که راوی گفت: من از آن حضرت درباره سخن خداوند:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾؛ پرسیدم که چه چیزی به وی آموزش داد؟ فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه‌ها و درّه‌ها. سپس به فرش زیر پایش نگاه کرد و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد»^۷.

این دیدگاه درست است، زیرا پیشتر دانستید که مسماها تنها به موجودات عاقل و خردمند اختصاص ندارند و ادعای کسانی که می‌گفتند مسماها به موجودات خردمند اختصاص دارد، به این دلیل که ضمیر جمع تنها به خردمندان بر می‌گردد، رد شد. همچنین، این دیدگاه از سویی با واقعیت انسان سازگاری دارد، زیرا خداوند به انسان توان شناخت و استعداد علم به حقایق را داده است و این علم تنها به علم به موجودات اختصاص ندارد بلکه فراگیر، نامحدود، پویا و بالنده است و به سبب همین علم است که

۱. همان.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۶۲.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۵. المنار، ج ۱، ص ۲۶۲.

۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۶.

۷. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۱.

انسان بر فرشتگان برتری پیدا کرده است.

۳- نظریه جانشینی

پس از آن که دیدگاههای مختلف عالمان را درباره امور ارزنده‌ای که در این بخش قرآنی - که به بررسی موضوع جانشینی آدم پرداخته - آمده است شناختیم، ناچاریم بعد سوم را بشناسیم، یعنی بیان تصویر کامل از نظریه کلی درباره جانشینی آدم در زمین و دلایل این جانشینی را از طریق آیات شریفه‌ای که در این باره آمده است.

دو تصویر از این نظریه

در این جا دو تصویر از این نظریه به چشم می‌خورد که نقاط مشترک فراوان میان این دو وجود دارد.

دیدگاه شیخ محمد عبده

تصویر نخست: تصویری است که سید رشید رضا در تفسیر خویش از استادش شیخ محمد عبده نقل کرده است: زیرا عبده بر این باور است که داستان [جانشینی آدم در قرآن] از باب تمثیل آمده و هدفش آن است که مسأله جانشینی را به اذهان نزدیک سازد تا آنان نسبت به حالت پیدایش نخست شناخت پیدا کنند.

بر این اساس، ما می‌توانیم بسیاری از ابعاد این گفتگو و واژه‌هایی را که در آن به کار رفته درک کنیم، بی آن که خود را به معنای لغوی و عرض این واژه‌ها مقید کنیم. دیدگاه عبده دارای سه رکن است:

۱ - خدای سبحان به فرشتگان از تصمیم الهی خبر داد که می‌خواهد جانشینی از سوی خود در زمین بگمارد و در فطرت این جانشین «اراده مطلق» را به ودیعت گذارد، اراده‌ای که این توان را به وی می‌دهد که بر حسب توان و آگاهیهای خویش عمل کند و این آگاهیهای او هرگز به مرحله کمال نمی‌رسد [= علم بشر همیشه ناقص است] بر اساس این اراده مطلق و این دانش ناقص، فرشتگان پی بردند که این جانشین به زودی به ریختن خونها و ایجاد تبهکاریها در زمین دست خواهد زد. این، پیامد طبیعی

روی کار آمدن موجودی است که از اراده مطلق برخوردار است و بر حسب دانش خود این اراده را حرکت می دهد و این دانش به تمامی ابعاد مصالح و منافع او احاطه ندارد و همین امر موجب می شود که اراده او به جهت خلاف حکمت و مصلحت روی آورد و در نتیجه، وی گرفتار فساد شود.

وقتی فرشتگان به این موضوع پی بردند، از جانشینی این نوع آفریده ای که در زمین خونها می ریزد و فساد می کند، شگفت زده شدند و لذا - از راه گفتگو، یا زبان حال و یا راههای دیگر - از خداوند خواستند که حکمت این جانشینی را برای آنان بیان کند و آگاهشان سازد.

۲- پاسخ فرشتگان به این آگاهی و بیان حکمت، این بود که ما در برابر کسی که به هر چیزی داناست، تسلیم هستیم و سر فرود می آوریم، زیرا این، موقعیت تمامی آفریدگان در برابر اوست. چه، خداوند از تمامی مصلحتها و حکمتها آگاهی دارد و تمامی کارهای او از روی مصلحت است.

با وجود این، این نوع فروتنی و تسلیم که از شناخت فرشتگان نسبت به آگاهی خداوند از هر چیزی نشأت می گیرد، ممکن است حالت سر در گمی و نگرانی را از میان نبرد و تنها دل را از این جهت آرامش بخشد که در ورای کاری که موجب شگفتی فرشتگان شده است [یعنی به خلافت گماریدن انسان] حکمت و رازی وجود دارد و این، از شیوه های قرآن کریم در تفسیر پدیده های جهان هستی و قوانین الهی است. از این رو، خداوند به فرشتگان عنایت کرد و راز جانشینی آدم را برای آنان توضیح داد و با بیان حکمت در این آفرینش، دانش ایشان را تکمیل کرد. در نتیجه، خداوند دانش همه را به طور نامحدود در نهاد و فطرت آدم به ودیعت گذارد و همین امر آن چنان امتیاز ویژه ای به آدم داد که به موجب آن شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین شد.

۳- این امتیاز ویژه زمانی نمایان می شود که میان انسان و دیگر آفریدگان خداوند مقایسه کنیم، زیرا قرآن بیان کرده و مشاهده و تجربه نشان داده است که خداوند انواع گوناگونی از موجودات را در این جهان آفریده و به هر کدام از آنها تواناییها و استعدادهایی داده است. لیکن با وجود این، انسان با سایر انواع موجودات تفاوت دارد، چرا که خداوند به او تواناییها و استعدادهایی بخشیده است که حد و اندازه معینی ندارد

تا در آن حدّ بایستد و از آن فراتر نرود، در حالی که سایر آفریدگان چنین نیست. به عنوان نمونه، فرشتگان، که ماتنها از طریق وحی می‌توانیم به ماهیت آنان پی ببریم، وظایف محدود و مشخصی دارند. همچنان که آیات و روایات بیان کرده‌اند، زیرا آنان شب و روز خدای را تسبیح می‌گویند، در صف ایستاده‌اند و آنچه را که مأموریت دارند انجام می‌دهند و اعمال مشخصی از این دست.

آنچه را که درباره حیوانات و گیاهان و جمادات از طریق اندیشه و آزمایش به دست آورده‌ایم از این قرار است: برخی از آن‌ها نه علم دارند و نه عمل نظیر جمادات، برخی دیگر عمل ویژه‌ای دارند که به خود آن‌ها اختصاص دارد و هیچ‌گونه علم و اراده‌ای ندارند و اگر فرض کنیم که علم یا اراده‌ای دارند، این علم و اراده نشان دهنده این نیست که عمل آن‌ها بیانگر فرمان خدا و سنت او در میان آفریدگانش باشد، یا وسیله‌ای برای بیان احکام او و اجرای این احکام.

هر موجودی زنده پیدا یا ناپیدا - بجز انسان - دارای استعدادی محدود و دانش الهام‌شده محدودی است و آفریده‌ای این چنین، شایستگی ندارد جانشین کسی شود که دانش و اراده‌اش نامحدود است.

اما خداوند انسان را ناتوان و نادان آفریده است، لیک با وجود این، او می‌تواند در موجودات نیرومند تصرف کند و نیز از همه نام‌ها آگاهی دارد، زیرا خداوند به وی این توان را داده است که احساس، درک و دانش او به تدریج رشد می‌کند و متحول می‌شود و در نتیجه، بر همه موجودات سلطه پیدا می‌کند، این موجودات را، رام می‌سازد و زیر فرمان خود در می‌آورد و این، چیزی است که نیروی شگفت‌آور او آن را ایجاب می‌کند، نیرویی که آن را «عقل» می‌نامند، ولی نه ماهیت آن را می‌شناسند و نه حقیقت آن را درک می‌کنند. این نیرو است که می‌بینیم انسان را از تمامی آنچه خداوند به طور غریزی در وجود حیوان قرار داده و به او الهام کرده است نظیر پوشش، غذا و اعضا و قدرت، بی‌نیاز می‌کند.

بنابراین، انسان با برخورداری از نیروی عقل، هم استعدادش نامحدود است، هم خواسته‌هایش، هم علم و هم عملش.

همان‌گونه که خداوند این موهبتها را به انسان‌ها داده، احکام و قوانینی را نیز برایش

مقرر کرده تا اعمال و اخلاقش را محدود کند و در همین حال بر رسیدن او به کمال یاری اش دهد، زیرا این احکام و قوانین راهنمای عقلی است که ویژگیهای یاد شده را دارد.

با توجه به این دانش است که انسان سزاوار جانشینی خدا در زمین می شود، یعنی با میل خویش در موجودات تصرف کند و حتی با بهره گیری از این موهبت، آفریده‌هایی را به وجود آورد و ما آثار این جانشینی را در عصر خود شاهد هستیم، زیرا می بینیم که چگونه انسان در این جهان هستی سلطه یافته، تحول ایجاد کرده و اقدامهایی انجام داده است.

هنگامی که خداوند دانش اشیا را به طور نامحدود در فطرت آدم به ودیعت نهاد، این اشیا را بر فرشتگان عرضه کرد و به طور اجمال آنان را آگاه ساخت و سپس از ایشان خواست که آن‌ها را بشناسند و از آن‌ها خبر دهند. اما فرشتگان در برابر خداوند تسلیم می شوند و فرمانبرداری و ناتوانی خود را ابراز می دارند و بدان اعتراف می کنند. در این وقت، خداوند به آدم فرمان می دهد که از اشیا خبر دهد و آدم چنین می کند و این کار بدان سبب بود که حقیقت در روشنترین چهره و شکل خود، برای فرشتگان نمایان شود.

دیدگاه علامه طباطبایی

تصویر دوم: تصویری است که، علامه طباطبایی آن را ارائه داده است. این تصویر، با تصویر پیشین در برخی ابعاد اختلاف و در برخی ابعاد دیگر همخوانی دارد و ما به بیان برخی ابعاد اختلاف اشاره می کنیم:

۱- جانشین خدا موجودی است مادی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تزاحم و برخورد است. جهات این خانه محدود و مزاحمت‌های فراوان است. زندگی در آن، تنها از طریق ایجاد روابط اجتماعی و پیامدهای این روابط، یعنی برخورد و تضاد بر سر منافع و خواسته‌ها امکان پذیر است، امری که به تباهی و خونریزی کشیده خواهد شد.

۲- فرشتگان هنگامی شگفت زده شدند که تصور می کردند، هدف از جانشینی آن است که جانشین - با تسبیح گفتن و تقدیس کردن خدا - آیین تمام نمای گمارنده جانشین

یعنی خداوند باشد و تمامی شؤون وجودی او را به نمایش بگذارد. اما زمینی بودن این جانشین و شهوت های او به وی اجازه نمی دهد که چنین کند بلکه او را به تباهی و بدی می کشاند. به علاوه، هدف جانشینی ممکن است به وسیله فرشتگان، که خدا را تسبیح می گویند و تقدیسش می کنند، تحقق یابد [و دیگر نیاز به موجودی دیگر نباشد].

۳- آدم به این دلیل سزاوار جانشینی شد که توان بر دوش گرفتن راز الهی را داشت و این راز، همان آموختن نام ها بود و این نام ها، موجودات زنده و خردمندی بودند که در پشت پرده غیب و در حضور خداوند قرار داشتند و خداوند هر نامی را با خیر و برکت آن موجودات در این جهان فرو فرستاد و هر آنچه در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آن ها گرفته شده است و آن موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند و این گونه نیستند که افراد آن ها با یکدیگر متفاوت باشند بلکه کثرت و تعدد آن ها در رتبه و درجه است.

مقایسه دو تصویر

چقدر زیباست که به مقایسه و سنجه میان این دو تصویر بپردازیم تا تصویر کاملی را که برای به تصویر کشیدن این بخش قرآنی درست می دانیم بیرون آوریم و اینک نقاط سه گانه ای را بر می گیریم که علامه طباطبایی در این نقاط، به مخالفت با شیخ محمد عبده برخاسته است:

نقطه نخست: در این نقطه می بینیم که از یک سو علامه طباطبایی بر حق است و از سویی دیگر شیخ محمد عبده. چه، علامه طباطبایی بر چیزی پای می فشارد که فطرت انسان بر آن است از قبیل غریزه ها، شهوت ها و عواطف گوناگون و این چیز درستی است که قرآن هم آن را تایید کرده است. این غرایز فطری تأثیر بزرگی بر حرکت انسان و پیدا شدن مزاحمتها و رقابتهای در جامعه انسانی دارد، امری که انسان ها را به تباهی و خونریزی می کشاند. زیر بنای این غرایز، غریزه خودخواهی است که ادیان آسمانی و از آن جمله اسلام، آمده است تا این غریزه را به درستی راهنمایی کرده، وادارش سازد که از تبهکاری و خونریزی دوری گزیند. از این رو، می بینیم که قرآن کریم به نقش شهوت - یعنی طغیان این غرایز - در ایجاد فساد و خونریزی تاکید می کند.

شیخ محمد عبده وقتی از این بعد در ماهیت انسان - و در مسأله آگاهی فرشتگان از فساد و خونریزی در انسان - غفلت می‌کند، بر بعدی دیگر از ابعاد وجود انسان پای می‌فشارد که آن نیز در فساد و خونریزی نقش بزرگی دارد و این بعد همان اراده آزاد انسان، همراه با دانش ناقص است و لذا اگر این آزادی اراده و این کاستی دانش نبود، این خونریزی و فساد هم وجود نداشت و به همین سبب است که ما خونریزی و فساد را در میان بندگان مخلص و شایسته خدا نمی‌بینیم، زیرا دانش آنان به مصلحت، دانشی است کامل، به رغم این که غرایز و شهوت‌ها در آنان نیز هست. همین طور فساد و خونریزی را در میان فرشتگان هم نمی‌بینیم. البته، ممکن است این نبود فساد و خونریزی بر اثر نبود اراده باشد یا بر اثر وجود اراده و نبود شهوت و ضدیت در میان آنان. خداوند دانایتر است. بر این اساس، می‌توانیم هر دو بعد را در شناخت فرشتگان نسبت به پیامد این جانشینی مؤثر بدانیم.

نقطه دوم: می‌بینیم که شیخ محمد عبده می‌کوشد بر این نکته تأکید کند که آنچه پرسش فرشتگان را برانگیخت آن بود که این آفریده با اراده و برخوردار از دانش ناقص، ناگزیر در زمین فساد می‌کند و خونها می‌ریزد و به همین سبب و با توجه به آثار و پیامدهایی که بر وجود او مترتب است، گماردن او به عنوان جانشین خداوند، هیچ توجیهی ندارد.

اما علامه طباطبایی می‌خواهد بگوید: آنچه پرسش فرشتگان را برانگیخت آن بود که جانشین باید نمایشگر کسی باشد که وی را به جانشینی گماریده است یعنی خداوند و آنان چنین بر آورد کردند که این آفریده نمایشگر خداوند نیست، زیرا در زمین فساد می‌کند و خونها می‌ریزد. اما بر خلاف فرشتگان که می‌توانند از طریق تسبیح و تقدیس شان نمایشگر خداوند باشند.

در این نقطه ممکن است حق به جانب علامه طباطبایی باشد، زیرا تفسیر و توجیه الهی برای این جانشینی از این طریق بوده که خداوند بیان کرده است: این جانشین به خاطر برخورداری از دانش، بر دیگران برتری دارد. چنان که این توجیه از آیه به دست می‌آید و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرده است. هر چند که این توجیه با نقطه‌ای که شیخ محمد عبده بیان کرده سازگاری ندارد، زیرا وی بر این باور است که عامل

برانگیختن پرسش در فرشتگان، وجود علم ناقص در کنار اراده بوده است. بنابراین، چگونه این علم، - به آن شکلی که عبده مطرح کرده است یعنی علم ناقص خلیفه به اشیا - می تواند پاسخی باشد برای این پرسش؟

آری، اگر ما چنین فرض کنیم، مقصود از علمی که خداوند آن را به آدم آموخت، ادیان الهی است که به صلاح و رشد و حق و کمال راهنمایی می کند - همان گونه که شیخ محمد عبده در پایان نقطه سوم بدان اشاره کرده است - ممکن است این علم پاسخی برای پرسش فرشتگان باشد، زیرا چنین علمی می تواند وضعیت اراده و انتخاب را که موجب نگرانیها شده، اصلاح کند و از تبهکاری و خونریزی جلوگیری نماید. لیکن ممکن است کسی بگوید: این معنا خلاف ظاهر است، چرا که از دنباله این بخش قرآنی:

﴿...فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مَتَى هُدَىٰ قَمَنَ تَبِيعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛ «پس

اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد» به دست می آید که این هدایت - که همان ادیان الهی هدایتگر است - پس از آموختن اسامی به آدم آمد.

اما اگر فرض کنیم، آنچه باعث پرسش فرشتگان شد، تنها اراده و انتخاب است - چنان که استاد ما شهید صدر آن را برگزیده است - در این صورت، بیان برتری به وسیله دانش و شناخت می تواند پاسخی باشد برای پرسش فرشتگان و آرامشی برای نگرانیهای آنان، زیرا این دانش ذاتی در انسان، وی را به سوی خدا رهنمونی می کند و این انسان با فطرت خویش می تواند در راه تکامل ارادی، که بهترین نوع تکامل است، گام بردارد.

علاوه طباطبایی زمینی بودن انسان و برخورد منافع در آن را عامل فساد دانسته است و در این صورت، دانستن نام ها راه و چاره ای محسوب می شود برای پرهیز از این خطرها، زیرا از دیدگاه علامه، این نام ها موجوداتی است خردمند و زنده.

نقطه سوم: در این نقطه شیخ محمد عبده بر این باور است که «دانش» سبب شده، انسان شایستگی جانشینی را پیدا کند و این دانش دو بعد دارد:

۱- بعد علوم طبیعی که انسان می تواند از طریق تجربه و پژوهش بر آن دست یابد و به

وسيله آن بر جهان مادی که در آن زندگی می‌کند مسلط شود. همانگونه که در عصر کنونی خود، شاهد آن هستیم.

۲- بعد الهی که از طریق دین نازل شده است و به انسان امکان می‌دهد که از طریق آن، راه کمالات الهی را پیدا کند و مصالح را از مفسد و نیکی را از بدی تشخیص دهد. این اندیشه با مطلق بودن واژه «علم» در آیه شریفه سازگاری دارد و نیز با این فرضیه که پاسخ خداوند به فرشتگان، توجیهی است برای گماریدن انسان به جانشینی، زیرا خداوند در این پاسخ، ویژگی «علم» را به عنوان امتیاز انسان بر فرشتگان یاد کرده است. همچنین این اندیشه، با آنچه قرآن کریم در مواردی متعدّد بر آن تأکید کرده است همخوانی دارد، یعنی با نقش عقل و برداشتهای آن در زندگی انسان و حرکت وی و رام کردن طبیعت برای او؛ و نیز نقش دین در تکامل انسان و رسیدن او به اهدافش.

نقدی بر اندیشه عبده:

اولاً: پیشتر بیان کردیم که بر اساس این بخش قرآنی، دین پس از این گفتگو نازل شده است:

﴿...فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مَتَى هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. در این

صورت، دین جزء دانش نخست [که خداوند به آدم داد] نیست.

ثانیاً: اراده و اختیار، امتیاز دیگر آدم و انسان بر فرشتگان را تشکیل می‌دهد و همین ویژگی است که نگرانیها و پرسش فرشتگان را برانگیخت، آن گونه که پیشتر بدان توجه دادیم و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرد.

اما علامه طباطبایی بر این باور است که شایستگی انسان برای جانشینی، تنها به دلیل علم او به نام‌ها بوده است، ولی این نام‌ها را چنین تفسیر کرده که آن‌ها موجوداتی هستند خردمند و دارای مرتبه‌ای از وجود و انسان می‌تواند از طریق علم به این موجودات، در راه تکامل گام بردارد.

لیکن این تفسیر تا حدودی پیچیده و مبهم است و شاید علامه در این تفسیر بر برخی از دیدگاههای فلسفی و اعتقادی تکیه کرده باشد. آری، در این جا فرضیه‌ای است که برخی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام بدان اشاره می‌کند و آن فرضیه این است که این نام‌ها

عبارتند از: نام‌های پیامبران، الهیون و دانشمندانی که خداوند آنان را گواهانی بر بشریت و انسانیت قرار داده و پاسداری از کتابها و ادیان‌ش را به آنان سپرده است. این فرضیه، همان فرضیه‌ای است که استاد ما شهید صدر در تحقیق خویش درباره جانیشینی انسان و گواهی پیامبران، آن را برگزیده است.

تصویر سوم

روشن است که دو تصویر پیشین در سطح مفهوم آن بخش از قرآن شریف بود که در سوره بقره آمده است. اما اگر ما به دلایل نظریه استخلاف [= به جانیشینی گماردن آدم] در سطح تمام آیات استخلاف نگاه کنیم، در برابر خود، تصویر سوم را می‌بینیم که به مراتب از تصویرهای پیشین روشن‌تر و مفصل‌تر است. و عناصری دیگری را مشاهده می‌کنیم که دلایل این جانیشینی را بیان می‌کند.

تصویر سوم این است: خداوند انسان را آفرید و ویژگی‌هایی به او داد که وی را در اصل آفرینش خود از سایر آفریدگان برتری می‌بخشد و این ویژگی‌ها عبارتند از: دانش، خرد و اراده. خداوند تواناییها و شایستگی‌هایی در انسان به ودیعت نهاد که این توان را به او می‌بخشد که راه تکامل به سوی خداوند را طی کند. به واسطه همین دانش و خرد و اراده و نیز توفیق و هدایت الهی است که انسان می‌تواند در نزدیک شدن به خداوند به مقام قاب قوسین و یا نزدیک‌تر از آن برسد. تواناییهای انسان از این قرار است:

۱- دانش: همین دانش است که انسان را به حق و ایمان به خدا، به شناخت آغاز و انجام جهان هستی، شناخت پیامبران و ادیان الهی و حقوق خداوند بر بندگانش نظیر سپاس نعمت‌ها، فرمانبرداری و وفای به عهد و پیمان رهنمون می‌شود و همین دانش است که از آن به نام «عقل نظری» یاد می‌شود.

بخشی از سوره بقره به صورت روشن و ویژگی «دانش» و نقش آن در برتری انسان و پاسخ به پرسش فرشتگان درباره جانیشینی گمارده شدن انسان در زمین از سوی خدا، تأکید کرده است و این، در حالی است که انسان از ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار می‌باشد.

۲- عقل یا خرد همان است که به انسان امکان می‌دهد مصالح را از مفاسد

تشخیص دهد و نیز این توان را به وی می دهد که اشیا را درک کند و از یکدیگر جدا سازد. به عنوان نمونه، به واسطه عقل است که انسان خوبی را از بدی، صلاح را از فساد و زیبا را از زشت جدا می کند. همچنین عقل، این توان را به انسان می دهد که موجوداتی را که خداوند برای خدمت انسان و برطرف شدن نیازهای گوناگون او آفریده است، به تسخیر خویش در آورد.

همچنین، به واسطه عقل است که انسان پاداش یا کیفر داده می شود و خدای بلند مرتبه را می پرستد و همین عقل است که او را به تقوای خدا، چنگ در زدن به ریسمان محکم او، شناخت راه رستگاری و دوری از راه هلاکت می رساند. چه، عقل راهنمای ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت گذارده است و انسان با همین عقل شایستگی جانشینی خداوند در زمین را پیدا کرد. این نوع عقل است که از آن به نام «عقل عملی» و فطرت سالم انسانی یاد می شود.

این «عقل» یک سوی همان «نفخه الهی» است که خداوند آن را در وجود انسان به امانت نهاد و این هنگامی بود که خداوند انسان را آفرید و به فرشتگان دستور داد که او را سجده کنند. چنان که «دانش» که بخشی از سوره بقره و دیگر آیات^۱ از آن سخن گفته است، یک سوی دیگر این نفخه را تشکیل می دهد.

خداوند تعالی فرمود:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲؛ «پس وقتی آن را درست

کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

انسان بی خرد اگر بدتر و گمراه تر از چهارپایان نباشد، همانند آن هاست. خداوند بلند

مرتبه فرموده است:

۱. ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق ۱/ - ۵) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریم ترین است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست به او آموخت.»

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (رحمان ۱/ - ۴)؛ [خدای] رحمن. قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان آموخت.» . ۲ . حجر/ ۲۹.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ أَتْبَعُكُمْ أَتَّيْنًا لَا يَتَّقُونَ﴾^۱؛ «به طور یقین بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند». انسان که در داشتن شهوت‌ها و لذت‌ها و حواس با حیوانات مشترک است، با برخورداری از عقل از آن‌ها جدا می‌شود. خداوند فرموده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲؛ «و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم. دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آن‌ها همان غافل ماندگانند.» همچنین، وقتی انسان خرد را از دست می‌دهد، حواس او از کار می‌افتد و نمی‌تواند وظایف انسانی - تکاملی خود را در فهمیدن زندگی و آثار و پیامدهای آن انجام دهد و در نتیجه، به کوری واقعی دچار می‌شود. خداوند فرموده است:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳؛ «آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است». از قرآن کریم چنین به دست می‌آید که میان دانش و عقل، رابطه برقرار است و این رابطه در آن‌جا نمایان می‌شود که عقل و فهم و شناخت، از ویژگی‌ها و آثار و نتایج دانش است. خداوند فرموده است:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۴؛ «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، [ولی] جز دانشوران آن‌ها را درنیابند.» در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عقل ریشه دانش و فراخواننده فهم

۱. انفال/۲۲.

۲. اعراف/۱۷۹.

۳. حج/۴۶.

۴. عنکبوت/۴۳.

است^۱.» نیز فرمود: «عقل مَرکب دانش است.»^۲

از احادیث رسیده از اهل بیت علیهم السلام پیداست که بهترین چیزی که خداوند در اصل آفرینش انسان به او بخشید، عقل بود. کلینی به طریق صحیح از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او گفت: پیش آی، پیش آمد. و گفتش: پس رو، پس رفت. آن گاه خدا فرمود: سوگند به عزت و جلالم، آفریده‌ای را نیافریدم که نزد من از تو محبوبتر باشد. تو را به کسی به طور کامل دهم که دوستش دارم. همانا، روی امر و نهیم با توست و کیفر و پاداشم به حساب توست.»^۳

شاید همین عقل و یا برخی از درجات عالی آن باشد که آدم در نخستین بهشت خود بدان رسید، بهشتی که خداوند وی را در آن سکونت داد و با تکالیف الهی آزمایش کرد، زیرا آدم و همسرش را از خوردن میوه آن درخت نهی فرمود. اما آن دو از آن خوردند، پس شرمگاههایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند، زیرا توان تشخیص میان زیبایی و زشتی را پیدا کردند. چنان که از قرآن کریم به دست می‌آید و خداوند سبحان دانایتر است.

۳- اراده: اراده یعنی آزادی در رفتار و کردار. بنابراین، اراده امتیاز و ویژگی سومی را تشکیل می‌دهد که از میان آفریدگان تنها انسان از آن برخوردار است. این ویژگی بدین معناست که انسان مختار است که راه هدایت و صلاح و سپاس خداوند را برگزیند تا اراده رفتاری او با اراده تشریحی خداوند دمساز باشد و به بهشت و خشنودی خداوند برسد یا این که راه انحراف و تبهکاری و کفر به خدا را برگزیند و اراده رفتاری او بر خلاف اراده تشریحی خدا باشد و در نتیجه در گودال آتش سقوط کند.

این آزادی به انسان شایستگی آن را می‌دهد که در معرض امتحان و آزمایش قرار گیرد و تکامل پیدا کند، همان گونه که او را در برابر مسؤولیت و کیفر و پاداش الهی قرار می‌دهد و این، زمانی است که عقل انسان کامل شود و از تکالیف الهی آگاهی پیدا کند. با برخوردار شدن از این آزادی است که انسان با جهاد با نفس و جهاد با دشمن رو به

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۲، حکمت ۱۹۸۰.

۲. همان، ص ۴۲، حکمت ۸۶۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.

رو می‌شود و به خاطر رسیدن به آرمانهای سترگ، دشواریها و رنجها را بر دوش می‌کشد. همچنین، انسان بر اثر این آزادی در معرض خطر سقوط، تبهکاری و ریختن خونها قرار می‌گیرد و ممکن است به دام هوسها و شهوت‌ها بیفتد.

این اراده نسیمی است از صفات الهی که خداوند بدان متصف است و آیه کریمه از آن به دمیدن روح خدا در انسان تعبیر کرده است. آیات استخلاف نیز همچون آیاتی پیشین از سوره یونس، فاطر و دیگر سوره‌ها، درباره این ویژگی سخن گفته است. همچنین قرآن کریم در بیان آفرینش انسان و قانون آزمایشی که این آفریده در معرض آن قرار دارد، از این آزادی سخن گفته است. خداوند بلند مرتبه فرمود:

﴿اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيْكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ﴾^۱؛ «همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده.»

نیز خداوند فرموده است:

﴿اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا * اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُوْرًا﴾^۲؛ «ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»
خداوند فرمود:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ كَبَدٍ * اَيْحْسَبُ اَنْ لَّنْ يَّقْدِرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ * يَقُوْلُ اَهْلَكْتُ مَا لَمْ لُبِّدًا * اَيْحْسَبُ اَنْ لَّمْ يَرَهُ اَحَدٌ * اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عِيْنَيْنِ * وَاِسْمًا وَّ سَمِيْعَتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ * فَلَا اَقْتَحِمُ الْعَقَبَةَ﴾^۳؛ «براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم. آیا پندارد که هیچ کس هرگز به او دست نتواند یافت؟ گوید: مال فراوانی تباه کردم. آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ آیا دو چشمش نداده‌ایم؟ و زبانی و دولب. و هر دو راه را بدو نمودیم. و نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رود.»

خداوند فرمود:

﴿وَقُلِ الْاِحْقَاقُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...﴾^۴؛ و بگو: حق از آن

۲. انسان / ۲ - ۳.

۱. ملک / ۲.

۴. کهف / ۲۹.

۳. بلد / ۴ - ۱۲.

پروردگارتان است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند...»
در این بخش قرآنی [از سوره بقره] درباره داستان نهی از خوردن از آن درخت، به این آزمایش اشاره شده و در پایان خداوند چنین فرموده است:

﴿... فَأَمَّا يَا تِيبُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ *
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.»

این عناصر و ویژگیهای سه گانه: دانش، عقل و اراده هستند که انسان به واسطه آن‌ها سزاوار جانشینی خداوند شد و همچنین به سبب آن‌ها مسؤولیت بزرگی را در عهد و پیمان بر دوش کشید، امانتدار این عهد و پیمان شد. خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲؛ «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویند: ما از این غافل بودیم. یا بگویند: پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟»
خداوند فرمود:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۳؛ «ما امانت الهی را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»
وانگهی خداوند به این انسان، موهبتها، شایستگیها و ویژگیهایی بخشید که دارای

۱. بقره/۳۸ - ۳۹.

۲. اعراف/۱۷۲ - ۱۷۳.

۳. احزاب/۷۲.

سرشت تکاملی است، یعنی کم و زیاد می شود، شدت و ضعف دارد، ولی حد مشخصی ندارد.

خداوند انسان را به هوسها، شهوت ها، خواسته ها و غرایز دچار کرد و راه کمال او را به سوی خود قرار داد. اما پیمودن این راه کمال و نزدیکی به خدا را با جان کندن، سختیها و آزمایشها توأم ساخت. خداوند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبْضَهُ * فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَنَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۱؛ «انسان، حقا که تو به سوی پروردگارت به سختی در تلاش و او را ملاقات خواهی کرد. اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی اش حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد.»

خداوند این راه تکامل انسان را بر وفق نظامی استوار به وجود آورد که در این نظام، اراده انسانی از اوضاع جهانی که او را در میان گرفته است اثر می پذیرد، اما توان انتخاب را از او نمی گیرد. همان گونه که اوضاع جهانی که انسان را احاطه کرده است از اراده انسانی اثر می پذیرد.

در این نظام، شیوه رفتار فردی انسان با شیوه رفتار اجتماعی او در هم می آمیزد، به گونه ای که آثار هر کدام در شیوه دیگری بازتاب پیدا می کند بی آن که ستمی صورت گیرد. بنابراین، بر اثر حالت نفسانی افراد، جامعه تکامل می یابد یا سقوط می کند و نیز شرایط اجتماعی گروه، افراد را نیز در بر می گیرد، حتی اگر این افراد هیچ گونه مسئولیت مستقیم برای ایجاد این شرایط نداشته باشند. خداوند می فرماید:

﴿وَأْتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲؛ «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.» نیز خداوند می فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳؛ «این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر

۱. انشقاق/ ۶ - ۹.

۲. انفال: ۲۵.

۳. انفال: ۵۳.

نمی‌دهد، مگر آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست.»
 بر اساس این حقایق [یعنی دانش و عقل و اراده] در تصویر سوم [از مسأله جانشینی انسان] می‌بینیم که قرآن کریم آثار و پیامدها را برای همین حقایق اثبات می‌کند، زیرا این آثار حقایقی هستند پایدار و ماندگار در زندگی انسان و نیز عامل برتری انسان بر سایر موجودات. اما بر خلاف حقایق دیگری که چندان دوامی ندارند و به مرحله معینی از وجود انسان ارتباط دارند، قرآن اثر و پیامدی را بر آن‌ها مترتب نمی‌داند.

به عنوان نمونه، اثر دانش، ایمان به خداست و ایمان حقیقی است ماندگار در زندگی انسان. همان‌گونه که اثر و هم و گمان و آرزو، کفر و گمراهی است و این هم حقیقی است ماندگار در زندگی انسان.

اثر عقل، تقوای الهی است و آن حقیقی است ماندگار در زندگی انسان که موجب برتری و احترام او می‌شود و اثر نادانی، گناه و سرکشی است.

اثر آزادی و اراده و احساس مسئولیت، جهاد در راه خدا و تلاش در مبارزه با نفس و دشمنان خداست. در برابر مبارزه با نفس، پرستش هوسها و شهوت هاست که در این صورت، انسان اسیر این شهوت‌ها می‌شود، زنجیرهای آن در گردنش می‌افتد، برگوش و دل او مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده می‌شود و بینایی اش را از دست می‌دهد. خداوند فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟»

معنای واقعیت جانشینی

منظور از جانشینی که انسان با این ویژگیها سزاوار آن شده است، چنان که بیان کردیم، جانشینی خداوند در زمین است، اما به معنای گسترده کلمه، به گونه‌ای که تمامی ابعاد،

صورتها و احتمالاتی را که در دیدگاه سوم بیان شد در بر می‌گیرد:

۱- انسان جانشین خداوند است در داوری و حلّ اختلاف میان بندگان، در صورتی که آنان با یکدیگر اختلاف و درگیری پیدا کنند پروردگار این خلافت را ویژه پیامبران، خداشناسان و دانشمندان قرار داده. همان گونه که در سخن خداوند آمده است:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۱؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند...»
نیز در این سخن آمده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتِّيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ﴾^۲؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و خداشناسان و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...»

بنابراین، منظور از جانیشینی خداوند، جانیشینی در گواهی دادن علیه انسان‌ها و از میان برداشتن کشمکش و اختلاف و قطع ریشه فساد است. این نوع از جانیشینی است که قرآن کریم در بخشی از سوره بقره در پاسخ به پرسش فرشتگان و ابراز نگرانی آنان درباره ایجاد فساد و خونریزی بدان اشاره کرده است. همان گونه که برخی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به این موضوع اشاره می‌کند. با توجه به این گونه انسان‌هاست که از یکسو شایستگی انسان برای این جانیشینی توجیه می‌شود و از سوی دیگر نگرانیهای فرشتگان برطرف می‌گردد.

۲- مقصود از جانیشینی انسان از خداوند آن است که انسان در آباد کردن زمین و بهره‌گیریهای گوناگون از آن از قبیل کشت کردن، بیرون آوردن میوه‌ها و معادن و جاری ساختن آبها و کشیدن جویها و... جانشین اوست.

شاید در بیشتر مواردی که واژه‌های «خلائف، خلفاء و استخلاف» به کار برده شده، مقصود همین نوع جانیشینی باشد. خداوند فرموده است:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجُسُونَ الْأَجْبَالَ يُبُوتًا فَادْكُرُوا الْآيَةَ اللَّهُ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۱؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان گردانید و در زمین به شما جای داد. در دشتهای آن کاخهایی اختیار می کردید و از کوهها خانه هایی می تراشیدید. پس نعمت های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید.»

۳- مقصود از خلافت، جانشینی خداوند در زمین از لحاظ رفتار و کردار است: در ارتباط انسان با خدا، با برادرش انسان، با خویشان خویش و با طبیعت و جهانی که او را در میان گرفته است، زیرا وی مسؤولیت دارد، در این موارد به گونه ای عمل کند که با مصلحت، حق و عدالت همخوانی داشته و با آنچه از سوی خدا آمده یعنی رهنمود، روشنایی، او امر و نواهی او سازگار باشد و با مصالح و مفاسد واقعی منطبق شود. خداوند فرموده است:

﴿أٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاٰتِقُوا مِمَّا جَعَلْنَاكُمْ مَسْتَخْلِفِيْنَ فِيْهِ فَاَلْبَدِيْنَ اٰمِنُوْا مِنْكُمْ وَاٰتِقُوا لِهٰمْ اَجْرًا كَبِيْرًا﴾^۲؛ «به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آنچه شما را در آن جانشین کرده انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت.»

نیز خداوند فرموده است: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَآئِفَ فِي الْاَرْضِ مِنْۢ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ﴾^۳؛ «آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

بنابراین، هر چند انسان در کارها و انتخاب، آزاد است، لیکن درباره رفتارش در پیشگاه خدا نیز مسؤول است، زیرا وی جانشین خداست و باید نمایسگر خدا باشد که وی را به جانشینی خویش گمارده است. چنان که وی مسؤول است که این وظایف را انجام دهد و آن ها را ساماندهی کند، چرا که ماهیت جانشینی آن را ایجاب می کند.

۲. حدید / ۷.

۱. اعراف / ۷۴.

۳. یونس / ۱۴.

فصل دوم

روند جانشینی از آفرینش تا هبوط

فصل بندی جُستار

قرآن کریم - همان گونه که بیان کردیم - در چند جا به بیان روند مسأله جانشینی و تحقق یافتن آن در زمین پرداخته است که در مقدمه فصل اول بدان اشاره شد.^۱ به طور کلی در باره «ماجرای جانشینی از آفرینش تا هبوط» در دو بعد می توان سخن گفت:

اول: افزون بر آنچه در فصل اول بیان کردیم، باید مجموعه مفاهیم و دیدگاههایی را که در قرآن کریم پیرامون این ماجرا آمده است؛ شناسایی کنیم.
دوم: دیدگاه کلی در باره ماجرای جانشینی

شناسایی مفاهیم

۱ - سجده کردن در برابر آدم

در آغاز با این پرسش رو به رو می شویم که چرا خداوند به فرشتگان فرمان داد آدم را سجده کنند و حقیقت این سجده چیست؟ چرا که در شریعت مقدس اسلام، سجده کردن برای غیر خدا حرام است. بنابراین، چگونه می توان از فرشتگان خواست که به آدم

۱. بقره / ۳۰ - ۳۹. اعراف / ۱۰ - ۲۷. حجر / ۲۸ - ۴۳. طه / ۱۱۵ - ۱۲۴.

سجده کنند؟ و هدف از این سجده چیست؟

این پرسش از این اندیشه ناشی می‌شود که سجده در ذات خود عبادت محسوب می‌شود و عبادت غیر خدا شرک و حرام است، زیرا افعال عبادی به دو قسمت تقسیم می‌شود:

اول: افعالی که عبادت بودن آن به نیت و قصد قربت بستگی دارد؛ افعالی چون انفاق یعنی زکات و خمس، یا همانند طواف خانه خدا، یا جنگیدن و امثال آن. این افعال چنانچه با قصد قربت و به دست آوردن خشنودی خدا انجام شود، عبادت خدا محسوب می‌شود و در غیر این صورت، عبادت نیست و به همین سبب، نیت در این گونه افعال در شناسایی ماهیت آن مؤثر است.

دوم: افعالی که ذاتاً عبادتند و اینها افعالی هستند که نشانگر تقدیس و فرمانبرداری بی‌چون و چرا می‌باشند و «سجده کردن» از جمله این افعال است، زیرا ذاتاً عبادت است و به همین دلیل سجده کردن برای غیر خدا حرام می‌باشد، چرا که این کار در ذات خویش عبادت و پرستش غیر خداست.

لیکن این اندیشه نادرست است، زیرا سجده نیز دقیقاً همچون افعال دیگر است که عبادت بودن آن به قصد و نیت بستگی دارد و لذا گاهی سجده کردن از باب ریشخند زدن و تمسخر کردن، گاهی برای تعظیم و احترام گذاردن محض و گاهی برای عبادت است. البته، در صورتی که به نیت عبادت انجام گیرد.

از این رو، در قرآن می‌بینیم که در پاره‌ای از موارد، واژه سجده را به عنوان بیان احترام به کار می‌برد. همان گونه که خداوند در داستان یوسف فرموده است:

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...﴾^۱؛ «و پدر و مادرش را بر تخت بر نشانید. آنان پیش او به سجده در افتادند و گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگار من، آن را راست گردانید...»

سجده کردن برای غیر خدا به این سبب حرام بود که معمولاً در پرستش به کار می‌رفته و یا بدان مشتبه می‌شده است و از این رو، از انسان مسلمان خواسته شد که حتی

از چیزی که توهم پرستش غیر خدا در آن باشد دوری کند. اما چنانچه سجده از باب احترام گذاردن و به فرمان خداوند باشد، نه تنها حرام نیست که واجب هم است. لیکن در این جا پرسش دیگری باقی می ماند و آن این است که معنای این سجده کردن چیست؟

برخی از مفسران - با الهام گرفتن از این دیدگاه که هدف از این سخن خداوند، تنها تربیت و تمثیل است و هیچ گونه مصداق مادی و عینی برای واژه ها و معانی آن وجود ندارد - گفته اند: فرمان دادن فرشتگان به سجده بدین معناست که خداوند از این نیروها که در خارج به صورت فرشتگان تجسم یافته اند می خواهد که در برابر انسان کرنش کنند، نه این که در عمل و به طور حقیقی او را سجده نمایند و واژه «سجود» به عنوان رمز و کنایه از این موضوع به کار گرفته شده است. خداوند در شخصیت این انسان و سرشت او موهبت هایی را به ودیعت نهاده است که این نیروهای غیبی به طور حقیقی و واقعی در برابرش کرنش می کنند و تحت تأثیر رفتار و اراده او قرار می گیرند:

﴿إِنَّ الْآدِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...﴾^۱؛

«در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست. سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] بیم مدارید و غمین مباشید...»

همچنین، ممکن است، این سجده حقیقی و واقعی باشد، اما به گونه ای که با فرشتگان همخوانی داشته باشد و درخواست سجده کردن از آنان در برابر آدم، به این دلیل باشد که آنان با این سجده کرنش روحی و تقدیس خود در برابر این آفریده برتر الهی را بیان کنند و برتری او هم به این سبب است که خداوند روح خود را در او به ودیعت نهاده، دانش، اراده و توان تکامل یافتن و بالا رفتن از پله های والای کمال را به وی بخشیده است.

شاید معنای دوم، [برای سجده] ظاهر مجموعه تصویرها و آیات قرآنی باشد که در باره این موضوع سخن گفته است، چه، می بینیم که خودداری ابلیس از سجده از سر خود بزرگ بینی - که یک عنصر نفسانی است - در برابر این آفریده بوده است که خداوند او را بر ابلیس برتری داده است، چرا که وی سجده نکردن خویش در برابر آدم را چنین توجیه

می‌کند که از آدم برتر است:

﴿...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱؛ «گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی».

همچنین، قرآن کریم به این نکته اشاره می‌کند که انسان صالح و اخلاص مند، از دایره قدرت و نیرنگ ابلیس بیرون است و از این رو، وی بر این قدرت شیطانی سلطه نیز دارد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۲؛ «پس به عزت تو سوگند که همگی را به طور جد از راه بیرون می‌آورم. مگر آن بندگان پاکدل تو را».

۲ - ماهیت ابلیس

در این جا پرسش دیگری درباره ماهیت ابلیس مطرح می‌شود: آیا وی از فرشتگان است یا از جنیان؟ چه، در قرآن کریم او به هر کدام از این دو عنوان توصیف شده است: پس اگر ابلیس از فرشتگان باشد، چگونه خداوند را معصیت می‌کند؟ در حالی که خداوند فرشتگان را چنین توصیف کرده است:

﴿...عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾^۳؛ «...[فرشتگان] بندگانی ارجمندند.» آنان از فرمان خدا سر باز نمی‌زنند:

﴿...لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۴؛ «...از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند.»

و اگر از جنیان باشد، پس چرا در این داستان در کنار فرشتگان نهاده شده است؟ ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾^۵؛ «و چون فرشتگان را گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه] سجده کردند بجز ابلیس...»

افزون بر این که قرآن کریم ابلیس را از جنیان توصیف کرده، معمولاً چندین دلیل برای اثبات این که وی از جنیان است بیان می‌شود از جمله این دلایل آن است که ویژگیهای فرشتگان بر ابلیس منطبق نمی‌شود، زیرا فرشتگان به فرمانبرداری از خداوند

۲. ص/۸۲-۸۳

۴. تحریم/۶

۱. اعراف/۱۲

۳. انبیا/۲۶

۵. بقره/۳۴

توصیف شده‌اند:

﴿... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾^۱؛ نیز به فرستادگان توصیف

شده‌اند:

﴿... جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِیْ اٰخِیَّةٍ مِّثْنِیْ وَثَلٰثَ وَرُبَاعًا... ﴾^۲؛ «... فرشتگان را که

دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه‌اند پیام آورنده قرار داده است...». این در حالی است که ابلیس از فرمان خداوند سر باز زده و از کافران شد:

﴿... اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ﴾^۳؛ «... بجز ابلیس که سر باز زد و کبر

ورزید و از کافران شد».

از جمله این دلایل آن است که فرشتگان نسل ندارند، زیرا فرزند نمی‌آورند و از نیروی شهوت بی بهره‌اند. اما ابلیس فرزند دارد، همان گونه که قرآن کریم بدان اشاره کرده است:

﴿اَفْتَتٰۤیٰۤهُنَّ وَاٰۤیٰتِنَا مِنْ دُوْنِیْ... ﴾^۴؛ «آیا او و نسلش را به جای من دوستان خود

می‌گیرید؟»

این دلایل و شواهد در شماردن ابلیس از جنیان در برابر فرشتگان بسنده نمی‌کند، زیرا توصیف قرآن از ابلیس به این عنوان که او از جنیان است، ممکن است به این سبب باشد که برخی از فرشتگان به عنوان جنّ توصیف می‌شوند. البته، اگر نگوییم: این توصیف برای همه آنان است، چرا که جنّ به معنای پنهان و پوشیده است و فرشتگان نیز از جهان و دید ما پنهانند.

همچنین، این توصیف را در آن جا که مشرکان فرشتگان را به خدا نسبت می‌دهند، مشاهده می‌کنیم، زیرا آنان بر این باور بودند که فرشتگان - همان گونه که در قرآن آمده است - دختران خدایند. خداوند فرموده است:

﴿اِلَّا اِنَّهُمْ مِنْ اِفْكِهٖمْ لَبِیْقُوْنَ * وَ لَدَّ اَللّٰهُ وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ * اَصْطَفٰی الْبَنٰتِ عَلٰی

اَلْبَنِیْنَ﴾^۵؛ «هشدار، که اینان از دروغ پر ادزی خود به طور قطع خواهند گفت: خدا فرزند

۱. فاطر / ۱.

۲. تحریم / ۶.

۳. کهف / ۵۰.

۴. بقره / ۳۴.

۵. صافات / ۱۵۱ - ۱۵۳.

آورده است، در حالی که آنان به طور حتم دروغگویانند. آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟» نیز خداوند فرموده است:

﴿أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ تَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾^۱؛ «آیا پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حقا که شما سخنی بس بزرگ می‌گویید.» و در همین حال، قرآن این نسل دروغین خدا را به جن توصیف می‌کند:

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ آلِجَنَّةِ نَسَبًا...﴾^۲؛ «و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند...»

همچنین، فرمانبرداری یک ویژگی لازم برای فرشتگان نیست، زیرا اگر فرشتگان در قرآن به فرمانبرداری توصیف شده‌اند، ممکن است این ویژگی تنها از آن بزرگواران [= مُكْرَمِينَ] آنان باشد و حتی در قرآن می‌بینیم که برخی از فرشتگان از فرمان خداوند سر باز زدند، نظیر دو فرشته به نام های هاروت و ماروت^۳.

چنان که مسأله داشتن نسل را نمی‌توان از دلایل فرشته نبودن ابلیس بر شمرد، زیرا که داشتن نسل ممکن است از ویژگیهایی باشد که تنها به ابلیس داده شده است، تا وی این نقش و یژه را در زندگی انسان بازی کند.

البته، در برخی از روایات اشاره شده، که ابلیس از جنیان بوده است، نه از فرشتگان و تنها با آنان معاشرت داشته و لذا آنان گمان می‌کردند که وی از زمره ایشان است. لیکن به این گونه روایات نمی‌توان تکیه کرد.^۴

۳- آفرینش آدم برای زمین

در این جا پرسش دیگری مطرح است: آیا آدم برای زمین آفریده شد؟ همان گونه که این موضوع از قسمت نخست این بخش [از سوره بقره] بر می‌آید:

۲. صافات/۱۵۸.

۱. اسراء/۴۰.

۳. بقره/۱۰۲.

۴. آری، چنانچه ثابت شود که فرشتگان غیر از جنیان هستند، در این صورت ثابت می‌شود که ابلیس از فرشتگان نیست، زیرا توصیف او به این که از جنیان می‌باشد، صریح قرآن است و شمردن وی از فرشتگان ظاهر قرآن است و صریح بر ظاهر از لحاظ دلالت مقدم است.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» یا این که آدم برای بهشت آفریده شد و پس از عصیان به زمین تبعید گردید. چنان که این مطلب از قسمت دوم این بخش قرآنی به دست می آید:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ «و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.»

برخی از بی دینان کوشیده‌اند، شبهاتی را پیرامون این موضوع برانگیزند و چنین ادعا کرده‌اند که از این بخش قرآنی بر می آید، آوردن آدم به بهشت و آن‌گاه توبه او از کار خود، تنها یک اقدام ظاهری و صوری، برای طرد او از بهشت و فرود آوردنش به زمین بوده است.

لیک پاسخ این شبهه روشن است و آن این است که آدم برای زمین و جانشینی خدا در آن آفریده شد و حضور او در بهشت مرحله‌ای مقدماتی و آمادگی بود، تا وی را برای انجام دادن نقش جانشینی آماده کند، زیرا برای آدم امکانپذیر نبود که بدون این آمادگی و تجربه‌ای که در بهشت به دست آورد، این نقش را ایفا کند. ما به زودی این موضوع را در بیان بعد دیگر این مسأله روشن خواهیم کرد.

به علاوه ممکن است مقصود از این بهشت، بهشت زمینی باشد، نه بهشت جاویدان، زیرا دلیلی وجود ندارد که منظور بهشت جاویدان است و نیز فرود آمدن آدم و بیرون بردن وی از بهشت به معنای آغاز بر دوش گرفتن مسئولیت و رنج و تلاش برای زندگی و ادامه آن باشد. بر این اساس، آدم از همان آغاز در زمین بوده است، لیکن در جایی که رنج و زحمتی در آن وجود نداشته و تمامی عوامل و وسائل زندگی و آسایش و آرامش برایش مهیا بوده است تا وی را برای ایفای نقش جانشینی آماده سازد. اما پس از ارتکاب نافرمانی، زندگی تازه‌ای برایش پدیدار شد که با زندگی پیشین، از لحاظ خصوصیات و ویژگیها، تفاوت داشت، هر چند این زندگی نوین هم در زمین بود.

با آنچه گفته آمد، می‌توانیم به پرسش دیگری پاسخ دهیم و آن این است: چگونه زمینه برای ابلیس فراهم شد که در بهشت آدم را گمراه کند، و حال آن که ورود او به بهشت حرام است، زیرا وی پس از آن که کبر ورزید و آدم را سجده نکرد، از بهشت بیرون رانده شد؟

پاسخ: ممکن است مقصود بهشت زمینی باشد و مانعی برای ورود ابلیس به آن وجود نداشته است و طرد ابلیس از آسمان و جهانی بوده که در آن گفتگوی خداوند با فرشتگان انجام شده و از آنان خواسته شد که برای آدم سجده کنند و شاید ضمیر جمع در این سخن خداوند:

﴿...وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾^۱؛ «...و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید...» به همین موضوع اشاره داشته باشد.

به علاوه ممکن است کار گمراه کردن آدم به دست ابلیس، در بیرون بهشت انجام شده باشد، زیرا گفتگو میان بهشتیان و غیر بهشتیان تنها در بیرون بهشت امکانپذیر است، همان گونه که قرآن کریم در گفتگوی بهشتیان و دوزخیان به این موضوع اشاره کرده است:

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَىٰ الْكَافِرِينَ﴾^۲؛ «و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید. می‌گویند: خدا آن‌ها را بر کافران حرام کرده است.»

در خطاب بهشتیان با دوزخیان در قرآن کریم آمده است:

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَإِنَّهُمْ مَوْذَنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳؛ «و بهشتیان دوزخیان را آواز می‌دهند که ما آنچه را پروردگارانمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز]

۱. بقره/۳۶. این آیات را با آیات سوره اعراف مقایسه کن که از آن‌ها بر می‌آید، طرد ابلیس پیش از زمانی بوده است که برای آدم فرمان صادر شد به همراه همسرش در بهشت سکونت گزیند. اما فرمان بیرون شدن از بهشت، از آسمان یعنی از جایگاهی بوده که این حادثه اتفاق افتاد. خدا داناتر است.

۲. اعراف/۵۰.

۳. اعراف/۴۴.

آنچه راپروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟ می‌گویید: آری. پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز در می‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

۴- خطای آدم

پرسشی دیگر درباره خطا، گمراهی و نافرمانی آدم است:

﴿...وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۱؛ «...و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و

بیراهه رفت.»

پاره‌ای از روایات نشان می‌دهد که آدم پیامبر بوده، هر چند این موضوع در قرآن بیان نشده است و پیامبران از همان آغاز زندگی شان از گناهان، لغزشها و گمراهیها پاک هستند.

با قطع نظر از تحقیق درباره درستی این فرضیه‌ها، یعنی فرضیه‌ای که آدم را پیامبر می‌داند و این فرضیه که پیامبران از آغاز زندگی شان معصوم از گناه می‌باشند، می‌توانیم این مخالفت و عصیان آدم را بر پایه دو دیدگاه توجیه کنیم:

دیدگاه نخست خطایی که خداوند بدان آدم را از خوردن میوه آن درخت نهی کرد، «ارشادی»^۲ است، یعنی مقصود از این نهی، ارشاد به مفاسد موجود در خوردن از آن درخت است و نهی «مولوی» نیست تا مقصود از آن، درخواست جدی و معصیتی باشد

۱. طه / ۱۲۱.

۲. اوامر و نواهی در شریعت بر دو گونه‌اند: مولوی و ارشادی. مقصود از «مولوی» چیزی است که از مولا صادر می‌شود به این دلیل که وی مولایی است که حق فرمانبرداری [بر بندگان] را دارد و در این امر و نهی مولوی، اراده جدی برای درخواست و حرکت به سمت مطلوب و یا نهی از آنچه مورد نهی قرار گرفته وجود دارد نظیر اوامر نماز، زکات، جهاد و حج و نهی از نوشیدن شراب، زنا و دزدی. اما مقصود از «ارشادی» آن است که برای ارشاد و بیان مصلحت یا مفاسد می‌باشد. همان گونه که غالباً در اوامر و نواهی شرعی در معاملات ملاحظه می‌کنیم. چه، این اوامر و نواهی برای ارشاد باطل بودن یا درستی این معاملات است. یا همانند اوامر و نواهی پزشکان و مهندسان و دانشمندان علوم تجربی که اینان به عنوان آقا و اولوالامر و به عنوان کسی که حق ولایت دارد، سزاوار فرمانبرداری نیستند بلکه از باب این که متعلق اوامر و نواهی آنان دارای مصالح و یا مفاسد هستند باید از آنان فرمان برد. به عنوان نمونه، وقتی که پزشک به خوردن دارو فرمان می‌دهد، بدین معناست که خوردن دارو مصلحتی دارد و همچنین وقتی از خوردن چیزی نهی می‌کند، بدین معناست که در خوردن آن مفاسد وجود دارد.

که بر پیامبران محال و نارواست. معصیتی که موجب کیفر میشود در امر مولوی است، نه ارشادی.

دیدگاه دوم: نهی الهی در این جا نهی مولوی است - چنان که ظاهر، همین معنا را نشان می‌دهد - و در این صورت، کسی که قایل به عصمت انبیاست می‌گوید: انبیا در اوامر و نواهی ای که با مردم شریک باشند از گناهان پاکند و اما در اوامر و نواهی ای که به خود آنان اختصاص دارد، مخالفت با این اوامر و نواهی و سرزدن گناه از ایشان مانعی ندارد و آنان در برابر آن‌ها معصوم نخواهند بود. نهی که برای آدم صادر شد، تنها به خود او اختصاص داشت و لذا خوردن آن درخت پس از آدم، بر فرزندان او حرام شد. از این رو در می‌یابیم که به خاطر همین اوامر ویژه، قرآن کریم ستم و گناه را به برخی از پیامبران نسبت می‌دهد، همان گونه که برای موسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین شد:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ﴾^۱؛ «گفت: پروردگارا، من بر خویشتم ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از وی درگذشت که او آمرزنده مهربان است.» با این که کشتن فرعونی ستمگر و کافر بر مردم به طور عموم، گناه و حرام نیست و تنها بر موسی حرام بوده، زیرا وضعیت او با دیگران تفاوت دارد. از این جا آمده است که کارهای نیکو کاران، کارهای زشت مقربان به شمار می‌رود، زیرا مقربان تکالیف ویژه‌ای دارند که در خور کمالات آنان است.

این تفسیر از عصمت، یک امر عرفی و معمولی است که عاقلان با توجه به رتبه‌های [مختلف] مردم از این امر بهره می‌گیرند. به عنوان نمونه، برخی از کارها برای دانشمندان و فرهیختگان گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود، در حالی که نسبت به توده مردم چنین نیست. برخی از بخششهای اندک برای ثروتمندان گناهی محسوب می‌شود که باید در برابر آن مجازات شوند، در حالی همین بخششهای اندک برای تهی دستان گناه نیست.

دیدگاه‌ها درباره فرایند جانشینی

در این جا به دو دیدگاه اشاره می‌کنیم:

دیدگاه اول: دیدگاهی که علامه طباطبایی آن را در «المیزان» آورده است، زیرا او بر

این باور است که این فرایند، از زمانی آغاز شد که آدم و همسرش را در بهشت جای دادند تا پس از آن به زمین منتقل شوند و برای این که آدم به این زمین فرود می‌آید مرتکب معصیت می‌شود، زیرا دست یافتن به تکامل انسانی، که وی را شایسته این جانشینی می‌کرد، جز با ارتکاب معصیت و سپس هبوط به زمین برایش امکانپذیر نبود، چه، تکامل تنها از طریق دو عنصر یا دو عامل اساسی تحقق می‌یابد:

۱- احساس نیازمندی، بیچارگی، ناداری و خواری انسان و یا به بیانی دیگر: احساس انسان به بندگی خداوند، وی را وا می‌دارد که به خدا روی آورد و به سوی او حرکت کند و راه بیفتد.

۲- آموزش خداوند، خشنودی، رحمت و توفیق او برای این انسان و یاری کردن او از طریق عنایت و بخشش.

احساس نیازمندی انسان وی را وا می‌دارد که برای برآوردن این نیازمندی اقدام کند و عطا و بخشش الهی موجب بی‌نیازی نسبی انسان می‌شود و نیازها و کاستیهای او را برطرف می‌کند و در نتیجه، وی تکامل پیدا می‌کند.

اگر انسان احساس نیاز نکند، برای رسیدن به کمال نمی‌کوشد حتی اگر در واقع نیازمند باشد. چنانچه خداوند با آموزش، رحمت و بخشش خود به انسان عنایت نکند، این انسان در حرکت خویش همچنان ناقص و عقب افتاده باقی می‌ماند.

آنچه در داستان آدم بیان شده، این دو عامل را با هم به نمایش می‌گذارد. بنابراین، اگر انسان به زمین فرود نمی‌آید، احساس نیاز نمی‌کند، زیرا وی در بهشت به سر می‌برد، می‌خورد و می‌آشامد، بی آن که به خستگی و رنج دچار شود و ماهیت این بهشت چنین است که:

﴿إِنَّكَ أَنتَ أَجْوَعُ فِيهَا وَلَا تَعْرِىٰ * وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحٰى﴾^۱؛ «در حقیقت

برای تو در آن جا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی و این که در آن جا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب زده».

اگر آدم آن معصیت را مرتکب نمی‌شد، نمی‌توانست به آن درجات والای رحمت و آموزشی دست یابد که انسان در حالت توبه و بازگشت به خدا بدان دست می‌یابد و

علامه طباطبایی به وجود درجاتی از رحمت و آمرزش باورمند است که رسیدن به آن‌ها به توبه و بازگشت بستگی دارد. او می‌گوید: «خداوند را صفاتی است همچون بخشش، آمرزش، توبه پذیری، پوشاندن، عنایت، مهربانی و رحمت که جز گناهکاران کسی بدان نمی‌رسد. بنابراین، توبه همان چیزی است که خداوند به وسیله آن راه هدایت را به روی انسان گشود تا وی آن را ببیند و به نظافت خانه‌ای پردازد که روزی در آن سکونت می‌گزیند و در پی گشودن این راه بود که در هر عصری، دینی و در هر دوره‌ای، آیینی وضع شد. بر این اساس، در ورای توبه دو فرمان به چشم می‌خورد که خداوند آن‌ها را درباره آدم به مورد اجرا گذارد:

فرمان نخست: فرود آمدن و بیرون شدن از بهشت و استقرار یافتن در زمین و زندگی پر زحمت در آن و این فرمان لازمه حتمی خوردن از آن درخت بود، چرا که شرمگاه آن دو نمایان شد و این با زندگی در بهشت همخوانی ندارد و حتی در خوردن زندگی زمینی هم نیست و به همین سبب، طرد آن دو از بهشت، پس از گذشت از آن‌ها صورت گرفت و اگر چنین نبود، مقتضای گذشت باقی ماندن آدم و حوا در بهشت بود، نه بیرون راندن آن دو از آن.

فرمان دوم: گرامی داشتن آدم به وسیله توبه. چه، خداوند بر اثر توبه زندگی پر از سختی و رنج زمینی را خوش و آسوده گردانید و به وسیله توبه، هدایت به پرستش حقیقی منجر شد و زندگی زمینی و زندگی آسمانی در هم آمیخت.^۱

بنابراین، فرود آمدن آدم به زمین، هر چند نوعی ستم و سختی در حق خود او بود، اما این امر وی را آماده کرد تا به درجه‌ای از سعادت و کمال برسد که اگر از بهشت بیرون نمی‌آمد و یا بدون ارتکاب خطا بیرون می‌آمد، به آن درجه نمی‌رسید.

دیدگاه دوم: دیدگاهی است که استاد ما شهید صدر^۲ آن را بیان کرده است: خدای سبحان برای آدم که ریشه نژاد بشری است مقدر کرد، دوران پرورش را بگذراند، همان گونه که هر کودکی این دوران را می‌گذراند، تا زندگی و تجربه‌هایش را فراگیرد. بنابراین، بهشت زمینی به این دلیل به وجود آمد که احساس اخلاقی و احساس مسؤولیت پذیری انسان را پرورش دهد و از طریق آزمایش این انسان توسط تکالیف و دستوراتی که به او

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۴۳.

وحی می‌کند، این احساس را عمق بخشد.

نهی از خوردن آن درخت، نخستین تکلیفی بود که متوجه این جانشین می‌شد تا بر عواطف و شهواتش حاکم شود و از این طریق تکامل پیدا کند و به دنبال غریزه اشتیاق و حُب دنیا کشیده نشود؛ غریزه‌ای که آنرا خداوند در او به ودیعت نهاد و شالوده تمامی استمارها و درگیریهایی است که نمایشنامه تاریخ انسانیت شاهد آن است.

معصیتی که آدم مرتکب آن شد، عاملی بود که احساس مسئولیت را از طریق پشیمانی در دل وی به وجود آورد و با این احساس، اندیشه او تکامل یافت. درست در زمانی که تجربه‌های زندگی بر اثر حضور وی در بهشت به حد کمال رسیده بود.

هدایت الهی در خط شهادت تجسم می‌یافت و این خط همان وحی الهی است که مسئولیت آن را پیامبران بر دوش دارند تا بشر را به راه راست رهنمون شوند. با وحی الهی حرکت بشری تکامل می‌یابد و انسان متحول می‌شود و با آموزش ربّانی و هدایت الهی بر آفریدگان برتری پیدا می‌کند. این آموزش و هدایت را شهید ربّانی و پاک از گناه به نمایش می‌گذارد و آن را به مردم منتقل می‌کند تا از گمراهی نگاهشان بدارد:

﴿...فَأَمَّا يَا تَيْتَبْتُمْ مِنِّي هَدَىٰ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛

«...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

یادداشت‌هایی بر این دو دیدگاه

در پایان بررسی این دو دیدگاه [= دیدگاه علامه طباطبایی و دیدگاه شهید صدر] به چند یادداشت اشاره می‌کنیم:

۱- مرحله نخست از فرایند جانشینی و آماده سازی آدم برای این مقام، آموزش نام‌ها به آدم است، به گونه‌ای که از یکسو وی را برای شایستگی این جانشینی آماده کند و از سوی دیگر این توان را به او ببخشد که حق این مقام را ادا کند و به آنچه مستخلف [یعنی خداوند] در این زندگی دنیوی از او می‌خواهد عمل نماید و در همین دنیا به کمال برسد و نیز با رسیدن به کمال بتواند نقش خویش را در زندگی دنیوی ایفا کند، بدین معنا که دنیا

را آباد کند، در آن به جستجوی روزی بپردازد و آفریده‌هایی را که خداوند در جهان هستی برای او به وجود آورده، به تسخیر خود درآورد. با توجه به برخوردارگی از دانش نام‌ها، آدم می‌توانست از تجربه‌ها و آنچه برایش پیش آمده از قبیل ارتکاب خطا و توبه کردن از آن و بهره‌گیری از بخشش و رحمت خدا، استفاده کند.

۲- تکمیل تصویر جانشینی امکانپذیر است، بدین ترتیب که سکونت دادن آدم در بهشت، در عین حال که مرحله آماده سازی را تشکیل می‌دهد، بیانگر هدف الهی است که در ورای این آماده سازی و زندگی دنیوی نهفته است و آن هدف این است: مقتضای رحمت الهی به انسان این است که وی به دور از دشواری، د ر آرامش و خوشوقتی زندگی کند و مسیر دشوار این است که خداوند انسان را برگزید تا به آرامش و خوش بختی همیشگی از طریق موفقیت‌های او در میدان آزمایش و گرفتاریها دست یابد. از این رو، خداوند زندگی انسان را با بهشت آغاز کرد و رحمت گسترده خویش را شامل حال او گردانید و این کار را از طریق پذیرش توبه انسان و هدایت او به وسیله پیامبران انجام داد. همچنین خطایی که آدم در بهشت مرتکب شد - افزون بر احساس مسؤولیت - موجب شد که انسان زیبایی را از زشتی و نیکی را از بدی تشخیص دهد و شاید این همان چیزی است که قرآن کریم بذاکن اشاره کرده است:

﴿قَدَلِيَهُمَا بَعْرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
الْجَنَّةِ وَنَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا آتَاهُمْ أَنَّهُمَا عَنِ الشَّجَرَةِ وَأَقْلَلْنَا لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱؛

«پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید و چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی هایشان برایشان آشکار شد و به چسبانیدن برگ‌های [درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمن آشکار است؟»

همچنین، ارتکاب آن خطا احساس نیازمندی و تهی دستی را در انسان گشود و لذا او به خدا پناه برد و از او درخواست آمرزش کرد.

این شناخت برای انسان ضرور بود تا بتواند با مشکلات زندگی و کشمکش‌های گوناگون رو یارو شود و حق را از باطل، نیکی را از بدی، مصلحت را از مفسده و سود را

از زیان جدا سازد و در برطرف کردن نیاز هایش و در عبادتش به خدا پناه برد و در خود، حالت تعادل روانی در برابر فشار شهوت‌ها و غرایز به وجود آورد.

این شناخت ممکن بود، از طریق تربیت دراز مدت و تجربه شخصی در دوران زندگی او در بهشت به وجود آید و شاید هدف از جای دادن آدم در بهشت همین موضوع بوده است، تا وی این تربیت دراز مدت را پشت سر گذارد، همان گونه که انسان در دوران کودکی به این مرحله دست می‌یابد، چرا که این شناخت در وی به تدریج رشد می‌کند و این یک راه طبیعی است. لیکن در همین حال، برای رسیدن به این هدف، راه کوتاه‌تری نیز وجود دارد. اما این راه با خطرها، خطاها و گناهان همراه است.

به رغم کوتاه بودن راه خطا [و معصیت] خداوند نمی‌خواست این راه را برای انسان برگزیند، زیرا این راه خطرناک است. لیکن وقتی انسان خود، آن را برگزید و این حقایق را شناخت، شایستگی آغاز زندگی در دنیا را پیدا کرد.

خداوند در توبه و بازگشت به خود را به روی او گشود، تا چنانچه انسان به ضعف دچار شود و در خطا افتد بتواند راه خویش [به سوی خدا] را ادامه دهد و احساس نیاز و پناه بردن به او: برای برطرف کردن این نیاز و تکیه کردن بر او در کار هایش - در وی رشد کند و بدین سبب، در صورتی که بر شهوت هایش چیره گردد و خواسته هایش را تحت کنترل در آورد، به تکامل دست یابد.

۳ - علامه طباطبایی نقش خطا در شناخت برهنگیها [= سوءات] را توضیح نداده و همچنین نگفته است که این برهنگیها با زندگی در بهشت همخوانی ندارد. شاید مقصود علامه از نقش خطا در شناخت برهنگیها همان چیزی باشد که ما پیشتر بدان اشاره کردیم، یعنی نقش خطا در ایجاد احساس اخلاقی در انسان برای شناخت زیبایی از زشتی، چرا که زندگی بهشتی که یک زندگی پاک و پاکیزه است با برهنگیها سازگاری ندارد. این معنایی است عرفانی، زیرا قرآن کریم نگفته است که آدم را پیش از خطا برهنگی‌ای نبوده یا این که این برهنگی پس از مرتکب شدن خطا برای او پیدا شده است و تنها بدین موضوع اشاره کرده که پی بردن او به برهنگی پس از ارتکاب خطا و گناه بوده است.

۴ - شهید صدر در به وجود آمدن فرایند جانشینی در زمین از نقش توبه در این روند

یاد نکرده است. با این که - چنان که علامه طباطبایی اشاره کرده - توبه نقش اساسی داشته است، زیرا انسان از طریق آن می‌تواند عمل و تجربه‌اش را در این زندگی از سر گیرد و به وسیله آن به پله‌های کمال صعود کند.

۵- کمالات انسانی را می‌توان بدون ارتکاب خطا تصور کرد که انسان در این صورت می‌تواند از طریق اطاعت و احساس بندگی خدای سبحان تکامل پیدا کند، مگر این که مقصود از خطا، مخالفت محض نباشد بلکه مقصود این باشد که انسان نیاز و کوتاهی در حق خداوند و سپاس نعمت‌های او را احساس کند، که این احساس وی را وا می‌دارد، کارهای نیک را افزایش دهد و به سوی خدا باز گردد.

۶- بر اساس اندیشه علامه طباطبایی، بهشت آسمانی است و بر حسب اندیشه شهید صدر، زمینی. اندیشه دوم در عین حال که با برخی از روایات همخوانی دارد، با فرضیه آفرینش انسان برای زمین نیز سازگار است. همان گونه که پیشتر این موضوع را بیان کردیم.

باب دوم

جامعه انسانی و پیدایش آن

پیش در آمد: تعریف جامعه

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

فصل بندی پژوهش

پژوهش در این باب به دو فصل تقسیم می‌شود:

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

در این فصل، عناصر بنیادین را که جامعه انسانی از آن تشکیل می‌شود، بر وفق دیدگاه قرآنی و دیدگاه مادی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

در این فصل می‌کشیم چگونگی پیدایش دو جامعه و وحدت فطری و اختلاف فطری و نیز عواملی را که موجب این وحدت و اختلاف شده است، تحلیل و تفسیر کنیم. پیش از این دو فصل، بخش: «پیش درآمد» آمده است که در آن به تعریف اصطلاح «جامعه» می‌پردازیم و این کار را از طریق بیان واژه‌های لغوی که قرآن کریم از طریق آن به بیان مفهوم «جامعه انسانی» پرداخته، انجام خواهیم داد.

تعریف جامعه

پیش درآمد

در آغاز سخن در باره جامعه انسانی، باید به بررسی اصطلاح «جامعه» و بیان مفاهیم ویژه این اصطلاح پردازیم، چرا که اصطلاح جامعه در ادبیات عصر حاضر و هنگامی که از اسلام و خاتمیت آن سخن به میان می‌آید، به صورت گسترده‌ای به کار گرفته شده است. چه، معمولاً می‌گویند: اسلام دینی آسمانی است که برای ساماندهی جامعه

انسانی و رهنمونی و تکامل او آمده است.

واژه «جامعه» با همین قالب و ساختار در قرآن کریم نیامده است و نیز همان گونه که مشاهده می شود، این واژه به صورتی گسترده در خطابه‌های زبانی و همگانی عصر نزول قرآن به کار نرفته است، امری که نشان می دهد این واژه به تازگی وارد زبان عربی شده است. قرآن کریم با واژه‌های دیگری مفهوم جامعه را باز گفته است که از لحاظ معنای کلی به معنای جامعه نزدیک است. برخی از این واژه‌ها از این قرارند:

جمع: این واژه از لحاظ ماده و اشتقاق لغوی به واژه «جامعه» از هر واژه‌ای نزدیک‌تر است. همان گونه که از لحاظ معنا نیز چنین است، زیرا که قرآن کریم این واژه را در مقام بیان جماعت و جامعه در چند آیه به کار گرفته است. برخی از این آیات از این قرار است: ﴿سَيَهْرَمُ أَجْمَعٌ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾^۱؛ «زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.» در این جا از جامعه مشرکان به جمع تعبیر شده است.

﴿إِنَّ الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ اتَّقَى الْأَجْمَعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ...﴾^۲؛ «روزی که دو گروه با هم رویارو می شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که شیطان آنان را بلغزاند...» در این آیه خداوند از دو گروهی که نمایندگان دو جامعه متخاصم و در حال جنگ بودند یعنی جامعه مسلمانان و جامعه مشرکان به «جمعان» تعبیر کرده است.

قوم: این واژه از پدیده‌ترین واژه‌هایی است که برای بازگویی «جامعه» در قرآن به کار گرفته شده است، زیرا که در حدود ۳۸۳ بار و با ساختارهایی گوناگون در قرآن آمده است. واژه قوم زمانی فراوان به کار رفته که سخن درباره گروهی از مردمانی است که پیامبر ﷺ از طریق رشته‌های خویشاوندی و نسبی، یا به وسیله رشته‌های روابط اجتماعی یک پارچه با آنان پیوند دارد، نظیر این سخنان خداوند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾^۳؛ «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا رای آنان بیان کند...»

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا...﴾^۴؛ «موسی به قوم خود گفت: از خدا

۱. قمر/۴۵.

۲. آل عمران/۱۵۵.

۳. ابراهیم/۴.

۴. اعراف/۱۲۸.

یاری جوید و پایداری ورزید...»

﴿وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ * وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ﴾^۱؛
«و اگر تو را تکذیب کنند، به طور قطع پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود به تکذیب پرداختند و قوم ابراهیم و قوم لوط.»

همچنین، واژه قوم هنگام سخن گفتن درباره گروهی که ایمان به خدا یا ویژگیهای مشترک همچون دانش، تقوا و آگاهی آنان را یک پارچه می سازد فراوان به کار رفته است. همان گونه که این واژه در سیاق دعوت به اندیشیدن درباره آیات خدا و اندرز گرفتن از سرنوشت کافران و دشمنان خدا نیز آمده است نظیر این سخنان خداوند:

﴿...وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَقُونَ﴾^۲؛ «...و در آنچه خدا در آسمانها زمین آفریده برای مردمی که تقوا دارند، دلایلی [آشکار] است.»
﴿...كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ «...این گونه آیات [خود را] برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.»

﴿فِتْنًا يَبُوءُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۴؛ «و این خانه های خالی آن هاست، به سزای بیدادی که کرده اند. به طور قطع در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود.»

﴿إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۵؛ «ما بر مردم این شهر بر اثر فسقی که می کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد و از آن برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم.»
همچنین، واژه قوم به طور کلی برای بازگویی گروه انسانی به کار گرفته شده است همانند این سخن خداوند:

﴿...لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۶؛ «...تا گروهی را به سبب آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند.»

۲ . یونس / ۶.

۱ . حج / ۴۲ - ۴۳.

۴ . نمل / ۵۲.

۳ . اعراف / ۳۲.

۶ . جاثیه / ۱۴.

۵ . عنکبوت / ۳۴ - ۳۵.

﴿كَذَلِكَ وَأَوْزَقْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾^۱؛ «این چنین و آن‌ها را به مردمی دیگر میراث دادیم.»

﴿...وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۲؛ «...و اگر روی برتائید جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.»

شعب و قبیله

واژه‌های شعب [=ملت] و قبیله در قرآن کریم در بیان گروه‌های انسانی که عامل نژاد یا زبان آنان را با یکدیگر پیوند می‌دهد به کار رفته است. چنان که در این آیه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾^۳؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...»

آیه شریفه مردم را به گروه‌هایی تقسیم کرده است که از طریق روابط طبیعی با یکدیگر ارتباط دارند و این روابط زیربنای پیدایش جامعه بشری بوده است از قبیل روابط نژادی و زبانی. نیز آیه بیان کرده است که هدف از این تقسیم و اختلاف، متمایز شدن این گروه‌ها از یکدیگر است. لیکن با هدف تحکیم روابط انسانی از طریق آشنایی و همکاری با یکدیگر در زمینه اداره این زندگی و تکامل در مسیر آن.

امت: شاید این واژه در بازگویی مفهوم اصطلاح «جامعه» به معنای امروزی و سیاسی و اجتماعی آن، از دیگر واژه‌ها نزدیک‌تر باشد.

واژه «امت» در قرآن یک بار به معنای لغوی آن یعنی به معنای «جماعت» آمده است. جماعت یعنی مجموعه‌ای از مردم که رابطه اجتماعی آن‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دهد، به گونه‌ای که معنای این مجموعه همان جماعت محض است و از آن به امت تعبیر می‌شود و همین معنا دلیل اصلی به کار بردن آن در قرآن است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ آتَنَّتِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا...﴾^۴؛ «انان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم...» مقصود آیه آن است که خداوند آنان را تقسیم کرد و به صورت

۲. محمد/۳۸.

۴. اعراف/۱۶۰.

۱. دخان/۲۸.

۳. حجرات/۱۳.

گروههایی قرار داد.

﴿...تَتَّخِذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ...﴾^۱؛ «...سوگندهای خود را میان خویش وسیلهٔ تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر افزونترند...» در این جا منظور از اُمّت، گروه و جماعت است.

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...﴾^۲؛ «و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می دادند...» در این آیه نیز اُمّت به معنای گروهی از مردم است.

همچنین، واژه اُمّت بار دیگر در مقام بازگویی بعد اجتماعی و معنوی جماعت [= گروه] به کار رفته است، همان گونه که در این آیه مشاهده می کنیم:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۳؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا بپرستید». در این جا آیه کریم به گروههایی از مردم اشاره کرده است که از لحاظ زبانی، تاریخی و ملیت، متعددند، ولی از لحاظ فکری، عقیدتی، رفتاری و اهداف سیاسی و گروهی با یکدیگر پیوند دارند، به گونه ای که مجموع آن ها، نشان دهندهٔ جامعه ای کامل و نمونه است. این گروهها، همان گروه پیامبران در طول تاریخ انسانی است که با رشتهٔ ایمان به خدا و یگانگی او، ایمان به غیب و وحی الهی، دعوت به اخلاق فاضله و تکامل در مسیر انسانی با یکدیگر پیوند دارند و این، در حالی است که آنان از لحاظ زبان، قوم، مکان و تاریخ متفاوت و متعدد هستند.

بهترین بخش قرآنی که به موضوع امت پرداخته، همان بخشی است که در سورهٔ بقره، آیات: (۱۳۰ - ۱۴۳) آمده است.

در این بخش، واژه «اُمّت» چندین بار تکرار شده است و گویی دربارهٔ تاریخ امت اسلامی و بنیانگذاری و نشانه های آن سخن می گوید. همان گونه که خداوند فرموده است:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴؛ «آنجماعت را روزگار به سرآمد. دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست

۱. نحل/۹۲.

۲. انبیا/۹۲.

۳. انبیا/۹۲.

۴. بقره/۱۳۴ و ۱۴۱.

واز آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد.» این آیه دوبار آمده است: یک‌بار آن جا که مشرکان بت پرست راجع به امت اسلامی سخن می‌گویند و بار دیگر آنجا که درباره آنچه یهود و نصارا یعنی اهل کتاب و پیروان ادیان پیشین راجع به مسلمانان می‌گویند و نیز اتخاذ موضع درست در برابر این سخنان و بیان عقیده درست اسلامی. تقسیم بندی پیروان این ادیان بر اساس باور و شیوه رفتار آنان بوده است:

۱- امتی بوده‌اند که از آیین ابراهیم پیروی می‌کردند و دستاوردهای این امت نظیر عقاید، اعمال و آثار و پیامدهای این اعمال در مسیر آنان سپری شده است.

۲- امت دیگری پس از این امت آمدند که درباره دین به اختلاف دچار شدند و به گروههایی تقسیم گردیدند و اینان یهودی و نصرانی بودند. دستاوردهای اینان نیز از میان رفت و هیچ کدام از دو امت یهود و نصارا در باره آنچه دیگری انجام می‌دهد مسئولیتی ندارد. بنابراین، رشته پیوند این دو گروه عقیده، دستاوردها، رفتار و پیامدهای رفتار آنان است.

۳- امت دیگری به صحنه آمد که در شکل و شعایر خود [از امتهای پیشین] متمایز است و این امت میانه‌ای است که تمامی خوبیهای آن امته را در خود دارد. روشن است که تقسیم امته در این جا بر اساس روابط طبیعی نظیر خون، تاریخ و زبان نیست، زیرا که برخی از مسیحیان و یهودیان از عرب و باشندگان جزیره عربی بودند، همان گونه که برخی از آنان هم غیر عرب بودند. مسلمانان نیز همین گونه‌اند، چرا که برخی عرب و برخی غیر عربند. بلکه این تقسیم بندی بر پایه «آیین» اندیشه‌ها، عقاید، شعایر و رفتارهاست و این اموری است که این گروه از آن گروه در آن تفاوت دارد. بر این اساس، می‌بینیم قرآن کریم پس از آن که اندیشه‌ها و عقاید امت میانه را بیان می‌کند، عقایدی را که بیانگر ماهیت دستاوردها و رفتار آنان در برابر یهود و نصارا است و این که این امت به تمامی ادیان الهی ایمان دارد، نیز بازگو می‌کند. همان گونه که خداوند فرموده است:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ...﴾^۱؛

«بگویید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و

یعقوب نازل آمده ایمان آورده ایم...»

آن گاه قرآن موضوع قبله را مطرح کرده است. قبله از شعاعی به شمار می رود که امتها را از یکدیگر جدا می سازد و به جنبه رفتاری و معنوی روابط انسان ها مربوط می شود. قبله از موضوعاتی است که هم از سوی مسلمانان مورد تقدیس و احترام بوده و هم از سوی مشرکان و خداوند هویت این امت و تمایز شخصیت آنان را بر همین موضوع مترتب کرده است:

﴿وَكَذَابِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
وَمَا جَعَلْنَا آلَ قِبْلَتِكَ أَلْبَتًا أَلْبَتًا عَلَيْهَا إِلَّا لِتَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ...﴾^۱؛

«بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله ای را که بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود باز می گردد، باز شناسیم...»

با این مقایسه نتیجه می گیریم که قرآن کریم وقتی بر مفهوم امت تأکید می کند، از آن به گروهی تعبیر می نماید که افرادش در تاریخ معنوی یعنی در عقیده و رفتار با هم مشترک باشند:

﴿...بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾^۲؛ «...بلکه بر آیین ابراهیم حق گرا هستیم...» در سوره حج آمده است:

﴿...مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ...﴾^۳؛ «...آیین پدرتان ابراهیم. او بود که در قبل شما را مسلمان نامید...». همچنین، فرزندان این گروه در باور و رفتار اجتماعی که بر پایه این عقیده استوار است مشترک باشند و این موضوع را آیات دیگری که در آن ها واژه «امّة» به معنای دوم اجتماعی اش آمده است، تأیید می کند نظیر این آیات:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ﴾^۴؛ «(و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند.» چرا که آیه مبارکه، رابطه افراد امتی را که می خواهد تشکیل دهد، رفتار اجتماعی آنان به طور عموم قرار داده است،

۱. بقره/۱۴۳.

۲. بقره/۱۳.

۳. حج/۷۸.

۴. آل عمران/۱۰۴.

یعنی دعوت به نیکی و داشتن به کار نیک و باز داشتن از کار زشت و با همین روابط عقیدتی و معنوی است که امت شکل می‌گیرد و در میان آنان رابطه برقرار می‌شود.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۱؛ «و برای هر امتی اجلی است. پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.» منظور از اجلی که این آیه درباره آن سخن می‌گوید، اشخاص یا مرگ و زندگی مادی آنان نیست بلکه روابط عقیدتی و رفتاری است که میان این اشخاص پیوند برقرار می‌کند و نیز دگرگونیهای اساسی که در بعد معنوی روابط این امتهای رخ می‌دهد. چه، دگرگونیهای اجتماعی به همین دگرگونیهای عقیدتی و رفتاری بستگی دارد و این سنت الهی است. همان‌گونه که قرآن کریم در جاهای دیگر بر این موضوع تأکید کرده است نظیر این آیات:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُمْ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...﴾^۲؛ «...خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۳؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا برخی از آنچه را کرده‌اند به آنان بچشانند. باشد که باز گردند.»

بنابراین، اعمال و رفتاری که از انسان‌ها سر می‌زند و فعالیت‌های فکری و معنوی که آنان انجام می‌دهند، خواه خوب و خواه بد به طور مستقیم در حرکت تاریخ و اوضاع اجتماعی مردم اثری می‌گذارد و عمر این یا آن ملت را تعیین می‌کند.

بنابراین، عنصر حقیقی امت به معنای واقعی کلمه و نگهبان کیان و وجود او، همان بعد فکری، معنوی و رفتاری گروه و ماهیت روابط افراد آن است.

﴿كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِنَّهُ مَتَابٌ﴾^۴؛ «بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن، امتهایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بنخوانی، در حالی که آنان به خدای رحمان کفر می‌ورزند. بگو: اوست

۱. اعراف/۳۴.

۲. رعد/۱۱.

۳. روم/۴۱.

۴. رعد/۳۰.

پروردگار من. معبودی به جز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست.» چرا که می‌بینیم، این آیه در سیاق بیان اصول عقیدتی و اخلاقی اسلام آمده است. همچنین، این آیه امت مورد خطابش را امتی توصیف می‌کند که به خدای رحمان کفر می‌ورزند و این همان رابطه معنوی است.

آری، گاهی واژه «امت» در قرآن به معنای لغوی آن به کار می‌رود یعنی گروهی از مردم. اما وقتی این واژه به معنای اجتماعی‌اش به کار می‌رود، مقصود از آن «جامعه انسانی» است که دارای یک عقیده و یک رفتار اجتماعی باشد.

تفاوت میان واژه‌های امت و قوم

از آنچه گفته آمد، روشن شد که میان واژه‌های امت و قوم، تفاوتی اساسی وجود دارد، زیرا واژه «قوم» در اصل بر گروهی به کار می‌رود که روابط میان آنان روابط ملّی باشد نظیر خون و تاریخ مادّی و جغرافیایی. لیکن گاهی این واژه برای گروهی به کار می‌رود که دارای رابطه معنوی با یکدیگر باشند.

اما امت واژه‌ای است که معنای لغوی آن، جماعت محض است، لیکن در کاربرد قرآن تحول پیدا کرده و به معنای جماعتی به کار رفته است که افراد آن با یکدیگر روابط فکری، عقیدتی و رفتاری دارند.

واژه ترجیحی

بر اساس معانی واژه‌های که قرآن کریم آن‌ها را برای دلالت بر جماعت بشری به کار برده است از قبیل: جمع، قوم، شعب، قبیله و امت - که ما پیشتر آن‌ها را بیان کردیم - برای ما روشن شد که واژه «امت» [از لحاظ معنا] نزدیک‌ترین واژه قرآنی به واژه «جامعه» است، هر چند که از لحاظ لفظ، واژه «جمع» بدان نزدیک‌تر می‌باشد.

در این صورت، آیاتی که به موضوع «امت» می‌پردازد، همان آیاتی است که به طور کلی به موضوع «جامعه انسانی» می‌پردازد.

فصل اول

عناصر جامعه انسانی

شهید صدر در درسهای خود پیرامون «تفسیر موضوعی قرآن» و در طی بررسی آیه خلافت آدم عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرده است: جامعه از سه عنصر اساسی تشکیل می شود که تمامی نظریه های جامعه شناسی، این سه عنصر را پذیرفته اند و می توانیم آن ها را از این آیه شریفه استنباط کنیم:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۲؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»
این عناصر سه گانه بنیادین جامعه بشری عبارتند از:

اول: «انسان» که جانشین خدا در زمین است و همو محور اساسی و مهمترین عنصر از میان عناصر جامعه انسانی می باشد که خداوند او را آفریده است تا این نقش اجتماعی را ایفا کند.

دوم: «زمین و طبیعت». در این جا مقصود از زمین، تنها کره خاکی نیست، بلکه مراد از آن، کره خاکی و عوالمی است که آن را در میان گرفته و با این کره و انسان رابطه دارد. بنابراین، مراد از زمین تمامی جهان هستی است که انسان را در میان گرفته و با او اثرگذاریهای متقابل دارد.

۱. المدرسة القرآنية، الدرس الثامن، ص ۱۰۶. ۲. بقره/۳۰.

سوم: «رابطه موجود» یعنی رابطه‌ای که از یکسو میان انسان و زمین برقرار است و از سوی دیگر میان انسان و انسان دیگر.

این سه عنصر، عناصری بنیادین و مؤلفه‌های ثابتی هستند که جوامع از آن‌ها تشکیل می‌شود و هیچ نظریه اجتماعی چه الهی و چه مادی یافت نمی‌شود که درباره جامعه سخن بگوید و به وجود این سه عنصر در آن باور نداشته باشد.

عناصر سوم و دو نظریه قرآنی و مادی

در این صورت، این پرسش مطرح می‌شود: وقتی همه نظریات جامعه‌شناسی به این عناصر سه‌گانه جامعه باور دارند، در برداشت از جامعه انسانی و ماهیت آن، چه تفاوتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادی وجود دارد؟

شهید صدر از تفاوت ذاتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادی در این باره سخن گفته و فرض وجود تفاوت میان این دو نظریه را از طریق ترسیم عنصر سوم دانسته است، چرا که برای ترسیم این عنصر دو فرمول را مطرح کرده است:

- ۱- فرمول سه‌گانه‌ای: این فرمولی است که نظریه مادی آن را مطرح می‌کند، زیرا که می‌گوید: طرفهای رابطه عبارتند از: انسان، انسان دیگر و طبیعت یعنی زمین.
- ۲- فرمول چهارگانه‌ای: فرمولی که بازگوکننده نظریه قرآنی درباره طرفهای رابطه در جامعه انسانی است و این طرفها عبارتند از: خدای سبحان، انسان، انسان دیگر و طبیعت.

آن‌گاه شهید صدر گفته است: افزودن طرف چهارم در نظریه قرآنی از قبیل افزایش عددی برای طرفها نیست تا شمار طرفها از سه به چهار تبدیل شود، بلکه این افزایش دارای تأثیر ذاتی بر محتوای رابطه موجود میان اطراف است و در پرتو این افزودن [عنصر چهارم] است که این رابطه از رابطه‌ای که بر پایه ضدیت و کشمکش میان انسان و انسان دیگر و نیز بر پایه مالکیت و قدرت و سلطه میان انسان و طبیعت استوار است، به رابطه‌ی تبدیل می‌شود که بر پایه‌ی دیگر استوار می‌باشد و این همان «جانشین‌گماری» است و طرفهای این رابطه سه تا هستند که عبارتند از:

الف - جانشین‌گمارنده که خداوند است.

ب - جانشین یعنی انسان.

ج - قلمرو جانشین که طبیعت و سایر مردم است.

سپس شهید صدر افزوده است: این که خدای سبحان یک طرف این رابطه است، موجب نمی‌شود که جزئی از جامعه‌انسانی به شمار آید، زیرا خداوند یک عنصر اساسی در این جامعه نیست بلکه بیرون از آن است. لیکن ما برای رابطه اجتماعی انسان که همان عنصر سوم است، به جز طبیعت و انسان طرف سوم فرض کردیم که خداوند باشد. چه، رابطه میان خدا و انسان رابطه «جانشین‌گماری» است و این رابطه به وجود جانشین گمارنده نیاز دارد و او همان خداوند است. بنابراین، رابطه با خدا در روابط انسان با عناصر دیگری نهفته است که جامعه را تشکیل می‌دهد، همان گونه که پیشتر بیان شد. با آنچه گفته آمد، دین یکی از سنتهای تاریخ انسانی است که بر روند حرکت انسان و تاریخ حاکم می‌باشد و این دین همان دین فطری است که خداوند انسان را بر آن آفریده است. دین یعنی این که انسان احساس کند، جانشین و امین خداست و همین احساس بوده که بشریت را در حرکت خود در برابر بی‌دینی، شهوت‌ها، سرکشیها و شیطان که ایجاد اختلاف و پراکندگی می‌کند، توجیه می‌کرده است.

در این جا می‌توان به دو نکته انتقادی بر این ارائه دقیق و دلنشین نظریه قرآنی پیرامون

جامعه اشاره کرد:

نکته نخست: نظریه‌های جامعه‌شناسی مادی و الهی با یکدیگر اختلاف دارند، اما این اختلاف را نمی‌توانیم براساس بعد چهارم که تنها یکی از دو فرمول عنصر سوم را تشکیل می‌دهد تفسیر کنیم و چنین بگوییم: نظریه مادی برای رابطه، ابعاد [یا اطراف] سه‌گانه قایل است بر خلاف نظریه الهی که به ابعاد چهارگانه باور دارد بلکه این اختلاف ناشی از طرز نگرش مادی با الهی درباره نظام کلی است که این رابطه را دارای ابعاد سه‌گانه یا چهارگانه ترسیم می‌کند و همین نظام است که چهارمین عنصر از عناصر جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد، چرا که یک بار به اصل وجود رابطه [یعنی رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با طبیعت]، بدون فرمول و شکل آن، نگاه می‌کنیم که همان عنصر سوم جامعه است و تمامی نظریات مادی و الهی این عنصر را پذیرفته‌اند و در این جهت باهم مشترکند و دلیل آن هم این است که چون انسان بر روی زمین زندگی می‌کند، پس

باید رابطه تکوینی با این زمین داشته باشد، بدون این که نگاهی به فرمول و شکل اجتماعی این رابطه داشته باشیم. همچنین، وقتی انسان زاده می شود و انسان دیگری پیدا می گردد، رابطه تکوینی میان آن ها به وجود می آید، بی آن که شکل اجتماعی این رابطه مورد توجه باشد نظیر رابطه برخی حیوانات با برخی دیگر و یا رابطه درختان با محیط پیرامون خود.

بار دیگر به «رابطه» [که عنصر سوم جامعه است] از طریق فرمول و شکل آن نگاه می کنیم که چگونگی این شکل را، نظامی مشخص می کند که آن را تشکیل می دهد و این نظام و شکل، چهارمین عنصر جامعه انسانی محسوب می شود و نظریات مادی و الهی درباره آن اختلاف دارند.

به بیانی دیگر: رابطه در وجود خارجی خود ناگزیر از داشتن شکلی معین است و جدا کردن آن از این شکل ناممکن می باشد، اما روشن است، اصل «رابطه» که تمامی نگرشهای جامعه شناسی آن را به عنوان یک عنصر جامعه انسانی پذیرفته اند با شکل اجتماعی این رابطه که نظریات جامعه شناسی درباره آن اختلاف دارد، متفاوت است.

همچنین، [باید توجه داشته باشیم که] نظام و شکل رابطه، عنصر حقیقی هر جامعه انسانی به شمار می رود، زیرا که هویت جامعه از طریق تصویری به وجود می آید که این نظام برای این رابطه ترسیم می کند، چرا که این نظام، وجود تکوینی محض نیست بلکه مجموعه ای از حدود و ابعاد است که این رابطه در قالب همین حدود و ابعاد در میان اطراف جامعه ترسیم می شود و به همین دلیل، دین و هدایتی که آیه:

﴿...فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛

«...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد» بدان اشاره می کند، از دیدگاه قرآن، جزئی از جامعه انسانی به شمار می رود. وانگهی، نظام اجتماعی از دیدگاه قرآن کریم، فهم رابطه را براساس جانشینی انسان از خدا جستجو می کند.

شاید مقصود شهید صدر نیز همین معنا باشد. آن گاه که به بعد چهارم رابطه اشاره می کند و اصل استخلاف را در آن توضیح می دهد.

نکته دوم: بعد چهارم در عنصر سوم که همان رابطه باشد، هر چند در نظریات الهی یک امر حقیقی است، چرا که این بعد در وجود خداوند تجلی می‌یابد. لیکن بعد چهارم در رابطه موجود در جامعه غیر اسلامی نیز وجود دارد و این بعد در «شهوت‌ها»، «شیطان» و «طاغوت» تجسم می‌یابد، زیرا که مسیر انسان میان این دو محدود می‌شود و راه دیگری برای او وجود ندارد، چرا که جامعه، یا جامعه الهی است یا جامعه هوسرانی، طاغوتی و شیطانی.

با آنچه گفته آمد، می‌بینیم که رابطه در حقیقت هم در نظریه درست اسلامی چهار بعد دارد و هم در نظریه مادی و این دو نظریه در تعیین ماهیت بعد چهارم با یکدیگر اختلاف دارند، چنان که قرآن کریم در آیات مربوط به جانشینی انسان و دیگر آیات بر این مطلب تأکید می‌کند.

ممکن است منظور شهید صدر از این سخنی که رابطه در هر کدام از دو نظریه الهی و مادی سه بعد دارد، این باشد که می‌خواهد عناصر جامعه را بر حسب فهم و برداشت انسان مادی بیان کند که به عناصر سه گانه اعتقاد دارد. چه، انسان مادی نمی‌تواند طرف دیگر جامعه را در صورتی که غیر انسان باشد نظیر شیطان، درک کند. البته، هوس و طاغوت را که جزئی از انسان است درک می‌کند و به همین سبب، این دو به عنصر نخست ارتباط پیدا می‌کند.

اما واقعیت «رابطه»، بر اساس برداشت قرآنی، در هر حال، چهار بعدی است، ولی این رابطه یا الهی است یا شیطانی.

این موضوع را - چنان که پیشتر اشاره کردیم - از آن جا می‌توان به دست آورد که قرآن کریم خدای سبحان را در برابر هوس، شیطان و طاغوت مطرح کرده است و خداوند چنین می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱؛
«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریک‌های به سوی روشنایی به در می‌برد. و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به

سوی تاریکی ها در بر می‌برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند».

خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يَتَأَلَوْنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ...﴾^۱؛
«کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند...».

خداوند فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...﴾^۲؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده...؟»

همچنین، قرآن کریم در پایان آیات استخلاف که در سوره بقره آمده، پیروی از هدایت و ایمان را در یکسو و پیروی از هوس و کفر را در سویی دیگر مطرح کرده است:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳؛
«گفتیم: جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.»

بر این اساس، انسان میان دو نوع یا دو شکل رابطه قرار دارد که هر کدام از این دو، چهار طرف دارد. این دو نوع رابطه عبارتند از:

۱- رابطه استخلاف: ما از این رابطه به رابطه دینی تعبیر می‌کنیم که دارای ماهیت الهی و حق است و چهارمین بعد [یا اطراف] آن خداوند است که انسان را به جانشینی گمارده است.

۲- رابطه هوس و سرکشی: این همان نوع رابطه‌ای است که بعد چهارم آن شیطان یا ابلیس است و دارای ماهیت شیطانی می‌باشد که بر پایه هوس، گمراهی و سرکشی استوار است.

۲. جاثیه/۲۳.

۱. نساء/۷۶.

۳. بقره/۳۸ - ۳۹.

بنابراین، بر حسب دیدگاه ما، عناصر چهارگانه جامعه انسانی عبارتند از:

۱- انسان.

۲- زمین و طبیعت.

۳- اصل رابطه تکوینی که میان انسان و انسان از یکسو و میان انسان و طبیعت از سوی دیگر برقرار است.

۴- نظام اجتماعی که شکل و نوع این رابطه را مشخص می‌کند و جوامع بشری از لحاظ عناصر بنیادین جامعه هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، جز در عنصر چهارم یعنی در نظام اجتماعی.

فصل دوم

وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

اول: وحدت فطری

پس از مرحله تربیت که آدم عَلَيْهِ السَّلَام آن را در بهشت پشت سر نهاد و فرود آمدن وی به همراه دشمن خود ابلیس در زمین، مرحله شکل‌گیری جامعه بشری آغاز شد، چرا که تمامی عناصر بنیادینی که جامعه را تشکیل می‌دهد به وجود آمد: انسان، انسان و طبیعت و رابطه میان انسان با انسان دیگر و انسان با طبیعت. اما در این جا این پرسش مطرح می‌شود: نظام اجتماعی‌ای که بر رابطه موجود میان عناصر جامعه حکومت می‌کرد و علایم و حدود این رابطه را مشخص می‌نمود، چه نوع نظامی بود؟ از قرآن کریم به دست می‌آید که شکل این نظام، نمایشگر یکپارچگی جامعه بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿كَانَ الْإِنْسَانُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ فِيهَا مِنْ أَنْبِيَاءٍ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان، کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه با هم

اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، به خاطر ستمی که میانشان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند». حقیقت این یکپارچگی که اساس نظام اجتماعی بوده، چیست؟ نظام همگانی که در آن دوران بر جامعه حکومت می‌کرده و روابط انسان‌ها را سامان می‌داده، چه نوع نظامی است؟

دیدگاه‌های مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی

درباره حقیقت یکپارچگی و نظام اجتماعی همگانی که در آغاز پیدایش جامعه انسانی بر این جامعه حکومت می‌کرده، چندین دیدگاه مطرح شده است:

۱- دیدگاه شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده در اندیشه خود درباره یکپارچگی جامعه انسانی بر این باور است که مردم یک امت بوده و هستند. البته، نه بدین معنا که مردم یک جامعه را تشکیل می‌دهند، بلکه بدین معنا که همه مردم بر حسب سرشت و آفرینش خود در یک امر با هم شریکند و این امر دیدگاهها و برداشتهای آنان را درباره اشیا گرد هم می‌آورد و یکپارچه می‌سازد و از آنان یک امت تشکیل می‌دهد و آن، گرایش فطری انسان به اجتماع است و نیز ارتباط و نیاز برخی افراد به برخی دیگر و همکاری و مشارکت با یکدیگر در کارها و فعالیتهای مختلف، چرا که انسان بر حسب سرشت خویش متمدن و اجتماعی است و این یکپارچگی نشان دهنده همین گرایش اجتماعی است.

شیخ محمد عبده فعل «کان» در آیه: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾^۱؛ «مردم یک امت بودند» را چنین تفسیر کرده است که کان فعل تام است نه ناقص و بر زمان گذشته دلالت می‌کند. بنابراین، «کان» در این جا به معنای ثبوت و تحقق این موضوع است، یعنی خداوند انسان‌ها را آفرید و یک امر را در وجود آن فطری قرارداد و آن این است که آنان

بر حسب سرشت خود، متمدّن و اجتماعی باشند و برخی به برخی دیگر گرایش داشته و به یکدیگر نیازمند باشند. فعل «کان» در این جا از قبیل این سخن خداوند است: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱. چه، مراد آیه تحقق یافتن دانش و حکمت برای خداوند است و نه نسبت دادن آن به او در زمان گذشته.^۲

علامه طباطبایی^۳ با چند ایراد به انتقاد از این دیدگاه پرداخته که شاید برترین و مهمترین آن‌ها این ایراد باشد: این تفسیر به دو دلیل برخلاف ظاهر آیه کریمه است: دلیل نخست: «كَانَ» در فعل گذشته ظهور دارد و چنانچه بخواهیم آن را بر غیر این معنا حمل کنیم باید قرینه‌ای وجود داشته باشد. همان گونه که در آیه: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾، این قرینه وجود دارد، چرا که حمل «كَانَ» بر معنای تحقق و ثبوت در این آیه، به دلیل ویژگی ذات مقدس الهی است که زمان و مکان او را محدود نمی‌کند و صفات او دیرینه و ازلی و ثبوت حکمت و دانش برای این ذات مقدس همیشگی است و در آیه مورد بحث، این قرینه که سخن را از ظهورش باز می‌دارد، وجود ندارد.

دلیل دوم: آیه کریمه در این معنا صراحت دارد که یکپارچگی، زمانی وجود داشته و سپس اختلاف پیش آمده است و دلیل آن، وجود قرینه در خود آیه می‌باشد که عبارت است از این سخن خداوند: ﴿...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۴؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کنند...» چرا که این آیه نشان می‌دهد که اختلاف پس از یکپارچگی رخ نموده است و قرینه آن حرف «فا» است که بر ترتیب زمانی دلالت می‌کند. بنابراین، برانگیختن پیامبران برای حلّ اختلاف، پس از یکپارچگی و تحقق اختلاف می‌باشد.

بر این اساس، یکپارچگی بوده و سپس اختلاف رخ نموده است. این معنا با این سخن که مراد از وحدت، همان قابلیت و سرشت اجتماعی و همیشگی در انسان است، همخوانی ندارد. چه، سرشت اجتماعی چیزی است که همیشه در انسان هست [و از او

۱. فتح/۴.

۲. المنار، ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۴. بقره: ۲۱۳.

۳. میزان، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

جدا نمی‌شود، در حالی که در این جا از او جدا شده است] پس سخن در خور، آن است که مراد از وحدت و اختلاف در این جا، وحدت و اختلاف اجتماعی است [نه فطری].

۲- دیدگاه علامه طباطبائی^۱

علامه طباطبائی در این دیدگاه بر این باور است که خداوند انسان را بر مجموعه‌ای از امور آفریده است و از آن جمله این که هر انسانی در صدد استخدام انسانی دیگر بر می‌آید، زیرا که انسان در زندگی دنیا به سوی کمال و در اختیار گرفتن ماده در حرکت است و در این رابطه، وی دریافته است که این استخدام جز از طریق رام کردن انسان دیگر امکانپذیر نیست، چرا که در وی نیرویی است که می‌تواند او را برای تصرف در ماده و این جهان هستی کمک کند. پس انسان، انسان دیگر را به تسخیر خود در می‌آورد تا در مسیر تکامل، به آرمانهایش دست یابد.

آن‌گاه علامه می‌گوید: این گرایش فطری انسان را او می‌دارد در جهت سلطه بر دیگران گام بردارد تا آنان را به استخدام خود درآورد و به اهداف خویش برسد و این امر، موجب برخورد او با انسان دیگری می‌شود که عین همین گرایش فطری را در خود دارد و می‌کوشد به همان اهداف دست یابد و در نتیجه، دو اراده انسانی و دو گرایش فطری با یکدیگر برخورد می‌کنند.

وی سپس مسأله سازش میان دو اراده و دو انسان اجتماعی در آغاز حرکت اجتماعی را مطرح می‌کند که انسان‌ها با یکدیگر توافق کردند، برخی از برخی دیگر بهره‌گیرند و آنان را به استخدام در آورند. چرا که هدفها و نیازها محدود بوده و مصلحت همگان، این سازش را ایجاب می‌کرد. به همین سبب، «نظام یگانه» ای پدید آمد که از طریق توزیع مصالح و منافع مشترک بر جامعه حکومت می‌کرد و با عدالت فرمان می‌راند. اما عدالت اجتماعی در این جا، بر حسب تعبیر علامه: «عدالت آشتی جویانه» بوده، نه «عدالت فطری»، بدین معنا که انسان به طور فطری عادل و با انصاف باشد، بلکه این عدالت اجتماعی، عدالتی است که انسان به سبب این که به طور فطری می‌خواهد برای دستیابی به اهداف مشخص و منافع مشترک و برابر، دیگران را به استخدام خویش درآورد، بدان

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.

می‌رسد.

۳- نظریه شهید صدر

نظریه‌ای که شهید صدر مطرح کرده، از این لحاظ که رابطه یکپارچگی میان افراد جامعه رابطه فطری است، با نظریه علامه طباطبایی همخوانی دارد. این رابطه از دیدگاه شهید صدر از همان آغاز، شکل دینی والهی داشته است که از توجه به بعد چهارم در برداشت از عنصر سوم یعنی رابطه نشأت می‌گیرد، چرا که ما پیشتر گفتیم که رابطه چهار بعد دارد نه سه بعد.

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از آغاز به بعد چهارم توجه داشت یعنی او می‌دانست که جانشین خدا در زمین است و وظیفه او پاسداری از امانتی است که خداوند بر عهده او نهاده و این وظیفه، محتوای همین جانشینی گماری است و نیز رابطه او با زمین و با انسان دیگر باید از همین جانشینی پیروی کند. بنابراین، نقش آدم، نقش آقا یا مالک زمین و انسان دیگر نیست بلکه نقش او نقش جانشین امین است و این نوع برداشت از این رابطه، همان دینی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است و این دین از آغاز پیدایش و گماردن او به عنوان جانشین خدا در زمین وجود داشته است.

بنابراین، از دیدگاه شهید صدر، دین در ساختار این رابطه، از همان آغاز نقش داشته است. امر فطری که از آغاز پیدایش انسان در وجود او بوده و این رابطه را مشخص کرده، دین است، نه چیزی دیگر و این مطلب را از این سخن خداوند می‌توان فهمید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَىٰهَا وَوَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا أَن يُبَدِّلَ دِينَهُمْ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْهُمْ قِسْطًا مِّنَ اللَّهِ لَئِيْلًا أَلِيمًا...﴾^۱؛ «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار...».

آن‌گاه شهید صدر بیان کرده است که انسان به طور فطری احساس می‌کند که جانشین خداست، همان جانشینی که اساس یکپارچگی اجتماعی در دور نخست از تاریخ انسان بوده است. این جانشینی چند عنصر فطری دیگر را در بر دارد که عبارتند از:

۱ - عنصر توحید خالص: وقتی انسان به طور فطری احساس می‌کند که خداوند انسان و گروه بشری را به جانشینی خود در زمین گماریده است، با همین احساس کشف می‌کند که این گروه به محوری یگانه وابسته است و این محور همان خداست که او را به جانشینی خود در زمین گمارده است، اما وابستگیهای دیگر، در طول این وابستگی و در طول ایمان به ارباب یگانه، مالک یگانه و آفریدگار یگانه‌ای قرار دارد که جهان و آنچه را که در آن می‌باشد آفریده است.

این همان توحید خالص است که اسلام بر پایه آن استوار شده و پرچم آن را تمامی انقلابهای پیامبران با شعار «لا اله الا الله» بر دوش گرفته است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾^۱؛ «[این است] نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم».

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ أَلْوَحْدُ الْقَهَّارُ﴾^۲؛ «ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟».

۲ - عنصر آزادی: هدف از «جانشین گماری الهی» آن است که روابط اجتماعی انسان‌ها بر اساس پرستش خالصانه خداوند و آزادی انسان از پرستش خدایان و نام‌های دیگری استوار باشد که انواع بهره‌کشی، نابخردی و ستمگری را به نمایش می‌گذارد. خداوند می‌فرماید:

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ أَنْزَلْنَاهُ إِلَّا إِلَهُكُمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ «شما به جای او جز نام‌هایی را نمی‌پرستید که شما و پدرانانتان آن‌ها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن‌ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۴؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس

۲. یوسف/۳۹.

۴. جاثیه/۲۳.

۱. بقره/۱۳۸.

۳. یوسف/۴۰.

خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟»

۳- عنصر برادری و برابری همگانی: این عنصری است که به طور فطری در ارتباط با خدای یگانه و بی‌انباز نهفته است. چه، وقتی که خدای سبحان، یکتا باشد و فرمانروایی، تنها از آن او باشد و همه انسان‌ها بندگان او و در بندگی نسبت به او برابر باشند، طبیعی است که همگی در کرامت انسانی و حقوق، همچون دندان‌های شانه - به تعبیر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با یکدیگر برابر و برادر باشند، زیرا همه آنان از لحاظ وابستگی و ارتباط با خدا برابرند و در حقوق انسانی هیچ کدام بر دیگری برتری و امتیازی ندارند و معیار بزرگی و برتری در پیشگاه خداوند، تنها براساس تلاش و نزدیک شدن به ذات مقدس اوست. خداوند فرموده است: ﴿وَأَنْ تَبْشُرُوا الْإِنْسَانَ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» یعنی با انجام دادن کارهای شایسته تلاش کند که به خدا نزدیک شود.

۴- عنصر برتری با معیارهای واقعی: مقصود معیارهایی هستند که ماندگار و همیشگی باشند و این معیارها عبارتند از:

الف - تقوای الهی: انسان‌ها در رفتار خویش از خداوند پروا داشته باشند. خداوند می‌فرماید: ﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾^۲؛ «...درحقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

ب - آگاهی نسبت به حقیقت الهی و حقایق دینی و جهان هستی: خداوند فرمود: ﴿...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۳؛ «...خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند بالا می‌برد...».

ج - جهاد در راه خدا: خداوند فرمود: ﴿...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۴؛ «... خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است». عنوانهای یاد شده، عنوانهایی حقیقی و ماندگار و همیشگی است و حرکت و تلاش

۱. حجرات/۱۳.

۲. نساء/۹۵.

۳. نجم/۳۹.

۴. مجادله/۱۱.

انسان را در این زندگی با هدف رسیدن به تکامل و مقام نزدیک شدن به خدای بزرگ، بازگو می‌کند. پس این عنوانها از مصادیق تلاش به سوی خدا به شمار می‌رود. وقتی به آغاز تاریخ بشری برگردیم، می‌بینیم که این حقیقت در معیار برتری، در آن روزگار نیز بوده است، زیرا که قرآن کریم از دو فرزند آدم و تلاش آن‌ها سخن گفته است و این که خداوند میان این دو، تلاش آن را که پرهیزگار بود پذیرفت. خداوند چنین فرموده است:

﴿وَأَثَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱؛ «و داستا دو پسر آدم رابه درستی برایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: حتماً تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: خدا تنها از تقوا پیشگان می‌پذیرد».

بنابراین، معیار برتری میان دو پسر آدم، رابطه نژادی نبوده، زیرا هر دو از یک پدر بودند. نیز معیار برتری، قدرت بدنی نبوده، زیرا چنین پیداست که یکی از آن‌ها [یعنی قابیل] نیرومندتر از دیگری [یعنی هابیل] بوده است، همان‌گونه که این جمله تهدیدآمیز اون: «تو را خواهم کشت» آن را می‌رساند، بلکه معیار برتری، تقوا بوده است: «گفت: خدا تنها از تقوا پیشگان می‌پذیرد».

براین اساس، انسان‌ها از لحاظ ارجمندی و حقوق با یکدیگر برابرند و در نزد خدا با تلاش و کارهای نیک بر دیگری برتری پیدا می‌کنند.

۵- عنصر مسؤولیت: این عنصر در فطرت انسان و احساس او به این که جانشین خداست، نهفته است، چرا که در سرشت خویش و با توجه به این که خود را جانشین خدا می‌داند، احساس مسؤولیت می‌کند و همین احساس جانشینی وی را وا می‌دارد که به دستورات جانشین‌گمار یعنی خداوند پای بند باشد و دستورات او را در داوری و فعالیت‌های اجتماعی خود و نیز در آباد کردن زمین و بهره‌گیری از آن رعایت کند.

مسئولیت، رابطه‌ای است که دو مرز دارد:

اول: حق و مصلحت:

انسان باید به احکام جانشین گمار یعنی خدای سبحان پای بند باشد و این احکام به حق است. خداوند فرمود:

﴿ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴾^۱؛

«ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنده‌ار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سبب آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.»

بنا بر این، برای انسان سزاوار نیست که بر حسب هوس خویش، یا رأی و اجتهاد خود، به دور از قوانین و معیارهایی که خداوند برای فرایند اجتهاد وضع کرده است، داوری کند، زیرا که عمل به رأی او اجتهاد شخصی، حرام و در حد کفر است. همان‌گونه که در روایت آمده است: «کسی که بدون آگاهی درباره قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاه او از آتش پر شود»^۲ نیز در روایتی آمده است: «کسی که درباره آیات جدال کند، کافر شده است و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، بر خداوند دروغ بسته است...»^۳

اسلام و دموکراسی

این نکته که «انسان باید به دستورات خداوند پای بند باشد»، تفاوت اساسی میان نظریه حکومت اسلامی و حکومت دموکراسی را تشکیل می‌دهد، زیرا که حکومت در هر دو نظریه باید حکومت مردم بر مردم باشد، لیک در نظریه اسلامی حکومت مردم بر مردم مقید به حق و فرمان الهی است، در حالی که چنین شرطی در نظریه دموکراسی

۱. ص ۲۶/.

۲. التوحید، ۵/۹۰. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۹، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ۱/۲۵۶. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۷. احادیث دیگر نیز در این زمینه بسیار است.

وجود ندارد.^۱

فراوان اتفاق می افتد که در سایه نظام دموکراسی منافع اقلیت قربانی منافع اکثریت می شود و اقلیت به خاطر اکثریت، از منافع خود دست بر می دارد و در نتیجه مورد ستم قرار می گیرد.

اما در نظام اسلامی، قانون به منافع واقعی و حق شرعی و الهی مقید است، زیرا احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی پیروی می کند و امت اسلامی موظفند که به خاطر منافع به حق و همگانی، خواه طرفداران این حق زیاد باشند و خواه کم، از منافع خواسته های بناحق خود دست بردارند.

قرآن کریم درباره مردمانی که از حقوق مشروع اجتماعی خود واز حقی که با منافع اجتماعی آنان سازگاری دارد دست بر می دارند، می گوید: اینان کسانی هستند که بر خود ستم می کنند. خداوند این چنین فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حَقٍّ فَلَا كَافِرَ فِيهَا وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِوا عَنْ ذَٰلِكُمْ وَالْجَاهِلِ الْأَعْمَىٰ لَقَدْ سَأَىٰ تَوَفَّاؤُهُمْ ۚ فَلَا تَتْلُوا وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ دَعْوَةً فَهَلْ يَسْمَعُونَ ۚ وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِوا عَنْ ذَٰلِكُمْ وَالْجَاهِلِ الْأَعْمَىٰ لَقَدْ سَأَىٰ تَوَفَّاؤُهُمْ ۚ فَلَا تَتْلُوا وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ دَعْوَةً فَهَلْ يَسْمَعُونَ ۚ وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِوا عَنْ ذَٰلِكُمْ وَالْجَاهِلِ الْأَعْمَىٰ لَقَدْ سَأَىٰ تَوَفَّاؤُهُمْ ۚ فَلَا تَتْلُوا وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ دَعْوَةً فَهَلْ يَسْمَعُونَ ۚ﴾^۲؛ «کسانی که بر خویشان ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن این مردمان را سرزنش کرده و درباره آنان فرموده است: «بر خویشان ستم کرده اند، زیرا آنان در برابر ستم تسلیم شدند و آن را پذیرفتند و برای گرفتن حق مشروع خود و یا رهایی از ستم مقاومت نکردند بلکه به دست کشیدن از حق و عدالت بسنده

۱. گاهی نظامهای دموکراسی خود بر خلاف حق و بر زیان دموکراسی حکم صادر می کند، همان گونه که این امر در ایالات متحده آمریکا که به اصطلاح، دارای نظام دموکراسی است اتفاق افتاد. چرا که کنگره آمریکا وقتی دید، مشروبات الکلی زیان فراوانی به منافع ملت و مردم وارد کرده و بر اثر اعتیاد به مشروبات الکلی و شهوترانی، مشکلات فراوانی به وجود آمده است، استفاده از این مشروبات را در سال ۱۹۱۹م، ممنوع اعلام کرد. اما همین گروه [اعضای کنگره] پس از مدتی تسلیم هوسرانیها شد و قانون ممنوعیت استفاده از مشروبات الکلی را لغو کرد.

۲. نساء/۹۷.

کردند، آن هم به این بهانه که آنان مستضعف بوده‌اند. در حالی که خداوند بر انسان‌ها واجب کرده است که با سرکشی، ستم و حالت سرپیچی از فرمان خدا به ستیز برخیزند. چه، اصل در حرکت جامعه آن است که انسان حق را استوار سازد تا به منافع اجتماعی حقیقی برسد، نه این که از حق و منافع مشروع خویش دست بردارد تا به شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی‌اش برسد. خداوند فرموده است:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.»

دوم - آزادی و انتخاب: حق آزادی و انتخاب نیز در سرشت جانشینی نهفته است، چرا که وقتی انسان مسؤول باشد که به دستورات جانشین گمار و حق و منافع واقعی پای بندی نشان دهد، این مسؤولیت در پیشگاه خدا جز با آزادی و انتخاب معنایی ندارد. این آزادی و انتخاب را می‌توان از گماریده شدن انسان به جانشینی خداوندی که دارای اراده و اختیار است فهمید. قرآن کریم به این مسؤولیتی که انسان بر دوش گرفته است در آیه «امانت» اشاره کرده است، خداوند فرمود:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲؛ «ما امانت [بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

بنابراین، انسان درباره‌ی ادای این امانت مسؤول است و در برابر نگهداری این امانت یا خیانت بدان، پاداش یا کیفر داده می‌شود، چه، او مختار است، می‌تواند راه درست را برگزیند و بالا رود، تکامل پیدا کند و پاداش بگیرد، یا این که راه خطا، انحراف و باطل را

انتخاب کند و پست و حقیر شود و مورد مجازات قرار گیرد. این اراده و اختیار از امور فطری است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است. خداوند فرموده: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛ «ما راه را بدو نمودیم. یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار.»

۶- **عنصر یگانگی منافع، اهداف و سرنوشت:** ویژگی جامعه بشری آن است که در آغاز تشکیل خود، جامعه‌ای ساده و محدود بوده است. این جامعه یک هدف داشته و آن این که به خدا برسد و این کار را از طریق ایمان به یگانگی خدا و جلب خشنودی او و نیز نپذیرفتن پرستش غیر خدا انجام دهد.

همچنین، منافع مردم آن جامعه در آن زمان در زندگی مادی، مشترک و محدود بوده است، چه، آنان با سرشت خویش دریافته بودند که اختلاف آنان به معنای دست نیافتن به منافع شان خواهد بود و به همین دلیل، به طور کامل ناتوان گشته، شایستگی ادامه زندگی را از دست خواهند داد، زیرا در صورت اختلاف، شمارشان اندک و جامعه آنان محدود خواهد گردید.

این واقعیت [یعنی اختلاف و چند دستگی] و برداشت، بر سرنوشت و زندگی آنان بازتاب پیدا کرد، زیرا که چنانچه در معرض هرگونه خطر داخلی یا خارجی قرار می‌گرفتند و با یکدیگر همکاری نمی‌داشتند، یکباره نابود می‌شدند و همین امر آنان را وا می‌داشت که در عمل و روزانه احساس کنند که همگی یک سرنوشت دارند.

احساس یگانگی یک امر فطری است که با موضوع جانشینی نیز ارتباط دارد، به ویژه اگر ما معنای گسترده این واژه را در نظر بگیریم که آبادی زمین، بهره‌گیری از آن و ادامه زندگی در آن را در بر می‌گیرد، چرا که تحقق یافتن این هدف از جانشینی، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که انسان در جستجوی این دیدگاه در زمینه همکاری، رسیدن به خشنودی خدا و آباد کردن زمین باشد.

دوم: اختلاف ابتدایی

جامعه بشری پس از یکپارچگی فطری به اختلاف دچار شد و این اختلاف در

نخستین دوران خود، ابتدایی و ساده بود و سپس پیشرفت کرده، به اختلافی پیچیده بدل شد. قرآن کریم در چند مورد به این اختلاف پس از وحدت اشاره می‌کند و از آن جمله این سخن خداوند است:

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ تَقْضَى بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^۱؛ «و مردم جز یک امت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده‌ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، به طور قطع در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می‌کنند، میانشان داوری می‌شد.»

از ظاهر این آیه و آیات فراوان دیگر قرآنی پیداست که بر حسب حکمت الهی، موضوع اختلاف، از همان آغاز آفرینش انسان در جامعه بشری مطرح بوده است. خداوند فرمود:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۲؛ «و اگر پروردگارت تو می‌خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگارت تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است و وعده پروردگارت تحقق پذیرفته است. البته، جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهیم کرد.»

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...﴾^۳؛ «و چون پروردگارت تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشنی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟...»

در این آیات، فرشتگان از طریق پرسش خود، موضوع فساد و خونریزی انسان را مطرح کرده‌اند و این همان چیزی است که به طور روشن، وجود اختلاف در زندگی انسان را بازگو می‌کند.

پاسخ خداوند به فرشتگان هم، ایجاد فساد از سوی انسان و وجود اختلاف [در

۲. هود/۱۱۸ - ۱۱۹.

۱. یونس/۱۹.

۳. بقره/۳۰.

جامعه بشری] را نفی کرده و تنها از وجود مصلحت در جانشینی آدم و تمامی نسل بشری از سوی خدا در زمین، یاد کرده است.

همچنین، قرآن کریم در پایان داستان، به دشمنی ابلیس با انسان و فرود آمدن او به همراه انسان در زمین اشاره می‌کند تا کمین کردن و دشمنی او با انسان را بازگوید و این که وی به گمراه سازی، فریب و گول زدن انسان خواهد پرداخت و نیز مردم به دو دسته تقسیم خواهند شد: پیروان هدایت و انکار کنندگان آیات خدا. تمامی این مطالب، تأکید می‌کند که مسأله اختلاف، مسأله‌ای است که پیش روی حرکت انسان و در صلب تاریخ و زندگی او نهاده شده است تا اراده او را در بوتۀ آزمایش قرار دهد.

در این جا باید چند نکته را بررسی کرد:

اول: تفسیر اصل وجود این اختلاف در جامعه بشری.

دوم: بیان حکمت در وجود اختلاف.

سوم: تعادل آزادی اراده انسانی و اختلاف.

نکته اول: تفسیر اختلاف ابتدایی: برای تفسیر تحقق اختلاف در جامعه بشری،

چندین نظریه مطرح شده است که اینک ما به دو نظریه مهم اشاره می‌کنیم:

۱- نظریه علامه طباطبایی^۱

بر اساس آنچه پیشتر اشاره کردیم، علامه طباطبایی بر این اندیشه است که در آغاز پیدایش جامعه بشری، نظامی واحد بر این جامعه حکومت می‌کرده که بر پایه تقسیم مصالح و منافع مشترک استوار بوده است. بنابراین، نظام یاد شده بر اساس عدالت استوار بوده است. لیکن این عدالت اجتماعی، عدالت مصلحت جویانه بود، نه عدالت فطری.

آن‌گاه علامه طباطبایی چنین اظهار نظر کرده که این عدالت، در نخستین مرحله حرکت جامعه بشری تحقق یافت. لیک در یک مرحله نسبتاً پیشرفته، تحقق آن دشوار است. چرا که مردم در تواناییها و امکانات مادی، فکری و ذهنی شان با هم برابر نیستند، زیرا که برخی از آنان نیرومند زاده می‌شوند و برخی دیگر ناتوان. همچنین برخی از آنان

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۱۸.

از لحاظ فکری و توانایی بر اندیشیدن و ابتکار تواناترند و لذا برای تحقق اندیشه‌های خود تلاش می‌کنند، در حالی که برخی دیگر تنبل و عقب افتاده‌اند. همین طور می‌بینیم که برخی از مردم، شجاع، فعال و ماجراجو هستند و برخی دیگر ترسو، دو دل و محتاط. وقتی ما سرشت استخدام [دیگران برای تأمین منافع خود] در انسان و تمایلات سرکشی را که انسان‌ها در این تمایلات با یکدیگر تفاوت دارند به اختلافی پیوست دهیم که از لحاظ ابعاد فکری و توانایی در میان مردم وجود دارد، توازن عدالت و توزیع مصلحت اندیشانه منافع برهم می‌خورد، چرا که پاره‌ای از مردم پرشتاب‌تر از برخی دیگر حرکت می‌کنند و به خاطر سلطه بر دیگران به اقدامهایی دست می‌یازند. بنابراین، طرف دیگر، یا از همان آغاز تسلیم می‌شود، زیرا احساس می‌کند که ناتوان است، یا مقاومت می‌کند تا برایش آشکار شود که ناتوان است و قدرت مقاومت ندارد. در تمامی این فرضیه‌ها، اختلاف و تفاوت در توزیع اشیا پیدا می‌شود و در جامعه‌ای که در گذشته یکپارچه بوده است، اختلاف و چند دستگی رخ می‌نماید.

با آنچه گفته آمد، پی می‌بریم که وحدت و اختلاف هر دو فطری می‌باشند. چه، شکل نظامی که روابط جامعه یگانه را در آغاز تشکیل جامعه، سامان می‌داد، شکل مصلحت اندیشانه و بر فطرت استخدام استوار بوده است، فطرتی که بهترین روش استخدام را توزیع منافع به صورت برابر می‌دانست به گونه‌ای که عدالت تحقق یابد. پس وحدت در این جا فطری است. لیکن از آن جا که این فطرت استخدام همچنان در وجود انسان فعال بود و انسان‌ها هم از لحاظ سطح فکری و تواناییهای مادی، فکری و معنوی با یکدیگر تفاوت داشتند، اختلاف در جامعه رخ نمود. از این رو، اختلاف نیز [همانند وحدت] فطری است، چرا که عامل این اختلاف خود فطرت بوده است نه چیزی دیگر.

آن‌گاه مرحوم علامه طباطبایی از نقش دین - که به نظر او از زمان نوح عَلَيْهِ السَّلَام آغاز گردید - در زدودن این اختلاف که دامنگیر جامعه شد سخن می‌گوید و این نقش را می‌توان از این سخن خداوند به دست آورد:

﴿...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۱؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آورد و بیم دهنده برانگیخت و با

آنان کتاب را به حق فرود فرستاد، تامیان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کنند...» بدون دین نمی‌توان راهی برای حلّ اختلاف پیدا کرد و به همین سبب، وجود دین در زندگی انسان ضروری است.

انتقادهایی بر اندیشه علامه

چند انتقاد بر اندیشه علامه وارد است. مهمترین این انتقادات درباره دیر آمدن دین است. چرا که براساس دیدگاه علامه، دین پس از تحقق اختلاف آمد و در مرحله وحدت بشری دین وجود نداشته است. همچنین، وی برای آمدن دین تاریخ تعیین کرده است یعنی پس از آمدن نوح علیه السلام و این موضوع را از این آیه استفاده کرده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...﴾^۱؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد...». افزون بر این، ما دو انتقاد دیگر بر دیدگاه علامه داریم:

اولاً: آیات بسیاری هستند که می‌گویند: دین از آغاز حیات انسانی بر روی زمین وجود داشته است. همان گونه که این موضوع را در تفسیر آیات مربوط به جانشینی انسان بیان کردیم و گفتیم: خطاب الهی به انسان درباره دین، پس از فرود آمدن انسان از بهشت به زمین صورت گرفت. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...﴾^۲؛ «فرمودیم: جملگی از آن فرو دآید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند...» این آیه نشان می‌دهد که دین و هدایت الهی امری بوده که از آغاز حرکت اجتماعی انسان بر زمین در برابر او مطرح شده است و نه در مرحله‌ای که در این اجتماع اختلاف پیدا شد.

ثانیاً: دلایل فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می‌دهد، دین پیش از نوح علیه السلام آغاز شده است و این موضوع را به صورتی روشن تر می‌توان از طریق نظریه‌ای به دست آورد که شهید صدر آن را در باره مرحله وحدت مطرح کرده است.

۲- نظریه شهید صدر

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر به تحلیل چگونگی به وجود آمدن حالت اختلاف و پراکندگی در جامعه یکپارچه انسانی پرداخته و یادآور شده است: این اختلاف بر اثر تفاوت سطح استعدادها و فکری و عقلی انسان و نیز تفاوت امکانات و تواناییهای مادی او بوده است. این استعدادها و تواناییها در اشخاص متفاوت است و از طریق حرکت اجتماعی انسان خود را نشان می‌دهد.

در این صورت، ممکن است یک انسان از طریق آباد کردن زمین و بهره‌گیری از آن به درآمدها، ثروتها و امکانات بیشتر دست یابد، زیرا که از تواناییها و استعدادهایی بیشتر برخوردار است.

وانگهی بر اثر همین تفاوت استعدادها و تواناییها و بالطبع تفاوت دستاوردها و ثروتها بود که مسأله «استثمار» به عنوان پیامد حرکت اجتماعی انسان در جامعه بشری پدید آمد. پیدایش مسأله استثمار و وجود و رشد فرصتهای پیش آمده برای انسان و حرکت اجتماعی او، به وجود مردمانی منجر شد که در باره استثمار دیگران بیندیشند و نیز به وجود گروهی که به استثمار کشیده شدند و توان ستیز با استثمارگران را نداشتند و در برابر این وضعیت تسلیم گردیدند. از این رو، جامعه بشری به چند گروه تقسیم شد:

۱- گروه استثمارگران و ستمگران فرمانروا

۲- گروه استثمار شده، مستضعفان و کرنش‌کنندگان در برابر ستمگران

۳- گروه استثمار شده و مستضعفانی که در برابر ستمگران کرنش نکردند و به ستیز

در برابر ستم و رویارویی با بهره‌کشی ایمان داشتند.

با تقسیم شدن جامعه به این سه گروه، پس از وضعیت وحدت فطری وضعیت اختلاف و چند دستگی پیش آمد و در آن جا بود که آمدن دین ضروری شد، تا بار دیگر جامعه را به وضعیت سالم قبلی اش بازگرداند.

نظریه‌های وحدت و اختلاف

از لابلاهی بررسی نظریه‌هایی که درباره وحدت فطری و اختلاف ابتدایی وجود دارد و پیشتر آن را انجام دادیم، روشن شد که تفاوت میان نظریه شیخ محمد عبده و دو

سید بلند آوازه یعنی علامه طباطبایی و شهید صدر در یک نقطه اساسی است و در قبل بدان اشاره کردیم و آن این است که از دیدگاه شیخ محمد عبده «وحدت» عنصری ثابت در انسان می‌باشد، بدین معنا که وی به اجتماع شهری گرایش دارد، در برابر حیواناتی که غرایز آن‌ها را هدایت می‌کند. بنابراین، وحدت، مرحله‌ای از مراحل تاریخ انسان نیست، بلکه حالتی فطری است که قرآن کریم از آن به وحدت تعبیر کرده است [و همیشه در انسان وجود دارد].

اما نظریه دو سید بزرگوار آن است که وحدت یک مرحله فطری در تاریخ جامعه انسانی است.

به اشکال و انتقاد اساسی که در بر داشت شیخ محمد عبده از وحدت وارد است، پیشتر پی بردیم، چرا که به طور روشن از قرآن کریم به دست می‌آید که وحدت مرحله‌ای است در برابر مرحله اختلاف.

اما موارد اختلاف اساسی میان نظریه شهید صدر و نظریه علامه طباطبایی از این قرار است:

اولاً: تفاوت این دو نظریه در تعیین نقش دین در زندگی انسان و پیدایش آن است، چه، علامه طباطبایی وجود دین در مرحله وحدت را نفی می‌کند و می‌گوید: فطرت انسانی که در ماجرای «استخدام دیگران برای تأمین منافع خود» تجسم یافته، همان چیزی می‌باشد که حرکت اجتماعی انسان در آن زمان راجهت می‌داده است، در حالی که شهید صدر بر این باور است که دین از همان آغاز پیدایش انسان وجود داشته است. چرا که می‌گوید: دین در لابلای معنای جانشینی [انسان از خدا] نهفته است و همچنین، وی به رابطه انسان با انسان و انسان با زمین، بعد چهارم می‌دهد که با خدا ارتباط دارد و این بعد چهارم عبارت است از: جانشین گماری و امین گزینی.

می‌توانیم برداشت خودمان [= نویسنده کتاب] از داستان جانشینی رانیز به نظریه شهید صدر بیفزاییم، داستانی که با فرضیه وجود دین از آغاز وجود انسان به پایان می‌رسد. همان گونه که سخن خداوند به این موضوع اشاره می‌کند:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَتَّبِعُكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا

هُمْ يَخْزَوْنَ^۱؛ «فرمودیم جملگی از آن فرو دآیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

وجود دین در دو سطح

شهید صدر این مطلب را چنین توضیح می‌دهد که در طی حرکت بشری، دین در دو سطح وجود داشته است که عبارتند از:

۱- همراهی دین با عوامل فطرت در حرکت انسان

این سطح، از همان آغاز وجود انسان پیدا شد، زیرا دین در این سطح، عوامل شش‌گانه فطری را از طریق گواهی پیامبران همراهی می‌کرد. از این رو، با رهنمود فطرت انسانی و با رهبری پیامبران، حکومت مردم بر مردم جریان داشت و دین نقش جهت دادن این فطرت را در سطح فطرت ایفا می‌کرد. خداوند فرموده است:

﴿فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ...﴾^۲؛ «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار...»

۲- همراهی دین با حرکت انسان در دوران اختلاف

این سطح از سطح نخست بالاتر است، زیرا در این سطح بود که کتاب، دین و احکام تفصیلی از سوی خداوند آمد، احکامی که زندگی مردم در دوران اختلاف را سامان می‌داد، چرا که در این دوران، فطرت برای ساماندهی زندگی بشر بسنده نبود.

نخستین دینی که از آسمان فرود آمد، دین نوح عَلَيْهِ السَّلَام بود. خداوند فرموده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا...﴾^۳؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد...». پس از نوح بود که ادیان آسمانی یکی پس از

۲. روم/۳۰.

۱. بقره/۳۸.

۳. شوری/۱۳.

دیگری بر پیامبران فرود آمد.

ثانیاً: دومین اختلاف میان این دو نظریه آن است که از دیدگاه علامه طباطبایی عامل فطری وحدت، همان گرایش به تسخیر در آوردن بوده است. این گرایش براساس عدالت سازشکارانه عالم وحدت بود، ولی بعدها به عامل اختلاف تبدیل شد. اما از دیدگاه شهید صدر، عامل فطری وحدت، احساس انسان به بُعد چهارم رابطه یعنی «جانشینی» بوده است.

ثالثاً: شهید صدر تأکید می‌کند که هدف حرکت انسان در زندگی دنیا در دوران وحدت، افزون بر اداره امور زندگی مادی خود، به دست آوردن خشنودی خداوند بوده است، در حالی که سید طباطبایی از عامل فطری وحدت که همان به تسخیر در آوردن افراد است، سخن به میان می‌آورد و آن را به منافع مادی انسان ارتباط می‌دهد. همچنین، می‌بینیم که شهید صدر با علامه طباطبایی در تعیین عامل اختلاف، وحدت نظر دارند، بدین ترتیب که هر دو می‌گویند: اختلاف در جامعه بر اثر تضاد خواسته‌ها پس از افزایش فرصتها و نیز بر اثر تفاوت سطح استعدادها و پیامدها و آثار حرکت اجتماعی انسان‌ها به وجود آمده است.

نتیجه

از طریق مقایسه‌ای که انجام شد، می‌توانیم این نتیجه را به دست آوریم: تصویری که شهید صدر در نظریه خود ارائه داد، با آیات قرآنی و در فهمیدن نقش دین در زندگی انسان، همخوانی بیشتری دارد و نیز در بیان عوامل وحدت و محورهای آن در دوران نخست وحدت، از دقت و تفصیل افزونتری برخوردار است.

لیکن با وجود این، نیاز داریم که این تصویر را با افزودن برخی خطوط و عوامل دیگر بدان - بر طبق آنچه پیشتر اشاره کردیم - تکمیل کنیم:

۱- از آیات کریمه به دست می‌آید، دینی که با زندگی انسان آغاز شد، تنها در بردارنده مفهوم «جانشینی» نبود بلکه به گونه‌ای نشانه‌های راهی را که انسان می‌باید در این زندگی آن را بیپیماید، بیان و شرح می‌کرد. چنان که این مطلب از این سخن خداوند پیداست:

﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛ «فرمودیم: جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»، زیرا رسیدن هدایت یعنی چیزی که از هدایت فطری که از آغاز پیدایش انسان مقدر شده بود، گسترده‌تر باشد و حتی این هدایت امری است که ماهیت کشمکش میان انسان و ابلیس آن را بایسته می‌سازد و آیه شریفه به این کشمکش اشاره می‌کند:

﴿...بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾^۲؛ «...شما دشمن همدیگرید...» این مطلب را هشدار و انتظار ابلیس به انسان از همان آغاز آفرینش تأکید می‌کند که می‌گوید: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۳؛ بنابراین، هدایت برای رویارویی با این عامل بیرونی در زندگی انسان بر زمین بوده است.

البته، ممکن است مقصود شهید صدر از این سخن که پیامبران فطرت انسانی را رهنمونی می‌کردند و اداره فطری امور انسان‌ها زیر نظر پیامبران بوده است، معنای گسترده‌ای باشد که این قبیل هدایت یعنی شیوه‌های عبادت، اخلاق نیکو و عدالت میان مردم را نیز در بر می‌گیرد.

۲- شهید صدر و پیش از او علامه طباطبایی در این کنکاش، نقش هوسها و خصلتهای زشت انسان و سرکشی غرایز وی در ایجاد اختلاف و درگیری را بیان نکرده‌اند. هر چند ممکن است این موضوع را از برخی سخنان این دو، آنجا که از «تسخیر» و «استثمار» سخن می‌گویند، بهره جست. این در حالی است که به روشنی می‌بینیم، زیر پا نهادن عوامل فطرت و ارکانش که جامعه یکپارچه بر پایه آن استوار است، بر اثر پیروی از هوسها بوده نه محض افزایش فرصتها، منافع انسان نمودار شدن شایستگیها و استعدادهای او در حرکت‌های اجتماعی خود. چرا که رشد فرصتها به تنهایی، امری است که یک انسان هم می‌تواند بر انسان سلطه پیدا کند و هم عوامل فطرت و محورهای آن را - که آن دو بزرگوار بدان اشاره کردند - رعایت کند [و در نتیجه، اختلافی پیش نیاید].

در داستان دو پسر آدم، روشن است که حسد عامل اساسی قتل بوده و این، یکی از

۱. بقره/۳۸.

۲. بقره/۳۶.

۳. اعراف/۱۶.

خصلتهای نكوهیده هوس و سرکشی است. منافع مادی و تسخیر، هیچ نقشی در این رخداد نداشته است.

باخواست خداوند، هنگامی که به بررسی مرحله آینده، یعنی نقش پیشرفت اختلاف انسانی می‌پردازیم، درباره این اندیشه‌ها بیشتر توضیح خواهیم داد. نکته دوم: سنت گرفتاری و آزمایش: در این جا پرسش دیگری در ذهنها خطور می‌کند و آن این است که چرا خداوند عوامل اختلاف را در زندگی انسان قرار داد و او را از همان آغاز به گونه‌ای نیافرید که در زندگی اش انسانی وحدت خواه باشد، همان گونه که فطرت آن را ایجاب می‌کند؟

از لابلای قرآن کریم به دست می‌آید که سنت الهی وجود دارد که خداوند آن را در زندگی انسان مقدر کرده است و آن، سنت گرفتاری و آزمایش است و روند پیشرفت و تکامل انسان به همین سنت الهی پیوند داده شده است. خداوند فرمود:

﴿أَلَدَىٰ خَلْقِ أَلْمَوْتِ وَ أَلْحَيَوَةِ لَيَبْلُوَكُمُ أَيُّكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾^۱؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارید...»

﴿وَإِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۲؛ «ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم.»

﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۳؛ «الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟».

﴿...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْنَكُم فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۴؛ «... و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست. آن‌گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.»

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۵؛ «درحقیقت ما آنچه را

۱. ملک/۲.

۲. انسان/۲.

۳. عنکبوت/۱ - ۲.

۴. مائده/۴۸.

۵. کهف/۷.

که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.»

﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ آلَ دِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَنَّوهُمْ فَشُدُّوا أوثَاقَ فَاِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَتُوِيَّ شَاءَ اللَّهُ لَا تَنْصَرُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ لِيَبْلُوًا بِعَضِّكُمْ بَعْضِي﴾^۱؛ «پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردنها [یشان] را بزنید، تا چون آنان را از پای د رآورید. پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] یا فدیة یگیرید تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی بیازماید...»

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ...﴾^۲؛ «و اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید...»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّرَآءِ وَذُلُّوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^۳؛ «آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به تکان در آمدند، تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است.»

بنابراین، قانون آزمایش از آغاز لحظه‌ای که خدا آسمانها و زمین را آفرید، مقرر شد و خداوند آنچه را که بر زمین است، زیور زمین و انسان قرار داد:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ...﴾^۴؛ «دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان دار و دامها و کشتزار، برای مردم آراسته شده است...»

۱. محمد/۴.

۲. انعام/۱۶۵.

۳. بقره/۲۱۴.

۴. آل عمران/۱۴.

خدا این خواستنیها را به مردم داد تا آنان را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کند و کدام یک از دیگری در کارهای نیک پیشی می‌گیرد و اگر خدا می‌خواست، آنان را بدون این آزمایش و اختلاف، امتی یکپارچه قرار می‌داد.

همچنین، هنگامی که خداوند انسان‌ها را جانشین قرار داد، برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد، تا ایشان را در آنچه به آنان داده است و نیز در مقرر کردن پیکار و منت نهادن و فدیة گرفتن به منظور تحقق یافتن این قانون الهی، آزمایش کند.

بنابراین، انسان نمی‌تواند ادعای ایمان کند و نیز نمی‌تواند تحول و تکامل بیابد و به آرمان مقدس خویش یعنی خشنودی خداوند برسد و درانجام کارهای نیک بر دیگران پیشی گیرد و به بهشت رود، مگر پس از آن که مورد آزمایش قرار گیرد، گرفتاری پیدا کند و به سختیها و زیانها دچار شود تا جایی که حالت وی به حد زلزله و تکان خوردن برسد. این تعبیر [در قرآن] بیانگر عظمت گرفتاری و سختی آزمایش است. آن‌گاه انسان از این گرفتاری و آزمایش پیروزمندانه بیرون می‌آید، درحالی که راه درست را پیموده و با اختیار و اراده‌اش کارهای نیکو انجام داده است.

انسان هر اندازه که به خداوند نزدیک‌تر شود، آزمایش و گرفتاری او دشوارتر می‌گردد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «گرفتاری پیامبران از همه مردم سخت‌تر است و آن‌گاه هر کس که به آنان نزدیک‌تر باشد.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل بامؤمن پیمان می‌بندد که وی را گرفتار سازد، همان‌گونه که شخص با خانواده خویش پیمان می‌بندد که از سفر برایشان سوغات بیاورد و او را از دنیا پرهیز می‌دهد، همان‌گونه که پزشک بیمار را پرهیز می‌دهد.»

وضعیت کسی که در مسیر تکامل انسانی مورد آزمایش قرار می‌گیرد و این آزمایش وی را به خدا نزدیک می‌کند، بسان وضعیت کسی است که از پله‌های دانش بالا می‌رود و لذا به رنج و خستگی و بیدار خوابی و بر دوش گرفتن سختیها و امتحانها و آزمایشهای پی در پی نیاز دارد که هر مقدار درجه دانش بالا رود، آزمایشها سخت‌تر می‌شود و به همین سبب، سطح دانش وی بالاتر می‌رود و تکامل پیدا می‌کند. یا همانند کسی است که می‌خواهد نیروی بدنی‌اش افزایش یابد و بدین سبب، به تمرینهای سخت می‌پردازد، وزنه‌های سنگین را بر می‌دارد، و خود را در معرض مبارزات بسیار سخت و آزمایشهای

دشوار قرار میدهد تا به کمال بدنی برسد.

البته، گاهی برخی از مردم در راه امتحان و گرفتاریها سقوط می‌کنند، اما این امر، هیچ زبانی به حکمت الهی نمی‌رساند، زیرا این، تنها راه بالا رفتن انسان و تکامل اوست و بر اثر سقوط برخی افراد و نیز اختلاف درجات پیشرفت برخی دیگر است که در جامعه بشری اختلاف پیدا می‌شود و حالت یگانگی فطری پیشین، تکامل پیدا می‌کند.

بنابراین، حکمت الهی ایجاب کرد که پدیده اختلاف در جامعه بشری وجود داشته باشد. چنان که سخن خداوند به این اختلاف اشاره می‌کند:

﴿...وَلَا يَرْأُونَ مِثْلَ بَعْضِ الْمُخْتَلِفِينَ﴾^۱؛ «... آنان پیوسته در اختلافند.»

در قدرت الهی - چنان که آیات اشاره می‌کند - این امکان وجود داشت که مردم را امتی واحد قرار دهد و آنان همچنان امتی واحد باقی بمانند، در حالی که نه اختلافی میان ایشان وجود داشته باشد، نه فسادی، نه خونریزی و نه برتری برخی بر برخی دیگر.

راز همه این اختلافات آن است که خداوند امتیاز دانش و اراده را به انسان داده است. وقتی که انسان دارای اراده باشد باید به وسیله این اراده تکامل پیدا کند، به گونه‌ای که حرکت او با اراده خداوند منطبق شود و این کار، تنها از طریق اختیار و آزمایش امکان‌پذیر است و در غیر این صورت، انسان به موجودی بی اختیار تبدیل خواهد شد که بر حسب قوانین جبری حرکت می‌کند نظیر خورشید و ماه و درختان و گیاهان.

نکته سوم: تعادل آزادی اراده و اختلاف: وقتی دانستیم که اختلاف امری است آشکار و لازم برای زندگی انسانی، زیرا که اختلاف یکی از مصادیق آزمایش الهی برای اراده انسان است، این پرسش مطرح می‌شود: آیا این امر می‌تواند پیامدهای اختلاف در زندگی انسان و زیانهای سرسام آوری را که از آن پدید می‌آید توجیه کند و انسان را در پیشگاه خدا و تاریخ معذور قرار دهد و انسان در باره این پیامدها مسؤول نباشد، یا این که او در برابر این پیامدها پاسخگو خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، باید بدانیم که انسان در فرایند رفتاری و آزمایش همچنان در کار خویش صاحب اراده و اختیار است و به همین سبب، در برابر کاری که انجام داده، مورد حسابرسی قرار می‌گیرد و پاداش باکیفر داده می‌شود. و انسان بر اثر این مسؤولیت

در برابر عمل است که در حرکت خود تکامل پیدا می‌کند. بنابراین، آزمایش نه اراده را فلج می‌کند، نه انسان را بر انجام عمل و متعهد شدن به راه درست یا نادرست مجبور می‌سازد و نه اختیار را از او سلب می‌کند. چه، آزمایش، گرفتاری، سختی و دشواری در چارچوب اختیار و آزادی اراده است و به همین دلیل، سبب تکامل است و بدون این آزادی اراده و اختیار، آزمایش، اثر و نتیجه خود را از دست می‌دهد. و لذا قرآن کریم پس از اشاره به قانون آزمایش، بارها بر این حقیقت تأکید کرده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛ «ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنودا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

تبادل و رحمت الهی

برای این که اراده انسان در توانایی خود بر انتخاب و گزینش در هنگام امتحان و نیز در تعهد خود، به راه درستی که وی را به خدا برساند از حالت تبادل برخوردار باشد، خداوند در کنار اراده، دو چیز را در انسان آفرید:

۱- عقل که انسان را به شناخت حق و درستی و اهداف تکاملی در مسیر انسانی هدایت می‌کند و او را به راه درست می‌رساند و به کارهای شایسته و روشی که به خدا برساند، رهنمون می‌شود.

۲- هوس که انسان را وا می‌دارد در آرایش و برون رفت از چهار چوب مطلوب در حرکت خود، به سمت افراط و سرکشی برود و تعهداتی را که خداوند در فطرت او نهاده و یا آن‌ها را بعدها در ادیان خود تشریح کرده است زیر پا بگذارد.

لیکن افزون بر این تبادل، خداوند در حرکت انسان به سوی خدا و در مرحله نخست یعنی در مرحله وحدت فطری، فطرت را در کنار عقل قرار داده و هدایت الهی یعنی «دین» را در سطح فطرت به سوی او فرستاده است. آن‌گاه چون اختلاف شدت پیدا کرد و انسان نتوانست با عقل و فطرت خود [= هدایت عام الهی] این اختلاف را از میان بردارد، خداوند با عنایت خویش پیامبران را فرستاد، کتابها و ادیان آسمانی را نازل کرد تا

حرکت خردمندانه بشری به سوی خدا و دعوت فطرت انسانی به سوی او را پشتیبانی کند و انسان در برابر هوس که عامل اصلی در گمراهی و سقوط او به شمار می‌رود، بایستد.

هوس عامل اصلی اختلاف

بدین ترتیب، پی می‌بریم که «هوس» بزرگترین عامل پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به شمار می‌رود و نقشی بزرگ و اثری مهم بر عناصر فطری وحدت اجتماعی داشته است که ما در گذشته درباره آن سخن گفتیم. از طریق همین اثرگذاری بوده که اختلاف در جامعه انسانی پدید آمده است و این همان چیزی است که باخواست خداوند آن را در بحثهای آینده شرح خواهیم کرد.

باب سوم

اثر گذاری هوس و دین بر جامعه

فصل اول: هوس و تأثیر آن در پیدایش اختلاف

فصل دوم: درمان اختلاف با دین و شریعت

فصل اول

هوس و تأثیر آن بر پیدایش اختلاف

جامعه انسانی در آغاز تشکیل خود، دو دوران را پشت سر نهاد که پیشتر به آن دو اشاره کردیم :

دوران تربیت که نمایانگر دوران وجود انسان در بهشت است و دوران وحدت فطری که انسان پس از بیرون شدن از بهشت، در این دوران به شکل جامعه‌ای یکپارچه زیست کرد و یکپارچگی او بر عناصری تکیه داشت که فطرت به سوی آن راهنمایی می‌کرد، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. وظیفه دین و پیامبران الهی در این دوران آن بود که انسان‌ها را به راه راست الهی رهنمون شوند و بر حرکت فطری آن جامعه اشراف داشته باشند.

همچنین، بیان کردیم که خداوند عقل و هوس را در کنار یکدیگر در وجود انسان به ودیعت نهاد و برای او اراده و اختیار قرار داد اما او با اراده خویش راه هوس را برگزید و آن را بر فطرت سالم و عقل مقدم داشت.

نیز اشاره کردیم که عامل اصلی پیدایش اختلاف در اندرون جامعه انسانی - آن گونه که از قرآن کریم بر می‌آید - هوس و سرکشی است که خداوند آن را در جان انسان به ودیعت نهاده و عقل و فطرت و هدایت الهی را مسلط بر آن قرار داده است و گفتیم که بر اثر پیروی از هوس، جامعه انسانی از دوران یکپارچگی به دوران چند پارچگی منتقل شد.

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت

چگونه ممکن است با وجود عقل و فطرت انسانی و هدایت الهی، هوس بر عناصر وحدت فطری اثر بگذارد؟

روشن است که هوس، تنها زمانی در عرصه وجود انسان به حرکت در می آید و بر عوامل وحدت اثر می گذارد که زمینه ای مناسب برای آن فراهم شود.

علامه طباطبایی و شهید صدر بیان کرده اند که زمینه اثرگذاری هوس، تحوّل بود که به سبب اختلاف استعدادها، شرایط و فرصتهایی که انسان در حرکت اجتماعی خود بدان دست یافت، به وجود آمد و نیز این تحول بر اثر موقعیتهای و امکاناتی که یک فرد از لحاظ آگاهی و تجربه یا از لحاظ نیروی بدنی و یا کشف برخی منابع طبیعی و دست یافتن بدان بر دیگران برتری می یابد و درهای بهره کشی و استثمار را در برابر بشر می گشاید، پدیدار شد.

در این هنگام است که نقش هوس در انسانی که بر این توانمندیها و امکانات دست می یابد نمایان می شود و لذا وی به انسانی مبدل می گردد که جز درباره به دست آوردن خواسته ها و اشباع غرایز خود نمی اندیشد. از این رو، با مسلط شدن بر دیگران، بیگاری گرفتن آنان و بهره کشی از ایشان پی هوس خویش روان می شود، تا ثروت و فرزندان یا قدرت و نیروی خود را افزایش دهد و از حکومت، مقام و سروری برخوردار شود و بدین سبب، یکپارچگی جامعه از بین می رود و به جامعه ای در حال کشمکش، درگیری و اختلاف میان سلطه طلب و مخالف او، تغییر پیدا می کند.

علامه می گوید: «از این جا روشن می شود، سرشت هر انسان بر آن است که انسان های دیگر را استخدام کند و آنان را زیر فرمان خود در آورد. حال، اگر این نکته را هم بدان بیفزاییم که اختلاف میان افراد از لحاظ آفرینش، محیط زندگی، عادات و رسوم و اخلاق که مولود همان محیط و عادات است یک امر ضروری می باشد و نیز این اختلاف موجب می شود که اختلاف دیگری یعنی اختلاف نیرومند و ناتوان به وجود آید، نتیجه می گیریم که این اختلاف طبقاتی، جامعه صالح و عدالت اجتماعی را مورد تهدید قرار

می دهد و هر نیرومند از ناتوان بهره کشی می کند و از این بدتر آن که فرد سلطه جو از فرد زیر سلطه بهره کشی کند و وی را به بیگاری بکشد، بی آن که چیزی به او بدهد و فرد ناتوان و زیر سلطه هم به دلیل زیر سلطه و ناتوان بودن، ناگزیر است از طریق نیرنگ، مکر و فریب با او به مقابله برخیزد تا روزی که به قدرت برسد و چون به قدرت رسید و پیروز شود، سخت ترین انتقام را از آن ستمگر سلطه جو بستاند و لذا پیدایش اختلاف به هرج و مرج منجر شد، انسانیت انسان را به نابودی کشانید، فطرت او را بر باد داد و سعادتش را تباہ ساخت.»^۱

علامه طباطبایی در جای دیگری از کتابش گفته است: «سرای دنیا، سرای کشمکش و درگیری بر سر منافع است و در این هنگام، هوس از طریق کشمکش نمودار می شود تا اختلاف در جامعه بشری را پدید آورد.»^۲

شهید صدر قدس سره نیز همانند علامه چنین گفته است:

«...پس از آن که بشریت دوره ای از زمان را سپری کرد و از طریق تشکیل جامعه ای یکپارچه و وظیفه جانشینی خود را انجام می داد، پیشگویی فرشتگان در باره او جامعه عمل پوشید. بهره کشی، کشاکش بر سر منافع و رقابت در به دست آوردن قدرت و ثروت آغاز شد و تبهکاری و خونریزی آشکار گردید. چه، تجربه اجتماعی و کار بر روی زمین، آگاهی افراد را بالا برد و امکانات آن ها را گسترش داد. بنابراین، انواع تفاوت میان موهبتها و شایستگیهای آنان نمودار شد و این تفاوت به نوبه خود، موجب اختلاف موقعیتهای آنان در صحنه اجتماعی شد و این اختلاف موقعیت نیز فرصت بهره کشی را برای کسی فراهم کرد که از موقعیت نیرومند برخوردار بود و به همین سبب، جامعه به زورمندان و ناتوانان تقسیم شد و در پی آن، به گروه استثمارگر و استثمار شده و به خاطر این وضعیت، جامعه بشری وحدت فطری خود را از دست داد و چقدر خداوند بلند مرتبه در این آیه راست فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا

۱. میزان، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. میزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانَ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^۱؛ «ما امانت [الهی] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»^۲

اثرگذاری هوس بر عناصر وحدت

در این جستار خواهیم کوشید، با صورت تفصیلی تأثیر هوس بر عناصر فطری وحدت آشنا شویم. هوس پس از فراهم شدن زمینه مناسب توانست بر وحدت جامعه اثرگذارد، زیرا که بر منابع و عناصر یگانگی جامعه، یکی پس از دیگری، اثرگذاشت و این موضوع را به ترتیب زیر توضیح می‌دهیم:

اولاً: اثرگذاری هوس بر عنصر توحید

توحید [= یگانگی خدا] یکی از عناصر بنیادین فطری در جامعه انسانی است. از این رو، پدیده «شرک» که عاملی است ناسازگار با توحید، یک عامل فرعی و از عوامل اختلاف جامعه به شمار می‌رود و این عامل همان اثری را که در اصل آفرینش و جهان هستی دارد، بر جامعه بشری نیز دارد. همان گونه که قرآن کریم اشاره می‌کند:

﴿...لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۳؛ «... به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده بود با خود می‌برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند...».

می‌توان اثرگذاری هوس بر عامل توحید را از طریق اشاره به این نکته بیان کرد که مفهوم اجتماعی توحید همان مفهوم وابستگی انسان در روابط و رفتار خود، به یک محور یعنی به خداوند بلند مرتبه است و می‌بینیم که حرکت اجتماعی انسان در مرحله فطرت از چندین مسأله اثر می‌پذیرد و همین مسائل انسان را وا می‌دارد که به شرک و چند محوری روی آورد و بدان گرایش پیدا کند.

در این جا به دو مسأله بنیادین اشاره می‌کنیم که از آغاز بوده‌اند و همچنان بر

۲. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۴۶.

۱. احزاب/ ۷۲.

۳. مؤمنون/ ۹۱.

وابستگی و گرایش به خدای تعالی اثر می‌گذارد.

مسئله نخست: شهوت‌ها و تمایلات روانی و اجتماعی است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است.

مسئله دوم: نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی.

۱ - خواستنیها و تمایلها

خداوند غرایز، محبت خواسته‌ها و تمایلها را در وجود انسان به ودیعت نهاده و امور چندی را در این زندگی دنیا برای او آراسته است. این امور انسان را وا می‌دارد که به سمت اشباع آن غرایز روی آورد، چرا که غرایز اثرگذار در انسان وجود دارد و انسان احساس می‌کند به آن امور نیاز دارد و زمینه خودنمایی این غرایز در زندگی او فراهم است. قرآن کریم در چند جا به وجود این گرایش درونی در نفس انسان اشاره کرده است:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْتِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمُنَاقِبِ﴾^۱؛

«دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

لیکن انسان در حرکت خود برای اشباع این غرایز، به طور کلی و در برآوردن نیازهای خود و یا به دست آوردن هدفی که از آن داشت، حدود خردمندانه را زیر پا نهاد و با هوس همراه شد. آن‌گاه «هوس» از دیدگاه او به تدریج به خدایی تبدیل شد که در رفتار خود از او پیروی کرد، نه از خدای تعالی. از این رو، این انسان به زمین کشانده، ماندگار شد و سقوط کرد و به این خواستنیها آن‌چنان وابسته شد که وقتی آیات خدا آمد که او را به نقش فطرت در عدالت، درستی، راستی و تعادل در برآوردن نیازهایش رهنمونی کند، این آیات را تکذیب کرد و با ستم و سرکشی و تجاوز خود، جامعه بشری را از جامعه‌ای یکپارچه که بر پایه توحید خداوند تعالی و دل‌بستگی و ایمان به او و پیروی از آیات او استوار بود، به جامعه‌ای چند دسته و ستمگر تغییر داد و در اطاعت و پیروی از خدا،

هوس خویش را شریک قرار داد^۱ و با این سرکشی بدبخت و گمراه شد و خدای را فراموش کرد و به همین سبب، هر چه برای اشباع غرایز، می دود و له له می زند، به هدف و پایان راه نمی رسد. خداوند فرمود:

﴿...وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ﴾^۲؛

«...و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند.»

﴿...وَلَا تُطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾^۳؛ «...و از آن کس که

قلبس را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است اطاعت مکن.»

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آلِ دَاوُدَ إِتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْتَلَخَ مِنْهَا فَاتِّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ * وَتَوَلَّى

شَيْطَانًا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْآلَافِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ

أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۴؛ «و

خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت.

آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن

بالا می بردیم، اما او به زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش

چون داستان سگ است که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام بر آورد و اگر آن را رها

کنی با ز هم زبان از کام بر آورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند.

پس این داستان را حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.»

۲- اثر پذیری انسان از نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی

خداوند احساس فقر و نیاز و ناتوانی را در انسان به ودیعت نهاده و او را بر این احساس

سرشته است تا به خدای تعالی پناه برد و از او کمک بخواهد و بر او توکل کند و در نتیجه،

او را بپرستد و از طریق همین پرستش و عبادت به بی نیازی و توانمندی برسد و تکامل

۱. این نوع، شرک در طاعت است در برابر توحید خداوند.

۲. قصص / ۵۰.

۳. کهف / ۲۸.

۴. اعراف / ۱۷۵ - ۱۷۶.

پیدا کند. خداوند در قرآن در چند جا به این امر فطری و احساس نیاز در انسان اشاره کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ * وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾^۱؛ «ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است. و اگر بخواهد شما را می برد و خلقی نو می آورد. و این برای خدا دشوار نیست. و هیچ بار بردارنده ای بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد و اگر گرانباری [دیگری را] به سوی بارش فرا خواند چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند خویشاوند باشد. تنها کسانی را که از پروردگارش در پنهان می ترسند و نماز بر پا می دارند، هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود پاکیزگی می جوید و فرجام [کارها] به سوی خداست. و نابینا و بینا یکسان نیستند.»

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^۲؛ «خدا می خواهد تا بارتان را سبک گرداند و انسان ناتوان آفریده شده است.»

همچنین، قرآن کریم به احساس نیاز فطری به خدا اشاره کرده است و این کار را از طریق بیان چندین نوع نیاز انجام داده است که در باره پناه بردن انسان به خدا و درخواست کمک از او در هنگامه سختیها و بیمها سخن می گوید و از آن جمله این سخنان خداوند است:

﴿قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۳؛ «بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهااند؟ در حالی که او را به زاری و در پنهان می خوانید: که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود.»

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ تِمَّ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴؛ «و چون انسان را آسیبی رسد،

۱. فاطر / ۱۵ - ۱۹.

۲. نساء / ۲۸.

۳. انعام / ۶۳.

۴. یونس / ۱۲.

ما را به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را بر طرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.»

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...﴾^۱؛ «یا کیست آن کس که در مانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند و گرفتاری را بر طرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟...»

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِنَّكُمْ تَجْرُونَ﴾^۲؛ «و هر نعمتی که دارید از خداست، سپس چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید.»
خداوند در بسیاری از جاها موضوع کمک خواستن را به عبادت ربط داده و فرموده است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۳؛ «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. ما را به راه راست راهنمایی کن.»

قرآن کریم یاری خواستن را یکی از نمادهای عبادت و عینیت دهنده آن بر شمرده است. خداوند فرمود:

﴿...أَدْعُونِي أَجْتَبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۴؛ «... مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی خوار در دوزخ در می آیند.»

از این جا، قرآن کریم انسان ها را به دعا تشویق کرده است. خداوند فرمود:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَبُؤْسُ مَا لِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۵؛ «و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو]: من نزدیک و دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»

همچنین، قرآن کریم این موضوع، یعنی نیازمندی و ناتوانی انسانی و بی نیازی و

۲. نحل / ۵۳.

۴. غافر / ۶۰.

۱. نمل / ۶۲.

۳. فاتحه / ۵ - ۶.

۵. بقره / ۱۸۶.

توانمندی الهی را به موضوع عبادت و توحید آن پیوند داده است. خداوند در آیات بسیاری از قرآن کریم، شرک و وجود همتایان را رد کرده و چنین فرموده است:

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ إِلَهِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِيدُ الْوَرِثَةَ بِيضًا لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ﴾^۱؛ «آخر چرا کسی را پرستم که مرا آفریده است و شما به سوی او بازگشت می‌یابید؟ آیا به جای او خدایانی را پرستم که اگر خدای رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می‌دهد و نه می‌توانند مرا برهانند؟».

﴿أَمَّنْ هَذَا إِلَهِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا إِلَهِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾^۲؛ «یا آن کسی که خود برای شما [چون] سپاهی است که یاریتان می‌کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند. یا کیست آن که به شما روزی دهد، اگر خدا روزی خود را [از شما] باز دارد؟ بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.».

از این رو، قرآن کریم در چندین جا به رد وجود همتایان برای خدا اشاره کرده است، زیرا که آن‌ها ناتوانند و قدرتی بر سود و زیان و یاری رساندن ندارند و در همین حال، مردم را به توکل بر خدا فرا خوانده است، زیرا اوست که توان پاسخگویی به نیازهای انسان را دارد. خداوند فرموده است:

﴿قُلْ أَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۳؛ «بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار سود و زیان شمارا ندارد، می‌پرستید؟ و حال آن که خداوند شنوای داناست.»

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۴؛ «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا بینا و نابینا یکسانند؟»

۲. ملک / ۲۰ - ۲۱.

۴. رعد / ۱۶.

۱. یس / ۲۲ - ۲۳.

۳. مائده / ۷۶.

یا تاریکیها و روشنایی برابرنند؟ یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و او ست یگانه قهار.»

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِي قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۱؛ «و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: چه تصور می‌کنید، اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند، آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید، می‌تواند صدمه او را برطرف کند، یا اگر او رحمتی برای من اراده کند، آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند.»

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُكُمُ فَمنَ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُم مِّنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۲؛ «اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر شما را خوار دارد، چه کسی از آن پس یاری‌تان خواهد کرد؟ پس مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند.»

﴿وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۳؛ «و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.»

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس و فعالیت بر روی زمین از این حقیقت غافل می‌شود و احساس می‌کند، نیرویی که خداوند به او بخشیده، این امکان را به او داده است که طبیعت را رام کند و آن را زیر فرمان خود درآورد و همچنین، از طریق این نیرو توانسته است انسان ناتوان دیگر را زیر فرمان خویش قرار دهد و برای تحقق اهدافش وی را به بیگاری بکشد و بروی فرمان براند تا به خاطر امکانات و تواناییها و نیرویی که در اختیار او را برده خود سازد.

۲. آل عمران/۱۶۰.

۱. زمر/۳۸.

۳. طلاق/۳.

این نوع احساس انسان، بر رابطه او با دیگر موجودات پیرامونی او بازتاب یافت و در نتیجه، نیرو و قدرت الگویی شد که انسان بدان اقتدا می‌کرد، پیرو آن می‌شد و فرمانبردار و تسلیم آن می‌گردید.

احساس فطری انسان به فقر، نیازمندی و ناتوانی و قرار گرفتن او در برابر موجوداتی که از ویژگی‌هایی چون نیروی عظیم، عمر دراز یا ایفای نقش مستقیم و مغلوب نشدن در زندگی خود و امثال آن، نظر وی را به این موجودات جلب کرد و مبهوتش ساخت و وادارش کرد که در برابر آن‌ها سر فرود آورد.

به عنوان نمونه، انسان خورشید و ماه و دیگر ستارگانی را پرستید که اثر قابل توجه بر روند زندگی او داشته است، زیرا وی آن‌ها را از خود نیرومندتر، از اندازه و توانش بزرگتر و دوام و عمر آن‌ها را از عمر خویش طولانی‌تر یافت و لذا در برابر آن‌ها سر فرود آورد و آن‌ها را پرستید.

همچنین، انسان در برخی از مراحل و اوقات، خود را در برابر ستمگران و زورگویانی که با زور و قدرتشان بروی چیره شدند و بر اثر اموال و ثروتها و امکانتشان بر او سلطه یافتند، ناتوان یافت و بدین سبب، آنان را ارباب خود گرفت، نه خداوند تعالی را. نیز انسان با اولیا و صالحان ارتباط برقرار کرد و آنان را مورد احترام قرار داد و گرامیشان داشت و پس از آن که از احوال، ویژگیها و تواناییهای آنان آگاهی یافت، خود را در برابر کمال و بلند مرتبگی آنان ناتوان دید و رابطه‌اش با آنان به انحراف گرایید و لذا آنان را پرستید، نه خداوند تعالی را.

در تاریخ اقوامی که پیش از حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام می‌زیستند، آمده است: گروهی از اولیای شایسته خداوند در میان این اقوام بودند که برای هدایت جامعه تلاش می‌کردند و به گونه‌ای بر این جامعه اثر گذاردند که مردم در برابر آنان از لحاظ معنوی احساس ناتوانی کردند و لذا به تکریم و تقدیس آنان پرداختند. اما این احترام و تقدیس شرعی، به حالتی از فروتنی و تقدیس تبدیل شد که به درجه پرستش رسید و مردم، آنان را خدایان خود قرار دادند، نه خدا را، زیرا باور داشتند که این اولیای صالح به طور مستقل و بدون کمک گرفتن از خدا بر زندگی اثر می‌گذارند. در حالی که آفرینش و قدرت، همگی از آن خداست و پرستش ویژه خداست و پرستش غیر خدا هر که باشد و

هر چه باشد، حرام است.^۱

بدین صورت، احساس فقر و نیازمندی و ناتوانی از پرستش خداوند تعالی و وابستگی به او، به پرستش غیر خدا یعنی پرستش زورمداران تبدیل شد و سبب آن پیروی از هوس و زیر پا نهادن حدود فطری بود که خداوند بر آن تأکید کرده بود، چرا که انسان به دنبال این هوس کشیده شد که نیروی خود را برای رام کردن دیگر انسان ها و بهره کشی از آنان به کار گیرد. پرستش قدرتمندان با آن معنای ویژه یعنی فرمانبرداری توأم با تقدیس و ایمان و اثرگذاری بی چون و چرای آنان در آفرینش و هستی، نوعی شرک ورزیدن به خداست.

قرآن کریم به این نوع شرک و وابستگی فزاینده در چند مورد اشاره کرده است:

﴿وَمِنَ آيَاتِهِ آئِيلُ وَالنَّهَارُ وَاللَّيْلُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ﴾^۲؛ «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و آن خدایی را سجده کنید که آن‌ها را خلق کرده است، اگر تنها او را می‌پرستید. پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را نیایش می‌کنند و خسته نمی‌شوند».

﴿أَلَا لِلَّهِ الْاَدْبِينُ الْاَخْيَارُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُفًى اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۳؛

۱. موضوع پرستش غیر از شفاعت خواهی و درخواست شفاعت از صالحان یا احترام و تقدیس آنان است، چرا که شارع مقدس در برخی موارد انسان‌ها را تشویق کرده است که از صالحان درخواست شفاعت کنند و آنان را مورد احترام قرار دهند، زیرا خداوند شفاعت و مقامهای والا را برای کسانی قرار داده است که از آنان خوشنود است. خداوند فرمود: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه / ۱۰۹)؛ «در آن روز شفاعت سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید». نیز خداوند فرمود: ﴿وَمِنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ فَتَحَّجَّجَ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ اَنْ يَّبْتَغِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا﴾ (اسراء / ۷۹)؛ «و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو ناقله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند».

از این رو، باید در موضوع شفاعت و تقدیس صالحان به متون شرعی قرآنی و نبوی مقید بود که موارد و مصادیق این احترام و تقدیس و شفاعت خواهی را توضیح می‌دهد تا در این باره دچار انحراف نشویم.

۳. زمر / ۳.

۲. فصلت / ۳۷ - ۳۸.

«آگاه باشید، آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آن‌ها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم. البته خداوند میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.»

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَزُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱؛ «اینان دانشمندان و راهبان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند.»

دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک

این برداشت در تحول اجتماعی حرکت انسان که به اختلاف کشیده شد، مورد تأکید قرار می‌گیرد و عامل مستقیم این اختلاف، شرک به خداوند بوده است که انسان‌ها در لذت جوییها و شهوترانیها به جای خداوند از هوس فرمان می‌بردند و در قدرت و نیرو به جای خداوند، زورمداران را می‌پرستیدند.

نخستین دعوت پیامبران، پیش از هر چیزی، دعوت به یگانگی خدا بوده است، زیرا که یگانگی خدا [= توحید] زیربنای جامعه صالح را تشکیل می‌دهد که باحقیقت و فطرت و تکامل انسانی همخوانی دارد و نیز زیر بنای جامعه یکپارچه را که می‌تواند اهداف خویش را در زمینه عزت و کرامت انسانی، در زمینه قدرت، استواری و همکاری افراد با یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزگاری و هماهنگی در حرکت، تحقق بخشد.

از این جا در قرآن کریم می‌بینیم، نخستین مسأله‌ای که پیامبران الهی چه پیش از دوران نوح، و چه پس از آن^۲ مطرح کرده‌اند، مسأله باز گرداندن یکتاپرستی به جامعه بشری

۱. توبه / ۳۱.

۲. حضرت نوح نخستین پیامبری است که دین آسمانی آورد و به درمان حالت اختلاف اجتماعی پرداخت و این پس از زمانی بود که اختلاف بر جامعه حاکم شده و انسان از دوران وحدت فطری بیرون آمده بود. علامه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است. او می‌گوید: ادیان آسمانی از زمان نوح عليه السلام آغاز شد و دلیل وی آن است که قرآن کریم از نوح عليه السلام به عنوان نخستین پیامبر اولوالعزم یاد کرده است.

است و این که از طریق شعار «لا اله الا الله» به انسان ها بگویند: تنها خدای یگانه را که جز او معبودی به حق نیست پرستید.

خداوند تعالی فرموده است:

﴿تَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾^۱؛ «همانا

نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾^۲؛ «و به سوی

عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾^۳؛ «و به سوی

[قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾^۴؛ «و به سوی

[مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

﴿الْكِتَابِ أَحْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ * أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ

مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾^۵؛ «الف، لام، راء. کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است: که جز خدا را نپرستید. برآستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارت گرم.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۶؛ «و پیش

از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: خدایی جز من نیست. پس مرا پرستید.»

۲. اعراف/ ۶۵.

۴. اعراف/ ۸۵.

۶. انبیاء/ ۲۵.

۱. اعراف/ ۵۹.

۳. اعراف/ ۷۳.

۵. هود/ ۱ - ۲.

ثانیاً: هوس و اثرگذاری آن بر روابط اجتماعی

«هوس» بر روابط اجتماعی که براساس بندگی خالصانه برای خدای یگانه و آزادی انسان از بردگی غیر خدا برپا شده است، تأثیر مستقیم می‌گذارد. چه، گاهی انسان بر اثر پیروی از هوس در رفتار شخصی خود از پرستش خدای یگانه منحرف می‌شود و غیر خدا، یعنی خدایان خیالی با شهوت‌ها و یا لذت‌جویی‌ها را می‌پرستد و از آن فرمان می‌برد و بر اثر این انحراف، بذر اختلاف در جامعه می‌کارد. اما وقتی این امر گسترش می‌یابد، رابطه اجتماعی حاکم در میان مردم یا رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با جهان هستی و طبیعت، بر پایه شرک به خدا و بندگی غیرخدا استوار می‌شود که این موضوع به طور حتم به پاره پاره شدن جامعه و چنددستگی آن می‌انجامد.

از این رو، قرآن کریم می‌گوید: برپایی روابط اجتماعی باید براساس بندگی خدای یکتا و توانا باشد، زیرا که بندگی خدا از جمله عناصر وحدت اجتماعی و ضامن اساسی برای یکپارچگی جامعه انسانی است، حتی اگر انسان گهگاه در رفتار خصوصی خود به انحراف دچار شود. قرآن کریم از این که جامعه انسانی خدایان متعدد برگزیند نهی کرده است، خدایانی که انسان‌ها آن‌ها را می‌پرستند و به نام‌های گوناگون یاد می‌کنند و حال آن که خداوند هیچ دلیلی بر حقانیت آن‌ها نفرستاده است. خداوند فرموده است:

﴿...عَازِبَاتٌ مِّنْفِرْقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱؛ «...آیا خدایان پراکنده بهترند یا

خدای یگانه مقتدر؟».

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...﴾^۲؛ «[این بتان]

جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید. خدا بر [حقانیت] آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است...».

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس، اصول باطل دیگری را برای روابط اجتماعی خود پدید آورد و از طریق این اصول، موجودات دروغینی را ایجاد کرد و آن‌ها را در این روابط، به جای پرستش خدای یگانه، شریک خداوند قرار داد و به همین سبب، جامعه به پراکندگی دچار شد.

پدیده‌های شرک اجتماعی

می‌توان به چند پدیده اجتماعی که بیانگر این نوع شرک در روابط اجتماعی است، اشاره کرد و قرآن کریم درباره این پدیده‌ها سخن گفته است. ما می‌توانیم آن‌ها را در ادوار گوناگون انسانی مشاهده کنیم، زیرا در پدیدار شدن حالت اختلاف در جامعه اثر مهمی داشته است.

پدیده نخست: فرمانبرداری از ستمگران و اشراف و سرکردگان.

پدیده دوم: فرمانبرداری از شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی.

پدیده سوم: دوست داشتن غیر خدا و دشمنان او.

۱- فرمانبرداری از ستمگران و اشراف و سرکردگان

انسان پس از آن که از فطرت خویش در اطاعت از خدا و پناه بردن به او و پیروی از امر و نهی او منحرف شد، فرمانبرداری از ستمگران و مستکبران و فرمانروایان یا از اشراف و سرکردگان قدرتمند قوم را اساس جدیدی برای روابط اجتماعی اش قرار داد و به همین سبب، از راه راست منحرف گردید و در پی آن، اساس روابط اجتماعی فرو ریخت و معیار یکپارچگی مختل شد و اختلاف پدید آمد. خداوند فرموده است:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَاصْلُواْنَا أَلْسَبِيلَا * رَبَّنَا إِنهُمْ ضَعْفِينِ مِنَ الْعَذَابِ وَانْعَمْتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾^۱؛ «می‌گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.»

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحِبُّ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فساد کاران بود.»

﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ

مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلْيِكَةُ مُقْتَرَبِينَ * فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ^۱؛ (و فرعون در [میان] قوم خود ندا در داد [و] گفت: ای مردم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است، از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟ یا من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند، بهترم؟ پس چرا بر او دستبندهای زرین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همواره نیامده اند؟ پس قوم خود را سبک مغز یافت و اطاعتش کردند، چرا که آن ها مردمی منحرف بودند.»

﴿... وَ تَوَثَّرَىٰ إِذْ أَنْظَلْنَاهُ مَوْجُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا اتَّخَذْتُمْ صِدْقًاكُمْ عَنِ الْهَدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرٌ آلِيلٍ وَ الْبَهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ آندَادًا وَ أَسْرُوا آلِدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ...﴾^۲؛ «... و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر] گفت و گو می کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند...»

پس از آن که مستضعفان، مستکبران را متهم کردند که آنان ایشان را گمراه کرده و از ایمان بیرون برده اند، چرا که آنان از این مستکبران اطاعت کردند، مستکبران هم سخن آنان را رد می کنند و می گویند: شما بر اثر جنایتهای خود و پیروی از هوس، راه راست را رها کردید و حال آن که خداوند این راه راست را پیشتر به شما نشان داده بود. لیکن مستضعفان این اتهام را رد می کنند و مسؤولیت گمراهی خود را به دوش مستکبران بار می کنند و این که آنان با توجه به نیرنگ هایی که شب و روز به کار بردند در ورای کفر ایشان قرار دارند و آن ها بودند که ایشان را به کفر و شرک به خداوند تشویق کردند و

خدایانی را در برابر او ساختند.

آیات قرآنی که اتحاد و موفقیت را به اطاعت خدا و پیامبرش پیوند داده است بر واقعیت رابطه اطاعت با وحدت تأکید می‌کند. خداوند فرموده است:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...﴾^۱؛ «و از خدا و پیامبرش

اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود

را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام‌تر است.»

﴿...فَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ﴾^۳؛ «...پس، از خدا پروا دارید

و با یکدیگر سازش نمایید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید...»

گرایش اطاعت از ستمگران و مستکبران در زندگی اجتماعی، نشانگر حکومتی است که بر پایه استبداد و زور بر پا شده است که از آن به نام «دیکتاتوری» یاد می‌شود و تفاوت نمی‌کند که این ستمگری از سوی فرد باشد، یا عشیره، یا گروه، یا طبقه، یا حزب و یا امثال آن.

بی تردید، اطاعت از ستمگر یا مستکبر، با اطاعت از یک ستمگر و مستکبر دیگر برخورد پیدا می‌کند که در این صورت، جامعه به چند گروه مستضعف تقسیم می‌شود، یا این که این اطاعت به طور مستقیم جامعه را به گروه‌های مستکبر و مستضعف تقسیم می‌کند. همچنان که در آینده، با خواست خداوند، این موضوع را شرح خواهیم داد.

۲- اطاعت از شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی

حرکت اجتماعی انسان ناگزیر با دو چیز همراه است که عبارتند از:

اول: حقی که انسان را در بر گرفته و عدالتی که مصالح واقعی او را رعینیت می‌بخشد،

۱. انفال/۴۶.

۲. نساء/۵۹.

۳. انفال/۱.

خواه این مصالح فردی باشد و خواه اجتماعی. البته، پس از آن که این جامعه به حالت تعادل در آید تا عدالت و داد در آن تحقق یابد.

دوم: خواسته‌ها شهوت‌ها و تمایلاتی که در انسان وجود دارد و ما بیشتر بدان اشاره کردیم.

گاهی انسان حق و عدالت را پایه روابط اجتماعی خود قرار می‌دهد و در این هنگام است که از طریق همین حق به پرستش خدای یگانه می‌رسد، زیرا که خدا همان حق محض و آشکار است. همان‌گونه که فرمانبرداری از او مصلحت انسان را تحقق می‌بخشد. چه، خداوند را صفات و نام‌هایی نیکوست [همچون کریم، رازق، رحیم و... و این نام‌ها ایجاب می‌کند که اگر انسان او را اطاعت نماید، او هم مصالح وی را تأمین کند] و نیز به دلیل این قاعده که: احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی و متعادل است. آن‌گونه که قرآن کریم در چندین مورد به این مطلب اشاره می‌کند:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَادْخَلْنَا لَهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...﴾^۱؛ «و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، به طور قطع گناهانشان را می‌زدودیم و آنان را به بستن‌ها پرنعمت در می‌آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند قطعاً از بالای سرشان [از برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان [از برکات زمینی] برخوردار می‌شدند...»

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردها [گربان] آنان را گرفتیم.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد...»

۲. اعراف/۹۶.

۱. مائده/۶۵ - ۶۶.

۳. انفال/۲۹.

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا...﴾^۱؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست شوید...»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَآبِئْكُمْ لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۲؛ «درحقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد که پند گیرید.»

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۳؛ «از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. و فرمان افرات گران را پیروی مکنید: آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.»

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^۴؛ «...و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار دهد.»

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾^۵؛ «...و هر کس از خدا پروا دارد، [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد.»

وانگهی با برقرار کردن روابط بر پایه این حق و عدالت و پرستیدن خدای یگانه و نیز پیروی از حق و قرار دادن آن به عنوان محور حرکت انسان است که یکی از عناصر مهم یکپارچگی جامعه به وجود می‌آید، زیرا حق و عدالت، یک است نه چند تا. اما در صورتی که روابط انسان بر پایه تمایلات و خواسته‌های شخصی و یا گروهی ایجاد شود، این روابط، چند گانه و ناسازگار خواهد بود و جز چند دستگی، اختلاف و کشمکش، هیچ اثری در جامعه بر جای نخواهد گذاشت.

آن‌گاه با آمدن حق، باطل از میان می‌رود و اختلاف و چند دستگی شکست می‌خورد. خداوند تعالی فرمود:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۶؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.»

۱. انفال/۴۶. ۲. نحل/۹۰.
 ۳. شعراء/۱۵۰ - ۱۵۲. ۴. طلاق/۲.
 ۵. طلاق/۴. ۶. اسراء/۸۱.

از این جا می‌بینیم که قرآن حق را در برابر هوس، صلاح و نیکی را همراه با حق و فساد و بدی را همراه با باطل مطرح می‌کند، زیرا که هیچگاه حق با هوس گرد نمی‌آید و همراه بودن با هوس، جز گمراهی و بطلان چیزی در پی ندارد. خداوند فرمود:

﴿...فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...﴾^۱؛ «... و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟...»

اگر فرض کنیم که حق، همراه و پیرو هوس می‌بود و یا با آن هماهنگی داشت، به طور حتم این امر به تباهی عمومی در آسمانها و زمین و آنچه در آن هاست منجر می‌شد. خداوند فرمود:

﴿وَلَوْ آتَّبَعَ الْوَالِدُ الْأَهْلَ الْأَعْمَى لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...﴾^۲؛ «و اگر حق از

هوسهای آن‌ها پیروی می‌کرد، به طور قطع آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می‌شد...»

اگر هوس، اساس روابط اجتماعی، قرار بگیرد، زمین و هر که در آن است تباه می‌شود و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی به وجود می‌آید. خداوند دغدغه‌های فرشتگان درباره آدم را حکایت می‌کند، آن‌گاه که آنان هم تمایلهای و خواسته‌ها را در آدم دیدند و هم اراده و آزادی را:

﴿...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...﴾^۳؛ «...گفتند: آیا در آن کسی را

می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟...»

این بیم از ایجاد فساد و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی، جز پیامد طبیعی اثر پذیری اراده انسان و روابط او از شهوتها و خواسته‌های نفسانی و پیروی از هوس و برگرفتن آن به عنوان محور حرکت اجتماعی خود، هرگز چیزی دیگر نمی‌تواند باشد. به بیانی دیگر: مردم پس از آن که خدا انواع نعمت‌ها را به آنان ارزانی داشت و رحمت گسترده خویش را بر ایشان فرو فرستاد و امکانات و تواناییهای گوناگون به آن‌ها بخشید، به دوگروه تقسیم شدند:

اول: گروهی که به یاد خدای باقی ماند و در نعمت‌ها، برکتها و رحمت گسترده‌ای که به دست آورد، از اوامر و نواهی او پیروی کرد و از اراده خدا و آیین او دست بر نداشت،

۲. مؤمنون / ۷۱.

۱. یونس / ۳۲.

۳. بقره / ۳۰.

آیینی که نمایشگر حق و عدالت است و نیز همین آیین خدا را محور روابط خود با جهان هستی و برادرش انسان قرار داد، زیرا او در این نعمت‌ها جانشین پروردگارش می‌باشد. دوم: گروهی که خدای را فراموش کرد و در بهره‌گیری از اموال و فرزندان و آسایش و آرامش و دیگر نعمت‌هایی که خداوند به او بخشیده است، از تمایلات، خواسته‌ها و شهوت‌های خود پیروی نمود و هوس خویش را، خدا و رهبر خود بر گرفت و پایه و محور روابط اجتماعی‌اش قرار داد.

بر اثر وجود این گروه از مردم در جامعه، انسان با برادرش انسان اختلاف پیدا کرد، زیرا خواسته‌ها و شهوت‌های آنان فزونی یافت و در صحنه عمل با یکدیگر برخورد و ناسازگاری داشت. چه، در این گروه چیزی یافت نمی‌شود که یکپارچگی و انسجام آنان را حفظ کند نظیر حق و عدالت که در گروه نخست وجود داشت و موجب وحدت آنان می‌شد.

قرآن کریم به این پدیده اجتماعی و عوامل و آثار آن در چند مورد اشاره کرده است. در این جا به مقایسه میان برخی آیاتی که در دو سوره «انبیاء» و «مؤمنون» آمده و برخی آیات دیگری که در سوره روم بیان شده و ما را به این پدیده اجتماعی راهنمایی می‌کند، اشاره می‌کنیم:

در سوره انبیاء و مؤمنون این آیات به چشم می‌خورد:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ * وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلًّا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾^۱؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید. ولی دینشان را میان خود پاره پاره کردند. همه به سوی ما باز می‌گردند.»

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلًّا حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۲؛ «در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته‌ای از آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

در هر دو مورد می‌بینیم که این دو آیه در سیاق سخن درباره نهضت پیامبران و دعوتشان از اقوام خود به یگانگی خداوند، آمده است. پس این یکپارچگی در میان مردم

وجود داشته است و نیز دعوت به پرستش خدای یگانه و پروا داشتن از او پس از تأکید بر یکپارچگی مردم و افراد جامعه آمده است، امری که نشان می‌دهد، میان این یکپارچگی و اخلاص در پرستش و اطاعت خدا پیوندی استوار وجود دارد.

همچنین، از سویی دیگر در هر دو مورد ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم پس از بیان وحدت و دعوت به خدای یگانه می‌گوید: هنگامی که انسان راه شهوت و ثروت اندوزی را برگزید، امورش پراکنده شد و در جامعه‌اش چند دستگی به وجود آمد. در عین حال، در مورد نخست، به عامل اثرگذار در این گزینش انسانی به گونه‌ی روشن اشاره نشده، لیکن در مورد دوم، به صورت روشن به این عامل اشاره شده است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

﴿قَدْ زُهِمَّ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ جَبِينٌ * أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُثَمِّدُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينٍ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱؛ «پس آن‌ها را در ورطه‌ی گمراهی‌شان تا چندی واگذار. آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم [از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی‌فهمند.»

خداوند در رفتارش با عیاشان بر این موضوع تأکید می‌کند و می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ﴾^۲؛ «تا وقتی خوشگذرانان آن‌ها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری در می‌آیند.»

آن‌گاه خداوند از قاعده‌ای که بر این روابط اجتماعی حاکم است و ارتباط حقیقی این قاعده با خدا و اثرگذاری آن بر اوضاع اجتماعی و جهانی یاد می‌کند. این قاعده، همان حق در برابر هوس و شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی است. خداوند فرمود:

﴿وَلَوْ أَنَّبَحَ أَحَقُّ أَهْوَاءِهِمْ تَفَسَّدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^۳؛ «و اگر حق از هوسهای آن‌ها پیروی می‌کرد، به طور قطع آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد. بلکه یاد نامه‌شان را به آنان داده‌ایم، ولی آن‌ها از یاد نامه خود روی گردانند.»

صورت مسأله زمانی روشن تر می‌شو دکه ما این آیات را با آیاتی که در سوره روم

۱. مؤمنون / ۵۴ - ۵۶.

۲. مؤمنون / ۶۴.

۳. مؤمنون / ۷۱.

آمده است مقایسه کنیم. در این سوره، خداوند در باره نعمت های بزرگی سخن می گوید که به انسان بخشیده است و این نعمت ها را به سان نشانه هایی بر یگانگی و قدرت خداوند عرضه می دارد و سخن را با این آیات به پایان می برد:

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُبَيِّنَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ قَرَّعُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ * وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُبَيِّنِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِحُوا مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾؛^۱ «بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوس های خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود. پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند. به سوی تو توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند. و چون مردم را زبانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایند، به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند. بگذار تا به آنچه بدانها عطا کرده ایم کفران ورزند [بگو:]: برخوردار شوید، زودا که خواهید دانست.»

این مقطع قرآنی درباره نعمت های الهی سخن می گوید، نعمت هایی که نشانه هایی است برای هدایت انسان به یگانگی و الوهیت خدا و ضرورت پرستیدن او. اما آنان که ستم کرده اند، در این نعمت ها از هوس های خود، یعنی از شهوت ها و خواسته های نفسانی خویش پیروی نمودند و به همین سبب، خداوند آن ها را گمراه کرد. پس برای آنان، نه راهنمایی وجود دارد و نه یآوری.

آن گاه قرآن کریم بر ضرورت تعهد به شیوه فطرت الهی تأکید می کند، شیوه ای که بر

پرستش خالصانه خدا و بازگشت به او پای می‌فشارد و یکپارچگی را برای انسان‌ها تحقق می‌بخشد و نیز قرآن بر ضرورت در پیش گرفتن روش تقوا و پرستیدن خالصانه خدا اصرار می‌ورزد و از شرک به خدا بر حذر می‌دارد.

در این جا قرآن کریم به ماهیت این شرک و آثار آن اشاره می‌کند. و این همان «شرک اجتماعی» است، در برابر «توحید اجتماعی»: این شرک، به چند دستگی در پرستش خدا و در عمل منجر می‌شود و جامعه را به چندین گروه، طایفه و حزب تقسیم می‌کند. این شرک بر پایه حزب‌گرایی استوار است و انسان به حزب خویش دل خوش می‌کند و در پی اشباع شهوت‌ها و خواسته‌های خود در این دنیا بر می‌آید.

قرآن کریم، تنها به اشاره به ماهیت شرک و آثار آن بسنده نمی‌کند بلکه عامل این شرک را نیز بیان می‌کند و این عامل، پرستش شهوت‌ها و خواسته‌ها و تکیه کردن بر آسایش و نعمت‌های مادی است. پس این شرک، همان شرک اجتماعی است که نماد تکیه کردن و پناه بردن به آسایش دنیوی می‌باشد. قرآن، این کار را از طریق بیان اثری که زیان و آسایش از لحاظ روانی و اجتماعی بر انسان میگذارد، انجام می‌دهد: «و چون مردم را زبانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می‌کنند، می‌خوانند و آن‌گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشائید، به ناگاه دسته‌ای از ایشان به پروردگارشان شرک می‌آورند.»

قرآن کریم پس از بیان عامل شرک، تأکید می‌کند که روی آوردن به شرک، در حقیقت کفران این نعمت‌های الهی است و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که [هر چند] اندکی از این نعمت‌ها برخوردار گردند، اما به زودی از سرنوشت سیاه خود درآینده آگاه خواهند شد.

از بالاترین نمادهای شرک اجتماعی که این پدیده را در برپایی روابط اجتماعی بر پایه خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مجسم می‌سازد، رژیم‌های «سرمایه داری» است که به آزادی فردی و منافع شخصی و سود مادی ایمان دارد و به افزایش این منافع فرا می‌خواند و آن را اساس روابط اجتماعی خود قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که همین منافع خصوصی قادر است روابط را به گونه‌ای ساماندهی و راهنمایی نماید که یکپارچگی جامعه انسانی و منافع آن را حفظ کند.

۳- تعدد ولایتها

بیامد این چند دستگی و اختلاف در جامعه انسانی - خواه بر اثر اطاعت از سران و بزرگان و فرمانبرداری و تقدیس آنان باشد و خواه بر اثر پیروی از خواسته‌ها و شهوت‌ها - پدیده‌ای اجتماعی است که موانع اختلاف و ژرفای ریشه‌های آن را پابرجاتر می‌سازد و این پدیده، همان پدیده «تعدد ولایتها» در جامعه است که با یکدیگر تضاد و ناسازگاری دارد. چه، ولایت یک چیز، از رابطه استوار و دوستی با آن چیز آغاز می‌شود تا این که جزء ذات و وجود انسان می‌شود و این دوستی تا آن جا رشد می‌کند که انسان در برابر آن چیز احساس تعهد و پیمان می‌کند و معتقد می‌شود که باید از آن حمایت و دفاع کند و یاری‌اش برساند. سپس این احساس تکامل و رشد پیدا می‌کند تا این که به یک پدیده اجتماعی و قانونی تبدیل می‌گردد که تمامی روابط اجتماعی در جامعه براساس آن برپا و تقسیم بندی می‌شود و این ولایت، جای ولایت حق، عدالت، ارزشها، آرمانها و اصول را می‌گیرد.

ولایت در حد ابتدایی و فطری خود نظیر دوست داشتن پدران، فرزندان، برادران، همسران، طایفه، ثروت، وطن... امری است طبیعی و روا، حتی از دیدگاه شارع مقدس هم یک امر محبوب است، چرا که خداوند دوست داشتن این امور را برای انسان آرایش داده و در برخی موارد آن‌ها را عزیز و محبوب او قرار داده و در برخی امور دیگر اجازه این محبت را به وی داده است. خداوند چنین فرموده است:

﴿ذِينَ لِلنَّاسِ حُبٍّ أَشْهَوَاتٍ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمُنَاقِبِ﴾^۱؛
«دوستی خواستنیها [ی‌گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان‌دار و دامها و کشتزار برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیا است و فرجام نیکو نزد خداست.»

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَاطَّيَّبَاتٍ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۲؛ «بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید

آورده و روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آنان می‌باشد. همچنین، روایاتی نیز دربارهٔ دوستی پدران و فرزندان و قبیله و میهن وارد شده است.

لیکن این دوستی چنانچه در چهارچوب دوستی خدا، حق، عدالت و در راستای آن باشد، در حقیقت، ولایت خدا و هماهنگی با فطرت است و انسان را به وحدت اجتماعی می‌رساند، ولی در عین حال، درست نیست که اساس روابط اجتماعی همگانی در جامعهٔ انسانی باشد. اما اگر این دوستی در برابر ولایت و دوستی خدا و حق و عدالت باشد و یا به پایهٔ جداگانه‌ای برای روابط اجتماعی بدل شود، ولایت به شمار می‌رود که از فطرت انسانی و مقتضیات عبادی آن، که فرمانبرداری و تقدیس خدای یگانه و برپایی روابط اجتماعی بر اساس این پرستش است، منحرف شده است و بالطبع این نوع ولایت، به فرقه فرقه شدن جامعه می‌انجامد و بر اثر تعدد این ولایتها، جامعه به چند دسته تقسیم می‌شود. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.»

با این بیان، حقیقت آنچه قرآن بدان اشاره کرده است یعنی وحدت «حزب الله» روشن می‌شود. حزب الله یعنی ولایت خدا، چرا که معنای حزب، همان ولایت خداست و چون خدا واحد است، حزب هم واحد است و تعدد «احزاب شیطان و باطل» بر اثر تعدد این ولایتهاست و به همین دلیل، قرآن کریم از «حزب الله» با ساختار مفرد سخن می‌گوید. لیکن هنگامی که از حزب شیطان و باطل سخن می‌گوید، از احزاب پراکنده و متعدد یاد می‌کند. همچنین، با این بیان قرآنی، تفسیر ولایت و دوستی سیاسی یعنی تفسیر روابط همگانی اجتماعی نسبت به قوم^۲، قبیله، میهن، سرمایه و دیگر ولایتهای بشری برای ما روشن می‌شود [و متوجه می‌شویم که اینگونه روابط و دوستیها در صورتی که در راستای

۱. توبه / ۲۳.

۲. واژه احزاب بازده بار در قرآن کریم به کار رفته که همگی دربارهٔ ولایتهای منحرف است.

دوستی خدا و حق و عدالت نباشد، از سنخ دوستیهای شیطانی است].
 قرآن کریم در چند مورد بیان کرده است که اساس تشکیل «گروه با ایمان» ولایت خداوند بلند مرتبه است و همچنین ولایت کسانی که خداوند به ولایت اجتماعی و سیاسی آنان به عنوان استمرار ولایت الهی فرمان داده است همانند ولایت پیامبر ﷺ و ولایت اولوالامر و مؤمنان و یا همانند ولایت و دوستی آنچه که خداوند به ولایت او در حد دوستی و یاری فرمان داده است. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱؛ «ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولی خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروز ماندانند.»

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲؛ «و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و او می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...»
 ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۴؛ «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد. و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.»

۱. مائده: ۵۵ - ۵۶.

۲. توبه: ۷۱.

۳. نساء: ۵۹.

۴. بقره: ۲۵۷.

قرآن کریم تأکید کرده است که باید از دشمنان خدا و کسانی که آنان را ولی خود می‌دانند، بیرزاری جست. آن گونه که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَّقُوكُمْ يُكَفِّرُوا كُفْرًا أَعْدَاءَ وَبَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَسْتَبْتَهُم بِالْسُوءِ وَأَوْدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَآلِهَةِ مَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُوكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأُبْرَأَنَّكَ وَمَا آتَمَكَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر مگیرید [به طوری] که با آن‌ها اظهار دوستی کنید، و حال آن که به طور قطع به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و در راه خشنودی من بیرون آمده‌اید. [شما] پنهانی با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم. و هر کس از شما چنین کنند، به طور قطع از راه درست منحرف گردیده است. اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید. روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند. [خدا] میان شما فیصله می‌دهد و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست. به طور قطع برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید، بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز در سخن ابراهیم که به پدر خود گفت: حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو

اعتماد کردیم و به سوی تو باز گشتیم و فرجام به سوی توست.»
 قرآن کریم این عمل را بر مردم زشت دانسته که «ولایتهای دیگر» را پایه‌ای برای رابطه اجتماعی و سیاسی خود برگزینند، ولایتهایی که آنان را از حالت ایمان به خدا به در می‌کند و به سوی کفر و گمراهی می‌برد. اما کسانی که ولایت خدا را پایه‌ای برای روابط اجتماعی خود بر می‌گیرند، به حق مؤمن هستند و مورد تأیید خداوند قرار می‌گیرند و راهیان بهشت و رضوان الهی‌اند و اینان همان حزب خدایند که رستگارانند. خداوند فرموده است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
 أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ
 وَدَخَلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ
 حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین
 ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند، هر چند پدرانشان
 یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند، دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا]
 ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشتیایی
 که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می‌آورد، همیشه در آن جا ماندگارند، خدا
 از ایشان خشنود و آن‌ها از او خشنودند. اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که
 رستگارانند.»

همچنین، قرآن کریم تأکید کرده است که در حرکت اجتماعی انسان باید ولایت خدا را بر تمامی ولایتهای دیگر، حتی بر ولایتهای صالح، مقدم داشت و اگر چنین نشود، انسان از مقتضیات بر حق فطرت انسانی بیرون می‌رود و به وضعیتی برده می‌شود که قرآن کریم از آن به وضعیتی بی بند و باری تعبیر می‌کند و در این وضعیت، دچار سرگشتگی و گمراهی می‌شود. خداوند فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ
 تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى
 يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲؛ «بگو: اگر پدران و پسران و برادران و

زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.»

با مقدم داشتن ولایت خدا بر دیگر ولایتهاست که «گروه مؤمن» از «گروه کافر» جدا می‌شود، گروه کافری که ستمگر و تبه‌کار است و ولایتهای دیگر را اساس روابط اجتماعی خود قرار می‌دهد، نه ولایت خدا را و به احزاب و دسته‌هایی تغییر می‌یابد که به این ولایتهایی که دارند دل خوش می‌کنند. لیکن این گروه کافر پاره پاره و فرقه فرقه می‌شود و چندین گروه تقسیم می‌گردد و به حزب شیطان تغییر می‌یابد و به زیان و زبونی و عذاب دردناک دچار می‌شود. خداوند فرمود:

﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْآذَانِ﴾^۱؛ «شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی بر می‌خیزند، آنان در [زمره] زبونان خواهند بود.»

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۲؛ و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

خداوند اختلاف در دوران عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پس از او را چنین توصیف کرده است:
﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۳؛ «اما دسته‌ها از میان آن‌ها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک.»

این چنین، پدیده تعدد و ولایتها نشان دهنده نابسامانی روشن جامعه در اصل

۱. مجادله/ ۱۹ - ۲۰. ۲. مؤمنون/ ۵۲ - ۵۳.

۳. مریم/ ۳۷. آیه ۶۵ از سوره زخرف نیز به همین مضمون آمده است.

توحیدی است، یعنی در این که پرستش و اطاعت خدا را محور حرکت اجتماعی انسان قرار دهد، اصلی که از عوامل وحدت فطری جامعه بود، اما وجود نابسامانی در این اصل، موجب شد که نمادهای جدایی و اختلاف در جامعه پدیدار شود.

ثالثاً: تأثیرگذاری هوس بر عنصر برابری

خداوند انسان‌ها را از یک ریشه آفرید، چرا که همه آنان از خاک و گلی چسبیده آفریده شدند. همان‌گونه که همه آنان از مردی و زنی آفریده شدند و خداوند آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری داد و گرامی‌شان داشت و این موضوع را در باب اول این کتاب بیان کردیم. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...﴾^۱؛ «ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي آئِبَرٍ وَآلْبَحْرٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ النَّطِيبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۲؛ «به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] بر نشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.»

از پیامبر ﷺ نقل شده است: «... همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است... هیچ عربی بر غیر عرب برتری ندارد، مگر به وسیله تقوا.»^۳

این آفرینش سبب شد که انسان در آغاز، احساس کند که با برادرش انسان برابر است و هیچ امتیاز و برتری بر وی ندارد. البته، این احساس برابری بدین معنا نیست که برخی از انسان‌ها نمی‌توانند هیچ‌گونه امتیازی را بر برخی دیگر به دست آورد بلکه او می‌تواند از طریق به دست آوردن ویژگیهای پایدار و اثرگذاری که خداوند آن‌ها را در حرکت و فعالیت انسان قرار داده است بر انسان دیگر و هم نوع خود برتری پیدا کند و این موضوع

۱. حجرات/۱۳.

۲. اسراء/۷۰.

۳. تحف العقول، ص ۳۴.

را بیشتر بیان کردیم. این ویژگیها را می‌توان به دو زمینه تقسیم کرد:

اول: زمینه مادی و دنیوی. در این زمینه، تلاش انسان در کارها و کوشش وی در آباد ساختن زمین و به دست آوردن و نگهداری اموال، سبب می‌شود که بر مال و ثروت بیشتر دست یابد و قانون الهی ایجاب می‌کند که باید هر کسی محصول تلاش و کارش را به دست آورد و انسان کوشا بیشتر از انسان بی‌کار و تنبل نتیجه بگیرد و بر وی برتری یابد. خداوند فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ الْأَشْهُورُ﴾^۱؛

«اوست که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

﴿أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۲؛ «آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و بعضی از آنان از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی از آن‌ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.»

﴿وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءً أَقْبِنِعْمَةَ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾^۳؛ «و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و کسانی که فزونی یافته‌اند، روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می‌کنند؟»

دوم: زمینه معنوی. در این زمینه مزایای حقیقی و ماندگار و پایدار در دنیا و آخرت وجود دارد که موجب برتری در کمال انسانی می‌شود از قبیل ایمان و دانش. خداوند فرموده است:

﴿...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۴؛ «... تا خدا [رتبه]

کسانی از شما را که ایمان آورد و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند

۱. ملک / ۱۵. ۲. زخرف / ۳۲.
۳. نحل / ۷۱. ۴. مجادله / ۱۱.

گرداند...».

﴿...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾^۱؛ «...بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟...» نیز همچون جهاد در راه خدا. خداوند فرمود:

﴿...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲؛ «... و خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.»
همانند اطاعت خدا. خداوند فرمود:

﴿...وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۳؛ «... و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، به طور قطع به رستگاری بزرگی نایل آمده است.»
نیز از قبیل تقوا. خداوند فرمود:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ...﴾^۴؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

در غیر این دو زمینه، یعنی تلاش در زمینه مادی و مزایای معنوی که واقعاً موجب امتیاز می شود، هیچ کس امتیازی بر کسی دیگر ندارد و در گذشته به این مطلب اشاره کردیم.

لیکن این امتیاز اکتسابی موجب برتری در هویت انسانی نمی شود و انسان ها را به چند طبقه اجتماعی تقسیم نمی کند، به گونه ای که زیربنای روابط اجتماعی به شمار آید. البته، به استثنای امتیاز «ایمان» که به قضیه برپایی روابط اجتماعی بر پایه یگانگی خداوند و پرستش خالصانه او باز می گردد. آری، این امتیازات اکتسابی ممکن است موجب احترام و تعظیم دیگران به فرد صاحب امتیاز شود.

اما می بینیم انسان طی رفتاری که در اندرون جامعه دارد، بر اثر پیروی از هوس نفسانی، این شعور و احساس برابری نسبت به برادرش را از دست می دهد و برای خود، عوامل و اسباب نادرست دیگری را برای برتری و امتیاز بر می گزیند که خداوند این عوامل را قرار نداده و نپذیرفته است.

۱. زمر/ ۹.

۲. نساء/ ۹۵.

۳. حجرات/ ۱۳.

۴. احزاب/ ۷۱.

در این راستا به سه عامل اشاره می‌کنیم که با اثرگذاری هوس پیدا شده و بر احساس برابری انسان با برادرش انسان، اثرگذارده و معادلات برتری را بر هم زده است.

۱- فزونی ثروت و فرزند

برخی از مردم با عمل خود و فعالیتی که در زندگی دارد، بر اموال و فرزندان بسیار دست می‌یابد و ثروت و فرزندان وی افزایش می‌یابد، در حالی که دیگران به این مقدار ثروت و فرزند دست نمی‌یابند و بدین سبب، میان افراد جامعه تفاوت و اختلاف ایجاد می‌شود. برخی از این مردمان به جای این که همچنان نسبت به برادر دیگرش انسان، احساس برابری کند و به خاطر این نعمت‌ها، خدای را سپاسگزارد و از اموالش در راه خدا انفاق کند و به اصلاح فرزندان خویش بپردازد، به سبب اموال و فرزندان و قدرت مادی که دارد، احساس امتیاز و برتری می‌کند. خداوند فرموده است:

«...فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُخَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا»^۱؛ «... پس به رفیقش - در حالی که با او گفت و گو می‌کرد - گفت: مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.»

برخی از این افراد ثروتمند بر اثر این دارایی و ثروت در روابط اجتماعی خود، پا را از حد فراتر می‌گذارند و به آن جا می‌رسند که بر هم‌نوعان خود ستم می‌کنند: «...إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَئِيمٌ * أَن زَاهُ أَسْتَغْنَى»^۲؛ «حقا که انسان سرکشی می‌کند. همین که خود را بی‌نیاز پندارد.» و حتی گاهی کارش به جایی می‌رسد که احساس می‌کند، داراییهای او باعث جاودانگی‌اش خواهد شد! «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِينَ جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»^۳؛ «وای بر هر بدگوی عیبجویی که مالی گرد آورد و بر شمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده است.» یا احساس می‌کند که فزونی اموالش، در صورتی که منحرف شود، وی را از عذاب می‌رهاند و در پیشگاه خدا شفاعت می‌کند. خداوند فرموده است:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّبِينَ»^۴؛ «و گفتند: ما دارایی و

۱. کهف/ ۳۴.

۲. علق/ ۶- ۷.

۳. همزه/ ۱- ۳.

۴. سبأ/ ۳۵.

فرزندان مان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.» نیز خداوند فرموده است:

﴿وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾^۱؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی آید.»

این گرایش اجتماعی که بر پایه هوس استوار است و انسان امتیاز برتری را در برخورداری از اموال و فرزندان می داند، انسان را وامی دارد که هر چه بیشتر به استثمار و بهره کشی دست یازد تا برتری بیشتری بر دیگران پیدا کند و همین امر، دو طبقه استثمارگر و استثمار شده در جامعه انسانی را به وجود می آورد که پیامد آن، پیدایش وضعیت فرقه فرقه شدن و چند دستگی در این جامعه است.

درگیری جهان امروز ما که به نام درگیری شمال و جنوب معروف است، چیزی جز درگیری میان کشورهای ثروتمند و برخوردار از امکانات و قدرت و ثروت و کشورهای فقیر و محروم و استثمار شده، نیست.

قرآن کریم از جوانب متعدد به این مسأله پرداخته و به برخی موارد بهره کشی و ستمگری انسان در این زمینه توجه داده است، همان بهره کشی و ستمگری که معمولاً به ایجاد وضعیت درگیری، کشتار و اختلاف در درون جامعه منجر می شود. به عنوان نمونه، مسأله به ارث بردن اموال را مورد توجه قرار داده که گروههای عقب افتاده ذهنی [نظیر دیوانگان] یا گروههایی که از لحاظ جسمی ناتوانند یتیمان و زنان، شاهد انواع ستم در این مسأله بوده اند. خداوند در این باره می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾^۲؛ «در حقیقت،

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند...»

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...﴾^۳؛ «و به مال یتیم، جز

به نحوی نیکوتر نزدیک مشوید تا به حد رشد خود برسد...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا الْيَتَامَىٰ كَرْهًا وَلَا تَعْضَلُوهُمْ لِيَتَذَكَّرُوا بِبَعْضِ مَا

أُتَيْتُمُوهُمْ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ...﴾^۴؛ «ای کسانی که ایمان آورداید، برای شما حلال

نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان

۱. لیل / ۱۱.

۲. نساء / ۱۰.

۳. انعام / ۱۵۲.

۴. نساء / ۱۹.

داده‌اید [از چنگ شان به در] برید، مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند...»
یا از قبیل مسأله ربا گرفتن، یا خوردن اموال مردم از طریق باطل نظیر قمار بازی،
کلاهبرداری، تحریف دین و سوداگری با دین. خداوند فرموده است:

﴿وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...﴾^۱؛ «و [به سبب] ربا

گرفتن شان با آن که از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردن شان...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ

مِنْكُمْ...﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا نخورید، مگر آن که
داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ

وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود

و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند...»

برخی از مردمان تنها به خوردن مال مردم به ناروا و به طور مستقیم بسنده نمی‌کنند،
بلکه این مال را به کار می‌گیرند تا از این طریق به خوردن اموال دیگران به ناروا دست
یابند و در نتیجه، ناروا در ناروا می‌خورند. خداوند می‌فرماید.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالَ النَّاسِ

بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴؛ «و اموالتان را میان خودتان به ناروا نخورید و [به عنوان رشوه

قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که
خودتان می‌دانید.»

اهمیت این عامل در اثرگذاری بر وحدت جامعه و ایجاد اختلاف میان مردم، از آن جا
برای ما آشکار می‌شود که قرآن کریم موضع خود درباره اموال و فرزندان و نیز نقشی را
که این دو در حرکت اجتماعی انسان می‌تواند بازی کند، بیان می‌دارد و خداوند چنین
می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۵؛ «بدانید که اموال و

۲. نساء/ ۲۹.

۴. بقره/ ۱۸۸.

۱. نساء/ ۱۶۱.

۳. توبه/ ۳۴.

۵. انفال/ ۲۸.

فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند.»

خداوند فزونی در اموال و فرزندان را از امور کالای ناماندگار دنیا قرار داده و در چند جای قرآن، آن را به بازی و سرگرمی توصیف کرده و انسان را از آن بر حذر داشته است:
﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَسْحَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُزُورُ﴾^۲؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن‌ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شور و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

همین مالی که انسان گرد می‌آورد تا بدان فخر فروشی کند، چون هلاک شود، به کارش نمی‌آید:

﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾^۳؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی‌آید.» و حتی در آن روز، هیچ چیزی سود نمی‌رساند، مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید:
﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۴؛ «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد. مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید.»

نقش حقیقی و ماندگار مال و ثروت آن است که در راه خدا انفاق گردد و با آن جهاد شود، تا از رنجها و دردهای تهی‌دستان و بیچارگان کاسته شود و سخن خدا و دین در جایگاه بلند قرار گیرد.

روشن است که این آیات قرآنی می‌خواهد اندیشه‌های انسان در باره اموال و فرزندان

۱. منافقون/۹.

۲. حدید/۲۰.

۳. لیل/۱۱.

۴. شعراء/۸۸ - ۸۹.

را تصحیح کند و این که این امور، نمی‌تواند به وی امتیاز یا برتری واقعی ببخشد و چنانچه مال و فرزند، اساس امتیازها و برتریها قرار گیرد، عامل پیدایش جنگ طبقاتی و اختلاف میان استثمارگر و استثمار شونده در جامعه انسانی خواهد شد.

ثروت، در حقیقت، وسیله‌ای است که انسان برای رسیدن به خشنودی خداوند یا گرفتار شدن در عذاب او، آن را به کار می‌گیرد و این به نحوه کاربرد و هزینه کردن آن بستگی دارد. چنان که آیه‌ای در سوره حدید بدان اشاره دارد:

﴿... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ
أَنْغُرُو...﴾^۱؛ «... و در آخرت عذابی سخت است و از جانب خدا آمرزش و خشنودی
است...»

۲ - نیرو

برخورداری از نیرو به هر شکلی که باشد: بدنی، مالی، یا نفوذ اجتماعی یا قدرت اقتصادی، یا قدرت علمی و یا فزونی فرزندان و پیروان، این احساس را به فرد برخوردار می‌دهد که خود را از دیگران برتر بداند و به بهره‌کشی از دیگران پردازد و برای تأمین منافع خود، آنانرا به استخدام و تسخیرش در آورد و حتی بر آنها ستم هم بکند و بر اثر این احساس برتری، در جامعه‌ای که چنین پدیده اجتماعی حکومت می‌کند، وضعیت اختلاف به وجود می‌آید. قرآن کریم، این حقیقت و اثرگذاری آن در احساس برتری فرد برخوردار بر دیگران را در طی چند آیه بیان کرده است. از جمله این آیات آن چیزی است که خداوند از زبان ملت شهبانوی سبا بیان می‌کند:

﴿قَالُوا تَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسِي شَدِيدٍ...﴾^۲؛ «گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم...»
چه، قوم سبا در باره موضع خود در برابر دعوت الهی که از سوی سلیمان پیامبر^{علیه السلام} در نامه‌ای که به آنان فرستاده بود، مطرح شده بود، از هیچ قضیه‌ای یاد نکردند و تنها از برتری قدرت و نیرویی که در اختیار داشتند و نیز دلاوری خود سخن گفتند. روشن تر از این سخن خداوند، آن چیزی است [که] از زبان قوم هود در قرآن آمده است:

﴿فَمَا عَادَ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنَّا قُوَّةٌ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ

أَلَدَىٰ خَلْقِهِمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۱؛ «و اما عادیان به ناحق، در زمین سر برافراشتند و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته‌اند، آن خدای خالقشان کرده از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه، آیات ما را انکار می‌کردند.» قوم عاد، نیروی خود را دلیلی بر خود خواهی و مخالفتشان با دعوت الهی و امتیاز و برتری شان بر دیگران دانستند و توجه نداشتند که خداوندی که آنان را آفریده نیرومندتر است و بر همه بندگان تسلط دارد.

از این قبیل است سخن خداوند در باره این پدیده [= پدیده قدرت] که در دورانهای مختلف تاریخ به سان یکی از عوامل اختلاف و استکبار و انحراف در جامعه اثر می‌گذارد است:

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۲﴾؛ «آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آن‌ها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آن‌ها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایلی آشکار برایشان آوردند. بنابراین، خدا بر آن نبود که برایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.»

قرآن کریم با این آیه مثل می‌زند و به گروهی که با پیامبر ﷺ به سر می‌بردند اندرز می‌دهد و می‌گوید: مبدا نیرویی را که در اختیار دارند، دلیل و اساس تکذیب و انکار نشانه‌های خداوند قرار دهند، زیرا که پیش از آنان کسانی بس نیرومندتر و پرجمعیت‌تر از ایشان بودند که نشانه‌های خدا را تکذیب کردند. اما خداوند آنان را به خاطر ستمهایی که کردند کیفر داد و نابودشان کرد و نیروی آن‌ها هیچ به کارشان نیامد. نیز قرآن کریم می‌گوید: این احساس برتری، نشانگر انحراف در روابط اجتماعی است. همچنین این احساس، یک احساس تخیلی و غیر واقعی در برابر قدرت و نیروی خدا نیز می‌باشد.

۳- برتری جویی در زمین

برتری جویی در زمین و در اختیار گرفتن زمام قدرت و حکومت بر مردم و اداره امور آنان، یکی از نمادهای مهم حساس برتری و از دست دادن حساس برابری در میان افراد جامعه انسانی به شمار می‌رود و حتی می‌توان آن را مرحله پیشرفته‌ای از دو پدیده احساس برتری توسط افزایش اموال و فرزندان و احساس قدرت و بلند پروازی دانست. قرآن کریم به این حقیقت و آثار اجتماعی آن اشاره کرده و درباره اثر پذیری روانی از این عامل اجتماعی و پیامدها و آثار اجتماعی خطرناک آن همچون اختلاف، چند دستگی و تباهی در درون جامعه هشدار داد است.

خداوند فرموده است:

﴿وَقَصَبْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ تَنْفُسَهُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۱؛

«و در کتاب [آسمانی شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که به طور قطع دوبار در زمین فساد خواهید کرد و به طور قطع به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست».

قرآن کریم می‌گوید: پدیده «برتری جویی» پدیده‌ای است که برای احساس نیرو و قدرت، پدیده‌ای پیشرفته به شمار می‌رود و در هنگام این احساس، وجود آن ضروری به نظر می‌رسد و آن‌گاه که درباره یکتاپرستی و ضرورت خدای یگانه سخن می‌گوید، یادآوری می‌کند که تعدد خدایان به طور طبیعی به معنای تعدد قدرت است و نتیجه این پندار، وجود پدیده برتری طلبی در زمین است. خداوند فرموده است:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَتَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ

بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۲؛ «خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود، به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می‌برد و به طور حتم بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند.»

شاید فرعون مهمترین نمونه برای پدیده برتری طلبی باشد که قرآن کریم آن را مطرح کرده است. تأکید و تکرار این نمونه در قرآن، بدان سبب است که قرآن می‌خواسته به آثار خطرناک این عامل اجتماعی توجه دهد. چرا که فرعون نمونه برجسته‌ای از سرکشی و

برتری جویی در تاریخ بشری است و به همین دلیل، جامعه خود را به اختلاف، درگیری، تبهکاری و ویرانی کشانید. خداوند فرمود:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ
وَ يَسْتَحِبُّ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱؛ «فرعون در سرزمین [مصر] گردن کشی آغاز
کرد و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر
می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود.» در این جا قرآن
کریم، چند دستگی در جامعه انسانی و تبدیل آن به گروه‌ها و طبقات مختلف را به پدیده
برتری طلبی در زمین پیوند می‌دهد.

احساس برتری طلبی فرعون تا آن جا اوج گرفت که ادعای الوهیت و خدایی کرد:
﴿فَحَسَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۲؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و
گفت: منم پروردگار بزرگتر شما.» و این ادعای فرعون پس از زمانی بو دکه او خواست به
ابزاری دست یابد که پس از زمین بر آسمان سلطه یابد و به خدای موسی برسد! خداوند
فرموده است:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَشْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاتَّطَلَعَ
إِلَىٰ آلِهِ مُوسَىٰ وَآلِي لَاطِنُهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ فِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَانُوا
فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾^۳؛ «و فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز، شاید من
به آن راهها برسم: راههای [دستیابی به] آسمانها، تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و
من او را سخت دروغ پرداز می‌پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و
از راه باز ماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.»

احساس برتری جویی فرعون مبنی بر این که او از دیگر انسان ها برتر است به این باور
تغییر پیدا کرد که او فرمانروای بی چون و چرای جان و مال آنان است و چون خدای آنان
می‌باشد، پس هرگونه که بخواهد می‌تواند با ایشان رفتار کند، امری که ناگزیر جامعه را از
حالت یکپارچگی به حالت چند دستگی و اختلاف و طبقاتی شدن می‌کشاند. در این
جامعه، طبقه‌ای به نام اشراف و به تعبیر قرآن «ملا» وجود دارد و طبقه‌ای پایمال شده و

۲. نازعات / ۲۳ - ۲۴.

۱. قصص / ۴.

۳. غافر / ۳۶ - ۳۷.

زیر دست به نام مستضعف.

ما در تاریخ معاصر خود، نمونه‌های برجسته‌ای را برای این احساس برتری می‌یابیم. از آن جمله احساس برتری طلبی آلمان نازی است که جهان در جنگ جهانی دوم شاهد آن بود و نیز در حال حاضر از سرکشی و برتری جویی تمدن مادی غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا می‌توان نام برد و از آن جمله است، سرکشی و خودکامگی لجام‌گسیخته برخی از ستمگران و فرمانروایان، نظیر آنچه را که اروپا از فرانکو در اسپانیا، چاوشسکو در رومانی و استالین در اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌شناسد یا آنچه را خاور میانه از صدام در عراق، رضاخان در ایران و مصطفی کمال آتاترک در ترکیه به خاطر دارد. این نمونه‌ها و پدیده‌ها موجب حوادث مصیبت بار و وحشتناک انسانی شده است.

چهارم: اثر گذاری هوس بر عنصر احساس مسؤولیت

انسان در مرحله وحدت فطری، خود را به عنوان جانشین خدا در زمین می‌بیند و همین جانشینی سبب شد که وی در برابر کسی که او را جانشین قرار داده، یعنی در برابر خداوند، احساس مسؤولیت کند، زیرا جانشین در برابر جانشین گمار احساس مسؤولیت می‌کند. در گذشته اشاره کردیم، مسؤولیتی که حافظ وحدت اجتماعی در آن زمان بود، دو بعد اساسی را در بر دارد:

اول: متعهد بودن جانشین به حقی که جانشین گمار آن را وضع کرده و احکامی که آن را برای او مقرر داشته است و نیز پیروی نکردن از هوسها و تمایلات نفسانی.

دوم: اختیار و آزادی در عمل، چرا که با وجود اجبار در عمل، احساس مسؤولیت معنا ندارد، بلکه انسان باید آزاد باشد و انجام یا ترک عمل را اختیار کند تا در آینده مسؤول دانستن او در برابر آنچه انجام می‌دهد یا ترک می‌کند درست باشد و در برابر آن پاداش یا کیفر داده شود و همین اختیار عمل در انسان بود که موجب هراس فرشتگان شد، آن‌گاه که خداوند به آنان خبر داد، می‌خواهد انسان را جانشین خود در زمین قرار دهد. چه، اختیار یعنی توانایی بر انجام کار نیک و این، ممکن است به تباهی در زمین منجر شود، زیرا که انسان موجودی است ناقص و کیفر و پاداش هم مترتب بر همین حق اختیار است و این یک اندیشه بنیادین در باور اسلامی است و با مسؤولیت انسان ارتباط دارد و این

مطلب را در جای خود بیان کردیم.

در این جا باید به تصویری بنگریم که در آن، هوس بر این حساس مسئولیت یا هر دو بعدی که دارد، اثر می‌گذارد و همین امر به پاره پاره شدن جامعه می‌انجامد و به یکپارچگی آن آسیب می‌رساند.

نمادهای بی مسئولیتی

تصویر بی مسئولیتی انسان را در امور زیر می‌توانیم مشاهده کنیم:
اولاً: انسان با اثرگذاری هوس و چسبیدن به شهوت‌ها و خواسته‌های مادی و دنیوی، از یاد خدا غافل می‌شود و دستورات او را فراموش می‌کند و حتی خود خداوند را از یاد می‌برد.

قرآن کریم در چندین مورد، درباره اثرگذاری هوس یا خواسته‌های نفسانی در فراموش کردن خدا و غافل شدن از یاد و فرمانهای او؛ و آثار این فراموشی سخن گفته است و این سخن را از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و برخی پیامبران آغاز کرده - البته، غفلت آنان به مرحله معصیت و سرپیچی از فرمان خدا نمی‌رسد - و به درجات بالای اثرگذاری هوس پایان داده است که این درجات بالا را در برخی از منافقان و مشرکان مشاهده می‌کنیم. خداوند چنین فرموده است:

﴿وَلَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسٰى وَكَمْ تَجِدْ لَهٗ عَزْمًا﴾^۱؛ «به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و [لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.»
﴿اَسْتَخُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰنُ فَاَنْسٰهُمْ ذِكْرَ اٰلِهٰهِمْ...﴾^۲؛ «شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است...»

﴿...وَلٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَاٰبَآءَهُمْ حَتّٰى نَسُوا الَّذِکْرَ وَكَانُوْا قَوْمًا بُورًا﴾^۳؛ «...ولی تو آنان و پدرانشان را بر خوردار کردی تا آن جا که یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاک شده بودند.»

﴿...نَسُوا اِلٰهَهُمْ فَنَسِيْبُهُمْ اِنَّ اَلْمُنٰفِقِيْنَ هُمْ اَلْاَفٰسِقُوْنَ﴾^۴؛ «...خدا را فراموش کردند پس

۲. مجادله / ۱۹.

۴. توبه / ۶۷.

۱. طه / ۱۱۵.

۳. فرقان / ۱۸.

[خدا] هم فراموششان کرد. در حقیقت، این منافقانند که فاسقند.»
خداوند ملازمت میان غافل شدن از یاد خدا و پیروی از هوس [را] چنین بیان کرده است:

﴿...وَلَا تُطِيعَنَّ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱؛ «... و از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.»

ثانیاً: پیامد غفلت از خدا و وظیفه الهی، در صورتی که ادامه یابد و ژرف گردد، معیارهای شناخت و درک حقیقت و مصالح و دیدن حقیقت اشیا را نزد انسان بر هم می‌زند. در حالی که وی در شناخت این معیارها از دانش و رهنمود الهی پیروی می‌کرد، [اما با غافل شدن از خدا چنین نمی‌کند] پس خدا بر دل و گوش و دیده او مهر می‌زند و وی بیم از خدا و امید پاداش او را از دست می‌دهد و پیرو آرزوها و وعده‌های شیطانی و وسوسه‌های دنیوی می‌شود و در گمراهی همچون چهارپایان یا بدتر از آن‌ها می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَحَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲؛ «زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] این که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»
﴿تَقَدُّكُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آيَتُومَ حَدِيدٍ﴾^۳؛ «واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی و ما پرده‌ات را [از جلو چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.»

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلْ هُمْ أَصْلٌ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۴؛ «و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آن‌ها همان غافل ماندگانند.»

۲. نحل/ ۱۰۷-۱۰۸.

۴. اعراف/ ۱۷۹.

۱. کهف/ ۲۸.

۳. ق/ ۲۲.

ثالثاً: پس از آن که انسان از گمان، آرزوها و خواسته‌های نفسانی پیروی کرد، فساد در زمین آشکار شد، او احساس مسئولیت در برابر خدای بلند مرتبه را از دست داد و نگرش او به زندگی، مصالح، مفاسد، آرمانها و هدفها عوض شد تا آن که اختلاف و درگیری میان مردم رخ داد و آنان در معرض نابودی و رنج قرار گرفتند. خداوند در این باره فرموده است:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَطَّحَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾^۱؛ «پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت‌ها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

﴿ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْبِسُوا ثِيَابَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِبَايَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾^۲؛ «همانان که دین خدا را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند، ما هم امروز آنان را از یاد می‌بریم.»
در این باره، مجموعه‌ای از عوامل و پدیده‌ها را بیان می‌کنیم که این تصویر [یعنی پیروی انسان از خواسته‌های نفسانی] را مجسم می‌سازد:

۱- نگاه به زندگی دنیا

پدیده نخست: اختلاف نگاه به زندگی دنیا. قرآن کریم در مجموعه بسیار گسترده‌ای از آیات به وجود دو نگاه به زندگی دنیا به طور کلی اشاره کرده است که عبارتند از:
نگاه نخست: نگاه حقی است که تردیدی در آن وجود ندارد و خلاصه آن این است که زندگی دنیا، یک زندگی محدود و کوتاه مدت است و تنها به اندازه‌ای که با جهان آخرت ارتباط داشته باشد، می‌تواند حقیقت را به نمایش بگذارد، و گرنه همان گونه که قرآن کریم آن را توصیف می‌کند: سرگرمی، بازی، فتنه، آرایش و فخر فروشی در داشتن

فرزندان و اموال است. خداوند فرموده است:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ اَنْغُورٍ﴾^۱؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است... و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

این زندگی، گذرگاه است نه قرارگاه و کشتزار آخرت است که آن جا زندگی حقیقی است و باید انسان برای رسیدن به آن کار کند. خداوند می فرماید:

﴿وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همان [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

﴿وَ أَنْ تَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ اَلْمُنْتَهَى﴾^۳؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشش او دیده خواهد شد. سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند و این که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»

نگاه دوم: این نگاهی است که مادی گرایان دنیا پرست، کافران، مشرکان و پیروان هوسها و شهوت ها آن را پذیرفته اند و بر این باور استوار است که زندگی دنیا، زندگی حقیقی است و به همین دلیل، آن را بر زندگی آخرت ترجیح داده اند، چرا که آنان این زندگی را زندگی برتر و تنها زندگی انسان می دانند و به جهان واپسین ایمان ندارند یا بدان اهمیتی قایل نیستند و برخی از این مادی گرایان می گویند: ایمان قلبی به خدا در زندگی آخرت بسنده می کند و آنان در برابر اعمالی که در دنیا انجام می دهند هیچ مسئولیتی ندارند. خداوند در این باره چنین می گوید:

﴿وَ قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۴؛ «و گفتند: جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد.»

۲ . عنکبوت / ۶۴.

۴ . انعام / ۲۹.

۱ . حدید / ۲۰.

۳ . نجم / ۳۹ - ۴۲.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَأُتِرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾^۱؛ «اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید. پس جایگاه او همان آتش است.»

﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَآبَقَى﴾^۲؛ «لیکن شما زندگی دنیا را بر می‌گزینید. با آن که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.»

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الْأَصْلِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرثُوا أَلْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سِبْغُمْ لَنَا وَإِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۳؛ «و آنان را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان جز اینند. و آن‌ها را به خوشیها و ناخوشیها آزمودیم، باشد که ایشان باز گردند. آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند که متاع این دنیای پست را می‌گیرند و می‌گویند: بخشیده خواهیم شد. و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد، [باز] آن را می‌ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حق، نسبت به خدا سخنی نگویند، با این که آنچه را که در آن [کتاب] است آموخته‌اند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند بهتر است. آیا باز تعقل نمی‌کنید؟»

قرآن کریم به طور برابر به این دو نگاه اشاره کرده است، آن‌گاه که از کسانی که آهنگ زیارت بیت الحرام کرده‌اند و نیز از دعا و درخواست آنان از خداوند سخن می‌گوید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْكُمْ مَنَاسِكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۴؛ «و چون آداب و ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید، یا با یاد کردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید. و از مردم کسی است که می‌گوید: پروردگارا به ما، در همین دنیا عطا کن و حال آن که برای او در آخرت نصیبی نیست. و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا، در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگهدار.»

۲. اعلیٰ ۱۶/ - ۱۷.

۴. بقره ۲۰۰/ - ۲۰۱.

۱. نازعات ۳۷/ - ۳۹.

۳. اعراف ۱۶۸/ - ۱۶۹.

تعیین نگاهی که جامعه به زندگانی دنیا و آخرت دارد و همچنین نقش این نگاه در جهان واپسین و رابطه میان این جهان و آن جهان، در پاسداری از یکپارچگی یا نبودن آن، یک امر اساسی به شمار می‌رود.

بنابراین، اگر انسان نگاه نخست را بپذیرد و این که زندگی آخرت همان زندگی حقیقی است، نگاه او بر موارد زیر بازتاب پیدا خواهد کرد:

۱- بر موضع او در برابر مصالح و مفاسد شخصی و همگانی و میان مصالح دنیوی و مصالح اخروی خود به مقایسه خواهد پرداخت.

۲- بر موضع وی در برابر لذت جویها و شهوت‌های محدود دنیوی و این انسان از بسیاری از مصالح شخصی خود به خاطر افراد مستحق دست بر می‌دارد و از خودگذشتگی نشان می‌دهد تا از این طریق به لذتها و خواسته‌های بزرگ اخروی و منافع ابدی و پاداش بزرگ و همیشگی الهی دست یابد.

طبیعی است که این برداشت و رفتار اجتماعی که از احساس مسؤولیت نشأت می‌گیرد، به یکپارچگی جامعه و ساختار به هم پیوسته و استوار آن می‌انجامد. خداوند در این باره چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِأَنَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است. تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش، در بهشتهای همیشگی در آورد. این کامیابی بزرگ است. و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان] بشارت ده.»

﴿الْم تَوَّ إِلَىٰ الَّذِينَ قَبِلَ لَهُمْ كَفُورًا أَيَّدِيكُمْ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمْ

أَفْتَاتِلْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا
 أَلْفِتَالًا لَوْلَا آخِرَتُنَا إِلَىٰ آجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ
 وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا^۱؛ «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: [فعلاً] همین که کارزار بر
 آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم [= مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا
 یا ترسی سخت‌تر و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی
 کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری [از این] دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده،
 آخرت بهتر است و [در آن جا] به قدر نخ هسته خرمايي بر شما ستم نخواهد رفت.» نیز
 خداوند در تأیید این نگاه به دنیا فرموده است:

﴿...فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۲؛ «...متاع زندگی دنیا در برابر
 آخرت، جز اندکی نیست.»

اگر انسان به زندگی دنیا از طریق نگاه دوم بنگرد، تنها براساس سود و زیان محدود
 دنیوی که در برابرش می‌بیند حرکت خواهد کرد و طبیعی است که منافع و خواسته‌های
 او با منافع و خواسته‌های دیگران برخورد می‌کند و لذا بر سر این منافع با آنان اختلاف
 پیدا می‌کند و جنگ و درگیری با آنان را آغاز می‌نماید، زیرا وی هیچ توجیهی ندارد که به
 خاطر آنان از این منافع دست بردارد و با نمودار شدن این حالت، ریسمان یکپارچگی
 جامعه‌ای که امثال این انسان در آن زندگی می‌کند، پاره می‌شود و عوامل همبستگی آن
 متزلزل می‌گردد و به حالت هرج و مرج و اختلاف، به سان امری گریزناپذیر بدل
 می‌شود.

۲- در هم آمیختن حق و باطل

پدیده دوم: در هم آمیختن حق و باطل است. پیشتر گفتیم: احساس مسئولیت دو بعد
 دارد: یکی این که انسان جانشین خداست و دیگر آن که وی آزاد، مختار و صاحب اراده
 است و به همین دلیل، او مسئولیت کارهای نیک یا بد خویش را بر دوش دارد.
 اگر انسان بخواهد که اراده‌اش به حق و فرمان الهی برسد، باید عقل را بر آنچه
 می‌خواهد یعنی بر اعمال و پیمانهای خود حاکم سازد. مقصود ما از «عقل» در این جا،

رفتار عملی است که بر پایه آگاهی و شناخت منافع واقعی و نیز شناخت آنچه انسان را به حق، واقعیت و درستی ره می‌نماید، استوار باشد. در مقابل عقل، «جهل» [= نابخردی] قرار دارد که مقصود از آن، رفتار عملی است که نادرست و به دور از حق و درستی باشد، همان گونه که آیات و روایات آن را بیان کرده است.

بالتّبع حق و واقعیت - که عقل می‌گوید: باید بدان پای بند بود - یکی است و نه چند تا و سلطه آن بر جامعه، به تکامل، یکپارچگی و همبستگی آن منجر می‌شود. اگر انسان غیر عقل و دانش را بر اراده خویش حاکم سازد واز هوسها، خواسته‌ها، آرزوها، گمانها و اوهام پیروی کند، راه خود را گم خواهد کرد و جامعه خود را به اختلاف، فساد و باطل می‌کشانند. چه، آرزوها، اوهام و گمانها بسیار، گونه‌گون و با یکدیگر ناسازگار است و انسان را به حق و حقیقت نمی‌رساند:

﴿...إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...﴾^۱؛ «...گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند...» گمان انسان را به راه درست و آنچه به مصلحت و منفعت اوست نمی‌رساند و همین امر به وقوع اختلاف و نگرانی میان کسانی منجر می‌شود که از روی گمان و توهم عمل می‌کنند و همین بدگمانی بر تمامی جامعه بازتاب پیدا می‌کند و ناگزیر به وضعیت از هم پاشیدگی و چند دستگی می‌انجامد. قرآن کریم در چند آیه به رابطه اختلاف با عقل اشاره کرده است و از آن جمله این سخن خداوند است:

﴿...تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲؛ «...آنان را متحد می‌پنداری و [لی] دل‌هایشان پراکنده است که مردمی بی‌خردند»

انسانی که به گمان و توهم عمل می‌کند، در بیشتر اوقات، مقدار تفاوتی را که میان یقین و واقعیت و گمان و توهم وجود دارد، درک می‌کند. لیکن هوس و خواسته‌های نفسانی که وی را در میان گرفته است، این سو را بر آن سو برای او برتری می‌بخشد و در نتیجه، وی همان سو را فراپیش می‌گیرد و توجه ندارد که چه خرابی و ویرانی در جامعه‌اش رخ خواهد داد و مسؤولیتی را که بر دوش دارد پاک از یاد می‌برد.

از این جا، مسؤولیت از دیدگاه اسلام با خرد و آگاهی همراه است و در این باره، می‌بینیم که قرآن کریم در شناخت جهان هستی و زندگی انسانی و نیز در احساس

مسئولیت، در دهها آیه، بر نقش خرد و آگاهی تأکید می‌کند:

﴿الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ * وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلِ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ عَلَّمُوا إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾^۱؛ «آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگهای آن‌ها گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها، راههای سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ [آفریدیم]. و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم]. از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می‌ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است.»

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبَهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲؛ «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و [لی] جز دانشوران آن‌ها در نیابند.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعُوا مَن تَشَاءُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی بر نتابید در حالی که [سخنان او را] می‌شنوید و مانند کسانی مباشید که گفتند: شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند. به طور قطع بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند»

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَنَسْحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۴؛ «و کسانی که به پروردگارشان انکار آورند، عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است. چون در آن جا افکنده شوند، از آن خروشی می‌شنوند درحالی که می‌جوشد. نزدیک است که از خشم شکافته شود. هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان از

۲. عنکبوت/۴۳.

۱. فاطر/۲۷ - ۲۸.

۴. ملک/۶ - ۱۱.

۳. انفال/۲۰ - ۲۲.

ایشان پرسند: مگر شما را هشدار دهنده‌ای نیامد؟ گویند: چرا؛ هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید. و گویند: اگر شنیده بودیم یا تعقل کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم. پس به گناه خود اقرار می‌کنند و مرگ باد بر اهل جهنم.

به سبب نقش ارزنده علم و آگاهی، قرآن کریم تأکید کرده است که باید عمل بر اساس علم باشد و در صورت نبودن آگاهی، باید از دانشوران پرسید، تا به علم و آگاهی دست یافت. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾^۱؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن...»
﴿...فَسَأَلُوا أَهْلَ الْأَكْثَرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «...پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جو یا شوید.»

از ابو جعفر علیه السلام [= امام پنجم] نقل شده است: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن در آورد و سپس به او فرمود: پیش آی، پیش آمد، آن‌گاه فرمود: پس رو، پس رفت. خدا فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند، آفریده‌ای نیافریدم که پیش من از تو محبوبتر باشد. تو را کامل به کسی دهم که دوستش دارم. همانا روی امر و نهی من با توست و کیفر و پاداشم به حساب تو خواهد بود.»^۳

قرآن کریم از طریق بیان چندین پدیده خطرناک درباره این حقیقت سخن گفته است، پدیده‌هایی که بر اثر ضعف یا نبودن احساس مسئولیت و پای بند نبودن به روش علم و عقل در حرکت، در جوامع انسانی پدید آمده است برخی از این پدیده‌ها از این قرار است:

۱ - پدیده «درهم آمیختن حق به باطل». رغم این که مردم حق را می‌شناسند، آن را کتمان می‌کنند که قرآن کریم از این جهت، در چندین آیه، اهل کتاب را سرزنش کرده است:

خداوند خطاب به بنی اسرائیل فرموده است:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴؛ «و حق را به باطل درهم

۲. نحل/۴۳.

۴. بقره/۴۲.

۱. اسراء/۳۶.

۳. الکافی / ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.

نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می دانید، کتمان نکنید.»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ الْآخِرَ لَعَلَّهُمْ يُزْجَعُونَ﴾؛ «ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در میامیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با این که خود می دانید؟ و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید و در پایان [روز] انکار کنید. شاید آنان [از اسلام] برگردند.»

۲- پدیده دروغ بستن به خدا و بدون آگاهی چیزهایی را به او نسبت دادن، که قرآن کریم این پدیده را نیز سخت نکوهش کرده است:

﴿...قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَنَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «...بگو: به طور قطع، خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟»

۳- پدیده خیانت به امانتها و پیمانها، با وجود آگاه بودن از حقیقت و شناخت آن. خداوند در این باره فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر [او] خیانت مکنید و [نیز] در امانتهای خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد]. و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

ملاحظه می شود که آیه دوم بر نقش هوسها و خواسته های نفسانی در انحراف از راه علم و گرفتار شدن در خیانت به خدا و پیامبر و امانت تأکید می کند.

۴- پدیده خوردن اموال مردم از راه گناه، ستم و باطل و پیروی کردن از شهوت ها و خواسته ها، به رغم آگاهی از تجاوز و ستم. خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْنُوا بِهَا إِلَىٰ أَخْتَامِكُمْ فَتَأْكُلُوا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳؛ «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه،

۱. اعراف/۲۸.

۲. انفال/۲۷ - ۲۸.

۳. بقره: ۱۸۸.

قسمتی از] آن را به فضات مدهید، تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که خودتان هم می دانید.»

۵- پدیده صدور حکم، موضع گیری و مجادله کردن، در حالی که نه علمی باشد و نه دلیل و برهانی. خداوند فرموده است:

﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «هان، شما [اهل کتاب] همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که نسبت بدان دانشی ندارید محاجه می کنید؟ با آن که خدا می داند و شما نمی دانید.»

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است. منزّه است او. او بی نیاز است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی دانید به دروغ به خدا می بندید؟»

۶- پدیده از دست دادن بسیاری از منافع مادی و معنوی، بر اثر ناآگاهی و نداشتن شناخت از این منافع و نیز برخورد با آن براساس خواسته ها، شهوت ها و احساسات. قرآن کریم به بسیاری از این موارد اشاره کرده است تا آن را معالجه کند. چنان که خداوند درباره روزه فرموده است:

﴿...وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ...﴾^۳؛ «... و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است...». خداوند درباره کارزار فرموده است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴؛ «بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ

۱. آل عمران/ ۶۶.

۲. یونس/ ۶۸.

۳. بقره/ ۱۸۴.

۴. بقره/ ۲۱۶.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُلُوْا لِقَوْلِ رَبِّكُمْ كَلِمَةً حَسْبًا لَّكُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۱﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد.»
در باره شراب و قمار فرموده است:

﴿يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَا اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَاِنَّهُمَا لَآكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا...﴾^۲؛ «در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و [لی] گناهانشان از سودشان بزرگتر است...»
آیه از سردرگمی پرسش کننده درباره شراب و قمار سخن گفته است و نیز از سودهای این دو که انسان بر آن دست می‌یابد از قبیل آسایش یا منافع مادی که وی در این منافع از هوس خود پیروی می‌کند و غرایزش وی را به سوی آن سوق می‌دهد و او بر اساس گمان خویش عمل می‌کند، در حالی که در واقع، گناهان آن دو از این منافع افزونتر است.

همچنین در «قوانین ارث» از دیدگاه اسلام، خداوند در سیاق سخن گفتن درباره توزیع ارث بر حسب موازین اسلامی، فرموده است:

﴿اَبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُوْنَ اَيُّهُمۡ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا...﴾^۳؛ «... شما نمی‌دانید، پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند...». قرآن کریم از روش کافران در دوران جاهلیت درباره توزیع ارث انتقاد کرده است، زیرا آنان دختر و همسر را از ارث محروم می‌کردند، زیرا گمانشان بر این بود که این روش، بهترین روش و درست‌ترین روش در نگهداری اموال نزد وارثان است، یا این که گمان می‌کردند، فرزند حقیقی پسر است نه دختر که ممکن است با یک بیگانه ازدواج کند. از این رو، قرآن کریم به آنان توجه داده است که معیار در صلاحیت وارث، خواه پدر باشد و خواه پسر، آن است که سودمند باشد یا زیان رسان، نه مرد بودن و یا زن بودن. هرگاه انسان بمیرد؛ عمل او از هر چیزی بریده می‌شود، مگر از سه چیز که یکی از آن‌ها - چنان که در روایت آمده - فرزند صالح است. بنابراین، وارثی که صالح نباشد، زیان رسان است، خواه مرد باشد و خواه زن. پس

۲. بقره/۲۱۹.

۱. انفال/۲۴.

۳. نساء/۱۱.

زمینه‌ای برای آنچه جاهلیان درباره توزیع ارث می‌پندارند و جنسیت را معیار قرار می‌دهند وجود ندارد.

همچنین، انسان درباره صدقه که نوعی بخشش و فداکاری است، بر این پندار است که صدقه به مال و یا برخی از امورش زیان می‌رساند [درحالی که چنین نیست] خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً ذَلِكُ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفت و گوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.»

هنگامی که به قرآن کریم رجوع کنیم، می‌توانیم موارد فراوانی از نمادهای این پدیده را ببینیم.^۲ پیروی نکردن از حق و قانون الهی که نشانگر عقل و دانش در برابر نابخردی و ناآگاهی یا گمان و توهم است در این موارد یا احساس بی مسئولیتی در این زمینه، موجب می‌شود که جامعه یکی از عوامل ارزنده یکپارچگی خود را از دست بدهد و از جامعه یکپارچه و یک دست به جامعه پراکنده و چند دسته تبدیل شود.

۳- ستم و تجاوز

پدیده سوم: گسترش ستم و تجاوز. چرا که درهم آمیختن حق به باطل، سرپیچی از

۱. مجادله/ ۱۲ - ۱۳.

۲. از باب نمونه، می‌توان به ماده «خیر» در کتاب «المعجم المفهرس» رجوع کرد، تا موارد فراوانی را پیدا کنیم که قرآن کریم از خیر واقعی سخن می‌گوید، در حالی که ممکن است انسان بر حسب هوس و خواسته‌های نفسانی خود، آن را خیر نداند.

فرمان خرد و دانش، پیروی از گمان و توهم و خواسته‌های نفسانی در شناخت حق و از دست دادن احساس مسئولیتی، به وجود پدیده خطرناکی تغییر می‌یابد که جوامع انسانی از آغاز وجود خود، شاهد آن بوده‌اند. و زمانی که این پدیده، به یک پدیده همگانی تحوّل می‌یابد، این جوامع هر کدام پاره پاره و فرقه فرقه می‌شوند. این پدیده خطرناک، همان پدیده ستمگری و تجاوز برحق دیگران است و حتی این پدیده بر اثر عدم احساس مسئولیت در برابر خداوند و ضعف یا نبودن عامل کنترل‌کننده اراده و هوس، به پدیده ستم انسان بر خود و بر جهان هستی و طبیعت بدل می‌شود، امری که موجب فرود آمدن خشم الهی به اندازه‌ای می‌شود که انسان تصور می‌کند، خداوند با فرو فرستادن عذاب، بر وی ستم کرده است. از این رو، قرآن کریم، بارها بر آنچه در این آیه آمده، تأکید کرده است:

﴿...وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱؛ «...و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه

آن‌ها به خود ستم می‌کردند.»

این پدیده ستمگری به گونه‌ای روشن نشان می‌دهد که انسان از احساس مسئولیت در برابر خداوندی که وی را به جانشینی خود در زمین گمارده است تهی شده است، چرا که با ستمگری و تجاوز خود، حدود الهی را زیر پا نهاده، از پرستش خدا دست برداشته، احساس او به مسئولیت جانشینی و پای بندی او به این امانت کم شده و در رفتارش در این جهان و در زندگی اجتماعی و حتی نسبت به خودش، شریک خداوند گردیده است. خداوند به وجود این بُعد [= احساس بی مسئولیتی] در پدیده ستمگری در چندین مورد اشاره کرده و از آن جمله فرموده است:

﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ

فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲؛ «[خداوند]

برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مالی با هم] مساوی باشید و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید از آن‌ها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند، به تفصیل بیان می‌کنیم.»

از این مثل، محکوم کردن ستم با تمامی اشکالش به دست می‌آید، زیرا ستم نوعی تصرّف از سوی بنده و آفریده خدا در آفریدگان اوست و این، از قبیل برده انسان است که بنا حق در روزی و دارایی او شریک وی شود و انسان با این برده براساس بزرگ منشی برخورد کند، همان گونه که با مالک فعلی رفتار می‌کند.

آن‌گاه قرآن تأکید می‌کند که این ستمگری بدان سبب است که فرد ستمگر از هوس پیروی می‌کند و از دانش و آگاهی روی بر می‌تابد. از این رو، خداوند پس از بیان آیه یاد شده، چنین می‌فرماید:

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^۱؛ «بلکه کسانی که ستم کرده‌اند، بدون هیچ گونه دانشی هوسهای خود را پیروی کرده‌اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می‌کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود.»

تصویر زمانی روشن تر می‌گردد که خداوند این حقیقت را به موضوع فطرت انسانی و مقتضیات آن، یعنی به پای بندی به پرستش خدا و احساس مسؤولیت کامل در برابر آن ارتباط می‌دهد و این که این موضوع مقتضای دانش و شناخت در انسان است و بدون آن، انسان در منجلاب ستمگری و گمراهی خواهد افتاد. خداوند پس از دو آیه پیشین فرموده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «پس روی خود را بگرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

قرآن کریم با این سخنان، می‌کوشد انسان را به وحدتی باز گرداند که آن را از دست داده است و بر آن است این کار را از طرق ایجاد احساس مسؤولیت در انسان در برابر حق انجام دهد، همان حقی که خداوند آن را برای این انسان به عنوان دین، وضع و مقرر کرده است. قرآن پس از بیان این حقیقت، بر جلوگیری از پراکندگی و اختلاف تأکید می‌کند:

﴿...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۱؛ «... و از مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند.»

تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری

قرآن کریم درباره مصادیق فراوان ستمگری به طور گسترده سخن گفته است، تا این پدیده خطرناک و آثار آن را روشن سازد و به معالجه این پدیده و پیامدهای ویرانگر آن پردازد. در این جا به برخی از نشانه‌های این تصویر اشاره می‌کنیم:

۱- قرآن کریم انواع ستمگری را همان گونه که ستمی برای دیگران است ستمی برای خود شخص دانسته است، چرا که زبانی که خود انسان می‌بیند از زیان دیگران بیشتر است. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ كُلَّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۲؛ «و اگر برای هر کسی که ستم کرده است آنچه در زمین است می‌بود، به طور قطع آن را برای [خلاصی و] باز خرید خود می‌داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان ستم نرود.»

۲- قرآن کریم، مصادق‌های متعددی برای ستم بیان کرده است که به خود انسان و رابطه او با خدا و جهان هستی و طبیعت و برادرش انسان مربوط می‌شود. لیکن شرک به خدا را سخت‌ترین و بزرگترین نوع ستم دانسته است، زیرا قرآن آشکارا بیان کرده که ممکن است خداوند هر گناه و ستمی را بر مردم ببخشد، جز شرک به خدا که هرگز بخشوده نخواهد شد. خداوند چنین فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾^۳؛ «مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده نمی‌بخشد و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد...»

۳- خداوند دروازه توبه از ستم را به طور گسترده گشوده، بازگشت از آن به سوی خدا

۲. یونس/۵۴.

۱. روم/۳۱-۳۲.

۳. نساء/۴۸.

را امکانپذیر دانسته و مردم را بدان تشویق کرده و فرمان داده است:

﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱؛ «... و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، به طور قطع خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

۴- قرآن به انسان اجازه داده که ستم را از راه مقابله به مثل از خود دفع کند. البته، در این باره میان ستم شخصی و ستم اجتماعی تفاوت قایل شده، زیرا که در ستم شخصی انسان را به بخشش و گذشت تشویق کرده، در حالی که در ستم اجتماعی به انسان فرمان داده است که آن را دفع کند و مسئولیت این دفاع را بر دوش گیرد. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَ لِمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَ لِمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۲؛ «و کسانی که چون ستم برایشان رسد، یاری می جویند [و به انتقام بر می خیزند] و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که در گذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد. و هر که پس از ستم [دیدن] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] برایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در [روی] زمین بناحق سر بر می دارند. آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و هر که صبر کند و در گذرد، مسلماً این از اراده قوی [در] کارهاست.»

﴿...فَمَنْ آعْتَدِي عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا آعْتَدِي عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۳؛ «... پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.»

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ

۲. شوری/ ۳۹ - ۴۳.

۱. نساء/ ۶۴.

۳. بقره/ ۱۹۴.

يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا^۱؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.»

۵- افزون بر آنچه گفته آمد، قرآن کریم در چندین مورد اشاره کرده است که وقتی ستم به وضعیت همگانی در جامعه تبدیل شود و فریضه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و یا احساس مسئولیت در برابر خدا ضعیف شود، این وضعیت به نابودی جامعه، فرود آمدن عذاب دنیوی به این جامعه و آشکار شدن تبه‌کاری در خشکی و دریا منجر خواهد شد. خداوند می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيُّدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که باز گردند.»

﴿فَلَوْلَا كَانِ مِنَ الْاَقْرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ اَوْ لَوْ اَبَقِيَّةٌ يَنْهَوْنَ عَنِ الْاَفْسَادِ فِي الْاَرْضِ اِلَّا قَلِيلاً مِمَّنْ اَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الْاَذْبَانَ ظَلَمُوا مَا اَتْرَفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ * وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَاَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾^۳؛ «پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزهکار بودند. و پروردگار تو [هرگز] بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاح‌گرند، به ستم هلاک کند.»

۴- تسلیم شدن در برابر ستم

پدیده چهارم: تسلیم شدن در برابر ستم و پذیرش استضعاف است. در هنگام بررسی پدیده ستمگری، دانستیم که ستم انسان، گاهی به خود او مربوط می‌شود و گاهی به جهان

۲. روم/۴۱.

۱. نساء/۷۵.

۳. هود/۱۱۶-۱۱۷.

هستی و طبیعت و یا به خدای بلند مرتبه. گاهی این ستم به برادر وی، انسان مربوط می شود و به همین سبب، ما در برابر خود، پدیده ستمدیدگان و مستضعفان را در جامعه انسانی می بینیم.

گاهی فرد ستمدیده در صدد انتقام بر می آید و به دفاع از حق خود می پردازد و این هنگامی است که ستم بر جامعه انسانی باشد و او مسئولیت دفاع از این جامعه را در برابر خدا بر دوش گیرد و با دفاع وی عدالت در جامعه تحقق پیدا کند و زندگی راه درست خود را پیش گیرد و جلو انحراف گرفته شود. همان گونه که پیشتر به این موضوع اشاره کردیم.

اما گاهی انسان ستمدیده محروم از مسئولیتی خویش در برپایی عدالت و حق و در جانشینی که از سوی خداوند دارد شانه خالی می کند و این، بر اثر پیروی از هوس و عشق به راحتی، آسایش، دنیا و شهوت ها ولذتهای آن و بهره جوییهای بی ارزش از دنیاست، یا بر اثر از دست دادن منافع دنیوی و ترجیح دادن دنیا بر آخرت و لذا ستم و فساد را می پذیرد و درباره آن سکوت اختیار می کند و آن را هم برای خود و هم برای دیگران می پسندد و حتی گاهی در این ستمگری و فساد سهم می گیرد، بدین معنا که به پیرو و یاور ستمگر بدل می شود و پیامد و مسئولیت ستم آن ستمگر و خودکامه خود خواه را بر دوش می گیرد.

از این رو، در جامعه انسانی با پدیده دیگری رو به رو می شویم و آن، پدیده «محرومیت پذیری» در روابط اجتماعی است و این، پدیده خطرناکی است که به موضوع اثرگذاری هوس و عشق به دنیا بر احساس مسئولیت در برابر خداوند بلند مرتبه، ارتباط پیدا می کند.

قرآن کریم از این پدیده در دو بُعد سخن گفته است:

اول: در بررسی پدیده ستمگری اشاره کردیم که باید همه انسان ها برای ستیز با پدیده «محرومیت اجتماعی» بار مسئولیت را بر دوش گیرند، حتی اگر از راه جنگ و پیکار باشد.

دوم: باید خود فرد محروم و مستضعف نیز در برابر پدیده یاد شده احساس مسئولیت کند و در برابر این ستم پایداری به خرج دهد و آن را نپذیرد و اگر چنین نکند،

خود این مستضعف نیز از مصادیق ستمگران بر خویشان خواهد بود. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّيْهُمْ أَلْمَلَيْكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱؛ «کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن کریم در چند جای دیگر اشاره کرده است: انسان مستضعفی که تن به ستم می‌دهد، در وز رستاخیز، مسؤولیت این ستم را بر دوش خواهد داشت و برای این وضعیت و پیروی از ستمگر و مستکبر، هیچ توجیهی نخواهد داشت. چه، این توجیه، عذاب را از او بر نمی‌دارد و همچنین، فرد ستمگر و مستکبر نیز عذاب او را بر دوش نخواهد گرفت. خداوند چنین فرموده است:

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ آلِيلٍ وَ الْنَهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ أَسْرُوا الْأَنْدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲؛ «... و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدید [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل و] گفت و گو می‌کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست] برتری داشتند، می‌گویند: اگر شما نبودید به طور حتم ما مؤمن بودیم. کسانی که [ریاست و] برتری داشتند به کسانی که زیر دست بودند، می‌گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست

۱. نساء/۹۷.

۲. سبأ/۳۱ - ۳۳. نیز به سوره احزاب، آیات: ۶۶ - ۶۸ و سوره اعراف، آیات: ۳۸ - ۳۹ رجوع کنید.

و [برتری داشتند، می‌گویند [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن‌گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند غلها می‌نهم. آیا جز به سزای آنچه انجام می‌دادند می‌رسند؟»

هنگامی که جامعه به طور همگانی از احساس مسئولیت در برابر ستم‌شانه خالی می‌کند، خواه این افراد بی‌مسئولیت مستضعف باشند و خواه مستکبر، آن جامعه به جامعه‌ای بدل می‌شود که بر خویشتن ستم می‌کند و سزاوار است که این جامعه به عذاب دچار شود و نابود گردد. این بی‌مسئولیتی به تقسیم شدن جامعه، به طبقه مستکبر و مستضعف و برخوردار و محروم می‌انجامد - د رآینده این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد - و این جامعه نیرو و توان خود را برای تکامل و پیشرفت و پیاده کردن عدالت و آرامش از دست می‌دهد.

۵- پسندیدن ستم

پدیده پنجم: پسندیدن ستم. وقتی که ستم در جامعه انسانی پای گیرد و مدتها ادامه پیدا می‌کند و رنگ و شکل اجتماعی به خود می‌گیرد، به یک قانون اجتماعی و اخلاق زشت انسانی و سنت و رسومی بدل می‌شود که انسان بدان چنگ می‌زند و آن را جزئی از وجود خود و الگویی عالی از حرکت خود می‌داند و این، همان چیزی است که قرآن کریم در موارد و تک‌واژه‌های فراوانی بدان اشاره می‌کند:

۱- واژه پرستش‌بتها و نمادهای هستی و طبیعی. چرا که این پرستش به سان حالتی انحرافی در حرکت انسان، آغاز شد و سپس پایدار شد تا این که بتدریج جزئی از زندگی و وجود او شد که آن را می‌پسندید و به دفاع از آن می‌پرداخت، با این که پرستش‌بتها از بزرگترین انواع ستم است.

۲- واژه اقتدا به سرکشان و مستکبران و پیروی از آنان. آن‌گونه که پیشتر در هنگام تفسیر برخی از آیات قرآنی بدان اشاره کردیم.

۳- واژه رفتار نادرست اجتماعی نظیر کشتن و فساد در زمین و حکومت بر ناتوانان و استثمار آنان و بر این باور بودن که این رفتار، حق طبیعی یا صلاح در زمین است. این

پدیده، همان چیزی است که قرآن کریم بدان اشاره می‌کند:

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾^۱؛ «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم، آگاه گردانیم؟ [آنان] کسانی‌اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

پنجم: اثرگذاری هوس بر احساس وحدت منافع و سرنوشت و هدف

انسان در مرحله وحدت فطری، به صورت روشن، احساس می‌کرد که اهداف، منافع و سرنوشت او، اموری است که میان او و دیگر انسان‌های هم‌نوع او مشترکند و ردّ و بدل می‌شوند. چه، جامعه انسانی در آن روزگار محدود بود و این محدودیت به انسان امکان می‌داد که این اشتراک در اهداف، منافع و سرنوشت و نیز این تبادل منافع را به روشنی ببیند و حتی آن را با دست‌ان خود لمس کند و در نتیجه، در جهت عملی شدن این احساس که از لحاظ اجتماعی و عملی ردّ و بدل می‌شود بکوشد تا این اهداف، منافع و مصالح تأمین شود و به همین سبب، یکپارچگی و همبستگی جامعه تحقق می‌یافت.

لیکن جامعه انسانی تحول یافت و به سبب اثرگذاری هوس، این عامل وحدت نیز آسیب دید و جامعه از مرحله یکپارچگی به مرحله ناسازگاری، درگیری و چند دستگی منتقل شد.

درباره اثرگذاری هوس [بر وحدت جامعه انسانی] و پیامدهای آن دو نظریه وجود دارد: یکی نظریه علامه طباطبایی و دیگری نظریه شهید صدر.

نظریه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نظریه خود را از اندیشه و نظریه «استخدام فطری» که پیشتر بدان اشاره شد، آغاز کرده و بیان داشته است که: انسان به طور فطری می‌داند که نمی‌تواند تمامی نیازمندیهایش را بر آورده کند، مگر از راه به کار گرفتن دیگران و به همین سبب، این آگاهی فطری وی را واداشت که به اندیشه تبادل منفعت با دیگر هم‌نوعان خود بیفتد

و این کار را از طریق «به کارگیری متقابل» که میان او و آنان ردّ و بدل می‌شد، انجام داد و در نتیجه، جامعه‌ای هماهنگ، همیار و یکپارچه به وجود آمد.

لیکن همین عامل فطری [وحدتِ جامعه] یعنی عامل «استخدام» در مرحله بعدی به یکی از عوامل بهره‌کشی بدل شد که جامعه را به جدایی و چند دستگی کشانید. چه، تحول حرکت طبیعی و اجتماعی انسان از یکسو و اختلاف او با دیگران بر سر امکانات و تواناییها و افزودن آن از سویی دیگر، انسان تواناتر را با همان انگیزه فطری استخدام و اداشت که به بهره‌کشی و استثمار دیگر انسان‌ها بپردازد، به گونه‌ای که بیش از آنچه به دیگران می‌دهد، از آنان بستاند و بدین سبب، جامعه انسانی، پس از یکپارچگی، به جامعه استثمار و اختلاف بدل شد.

علامه طباطبایی قدس سره به این مطلب، چنین اشاره کرده است:

«این فرمان، یعنی فرمان انسان به تشکیل جامعه مدنی و عدالت اجتماعی، فرمانی است که انسان از روی ناگزیری آن را صادر کرد، و گرنه هرگز حاضر نبود با اجرای این فرمان آزادی و اختیارش را محدود کند و این، معنای همان سخن معروف است: «الانسان مدنی بالطبع» یعنی انسان بر حسب سرشت خود، مدنی است و به عدالت اجتماعی فرمان می‌دهد. چرا که - پیشتر بیان کردیم - نیاز او به «استخدام» و بهره‌کشی از دیگران، ناگزیرش ساخت که به زندگی اجتماعی و به دنبالش به عدالت اجتماعی تن در دهد. از این رو، هر اندازه و در هر جایی از دنیا که انسانی نیرومندتر از دیگران و برآنان مسلط شد، فرمان اجتماعی مدنی و عدالت اجتماعی ضعیف‌تر شد، زیرا انسان نیرومند، حق انسان ناتوان را رعایت نمی‌کند و ما امروز شاهدیم که چگونه ملت‌های ناتوان از دست ملت‌های نیرومند رنج می‌برند و تاریخ، تا امروز به همین منوال جریان داشته، به رغم این که ادعا می‌شود، دوران تمدن و آزادی است. این معنا از این سخنان خداوند استفاده می‌شود:

﴿...إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱؛ «...راستی او ستمگری نادان بود»

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾^۲؛ «به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده است»

«...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَلْبُومٌ كَفَّارٌ»^۱؛ «...به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است.»
«...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَىٰ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبَ»^۲؛ «حقاً که انسان سرکشی می‌کند. همین که خود را بی نیاز پندارد.»^۳

خلاصه آنچه علامه طباطبایی در این زمینه ارائه می‌دهد آن است که نادانی و ستمگری که انسان بدان توصیف می‌شود و در نتیجه آن، اختلاف در جامعه پدید می‌آید، از حالت پافشاری انسان در استخدام دیگران از یک سو؛ و از تفاوت امکانات، قابلیت‌ها و استعداد‌های افراد بشر از سوی دیگر، نشأت می‌گیرد. امکانات و استعداد‌هایی که به برخی این توان را می‌دهد که برخی دیگر را به خدمت گیرد و از وی بهره‌کشی کند.

نظریه شهید صدر

سید شهید صدر قدس سرّه نظریه خود را به گونه‌ای ژرف‌تر و روشن‌تر بیان کرده است و ما این نظریه را پیشتر و در آغاز این فصل نیز از وی نقل کردیم «همچنین، شهید صدر در هنگام بحث از پایه‌های انقلاب، این موضوع را در ضمن بیان نخستین پایه انقلاب، مطرح کرده است. چرا که او چنین می‌گوید: «تاریخ بشری از آغاز دیرینه‌ترین دورانهای بهره‌کشی، شاهد دو پایه مختلف برای انقلاب بوده است:

پایه نخست: احساسات شخصی بر افروخته شده بر اثر ستم ستمگران و پایمال شدن حقوق و منافع جامعه توسط این ستمگران که در دل‌های محرومان و ستم‌دیدگان انباشته می‌شود. این احساسات به تدریج در مستضعفان به وجود می‌آید و کشش پیدا می‌کند و هر زمان که وضعیت آنان بدتر و بر ستمگری و بهره‌کشی بهره‌کشان افزوده می‌شود، احساس آن‌ها نیرومندتر می‌گردد. برای این که این احساس به انقلاب تبدیل شود، نیاز به مرکزی دارد که آن را متمرکز سازد و جهت دهد و این مرکز، همان رهبری است که مستضعفان را در مبارزه و انقلاب شان علیه استثمارگران رهبری می‌کند.

هرگاه این پایه را به طور ژرف بررسی کنیم، در می‌یابیم که با احساسات شخصی و مادی که آفریده شرایط بهره‌کشی است داد و ستد دارد، زیرا که بهره‌کشی، احساس

۲. علق/ ۶ - ۷.

۱. ابراهیم/ ۳۴.

۳. میزان، ج ۲، ص ۱۱۷.

شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی ریزی می‌کند و توجه فردی به دارایی و قدرت را افزایش می‌دهد.^۱

شهید صدر با این دو سخن بیان کرده است که بهره‌کشی اجتماعی که انسان در حرکت اجتماعی خود، آن را اعمال می‌کند، یک خصلت نفسانی و روانی را در او به وجود می‌آورد که ما آن را خصلت «منیت» می‌نامیم و انسان از طریق این خصلت می‌کوشد بر ذات و شخص خود تکیه کند و کاری به مصالح و مفساد اجتماعی و حتی کاری به مصالح و مفسادی که از این جامعه نصیب او می‌شود، ندارد بلکه از طریق هوسها و خواسته‌های ذاتی و شخصی خود و خصلت «منیت» با آن‌ها برخورد می‌کند و هیچ توجهی به مصالح اجتماعی ندارد.

آن‌گاه این حالت [و خصلت منیت] در انسان نیرومند می‌شود تا به درجه‌ای می‌رسد که در آن دست به بهره‌کشی [از هم‌نوعان خود] می‌زند. آن‌هم، تنها به دلیل بهره‌کشی و ابراز «منیت» و یا به دلیل برخورداری از قدرت و ثروت و منظور بهره‌کشی و ابراز منیت محض، بی‌آن‌که به اشباع غریزه یا برآوردن خواسته‌ای نیاز داشته باشد، بلکه بهره‌کشی و قدرت و حکومت، خود به تمایل و خواسته ذاتی او بدل می‌شود.

این خصلت را خواننده می‌تواند در قرآن کریم ببیند، آن‌گاه که درباره فساد کنندگان در زمین و افراط‌گرانی که در تأمین نیازها، یا در روابط خود با مردم افراط می‌کنند و ستمگرانی که در حکومت و رفتارشان ستم روا می‌دارند، سخنی می‌گوید. به عنوان نمونه‌ای برای این افراط و ستمگری داستان قارون را نقل می‌کنیم. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَأَتَيْنَاهُ مِنْ آلْكَنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُمْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَآكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ إِنَّهُ لَدُوٌّ حَظِيٌّ عَظِيمٌ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ

وَعَمَلٍ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّبُهَا إِلَّا الْأَصَابِرُونَ * فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ^۱؛ «قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن‌ها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آن‌گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد. [قارون] گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند؟ و مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهانشان نیست. پس [قارون] با کوبه خود بر قومش نمایان شد، کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، به ما [هم] داده میشد؛ واقعاً او بهره بزرگی [از ثروت] دارد. و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما، برای کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند.

آن‌گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کند و [خود نیز] نتوانست که از خود دفاع کند.»

این آیات به اموال و گنجهایی اشاره می‌کند که قارون در اختیار داشت و خداوند آن‌ها را به وی داده بود، به گونه‌ای که نمی‌توانیم تصور کنیم که او نیازی به مال و مقام داشته است. از این رو، همه مردم آرزو می‌کردند که‌ای کاش آنچه به او داده شده، به آنان نیز داده می‌شد. همچنین، این آیات به اندرزی اشاره می‌کند که قوم قارون به وی می‌دادند و آن این که وی نیکی کند، همان گونه که خدا به او نیکی کرده است و در برخورد با ثروت، میان دنیا و آخرت توازن برقرار کند و از ستم‌گری و فساد انگیزی در زمین خودداری نماید. اما قارون، به رغم همه این اندرزها، به ستم‌گری، فساد و جنایت‌هایش ادامه داد تا بر شخص و توان خود پای فشارد.

همچنین، می‌توانیم به قوم عاد، ثمود و فرعون صاحب خرگاهها مثل بزیم. خداوند

می‌فرماید:

﴿الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آتَتْهُ لَمَّ يَخْلَقُ مِثْلَهَا فِي أَلْبَادِ *
وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَفُوا فِي أَلْبَادِ *
فَاكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾^۱؛ «مگر ندانسته‌ای که پروردگارت
باعاد چه کرد؟ صاحب [بناهایی چون] تیرک‌های بلند، که مانندش در شهرها ساخته
نشده بود؟ و با تمود، همانان که در درّه، تخته سنگها را می‌بریدند؟ و با فرعون صاحب
خرگاهها [و بناهای بلند]؟ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آن‌ها بسیار
تبهکاری کردند. [تا آن‌که] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت.»

وضعیت سرکشی و فسادگری بسیار در سرزمینی که این گروهها حاکم بودند و این
وضعیت از برتری جویی و خود خواهی برخی از آنان و نیز از افراط و فسادگری و
ستمگری آنان با انگیزه هوسرانی و منیت و بهره‌کشی به وجود آمده بود، سرانجام آن
گروهها و جوامع شان را به اختلاف، پراکندگی و نابودی کشانید.

دهها نمونه‌های قرآنی وجود دارد که خواننده می‌تواند آن‌ها را در قرآن کریم
مشاهده کند و این نمونه‌ها درباره حالت‌های اسراف، سرکشی، فسادگری و ستم سخن
می‌گویند و این حالتها به صورت خصلتهایی اصیل و ملکه‌ای جدایی‌ناپذیر برای انسان در
می‌آید که در آن از طریق شیوه رفتارش بر ذات و شخص خود پای می‌فشارد.

بدین سبب، انسان در رفتار خود، به جای این که بر اساس احساس وحدت منافع،
اهداف و سرنوشت گروهی عمل کند، بر اساس احساس «منیت» و توجه به منافع فردی و
شخصی عمل می‌کند، امری که به بهره‌کشی، فسادگری در زمین و تجاوز منجر می‌شود و
به همین دلیل، جامعه از هم می‌پاشد و یکپارچگی‌اش از میان می‌رود و نابود می‌شود.

فصل دوم

درمان اختلاف از طریق دین و شریعت

پیش درآمد^۱

۱- پیشرفت اختلاف

پس از پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به سبب تأثیرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آن، عوامل این وحدت به تدریج اثرگذاری خود بر جامعه انسانی را از دست داد، به ویژه پس از آن که این جامعه تحوّل پیدا کرد و به رشد و پیچیدگی آن در فعالیتهای، منافع و اهداف، امکانات و فرصتهای موجود برای انواع بهره‌کشی، یا در ژرفتر شدن و رو به وخامت نهادن اثرپذیری این عوامل وحدت [از هوسها] افزوده شد و کار به جایی رسید که این عوامل، تأثیرگذاری خود بر وحدت را از دست داد. چه، هدایت عوامل یاد شده، هدایتی عمومی بود که این جزئیات را در بر نمی‌گرفت و در قد و قواره آن نبود که اوضاع و پدیده‌های اجتماعی و روانی‌ای را که پیشتر درباره‌اش سخن

۱. ما به طور اساسی در این فصل، بر آنچه استاد ما شهید صدر در جزوه خود به نام «خلافة الانسان و شهادة الانبياء» و نیز در درسهایش پیرامون تفسیر موضوعی با عنوان «عناصرالمجتمع الانسانی» مطرح کرده است، تکیه کردیم. همچنین خوب است برای فهمیدن نظریه‌استاد، به برخی از بخشهای کتاب «اقتصادنا» رجوع شود. ما پاره‌ای از پیش درآمدها و توضیحات و مثالها را بر نظریه استاد افزودیم و انتقادات و اضافات چندی را یادداشت کردیم.

گفتیم، علاج کند. به ویژه که برخی از این پدیده‌ها از یکسو مبهم و پیچیده بود و از سویی دیگر مقداری تازگی در آن بود و نیاز به تجربه داشت و از جهت سوم، زمینه تأویل، توجیه و تفسیر در آن وجود داشت.

بر اثر این تحوّل ژرف اجتماعی بود که دوران دگرگونی و تحول به وسیله دین و حلّ اختلاف در سطح شریعت و تشکیل جامعه بر پایه شریعت فرا رسید، تا جامعه بار دیگر به وحدت فطری خود باز گردد، لیک این بازگشت می‌باید بر پایه نوینی استوار باشد که با تحوّل زندگی نوین انسانی همخوانی بیشتر داشته باشد و نیز انسان را به دوران فطری‌اش باز گرداند. اما این پایه نوین باید از پایه فطرت تنها که توانست در دوران نخست زندگی انسان در روی زمین، وحدت را تحقق بخشد نیرومندتر باشد. این پایه نوین، همان دین در مرحله «شریعت» و قانونگذاری است.

از لا به لای آنچه قرآن درباره واقیعت تاریخ بشری مطرح می‌کند، چنین به دست می‌آید که دوران شریعت، دوران اصلی در تاریخ و حرکت بشری، به طور کلی، به شمار می‌رود.

۲- دین در سطح شریعت

از قرآن کریم به دست می‌آید که با پیشرفت اختلاف [در جامعه انسانی] دین هم به گونه‌ای روشن به پیش رفت، و این پیشرفت از طریق دو پدیده به هم پیوسته و مهم در نزول دین الهی، صورت گرفت، دینی که برای اصلاح جامعه انسانی و تحول اجتماعی در این جامعه و نیز به خاطر وجود اختلاف رو به رشد و حلّ این اختلاف آمد و این دو پدیده عبارتند از: شریعت و رهبری.

الف - پدیده شریعت

وظیفه وحی الهی و نبوت، یعنی «دین» در دوران وحدت فطری بر توجیه و رهنمود فطرت و بیان نشانه‌های آن منحصر بود. همان گونه که پیشتر بدین موضوع اشاره شد. لیکن هنگامی که جامعه تحوّل یافت و اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری نیز رشد پیدا کرد، ادیان الهی با وظیفه تازه‌ای رو به رو شد، چرا که وظیفه دین گسترده شد و در

مرحله وجود اختلاف پیشرفته و تحول یافتن وحی الهی به آمدن «شریعت»، پر دامنه‌تر گردید. نبوت با کتاب آسمانی آمد تا شیوه زندگی اجتماعی انسان‌ها را برای آنان تعیین کند، مشکلاتشان را برطرف سازد، برای اعمال و رفتار آنان قانون وضع کند، نشانه‌های روابط مطلوب در جوامع ایشان را مشخص نماید و درباره اختلافاتشان به داوری میان آنان پردازد.

بدین ترتیب، دوران جدید جامعه انسانی با پدیده وجود شریعت به سان یک چهارچوب و حالتی برجسته برای سامان دادن زندگی اجتماعی در اندرون جامعه انسانی از دوران پیشین متمایز شد، به گونه‌ای که شریعت، نقش توجیه‌گر و تعیین‌کننده روابط مختلف و گوناگون در اندرون جامعه را برعهده گرفت.

ب - پدیده رهبری

پدیده شریعت به تنهایی نمی‌توانست اختلاف را حل کند، زیرا که محض بیان راه و روش و تشخیص نشانه‌های رفتار برای درمان برخی از مشاغل و عوامل نظیر مشتبه شدن حق به باطل، یا اوهام و گمانه‌ها و دیگر عوامل اختلاف بسنده نیست بلکه به وجود رهبری میدانی نیاز دارد که حق و عدالت را پیاده کند و ستمگری و تجاوزگری را دفع نماید و این نیاز را می‌توان در «پدیده رهبری» و تحول نبوت به «نبوت فرمانروا» که ما از آن به «امامت» تعبیر می‌کنیم، جستجو کرد. این پدیده، همان پدیده بنیادین دوم است که جامعه اختلاف پیشرفته به وسیله آن از دیگر جوامع تمایز پیدا می‌کند، جامعه‌ای که عملیات تحول و اصلاح در آن را پیامبر رهبری می‌کند و براساس شریعت و دین به حل اختلاف می‌پردازد.

از اینرو، از این پدیده، به پدیده «نبوت فرمانروا» تعبیر می‌کنیم. چرا که پیامبر، نقش «پیشوا» و فرمانروایی را ایفا می‌کند، به اداره عملیات اصلاح اجتماعی و ساماندهی روابط اجتماعی براساس شریعت می‌پردازد و یا به طور مستقیم بر این روابط و اجرایی کردن دین در جامعه نظارت می‌کند. بنابراین، پیامبر به طور مستقیم، عملیات اصلاح، اجرای قانون، هدایت و ساماندهی جامعه را رهبری می‌کند و تنها مسؤولیت نبوت را برعهده ندارد که مقصود از آن، ابلاغ، توجیه، ارشاد و هدایت به مقتضیات و حالتهای

فطری است.

همچنین، می‌توان از «پدیده رهبری» به پدیده‌ای تعبیر کنیم که می‌کوشد «حکومت الهی» و جامعه انسانی وابسته به وحی الهی تشکیل دهد. بر این اساس، اندیشه «تشکیل حکومت» ریشه دینی دارد. هر چند می‌توان گفت: اندیشه تشکیل حکومت، در اصل وجود اجتماعی و تاریخی‌اش، اندیشه‌ای نبوی و دینی بوده و برای درمان پدیده اختلاف رو به رشد و پیچیده در جوامع انسانی آمده است.

روشن است که دو پدیده شریعت و رهبری، هر کدام به طور اساسی به دیگری وابسته است، زیرا در حکومت الهی یا رهبری و یا نبوتی که در آن پیامبر، رهبر و فرمانده باشد، حکومت و روابط اجتماعی بر طبق شریعت انجام می‌شود که خداوند این شریعت را بر این فرمانروایان پیامبر فرو فرستاده است. قرآن کریم به این دو پدیده و رابطه میان آن دو، چنین اشاره کرده است:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱؛ «مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

ما برای این که این موضوع، یعنی «رشد اختلاف اجتماعی» و «دین در سطح شریعت» را توضیح دهیم و درباره آن‌ها سخن بگوییم، دو جستار را یادداشت و در این دو جستار آنچه را شهید صدر بیان کرده مورد بررسی قرار می‌دهیم، چرا که شهید صدر گفته است: میان رشد اختلاف اجتماعی و ضرورت وجود دین در سطح شریعت برای

حلّ این اختلاف پیشرفته، پیوند استوار وجود دارد.

جستار نخست: رشد اختلاف اجتماع

بیشتر بیان کردیم که اختلاف از طریق اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آغاز شد. لیکن این اختلاف به وسیله دو عامل مهم در میان مردم رشد کرد: یکی تحول اجتماعی و دیگری تحول و رشد مقدار اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری و این تحول در روابط اجتماعی و به طور کلی واحدهای نظام اجتماعی، شکل اجتماعی به خود گرفت و به درمان با روش و شیوه‌ای جدید، نیاز پیدا کرد. برای توضیح این مطلب لازم است چند نکته را یاد کنیم:

اول: تقسیم شدن جامعه به چند گروه

جامعه انسانی در روابط اجتماعی و در تمامی واحدهای اجتماعی، شکل جدید اجتماعی به خود گرفت و این شکل جدید آن بود که جامعه انسانی به چند گروه تقسیم شد که ما، هم اینک از سه گروه اصلی نام می‌بریم:^۱

۱- گروه مستکبران: این گروه کسانی هستند که بر جوامع خود یا ملت‌های دیگر سلطه پیدا می‌کنند و برحسب خواسته‌ها، تمایل‌ها و منافع خود به آنان فرمان می‌رانند و نقش آنان، نقش برتری جویی بر عموم مردم و بهره‌کشی از آنان و نیروهایشان در راه منافع ویژه خود می‌باشد و تواناییها و امکانات موجود در طبیعت و جهان هستی و نیز امکانات جوامع خود و یا دیگر جوامع را تنها در انحصار خود در می‌آورند، بی آن که عدالت را درباره مردم یا منافع این مردم رعایت کنند و این کار را با این ادّعا انجام می‌دهند که به سبب برخورداری از قدرت و نیرو، یا وابسته بودن به طبقه یا نژادی خاص و یا به این دلیل که شناخت مصالح را آن‌ها به عهده دارند، نه خدا و مردم، از دیگران برترند. اینان

۱. در فصل نخست کتاب، عوامل این تقسیم شدن و اختلاف را بیان کردیم و در این جا بار دیگر این پدیده را عرضه می‌داریم تا پیش درآمدی باشد برای ورود در عرصه پژوهش آن و پژوهش آثار و درمان آن از دیدگاه قرآن. به منظور بررسی این گروه‌های اجتماعی به سومین درس از کتاب: «المدرسة القرآنية»، به قلم شهید صدر رجوع کنید.

در گروه عناصری که نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهد، خود را در جایگاه خداوند قرار می‌دهند. از این گروه در ادبیات سیاسی امروز، به «استثمارگران» و «خودکامگان» یاد می‌شود.

قرآن کریم از این مستکبران با تعبیر گوناگون یاد کرده است که به ماهیت رفتار آنان در جامعه و آثار آن بر مردم ارتباط دارد. می‌توانیم این تعبیر را از طریق برخی عناوین در قرآن به دست آورد و این عناوین عبارتند از:

«مفسدین». خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدِّعِي آبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخِيبي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌دانست: پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود.

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ﴾^۲؛ «و چون ریاستی یابد، کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تبهکاری را دوست ندارد.»

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^۳؛ «پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون سرپرست مردم شدید، در زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟»

﴿أَمْ نَجْعَلُ الْأَبْدِينَ الْأُمَمَ الْأَعْمَىٰ وَمِعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْأُمَمَتِينَ كَالْفَجَّارِ﴾^۴؛ «یا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، چون مفسدان در زمین می‌گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم؟»

«مترفین». خداوند فرموده است:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۵؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم، تا د

۲. بقره/۲۰۵.

۴. ص/۲۸.

۱. قصص/۴.

۳. محمد/۲۲.

۵. اسراء/۱۶.

رآن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیر و رو کنیم.»

﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾^۱؛ «و [ما] در هیچ شهری هشدار دهنده‌ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم.»

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾^۲؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم.»

«مصرفین». خداوند فرموده است:

﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ لِمَنْ الْأَمْسِرِينَ﴾^۳؛ «سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندان او از قوم وی در حالی که بیم داشتند از آن که مبادا فرعون و سران آن ها ایشان را آزار رسانند و در حقیقت، فرعون د رآن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران بود.»

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْأَمْسِرِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۴؛ «و فرمان افراطگران را پیروی نکنید. آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.»
«طاغوت». این عنوان در قرآن کریم، در برابر الله و پستش او مطرح شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَىٰ اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾^۵؛ «و آنان که خود را از طاغوت دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من.»

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ

۱. سبأ/۳۸.

۲. زخرف/۲۳.

۳. یونس/۸۳.

۴. شعراء/۱۵۱ - ۱۵۲.

۵. زمر/۱۷.

أَلطَّاعُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱؛
«کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه
طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف
است.»

نیز از این عنوان در قرآن کریم به طاغی و طاغیه تعبیر شده است. چنان که در سخن
خداوند آمده است:

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَاصُوا بِهٖ بَلْ
هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ﴾^۲؛ «اما ثمود به [سزای] سرکشی [خود] به هلاکت رسیدند.» عنوانهای
دیگری از این قبیل در قرآن به چشم مخی خورد. نقطه مشترک همه این عنوانها آن است
که آن است که آنان حدود خداوند را در حرکت خویش زیر پا نهادند و به همین سبب،
«اسراف کردند»، «فساد نمودند»، «برتری جستند» و «سرکشی کردند». هر عنوانی
نشانگر زیر پا نهادن این حد الهی یا آن حد الهی است.

از طریق این اوصاف و رفتاری که نتیجه این اوصاف است و قرآن کریم درباره آن
سخن گفته است، به ماهیت رابطه این گروه از یک سو و سایر مردم از سوی دیگر و
زمین و طبیعت از سوی سوم، پی می‌بریم. چرا که این رابطه، رابطه سُلطه، سرکشی،
سیطره، انحصارطلبی، ستمگری و فساد در زمین است.

۲- گروه زیر دستان: این گروه، مردمانی هستند که در معرض محرومیت و بهره‌کشی
قرار می‌گیرند و منافع خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند حقوق طبیعی خود را در
جوامعی که زندگی می‌کنند به دست آورند، زیرا که از سوی استعمارگران، سردمداران و
بالا دستان مورد محرومیت و بهره‌کشی قرار می‌گیرند. اما اینان در همین حال، تسلیم این
وضعیت اجتماعی می‌گردند و بدان تن در می‌دهند و به زیردستان و پیروان محض برای
بالادستان بدل می‌شوند.

قرآن کریم درباره این گروه سخن گفته و محرومان را به دو دسته تقسیم کرده است:
یکی از آن‌ها دسته‌ای از محرومان اجتماعی است که بدون هرگونه مقاومت یا
مخالفتی در برابر این واقعیت اجتماعی تسلیم شده و بدین سبب، بر خود ستم کرده

است. چه، این دسته در این وضعیت اجتماعی، هیچ گونه منفعتی ندارد بلکه به ابزاری برای بالادستان، استثمارگران، اسراف کنندگان و فسادگران تبدیل شده است و آنان به وسیله همین محرومان به ستمگری و سرکشی در حق آنان پرداختند و حتی این محرومان به رغم محرومیت شان با بهره گیری از ستمگری و انحراف مستکبران، دست به ستمگری و سرکشی زدند.^۱

این پیروی از ستمگران موجب عذاب و کیفر اخروی می شود، زیرا این گونه تسلیم بودن و پذیرش ستم، تا چه رسد به کمک کردن به ستم، نمایانگر حالتی است که انسان بر خویشتن نیز ستم می کند، همان گونه که به خاطر نیرو دادن به مستکبران و ستمگران و مسلط کردن آنان بر امور جامعه، بر دیگران ستم می نماید. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيهِمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۲؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بدسرانجامی است».

﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَآطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَاصْلُواْنَا أَلْسَبِيلًا﴾^۳؛ «روزی که چهره هایشان را در آتش زیر و رو می کنند، می گویند: ای کاش، ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم. و می گویند: پروردگارا ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند».

قرآن کریم در صحنه های دیگر، حالت این مستضعفان را که ستمگران شان نیز خوانده، توصیف کرده است. اینان به جدال با مستکبران می پردازند و در روز رستاخیز

۱. نمونه هایی از این دسته از محرومان را در جهان امروز می توان دید نظیر برخی از عوامل دستگاه های سرکوبگر یا برخی از عوامل پلیس و ارتش در برخی از کشورها و برخی از عوامل دستگاه های اداری و حکومتی و حتی بعضی از عوامل حزبی، سیاسی و تبلیغاتی وابسته به ستمگران.

۳. احزاب/ ۶۶ - ۶۷.

۲. نساء/ ۹۷.

گناه را به گردن آنان می‌اندازند و حتی یکدیگر را سرزنش می‌کنند. اینک به این صحنه قرآنی بنگرید که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَوَّسَّوْا بَعْضُهُمْ أَعْيُنُ بَعْضٍ يَخْتَفُونَ مِنْ خِيفَتِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا إِتْرَافِيًّا وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱؛ «او کسانی که کافر شدند، گفتند: نه به این قرآن و نه به آن [نورانی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدید [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر] گفتگو می‌کنند، کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می‌گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم».

اما مستکبران سخن مستضعفان را رد می‌کنند و آنان را متهم می‌سازند که نداشتن ایمان، نتیجه تسلیم بودن و پذیرفتن وضعیت حاکم در جامعه آنان است. آنان این وضعیت را پذیرفتند و این گناه را مرتکب شدند و به گروهی جنایتکار بدل گشتند. چرا که خداوند از زبان آنان چنین حکایت می‌کند:

﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا أَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾^۲ «کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند، می‌گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - بازداشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید».

لیکن این پاسخ مستضعفان را خاموش نمی‌کند بلکه آنان در پاسخ مستکبران چنین می‌گویند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُؤُنَا الَّذِي لِيَوْمِ الْعَذَابِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا الْبَدَاةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳؛ «کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند می‌گویند: بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن‌گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را

۲. سبأ/ ۳۲.

۱. سبأ/ ۳۱.

۳. سبأ/ ۳۳.

آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند غلها می‌نهمیم. آیا جز به سزای آنچه انجام می‌دادند می‌رسند؟».

هر چند مستکبران سزاوار کیفرند، زیرا گناه آنان بزرگتر است. لیکن مستکبران و مستضعفانی که ستم را می‌پذیرند همگی در معرض عذاب قرار می‌گیرند و به سان امتی گمراه در یک صف محشور می‌شوند و لذا قرآن کریم همه آن‌ها را به عنوان ستمگران توصیف کرده است: ﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ...﴾؛ «...و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند، می‌دید...». نیز همه آن‌ها را سزاوار عذاب دانسته است: ﴿...وَأَسْرُؤًا إِلَىٰ آتِدَاءِ مَا رَأَوْا الْعَذَابَ...﴾؛ «...و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار سازند...».

۳- مستضعفان بلند همت: دسته دیگر از زیردستان، مستضعفانی هستند که ارجمند و بلند همتند. سرکشی و ستم را به سان یک واقعیت اجتماعی نمی‌پذیرند و برای رهایی از آن تلاش می‌کنند، خواه با دعا و پناه بردن اخلاص مندانه به خدا و خواه از طریق هجرت و بیرون رفتن از خانه و شهر خود و این دسته دوم از گروه زیردستان است [که پیشتر بدان اشاره کردیم].

قرآن کریم از مستضعفان یاد کرده و به موضع عزت مندانه، همت بلند و کوشش آنان برای رهایی از استضعاف و محرومیت نیز اشاره نموده است:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱؛ «و چرا شما در راه خدا و در راه [نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما».

از این رو، می‌بینیم که قرآن کریم نیز اشاره می‌کند که این دسته از زیردستان به عذاب دسته نخست گرفتار نمی‌شوند:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾*

فَأُولَئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا غَفُورًا^۱؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است».

از زمره این مستضعفان و الا همت، گروهی هستند که در راه خدا هجرت می‌کنند و با هجرت و تغییر میهن، مخالفت خویش با مستکبران را اعلام می‌دارند و اینان جز هجرت راهی برای رهایی ندارند. چنان که قرآن کریم در پایان آیه پیشین بدان اشاره کرد و در آیه بعدی آشکارا آن را بیان می‌کند:

﴿وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا^۲؛

«و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاههای فراوان و گشایشها خواهد یافت هر کس به [قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه به در آید، سپس مرگش در رسد، پاداش او به طور قطع بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است».

روشن است که این بخش از جامعه [یعنی مهاجران] در جامعه اختلاف و زیر سلطه مستکبران، شمارشان بسیار اندک می‌باشد و توان دگرگون ساختن اوضاع جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، ندارند.

همچنین، هجرت این گروه بر اثر تلاشهای مستکبران برای تسلط بر جامعه آنان اطاعت مردم از این مستکبران به خاطر تواناییها و امکاناتی که آن‌ها در اختیار دارند از یکسو و فروتنی و فرمانبرداری بیشتر مستضعفان و تسلیم شدن آنان در برابر مستکبران و پذیرش واقعیت اجتماعی از سویی دیگر، و محدود بودن امکانات و شمار مستضعفان و نداشتن توان ایجاد دگرگونی از سوی سوم، صورت می‌گیرد.

بر اثر همه عواملی که گفته آمد، جامعه به جامعه‌ای استکباری بدل می‌شود که ستمگران و مستکبران بر سرنوشت جامعه و امکانات آن مسلط می‌شوند و به خاطر قدرت و سلطه‌ای که دارند فرمان می‌رانند و انواع شکنجه، تحقیر و توهین را در حق مردم اعمال می‌کنند.

ضرورت انقلاب

دوم: نکته دوم این است که جامعه انسانی طبقاتی، نظام جدیدی را بر انسان تحمیل می‌کند که در این نظام، باطل با آشکارترین چهره خود نمودار می‌شود. همچنین، این نظام با اصل و قانون «جانشینی انسان از سوی خدا» و با هدف تشکیل جامعه حق و عدالتی که این جامعه را جامعه جانشین الهی می‌سازد، سازگاری ندارد و نیز با نظام پرستش و تسبیح گویی جهان هستی برای خدا، همخوانی ندارد.

از این جا، ضرورت بازگشت این جامعه به موقعیت طبیعی و به یکپارچگی مورد نظر یعنی به جامعه حق و عدالت و اصول فطری آن نمایان می‌شود، اصولی که خداوند این جامعه را بر آن سرشته است و اصولی که آن را جامعه جانشین الهی و جامعه یکپارچه مورد نظر می‌سازد. البته، این یکپارچگی تنها از طریق عوامل فطری امکانپذیر نیست بلکه باید یک انقلاب رادیکال در این جامعه رخ دهد که مستضعفان بلند همت در آن پیروز گردند، یعنی آنان که با تمامت این اوضاع جدید و منحرف مخالفت کردند و علیه مستکبران بپا خاستند و فریاد زدند.

ضرورت بازگشت جامعه انسانی به موقعیت طبیعی و فطری خود، از سنتهای فراوان الهی در حرکت تاریخ انسانی سرچشمه می‌گیرد که قرآن کریم این سنتها را بیان کرده و آن‌ها از این قرارند:

۱- سنت پیروزی حق بر باطل: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۱؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است».

۲- سنت هدف که خداوند آن را پیش روی حرکت تاریخ انسانی نهاده است و این هدف، همان تکامل یافتن حرکت انسانی در برپایی حکومت، عدالت و پرستش خدا در زمین است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲؛ «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سوم: انقلاب رادیکال. آیا وقوع این انقلاب از درون جامعه امکانپذیر است یا نیازمند عواملی است بیرون از این جامعه؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: این انقلاب باید انقلابی رادیکال، واقعی و راستین باشد که اهداف مطلوب را بر آورده سازد. از آن جا که فرض ما بر آن است که جامعه کنونی جامعه‌ای ناسالم است و به طور کلی گمراهی و برتری جویی بر این جامعه و تمامت دسته‌ها و گروه‌های آن حاکم می‌باشد، پس باید انقلاب و دگرگونی از بیرون آن بیاید.

شهید صدر به شرح اندیشه انقلاب بیرونی پرداخته و بیان کرده است:
تاریخ بشری از آغاز کهن‌ترین دوران بهره‌کشی شاهد دو پایه مختلف برای دگرگونی و انقلاب اجتماعی بوده است:

اول: پایه بشری. این پایه همان مجموع درونمایه‌ای است که در دل‌های مستضعفان نهفته است یعنی احساسات شخصی و شعله ور شده به سان یک واکنش روحی و برداشت عملی از زندگی و این واکنش بر اثر انواع شکنجه‌ها، رنج‌ها و سختی‌هایی است از دست دیگران کشیده‌اند و نیز بر اثر پایمال شدن حقوق و منافع آنان و هر اندازه که وضعیت این مستضعفان بدتر می‌شود و ستمگری و توهین استثمارگران نسبت به آنان افزایش می‌یابد و بهره‌کشی و زیان رساندن این استثمارگران ژرفتر می‌شود، احساس دگرگونی اجتماعی در مستضعفین نیز به تدریج فزونتر می‌گردد. در این زمان است که این مستضعفان با آن احساساتی که دارند به سان عکس العمل در برابر جنایت‌هایی که بر ضد آنان انجام می‌شود، به اقدامات و فعالیت‌هایی دست می‌زنند و می‌کوشند که خود از ستمگران انتقام بگیرند و حقوق از دست رفته خود را باز گردانند و منافع غصب شده‌شان را به دست آورند و از حالت محرومیتی که به سر می‌برند بیرون آیند.
برای این که این احساسات به انقلاب بدل شود، می‌باید مرکزیتی در میان محرومان وجود داشته باشد تا این احساسات را رهبری کند و از همین انقلاب، کادر رهبری به وجود می‌آید که رهبری مستضعفان را در مبارزه علیه استثمارگران و قیام بر ضد آنان، برعهده می‌گیرد.^۱

انقلاب مستضعفان در چند مرحله انجام می‌شود و از مرحله‌ای آغاز می‌گردد که احساس استثمار و محرومیت زدگی در دل‌های این مستضعفان انباشته می‌شود. آن‌گاه [در

۱. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۴۸.

مرحله بعدی] دایره مستضعفان گسترش می‌یابد [یعنی احساس یاد شده همه آنان را دربر می‌گیرد] تا آن جا که در این وضعیت اجتماعی یک دگرگونی نوعی، از طریق متمرکز شدن حالت استکبار در افرادی مشخص، به وجود می‌آید. از این رو، مستضعفان، خیزش و مقاومت در برابر این افراد مستکبر را آغاز می‌کنند تا به حقوق و منافع خود دست یابند و از وضعیت محرومیت خود بیرون آیند.

در این جا وجود یک «هسته مرکزی» در چنین عملیات روانی و اجتماعی ناگزیر است، به گونه‌ای که این مرکزیت در آینده به «رهبری» این جنبش بدل شود و برای این مستضعفان انقلابی برنامه ریزی کند، مستضعفانی که به پایگاهی برای این رهبری تبدیل می‌شوند تا به حقوق خویش دست یابند و از منافعشان دفاع کنند و اگر این هسته رهبری نباشد، مستکبران همچنان به بهره‌کشی، ایجاد محرومیت و سلطه خود ادامه می‌دهند، چرا که مستضعفان پراکنده، فرقه فرقه و ناتوان هستند و این را در فصل بعدی توضیح خواهیم داد.

آن‌گاه [در یک مرحله دیگر] با هجوم ناگهانی مستضعفان علیه مستکبران و درهم کوبیدن آنان و در دست گرفتن موقعیتهای ایشان، انقلاب مورد نظر رخ می‌دهد. تاریخ در برخی از دورانهای خود، شاهد این گونه انقلاب بوده است. چه، به عنوان نمونه، بردگان در پاره‌ای از دورانها و به این دلیل که طبقه محروم جوامع خود را تشکیل می‌دادند، در بخشهای فراوانی از تاریخ پیا خاستند، با یکدیگر متحد شدند و پیرامون هسته مرکزی مشخصی گرد آمدند که همین هسته بعدها به کانون رهبری آنان بدل شد و رهبری جنبش این بردگان را بر دوش گرفت تا انقلاب پیروز شود و حکومت را در دست گیرد و موقعیتهای فرمانروای ستمگری را تصرف کند که آنان را به بردگی گرفته، مورد ستم قرار داده، انواع شکنجه را بر آنان روا داشته و از حقوق و مزایای خود محرومشان کرده است.

یکی دیگر از نمونه‌های این نوع دگرگونی و انقلاب، آن چیزی است که در انقلاب بلشویکی در روسیه به وقوع پیوست. چرا که مستضعفان بر تزارها یورش بردند و رژیم تزاری را درهم کوبیدند و خود زمام حکومت را در دست گرفتند.^۱

۱. لیکن می‌توان در تطبیق دادن این عامل بر انقلاب بلشویکی انتقاد کرد، به این دلیل که انقلاب یاد شده

شهید صدر بر همین اساس، به نقد و تحلیل پرداخته، زیرا که گفته است: انقلابی که بر طبق این اساس رخ دهد، بیانگر یک انقلاب حقیقی در اندرون جامعه انسانی نیست. چه، وقتی ما این اساس را به طور ژرف بررسی کنیم، خواهیم دید که با احساسات شخصی و مادی بر جای مانده از شرایط بهره‌کشی تعامل دارد، زیرا که وضعیت بهره‌کشی احساس شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی‌ریزی می‌کند و توجه شخصی به ثروت و حکومت را در آنان افزایش می‌دهد که می‌توان از آن به «هوس» تعبیر کرد. اما این احساس و توجه، در میان استثمارگران بازتاب مثبت دارد، به گونه‌ای که آنان می‌خواهند بر تمامی آنچه دست‌شان به سوی آن دراز می‌شود سلطه پیدا کنند و با هدف رسیدن به این آرزوها، تمامی امکانات را در اختیار گیرند. لیکن در میان مستضعفان بازتاب منفی دارد: اولاً به صورت مقاومت همگانی. ثانیاً به صورت حرکت همگانی و ثالثاً به صورت قیام همگانی بر ضد استثمارگران و ستمگران.

اما این مقاومت همان زمینه روانی‌ای را دارد که استثمارگران با خود داشتند و این زمینه روانی از احساساتی سرچشمه می‌گیرد که شرایط بهره‌کشی آن را آفریده است. این شرایط هر چند به انقلاب و دگرگونی اجتماعی می‌انجامد، لیکن در حقیقت، انقلاب علیه بهره‌کشی و ریشه‌های آن نیست، بلکه انقلابی است بر ضد همین گروه استثمارگر و به همین سبب، جامعه را به مسیر درست و نقش شایسته خود در جانشینی از خدا و برپایی حق و عدالت باز نمی‌گرداند. بلکه تنها جاهای بهره‌کشی را تغییر می‌دهد.^۱ یا دائرة بهره‌کشی در عرصه فردی را کم رنگ می‌سازد. اما بهره‌کشی، استثمار، ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران همچنان استوار باقی می‌ماند. آنچه در نهایت اتفاق می‌افتد آن است که مستکبران مرحله پیشین که در اقلیت بودند، در مرحله کنونی به مستضعفان بدل می‌شوند که اکثریت را تشکیل می‌دادند و ممکن است جا به جایی سبب شود که مستضعفان جدید، به مراتب بیش از مستضعفان قدیم به فشار و ستم دچار شوند. چه، در مرحله کنونی، علاوه بر عامل ثروت اندوزی، قدرت‌طلبی و بهره‌کشی که در ذات هر

بر یک نظریه فکری و سیاسی تکیه داشت و پس از آن به حزبی تبدیل شد که رهبری عملیات را برعهده گرفت و گرد هم آمدن عواطف و احساسات محض نبود، هر چند که عامل این انقلاب، داخلی بود، نه خارجی. ۱. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۴۸، با کمی تعرف.

فرد برای محروم سازی دیگران و ستم بر آنان وجود دارد، عامل دیگری نیز بر آن افزوده شده است و آن عامل قدرت و روح انتقام جویی است. اما در این روند انقلاب و دگرگونی، حق و حقیقت و عدالت، هیچ نقشی ندارد.

بالتّبع، این حالت موجب می‌شود که طبقه جدیدی توسط گروهی به وجود آید که دیگران را به محرومیت می‌کشاند، تنها به منافع خود اهمیت می‌دهد و پست‌ها، داراییها و امکانات را به انحصار خود در می‌آورد، زیرا از عوامل اختلاف و هوسهای نفسانی پیروی می‌کند.

آنچه گفته آمد، در بهترین حالتی است که می‌توان آن را فرض کرد. اما اگر چنین فرض کنیم - همان‌گونه که در بیشتر حالتها رخ داده است - که مستضعفان بر اثر این احساسات و پایین بودن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی شان، به گمراه سازی، نیرنگ و دروغ دست یازند و برخی از آنان برخی دیگر را استثمار کنند و یا هنگامی که آنان در میان خود، دچار کشمکش و درگیری می‌شوند، مستکبران آن‌ها را استثمار نمایند، پیامدهای اجتماعی، بسیار بدتر خواهد بود.

چرا که عامل گمراهی و نیرنگ همواره در تمامت دورانهای تاریخ، در کنار عامل هوس، حرکت انسان را همراهی کرده و خواهد کرد و این چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است و خداوند به ابلیس اجازه داد که در زندگی و حرکت انسان، نیرنگ گمراه سازی را به کار گیرد و این موضوع از عواملی است که نباید در تحلیل و قرائت تحولات اجتماعی آن را نادیده گرفت.

از این منظر می‌توان در منطبق شدن اندیشه «تحول» - به سبب انباشته شدن احساسات مستضعفان - بر انقلاب بلشویکی مناقشه کرد، چرا که این انقلاب از اندیشه‌ای نشأت گرفت که یک حزب آن را رهبری کرد، حزبی که توانست با مطرح کردن این اندیشه، محرومان را فریب دهد و آنان را به سوی ایجاد دگرگونی اجتماعی هدایت کند و از احساسات انباشته شده آنان و شرایط سیاسی بهره گیرد، تا در آینده، خود نقش استثمارگران را بازی کند، لیکن با شعار و عنوان: «طبقه محروم کارگر» این حزب، تزارها را که به بهره‌کشی می‌پرداختند از میان برداشت و خود جای ایشان را اشغال کرد.

البته، گاه اثرگذاری عوامل یاد شده با اثرگذاری دیگر عوامل انقلابها در تاریخ بشری

همراه می‌شود و این عوامل همان عوامل فطری است که خداوند انسان‌ها را بر آن سرشته است و لذا برخی از انسان‌ها به خاطر برپایی عدالت و دادگری در میان مردم بپا می‌خیزند و انقلاب می‌کنند.

همین موضوع است که حضور برخی از افراد برخوردار و بالادست و گهگاه زیان‌دیده را در کنار انقلابیون محروم و زیردست توجیه می‌کند و این هنگامی است که انقلاب بر پایه بشری باشد. لیکن انقلاب بر این پایه را نمی‌توان از عوامل هوس و نیرنگ و فریبکاری خالی دانست، چرا که در جامعه انسانی عوامل و مؤلفه‌هایی حاکم است که با این عوامل در ارتباط می‌باشد و همین امر جامعه یکپارچه فطری را به چند پارچگی و اختلاف می‌کشانند.

دوم: پایه دینی و الهی. [دومین پایه انقلاب، پایه دینی است] زیرا که تاریخ بشری در برخی از دورانهای خود، شاهد تلاشها و عملیات دگرگونی بوده که از اندیشه‌ای سرچشمه گرفته است که می‌گوید: باید احساساتی را که مولود شرایط بهره‌کشی است نابود کرد و به جای آن بر احساسات دیگری به عنوان پایه انقلاب تکیه نمود، انقلابی که هدفش اجرای عدالت و نیکی و رسیدن به مصالح و منافع همه جامعه انسانی و تمامی عناصر و افراد این جامعه، چه مستکبران و چه مستضعفان است.

به بیانی دیگر: احساسات مستضعفان را به گونه‌ای باید متحول ساخت که نشانگر احساس ارزشهای واقعی به خاطر عدل و حق و دادگری باشد و نیز نشانگر کرامت انسانی، ایمان انسان به پرستش خدا و رهایی او از هر پرستش دیگر.

با این تحول، این احساسات می‌تواند پایگاهی را بیافریند که هم بهره‌کشی و برتری جویی را پهلوی پهلوی پالایش می‌کند و هم حالت ستم‌بری و تسلیم‌پذیری را بر می‌افکند. چرا که این پالایش، نه تنها منافع شخصی این پایگاه را تأمین می‌کند که منافع همه افراد جامعه و منافع ستمگران و ستمدیدگان را با هم تأمین می‌کند. همچنین، این پایگاه [یا مرکزیت] ابزار حکومت را از چنگ استثمارگران بیرون می‌آورد، نه به این دلیل که خود چشم طمع بدان دوخته، آن را در انحصارش درآورد، بلکه به این سبب که حکومت حق تمامت افراد جامعه است و نیز روابط اجتماعی‌ای را که بر پایه استثمار به وجود آمده بر می‌افکند، زیرا که این روابط نشانگر وجود ستم در اندرون جامعه است،

خواه ستم کهترانگاری و خواه ستم مهترانگاری. این پایگاه روابط استثمار و ظالمانه‌ای همچون روابط گذشته برای گروه دیگری از جامعه به وجود نخواهد آورد، بلکه جامعه بشری را به شرایطی باز خواهد گردانید که بتواند وظیفه جانشین خود از سوی خداوند بر زمین را انجام دهد و اهداف والای آن را تحقق بخشد.^۱

بدین ترتیب، پایه دینی [انقلاب اجتماعی] به اجرا شدن عدالت و برابری و رخ دادن دگرگونی مورد نظر می‌انجامد و این نتیجه از طریق ستیز با انواع ستم به دست می‌آید، خواه ستم مستکبر که به خاطر برتری جویی خود و فراتر رفتن از حدود حقی که به وی اجازه استثمار دیگران را نمی‌دهد، ستمگر است و خواه ستم مستضعفی که بر اثر تسلیم پذیری خود و فراتر رفتن از حقی که به وی اجازه نمی‌دهد در برابر استثمارش از سوی دیگران خاموش بماند، ستمگر به شمار می‌رود و خواه ستم مستضعفی که قیام می‌کند و جای مستکبر پیشین را می‌گیرد [و همانند او بر دیگران ستم می‌کند]، چرا که همه این افراد ستمگرند، زیرا رفتارشان بر خلاف حق و عدالت و برابری است، در حالی که دگرگونی و انقلاب حقیقی زمانی تحقق می‌یابد که حق به جایگاه خود باز گردد.

مقایسه میان دو پایه اول و دوم

مقایسه میان دو پایه پیشین، آشکار می‌کند که پایه دوم، همان چیزی است که امکان دارد، پیامبرش انقلاب حقیقی باشد و پشتوانه معنوی این پایه است که می‌تواند انقلاب را تداوم بخشد تا هدف به طور کامل تحقق یابد، هدفی که جامعه با رسیدن به آن، به جامعه استخلاف الهی باز می‌گردد. در این جامعه تنها خداوند محور است و پایه و حدود روابط آن، تنها حق و عدالت است که خداوند آن را می‌پسندد.

در حالی که پایه بشری [= پایه نخست انقلاب اجتماعی]، تنها به انقلابی ناقص می‌انجامد که در نیمه راه متوقف می‌شود، یا به انقلابی صوری و شکلی منجر می‌شود که در آن، جایگاه‌های مستکبران و مستضعفان با یکدیگر تعویض می‌شود و آثار پامال کردن حقوق از لحاظ مقدار و چگونگی تفاوت پیدا می‌کند، اما اساس ستمگری و تجاوز، همچنان در جامعه انسانی برجای می‌ماند.

۱. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۴۹.

این ارزیابی برای این دو پایه و محض شناخت و آگاهی از آن برای انتخاب پایه دوم یعنی پایه دینی از سوی مستضعفان و تکیه آنان بر این پایه در مبارزه خود علیه مستکبران بسنده نمی‌کند، بلکه [افزون بر شناخت و آگاهی] وجود این دو امر مهم نیز ناگزیر است:

۱- تربیت درست و تزکیه والای روحی انقلابیون، تا آنان با اراده خود، این پایه درست [=پایه دینی] را بپذیرند و به خاطر آن جهاد کنند و نیز خود را از هرگونه احساس بهره‌کشی، انتقامجویی و عشق به زندگی دنیوی و مادی پاک سازند.

۲- آگاهی و شناخت درست از اصولی که جامعه عدالت و روش افتخارآمیز بر آن استوار است، روشی که در روند دگرگونی باید از آن پیروی کرد.

جستار دوم: شریعت و رهبری

رسالت و رسول

پس از آن که دگرگونی اجتماعی برای حل اختلاف از درون جامعه ناممکن شد، نوبت به نقش شریعت، یعنی «رسالت» و نقش پیامبران زمامدار یعنی نقش رهبری برای حل اختلاف و تحقق یافتن این آرمان والای الهی می‌رسد. چه، از درون جامعه نمی‌توان شریعت و رهبری را به وجود آورد بلکه نیاز به اموری بیرون از جامعه دارد:

رسالت

اولاً: جامعه نیاز به تربیتی دارد که آن را از بیرون اراده ناتوان خویش فراگیرد و نیز نیاز به هدایتی دارد که آن را از بیرون آگاهی و دانش عقب افتاده‌اش دریافت کند و این تربیت و هدایت همان «رسالت» یا شریعت است.

ضرورت تربیت و دگرگونی روانی توسط عامل بیرونی بدان سبب است که یکپارچگی جامعه - به طور کلی - از میان رفته، اراده‌اش ضعیف گشته و شرایط روانی‌ای بر آن حاکم شده است که از حرکت و رشد آن جلوگیری می‌کند و برای جامعه‌ای پراکنده و ناتوان که بر خود ستم می‌کند، امکان ندارد، فردی از اندرونش برای اجرای حق و عدالت حرکت کند، زیرا چگونه ممکن است کسی که بر خود ستم می‌کند، در جستجوی حق و عدالت برآید و آن را در جامعه خویش بر پا بدارد؟

از این جا، بناچار این تربیت باید از بیرون این جامعه بیاید، یعنی فردی که در اندرون جامعه تربیت نشده، بیاید و به تربیت آن پردازد و این فرد، همان «پیامبر زمامدار» است که از سوی خدای سبحان و از طریق وحی الهی تربیت یافته است.

بنابراین، تنها «وحی الهی» است که می‌تواند تربیت انقلابی و زمینی روانی شایسته را فراهم سازد و انقلابیونی را پرورش دهد که نه خواستار برتری در زمین هستند و نه خواستار فساد و از مستضعفان پیشوایانی بسازد که وظایف خلافت را به حق بر دوش گیرند و وارثان زمین باشند:

﴿تِلْكَ الْأَمْثَلُ الْأَخْرَجَ تَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾^۱؛ «آن سرای

آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند».

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْآوَابِينَ﴾^۲؛

«وخواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان وارث [زمین] کنیم».^۳

اما ضرورت هدایت الهی بدان دلیل است که برپاداشتن جامعه حق و عدالت، به شناخت حق و عدالت از طریق شرح و تفصیلی که هدایت الهی درباره ساختار و روابط و شیوه رفتار می‌دهد نیاز دارد و برای جامعه‌ای که از لحاظ آگاهی و شناخت عقب افتاده است، امکان ندارد به این هدایت و تفصیل برسد، زیرا که در این جامعه، فطرت انسانی بر اثر سیطره استثمارگری و عکس‌العملهای استثمارگران، اثرگذاری خود را از دست داده، هوس و منافع مادی بر مسیر انسان مسلط گشته، انسان در معرض گمراهی، تحریف، نیرنگ و کجروی قرار گرفته است.

[افزون بر تشکیل جامعه مبتنی بر حق و عدالت] وحی الهی می‌تواند انسان را به این حقیقت هدایت کند و به سوی این راه رهنمونش سازد و این همان چیزی است که خداوند در داستان آدم و فرود آمدن او بر زمین وعده داده است:

﴿فَأَمَّا يَا تَبِئَتِكُمْ مَتَى هَدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۴؛ «پس اگر

از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و

۱. قصص/۸۳.

۲. قصص/۵.

۳. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۵۰.

۴. بقره/۳۸.

غمگین نخواهند شد».

رهبری

ثانیاً: ناگزیر از وجود رهبری است که عملیات دگرگونی [= انقلاب] را با هر دو بعدش رهبری کند و برای این رهبر امکان ندارد که در همین جامعه منحرف، تربیت شود، یا آمادگی روانی پیدا کند و یا حقیقت را بشناسد. چرا که در این صورت، وی یا مستکبر است که می‌کوشد بر منافع و امکانات بیشتری دست یابد یا مستضعف است که می‌خواهد انتقام خود را بستاند و یا گمراه کننده‌ای است که راهی به سوی حق نمی‌برد و این افراد به سوی حق نمی‌روند و برای حق کار نمی‌کنند و برای پرداختن به عملیات دگرگونی مورد نظر [= رهبری انقلاب] شایستگی ندارند. به همین دلایل است که رهبر این انقلاب باید «پیامبر» یا «امام» باشد که به طور گزینشی تربیت شده، اراده الهی داشته و هدایت را از پروردگارش آموخته باشد تا بتواند راه او را بشناسد:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۱؛ «و تو را سرگشته یافت و هدایت کرد». این امر به وی امکان می‌دهد که جامعه خود را تربیت، رهبری و هدایت کند تا بتواند جامعه حق و عدالت به وجود آورد. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَكُلُّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲؛ «...تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است».

ضرورت عصمت

از این جا، ما وحی و «عصمت» را در پیامبران و علم الهی کامل و عصمت را در امامان علیهم‌السلام شرط دانستیم. چه، پیامبر، پرچمدار رسالت الهی از سوی خداوند و انسانی است که الهی ساخته شده، تا پایگاههای شایسته انسانی و معنوی انقلاب را بنیان نهد برای مردم شرایط حقیقی را آماده کند که بار دیگر نقش شایسته جانشینی خود را ایفا کنند و همچنین، امامان علیهم‌السلام شخصیت‌هایی هستند که رهبری الهی جامعه به سوی حق و عدالت را بر عهده دارند و آنانند که ادامه دهنده نهضت پیامبرانند، زیرا که از لحاظ علمی

و عملی در مکتب آنان تربیت یافتند و آمادگی ربّانی پیدا کردند، به گونه‌ای که از اوضاع اجتماعی حاکم در جامعه ستم آن روز اثر نمی‌پذیرفتند و در غیر این صورت، در معرض انحراف و گمراهی قرار می‌گرفتند و هرگز عملیات دگرگونی [یا انقلابی] که آنان رهبری آن را برعهده داشتند، پیامدهای لازم خود را نداشت و تنهاجا به جایی موقعیتها و نوعی استثمار جدید بود و هرگز جامعه نیکی، شایسته سالاری و حق، تشکیل نمی‌شد و هرگز تعادل اجتماعی مورد نظر که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره هدف بعثت انبیا و فرو فرستادن کتابهای آسمانی بدان اشاره کرده است یافت نمی‌شد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...».

عوامل انقلاب دینی

برای این که هدف دین، پیامبران و امامان علیهم‌السلام با هم تحقق یابد، یعنی ایجاد دگرگونی ریشه‌ای، انقلاب واقعی و بازگشت گروه شایسته به نقش حقیقی خود در جانشینی شایسته بر روی زمین، می‌بینیم که پیامبران و امامان علیهم‌السلام پیروان خود و به طورعموم، همه انسان‌ها را به چند موضوع بنیادین فرا خوانده است که می‌توان آن‌ها را به امور زیر خلاصه کرد:

اول: شناخت خداوند و شناخت حقایق جهان هستی و سنتهای الهی، تا بتوان به هدایت الهی پی برد و بدون این شناخت، انسان تحت تأثیر گمراه‌سازیه‌ها و نیرنگها قرار می‌گیرد.

دوم: جهاد اکبر که انسان به وسیله آن به احکام شرعی، حدود الهی و اخلاق ربّانی متعهد می‌شود. این امر بدان سبب است که مستضعفان بتوانند بر شهوت‌های خود پیروز گردند و خود را انقلابی‌ای شایسته بسازند و از طریق خود سازی به سمت حق و عدالت حرکت کنند و بدون این سازندگی روانی و معنوی، انسان در حرکت اجتماعی خویش به سقوط کشانده خواهد شد و در برابر فشار هوسها و خواسته‌ها و شهوات ناتوان خواهد

گردید و تنها به منافع خود و بهره‌کشی روی خواهد آورد.

سوم: جهاد اصغر، یعنی تلاشهای مادی به منظور کنار زدن استثمارگران و ستمگران از جایگاههایشان که به طور معمول بدان چنگ در می‌زنند و برای جلوگیری از دگرگونی اجتماعی ریشه‌ای [= انقلاب رادیکال] از زور بهره می‌گیرند. در این وضعیت، پیکار در راه خدا ضرورت پیدا می‌کند، تا شوکت مستکبر درهم شکسته شود، مستکبری که از دعوت حق جلوگیری می‌کند، زیرا با منافع او سازگاری ندارد. پیکار در راه خدا یکی از نمادهای جهاد اصغر است، چرا که جهاد اصغر، مفهوم گسترده‌ای دارد که تمامی کوششها، تلاشها، فعالیتها و کارهای دشوار را در بر می‌گیرد و انسان صالح به منظور دگرگون ساختن جامعه و تشکیل جامعه‌ای صالح که با شریعت الهی همخوانی داشته باشد، به آن‌ها می‌پردازد.^۱

در این جا باید تأکید کنیم که جهاد اکبر و جهاد اصغر در انقلاب پیامبران، جدایی ناپذیرند و پهلو به پهلو حرکت می‌کنند، زیرا که پیامبر به همراه یاران خود همیشه از جهاد اکبر به جهاد اصغر و از جهاد اصغر به جهاد اکبر می‌روند، بلکه گاهی در یک وقت هر دو جهاد را انجام می‌دهند و حتی در هنگامه‌ای که در عرصه‌های پیکار گرما گرم

۱. دو اصطلاح «جهاد اکبر» و «جهاد اصغر» در احادیثی که از رسول خدا ﷺ روایت شده آمده است. به عنوان نمونه، از امام صادق ع روایت شده است: «پیامبر ﷺ دسته‌ای را اعزام کرد و چون آنان بازگشتند، آن حضرت فرمود: خوش به حال گروهی که جهاد اصغر را پشت سر گذاشتند و جهاد اکبر بر عهده آنان باقی مانده است. گفتند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». (بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۲، ح ۳۱).

پیامبر ﷺ از جهاد با نفس به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است و مقصود او از جهاد اصغر، پیکار در راه خدا، یا معنای پرمه‌تری است که هرگونه جهاد در راه دین و تحقق یافتن اهداف آن را در بر می‌گیرد. چنان که خداوند فرموده است: ﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...﴾ (حجج / ۷۸)؛ «و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید...». چه، خداوند در این آیه به «جهاد» معنایی فراگیر داده که برپایی نماز، دادن زکات و پناه بردن به خدا را در بر می‌گیرد. و حتی هرگونه تلاشی را که با هدف تشکیل جامعه صالح اسلامی انجام می‌شود، در بر می‌گیرد. ابوالحسن اول ع فرمود: «هر که این روزی را از راه حلال بجوید تا آن را برای خود و خانواده خود هزینه کند، همانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند» (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳، ح ۶). همچنین، در روایات آمده است که به پا داشتن احکام خدا، یا ایجاد جامعه صالح و امثال آن، از انواع جهاد در اسلام به شمار می‌رود.

نبردند و در سخت‌ترین لحظه‌های نبرد.^۱

چکیده ارکان انقلاب دینی

از لا به لای آنچه گفته آمد، می‌توانیم در تعریف مسائل و ارکان بنیادین و ارزنده حرکت تاریخ اسلامی به یک جمع بندی برسیم، ارکانی که وجود آن در ایجاد تحول بنیادین حتمی و ضروری است. این ارکان عبارتند از عوامل چهارگانه زیر:

۱- **دین:** به معنای شریعت، زیرا از این طریق می‌توان نشانه‌های هدایت و حق و عدالت الهی را شناخت، تا تحول جامعه انسانی و اصلاح کژرویها و فسادای که در دورانهای اختلاف برای این جامعه پیش می‌آید دوش به دوش هم انجام شود.

۲- **انسان معصوم:** این انسان خواه پیامبر باشد و خواه امام، باید پهلو به پهلو دین حرکت کند تا بتواند تحول بنیادی و انقلاب را رهبری کند.

۳- **جهاد اکبر:** یعنی جهاد با نفس و پالیش آن، سفارش به تقوا و نیرومند ساختن اراده به منظور پای بندی به تقوا، تا انسان این شایستگی را بیابد که به حق و دادگری پردازد و آن گونه که خدا وعده داده است، وارث زمین شود و امانت الهی را بر دوش کشد.

۴- **جهاد اصغر:** انجام تلاشها و از آن جمله، پیکار در راه خدا به خاطر نابودی طاغوت و ستمگر، یا هر مانعی دیگر که جلو حرکت احقاق حق و تشکیل جامعه عدالت را می‌گیرد.

ما باید این ارکان و عوامل چهارگانه را بشناسیم که توسط آن‌ها می‌توان جامعه یکتاپرست براساس شریعت و به رهبری پیامبران و امامان علیهم‌السلام برپا کرد. اینها عواملی هستند که با یکدیگر پیوند دارند و برخی از آن‌ها برخی دیگر را کامل می‌کند و نظریه

۱. از نمونه‌های زیبایی که بیانگر توأم بودن جهاد اکبر و جهاد اصغر است، رفتار امام علی علیه‌السلام در هنگام نبرد با عمرو بن عبدود می‌باشد که قهرمان درجه یک مشرکان به شمار می‌رفت و مردم نبرد با او را نوعی خودکشی می‌دانستند. آن‌گاه که امام علی علیه‌السلام در این نبرد، وی را از پای درآورد، لختی از کشتن او خودداری کرد. هنگامی که علت این کار را از او پرسیدند، پاسخ داد: عمرو در همان لحظه‌ای که بر زمین افتاد با ناسزا گفتن به پدرم، خشم مرا برانگیخت و لذا اندکی دست نگهداشتم تا وی را به خاطر خدا بکشم، نه برای فرو نشانیدن خشم شخصی خودم و تنها برای دفاع از اسلام و نه برای دفاع از کرامت خودم.

تکامل یافته‌ای را تشکیل می‌دهد که از یکسو بیانگر نظریه اسلامی درباره ایجاد دگرگونی اجتماعی است و از سوی دیگر ماهیت موضعی را که باید انسان در برابر جامعه خود و حرکت تاریخ فراپیش گیرد، آشکار می‌سازد. همچنین، از جهت سوم، روشن می‌کند که محور اساسی در تحول اجتماعی و اثرگذار در حرکت تاریخ انسانی، محتوای درونی انسان است.

با آنچه گفته آمد، پی می‌بریم که انقلاب حقیقی، به هیچ روی نمی‌تواند از وحی و نبوت و پیامدهای روانی، معنوی و عقیدتی آن در زندگی انسان، جدا باشد. همان‌گونه که نبوت و رسالت الهی نمی‌تواند به هیچ روی از انقلاب اجتماعی و ستیز علیه بهره‌کشی، عیاشی و ستمگری جدا باشد.^۱

۱. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۵۱.

باب چهارم

نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ

فصل اول: عوامل اثرگذار در حرکت تاریخ

فصل دوم: انواع نمونه‌های آرمانی

فصل اول

عوامل اثرگذار در حرکت تاریخ

پیش درآمد

پس از آن که عناصر و ارکان بنیادین دگرگونی اجتماعی [و انقلاب] یعنی شریعت، نبوت، هدایت، جهاد اکبر و جهاد اصغر را شناختیم، خوب است که نظریه قرآنی درباره دگرگونی و حرکت تاریخ را بشناسیم و بدانیم که از دیدگاه قرآن، دگرگونی از کجا آغاز می شود؟ چگونه صورت می گیرد؟ چه اهدافی دارد؟ و شکل و تصویر آن چگونه است؟

عوامل اثرگذار در تاریخ

در آغاز باید بدانیم که حرکت تاریخ انسانی با دیگر حرکتهای جهان هستی تفاوت دارد، به این ترتیب که حرکت تاریخ، تنها «سببی» نیست بلکه به طور روشن «غایی» نیز هست.^۱ از این رو، تنها به عاملی که در وجود و گذشته این حرکت اثرگذار است، وابسته

۱. اصطلاح غایی و سببی از اصطلاحات فلسفی است. غایی به چیزی گویند که به خاطر هدف و مقصود حرکت می کند، به گونه ای که این هدف و مقصود، با حرکت آن ارتباط دارد و در آن اثر می گذارد. افزون بر این که عوامل اثرگذار در وجود حرکت را نیز دارد. اما سببی به چیزی گویند که حرکت آن به وسیله عواملی است در وجود این حرکت اثر دارد [و نه به وسیله هدف].
حرکت غایی غالباً در حرکت ارادی است همانند حرکت انسان. این که گفتیم: حرکت تاریخ «به طو روشن» غایی است، به این سبب این قید را آوردیم که برخی از حرکات طبیعی دیگر وجود دارد که

نیست بلکه به هدفی که از آن در نظر گرفته شده نیز وابسته است. چرا که حرکت تاریخ انسانی، حرکتی است هدفدار، دارای علت غایی و چشم انداز آینده و همانند حرکت ستارگان، جبری و بی اختیار نیست.

آینده عامل حرکت در تاریخ

آینده، عامل حرکت برای هرگونه فعالیت تاریخی است. در این جا این پرسش مطرح می شود: آینده ای که در حال حاضر وجود ندارد و معدوم است، چگونه می تواند عامل حرکت و علت وجودی باشد؟

پاسخ: این موضوع را از این طریق می توانیم تصور کنیم که وجود ذهنی آینده، در حال حاضر مورد است، زیرا که آینده در تصویر و وجود ذهنی عینیت می یابد و همین وجود ذهنی نقش محرک را بازی می کند و این، همان ماهیت اثرگذاری علت غایی اشیاء است. وجود ذهنی محرک تاریخ است و این، در دو بعد تجلی می یابد:

۱- **اندیشه:** مقصود از اندیشه، تصور کردن هدف و نگرش به آینده است، یعنی وجود اهداف و آینده در ذهن انسان. چه، آینده در حال حاضر به صورت مادی خود وجود ندارد، بلکه به صورت ذهنی اش وجود دارد. بنابراین، آینده در درون انسان وجود دارد، نه در برون او.

۲- **اراده:** منظور ما از اراده، نیرویی است که انسان را به سوی اشیا به حرکت در می آورد، خواه این اشیا کارها، اعمال و رفتار خود انسان باشد و خواه چیزهای مادی بیرونی و جدا از انسان.

روشن است که اراده همانند اندیشه، موجود بیرونی و مادی نیست بلکه موجودی است که خداوند آن را در درون انسان آفریده، نه در برون وی و به وسیله آن، وی را بر بسیاری از آفریدگان گرامی داشته، برتری داده است.

گاه اراده توان تحقق بخشیدن کارهای دشوار و تاب مشکلات را دارد و گاه ناتوان است و تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی قرار می گیرد و در برابر آن ها از خود ضعف نشان می دهد. بنابراین، اراده هر چند یک موجود درونی است، لیک از عوامل بیرونی اثر

غایی است، لیکن ما آن را در عمل درک نمی کنیم، در حالی که خدا این غایت را می داند.

می‌پذیرد.

محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده

از این جا روشن می‌شود که «اندیشه» و «اراده» در حقیقت، محتوای درونی و خودآگاه انسان است. این محتوای درونی که ما در آغاز جستار از آن به عنوان وجود ذهنی یاد کردیم، اساس حرکت تاریخ است، زیرا این محتوای درونی است که آرمانها را می‌سازد و از طریق درهم آمیختن اندیشه و اراده، اهداف را مجسم می‌کند و در نتیجه، در آغاز، انسان حرکت می‌کند و پس از آن، کل تاریخ انسانی به حرکت در می‌آید.

این تحلیل از حرکت تاریخ، هر چند درست و موشکافانه است، لیک در عین زمان، باید به دو عنصر ارزنده که اثر بزرگی بر این درونمایه انسان دارد، اشاره کرد و به همین سبب اثر ارزنده‌ای نیز بر حرکت تاریخ دارد. این دو عنصر به خاطر اهمیتی که دارند، قرآن در چندین مورد بر آن دو تأکید کرده است و ما در فصلهای پیشین به آن‌ها اشاره کردیم. این دو عنصر عبارتند از:

۱- غریزه و خواسته‌هایی که خداوند آن‌ها را در اندرون انسان به ودیعت نهاده است و نیز شهوت‌هایی که خداوند آن‌ها را در نظر انسان در این دنیا آراسته است و این شهوت‌ها بر نگرش او به اشیا و نیز بر فعالیت و توانمندی و ناتوانی اراده او اثر ویژه‌ای دارد. قرآن کریم از این عنصر به عنوان «هوس» یاد می‌کند.

۲- فشارهای بیرونی که انسان در معرض آن قرار می‌گیرد. به ویژه از سوی ستمگران و مستکبران، یا بدعتگزاران گمراه کننده و یا شیاطین جنی و انسی که انسان را در نگرش خود به اشیا فریب می‌دهند و گمراهش می‌سازند. هر چند انسان در بیشتر این موارد، اراده خویش را از دست نمی‌دهد، لیکن این اراده تا اندازه بسیار از این عوامل اثر می‌پذیرد که باید آن‌ها را بر شمرد و مورد شناسایی قرار داد. در فصل پیشین به این عوامل اشاره کردیم.^۱

۱. شهید صدر به طور آشکار از این دو عامل نام نبرده و تنها هنگامی که در باره اثر گذاری ستمگران، جهاد اکبر و جهاد اصغر سخن گفته، به آن‌ها اشاره کرده است. لیک بدون ابراز نقش این دو عامل به صورت روشن، تصویر نمایش این نظریه کامل نخواهد بود.

محتوای درونی انسان و اثرگذاری آن بر روبنا

براساس این برداشت، می‌توانیم یک تحلیل منطقی و انسانی از آنچه در مدخل این جستار و پس از توجیه اهمیت آن بیان کردیم، ارائه دهیم. این تحلیل منطقی آن است که درونمایه انسان، اساس حرکت تاریخ و پایه روبنای اجتماعی است، با تمامی آنچه این روبنا آن را در بر دارد از قبیل روابط، سازمانها، اندیشه‌ها و جزئیات. این روبنا [= محیط برونی انسان] با همین زیربنا ارتباط دارد و حتی جهانی که انسان را در میان گرفته [= محیط زندگی] تحت تأثیر این درونمایه و روابط اجتماعی ای قرار می‌گیرد که بر پایه آن استوار شده است.

دگرگونی و تحول این روبنا و جهانی که پیرامون آن قرار دارد، پیرو همین زیربنا و تحول آن است و هرگاه زیربنا دگرگون شود، روبنا دگرگون می‌شود و هرگاه زیربنا ثابت بماند، روبنا نیز ثابت باقی خواهد ماند.

بنابراین، رابطه میان درونمایه انسان و روبنا و تاریخ جامعه، رابطه وابستگی و رابطه سبب و مسبب است.^۱

قرآن کریم از این رابطه سخن گفته و آن را به عنوان سنت تاریخ توصیف کرده است - درگذشته بدان اشاره کردیم - خداوند چنین می‌فرماید:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۲؛ «...در حقیقت، خدا حال

قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال [درونی] خود را تغییر دهند...».

این آیه به روشنی بسیار نشان می‌دهد که درونمایه انسان، پایه روبنا [یعنی وضعیت محیط برونی انسان] و حرکت تاریخی است. چرا که آیه درباره دو تغییر سخن گفته است: ۱ - **تغییر قوم**: «خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد»، مقصود تغییر اوضاع قوم، امور و روبنا و اوضاع برونی آنان است و این تغییر، تنها در صورتی انجام می‌شود که تغییر دیگر انجام شود.

۲ - **تغییر دیگر**، تغییر حال درونی قوم است: «تا آنان حال خود را تغییر دهند». چرا که قرآن کریم، از تغییر درونمایه قوم، به تغییر حالت درونی آنان تعبیر کرده است. روشن است که مقصود از ﴿...مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ تغییر چیزی است که در درون و دل‌های قوم

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۱۶، درس ۹.

۲. رعد ۱۱/.

است، به گونه‌ای که درونمایه قوم به عنوان یک قوم یا یک ملت متغیر باشد، وگرنه تغییر یک، یا دو و یا سه نفر نمی‌تواند پایه تغییر همگانی قوم را تشکیل دهد. بنابراین، درونمایه امت به عنوان یک امت است که اساس و پایه دگرگونه‌ها در تمامت روبنا و حرکت تاریخی به شمار می‌رود.

حتی برخی از آیات قرآنی اشاره می‌کند که میان دگرگونی‌هایی گسترده‌تر و این درونمایه انسان رابطه وجود دارد، یعنی دگرگونی‌های جهانی که انسان را احاطه کرده است. آیات یاد شده این رابطه را به عنوان یکی از سنتها و قواعد تاریخ می‌داند، به گونه‌ای که این دگرگونی در درونمایه انسان بر دگرگونی در محیط او نیز اثر می‌گذارد. خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَنْبِيَاءِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم».

این آیه قرآن کریم میان ایمان و تقوا که از امور قلبی است و در درون انسان وجود دارد و تغییری که در کل اوضاع این مردم پیش می‌آید، ارتباط برقرار کرده است، خواه این تغییر به سمت خوبی و نیکی در زندگی اجتماعی انسان و زندگی جهان پیرامون او باشد و خواه به سمت بدی و تباهی.

بنابراین، همان‌گونه ایمان و تقوا بر دگرگونی جامعه اثر مثبت دارد، بر دگرگونی جهان هستی و طبیعتی که انسان را احاطه کرده نیز اثر می‌گذارد. همچنین، دروغ‌گویی، تبهکاری، نداشتن تقوا و ارتکاب گناهان بر جهان هستی و طبیعت اثر منفی می‌گذارد. آیات دیگری نیز به این موضوع اشاره می‌کند:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲؛ «و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود و روزی‌اش از هر سو فراوان می‌رسید. پس [ساکنانش] نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به [سزای] آنچه انجام می‌دادند، طعم

گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید».

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ آيَاتِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ﴾^۱؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار
شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بیچشانند، باشد که باز گردند».
گناهانی که مردم می‌کنند و کارهای زشتی که انجام می‌دهند، در ایجاد فساد در
خشکی و دریا اثر می‌گذارند.

جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر

بدین ترتیب پی می‌بریم که از نگاه قرآنی میان حرکت محتوای درونی انسان و
محتوای برونی یا روبنای او، پیوندی بنیادین وجود دارد و لذا باید فرایند تغییر در
محتوای درونی، دوش به دوش فرایند تغییر در محتوا و ساختار برونی، حرکت کند.
شهید صدر به این موضوع چنین اشاره کرده است:

«بر اساس باور اسلام و قرآن، دو فرایند باید دوش به دوش یکدیگر حرکت کنند:
فرایند پرداختن انسان به ساختن محتوای درونی، دل، اندیشه، اراده و آرزوهای خود [از
یکسو] و فرایند پرداختن به ساختن محتوای برونی یا روبنا [از سوی دیگر] پس باید این
دو بنای درونی و برونی در کنار یکدیگر حرکت کنند و نمی‌توان بنای برونی را جدا از
بنای درونی فرض کرد، و گرنه این بنای برونی، بنایی خواهد بود لرزان و در حال فرو
ریختن».

به همین دلیل، اسلام فرایند ساختن محتوای درونی را، در صورتی که در جهت نیکی
باشد، «جهاد اکبر» و فرایند ساختن محتوای برونی را، چنانچه در جهت نیکی باشد،
«جهاد اصغر» نامیده است و هرگاه جهاد اصغر از جهاد اکبر جدا شود، محتوا و معنا و نیز
توان خود را بر دگرگون ساختن حقیقی در عرصه تاریخی و اجتماعی از دست
می‌دهد».^۲

از این جا، اگر فرض کنیم که انسان به فرایند تغییر بنای درونی پردازد و فرایند تغییر
در بنای برونی و روبنا را رها کند، به حالت گوشه‌گیری و انزوای اجتماعی یعنی

۲. المدرسة القرآنية، ص ۱۱۷، درس نهم.

۱. روم/۴۱.

«رهبانیت» دچار خواهد شد. رهبانیتی که اسلام آن را نپذیرفته و در پدیده‌های اجتماعی و اخلاقی فراوانی در تاریخ انسان، خود را نشان داده است. در تاریخ اسلام، برخی از شیوه‌های تصوف و عرفان را می‌توان نمونه‌هایی از این رهبانیت دانست. خداوند بلند مرتبه فرمود:

﴿...وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا آلَ دِينَارٍ مِنْهُمْ آجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱؛ «...ترک دنیایی که از پیش خود آوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم، مگر آن که کسب خشنودی خدا کنند. با این حال، آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آورده بودند بدانها دادیم و [لی] بسیاری از آنان دست خوش انحرافند».

بنابراین، قرآن کریم بیان کرده است که جهاد اکبر هر چند بر انسان واجب است، لیک وقتی انسان در یک حرکت شخصی، تنها بدان بسنده و از جامعه انسانی کناره‌گیری می‌کند و فرایند ساختن بنای برونی و اجتماعی را رها می‌سازد، این جهاد اکبر، به بدعت و انحراف از فرایند تغییر مطلوب در به کار زدن این تکلیف الهی بدل می‌شود و از اهداف آن دور می‌گردد.

همچنین، اگر انسان، تنها به روبنا و زندگی مدنی اهمیت دهد و دگرگونی در محتوای درونی و روانی را رها کند، باز هم در حرکت وی ناهماهنگی به وجود خواهد آمد و این حرکت تکامل پیدا نخواهد کرد بلکه ممکن است به حرکت ویران کننده‌ای برای انسان و جامعه بدل شود.

قرآن کریم به برخی از نمونه‌های این حالت اشاره کرده است و این هنگامی است که درباره برخی از دین برگشتگان و منافقانی سخن می‌گوید که از ساختن درون خویش دست برداشته‌اند و یا کسانی که محتوای درونی آنان با نمای برونی ایشان همخوانی ندارد. خداوند فرموده است:

﴿وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ آلِ دِينَارٍ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَتَوَسَّوْنَا لِرَفْعِنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲؛ «و

۱. حدید / ۲۷.

۲. اعراف / ۱۷۵ - ۱۷۶.

خبر آن کس را که آیات خود را بر او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن‌گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله [آن آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [= دنیا] گرایید و او هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام بر آورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام بر آورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند».

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأْتِهِمْ خُشْبٌ مُسْتَدَّةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ أَعْدَاؤُا فَاحْذَرُهُمْ فَاتَلَّهُمْ اللَّهُ اتَى يُؤَفِّكُونَ﴾^۱؛ «و چون آنان را ببینی، هیكله‌ایشان تو را به شگفت و می‌دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی گویی آنان شمع‌کهایی پشت به دیوارند [که پوک شده و در خور اعتماد نیستند]: هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند. خودشان دشمنند. از آنان بپرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته‌اند».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْفٌ فَاصِمٌ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ أُنْحُرَتْ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ أَلْفُسَادًا﴾^۲؛ «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است. و چون ریاستی یابد، کوشش می‌کند که در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد».

بر این اساس، هرگاه انسان فرایند دگرگونی را در قلب خویش به مورد اجرا نگذارد و خود را شایسته نسازد، هرگز نمی‌تواند سخنان شایسته در جامعه خویش مطرح کند بلکه ممکن است به شخصیتی دوگانه تحول یابد که ظاهر زیبا و سخنان شگفت‌انگیز او با درون زشت، کینه‌توز و ویرانگرش ناسازگاری دارد. همان‌گونه که آیات قرآنی به این مطلب اشاره می‌کند. تنها زمانی این سخنان به بنیادی شایسته در جامعه تحول می‌یابد که از درون و قلبی که با ارزشهای برگرفته از همان سخنان آباد شده، بیرون آمده باشد.^۳

۲. بقره / ۲۰۴ - ۲۰۵.

۱. منافقون / ۴.

۳. المدرسة القرآنية، ص ۱۸۸، درس نهم.

از این جا در می یابیم که امامان اهل بیت علیهم السلام به واژه «جهاد» معنای گسترده ای می دهند که هم جهاد اکبر را در بر می گیرد و هم جهاد اصغر را. نیز به «جهاد اصغر» معنایی می دهند که تمامی رو ساخت حرکت انسان را در بر می گیرد و تنها به پیکار در راه خدا منحصر نمی شود. همه این معنای وسیع به خاطر ارتباط ژرفی است که میان مصادیق آن وجود دارد.

از جمله روایاتی که نشانگر این معنای گسترده برای جهاد است، روایتی می باشد که از فضیل بن عیاض - درباره تقسیم بندی جهاد - به ما رسیده است. فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام درباره جهاد پرسیدم: آیا جهاد سنت [= مستحب] است یا واجب؟ آن حضرت فرمود:

«جهاد بر چهار نوع است. دو جهاد واجب است و یک جهاد سنت است که تنها با جهاد واجب بدان اقدام می شود. یکی از دو جهادی که واجب است، جهاد انسان با نفس خویش است تا از نافرمانیهای خداوند بازش دارد و این جهاد، بزرگترین جهاد می باشد. جهاد با دشمن بر تمامی امت واجب است و اگر آنان این جهاد را رها کنند، به طور حتم عذاب بر آنان فرود خواهد آمد و این، از عذابهایی است که امت به آن دچار خواهند شد. همین جهاد بر امام به تنهایی سنت است که به همراه امت به سمت دشمن برود و با آنان جهاد کند. اما جهادی که سنت می باشد، هر سنتی که انسان بر پا دارد و برای برپایی، رساندن و احیای آن جهاد کند، کار و کوشش او از بهترین کارها به شمار می رود، زیرا که کار او احیای سنت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سنت نیکویی را برپا کند، برای اوست پاداش این سنت و پاداش هر کس که بدان عمل می کند تا روز رستاخیز، بی آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود»^۱.

در این روایت می بینیم که امام علیه السلام جهاد با نفس را «بزرگترین جهاد» بر می شمارد و هر کار نیک و شایسته ای را که انسان با کوشش و رنج خود انجام می دهد، «جهاد» می داند و این جهاد همان تلاشی است که انسان در ساختن روبنا و تغییر همگانی اجتماعی به خرج می دهد.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۹، ح ۱.

آغاز از محتوای درونی

پس از آن که پی بردیم، زیربنای حرکت تاریخ انسانی، همان محتوای درونی انسان است که از دو عنصر و دو رکن تشکیل می‌شود: یکی «اندیشه» و تصویر ذهنی که انسان آن را برای آینده‌ای ترسیم می‌کند که می‌کوشد بدان دست یابد و دیگری «اراده» که انسان از آن برخوردار است و به وسیله آن به فعالیت و حرکت به سمت این آینده می‌پردازد و از این جا، به دست می‌آوریم که ارتباط میان درون و برون، در پیامدها و آثار است.

اکنون این پرسش را مطرح می‌کنیم: نقطه آغاز در ساختن این محتوا و محوری که باید مرکز فرایند ساختن آن قرار گیرد کدام است؟

در تفسیر این نقطه آغازین، دو گرایش فرا روی ما قرار دارد:

۱- گرایش مادی: این گرایش می‌کوشد محتوای درونی را توسط عوامل مادی که در درون انسان یا در پیرامون او قرار دارد تفسیر و توجیه کند. زیرا انسان یک موجود مادی است که از عوامل مادی‌ای که وجود او از آن‌ها تشکیل می‌شود یا از عواملی که پیرامون او قرار دارند، اثر می‌پذیرد و در آن‌ها اثر می‌گذارد. از جمله مصداقهای این گرایش، «نظریات تک عاملی» است که از نظریات بنام در تفسیر تاریخ و جامعه به شمار می‌رود.

۲- گرایش معنوی: گرایشی که قرآن کریم آن را پذیرفته است. از نگاه این گرایش، انسان محور اصلی زندگی را تشکیل می‌دهد و به همین سبب، وی عنصری اثر گذار و فعال است و موجودی می‌باشد که از روح و ماده تشکیل شده و بُعد روحی، با ارزش‌ترین بُعد وجودی انسان است و توسط همین بُعد است که او بر سایر موجودات مادی زنده برتری دارد. از این نگاه باید نقطه آغاز در ساختن محتوای درونی با این بُعد روحی و معنوی انسان مرتبط باشد.

این گرایش مورد پذیرش قرآن کریم است. از نظریه‌ای که این گرایش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم به نام نظریه «آرمان برتر» یاد کنیم.

اولاً: نظریات تک عاملی^۱

در آغاز، خوب است به نظریات تک عاملی اشاره کنیم که یکی از مصادیق ارزنده گرایش نخست است و سپس از نظریه اسلامی: «آرمان برتر» یاد نماییم. بر اساس باور این نظریات، آنچه بر ساختار محتوای درونی انسان اثر می‌گذارد، عوامل مادی پیرامون انسان است. همچنین، آن‌ها می‌کوشند که تمامی عوامل مادی را به یک عامل اصلی باز گردانند، اما سایر عوامل، عوامل اثرگذار فرعی هستند که در وجود و تحول خود از این عامل اصلی پیروی می‌کنند.

مهمترین نظریات تک عاملی از این قرارند:

الف - نظریه مارکسیستی

این نظریه می‌گوید: محتوای درونی انسان از عامل اقتصادی و تحول آن اثر می‌پذیرد. اقتصادی که به نوبه خود، موجب درگیری طبقاتی میان گروه‌های انسانی می‌شود. چه، براساس فرضیه این نظریه، جامعه انسانی بر اثر عامل اقتصادی و ابزار تولید به مجموعه‌ای از طبقات بدل می‌شود که با یکدیگر اختلاف و درگیری دارند و روابط اجتماعی از طریق همین درگیری طبقاتی شکل می‌گیرد. زمانی که ابزار تولید در جامعه انسانی تغییر پیدا می‌کند، این تغییر بر درگیری طبقاتی بازتاب می‌یابد که به نوبه خود بر محتوای درونی انسان منعکس می‌شود و با این انعکاس است که حرکت انسان و حرکت تاریخ انسانی آغاز می‌گردد.

ب - نظریه فروید

این نظریه می‌گوید: محتوای درونی انسان از غریزه جنسی که در اندرون او به ودیعت نهاده شده است، اثر می‌پذیرد، به این دلیل که غریزه جنسی بیان مادی از عامل بقا و دوام انسان و نیز عامل وجود روابط انسانی در جامعه انسانی است و به همین سبب، نقطه آغاز در ساختار محتوای درونی و وضعیت روحی و روانی انسان محسوب می‌شود. در نتیجه، هر ساختار اجتماعی و جنبش اجتماعی با این غریزه و نیازهای آن رابطه دارد. به

۱. به منظور آگاهی بیشتر از این نظریات به کتاب «اقتصادنا» ج ۱، ص ۴۱ رجوع شود.

بیانی دیگر: وجود انسان، زاد و ولد کردن او در روی زمین و روابط او در این زمین، از این غریزه اثر می‌پذیرد.

ج - نظریه نژادگرایی

این نظریه باور دارد که محتوای درونی انسان از عامل خون، نژاد و قوم اثر می‌پذیرد و این عامل نژادی است که ماهیت مادی در شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد و بر رفتار او اثر می‌گذارد. بنابراین، چنانچه انسان از نژادی پاک و بی آلایش به وجود آید و از دیگر خونها اثر نپذیرفته باشد، از یک وضعیت روحی و روانی برخوردار خواهد بود که با وضعیت روحی و روانی فردی دیگر، که خونس با خون دیگران درهم آمیخته است، تفاوت دارد و به همین سبب است که توان نوآوری و سازندگی در میان این افراد متفاوت می‌باشد. چه، نژاد پاک، همان نژاد نیرومند و به وجود آورنده تمامت نمادهای زندگی در جوامع انسانی است. تاریخ جز زنجیره‌ای به هم پیوسته از مبارزات میان نژادهایی که بر سر بقا با یکدیگر به نبرد می‌پردازند، نیست و در این نبرد، پیروزی به نام خونی ثبت می‌شود که پاک و نیرومند است و دیگر ملتها در طی آن نابود می‌شوند و از میان می‌روند. نازیها در دوران حکومت «هیتلر» پیرو همین نظریه بودند و می‌کوشیدند آن را در بستر تاریخ به مورد اجرا گذارند.

د - نظریه عامل جغرافیایی

این نظریه، عامل جغرافیایی و شرایط محیط طبیعی و جغرافیایی را عامل اثرگذار در ساختار محتوای درونی انسان می‌داند و به همین سبب، آن را زیر بنای تاریخ امتهای ملتها قلمداد می‌کند، زیرا تاریخ انسانها بر اثر اختلاف عوامل جغرافیایی و طبیعی که در پیرامون آنان قرار دارند، تفاوت پیدا می‌کند. چرا که این عوامل است که اسباب تمدن را برای آنان فراهم می‌سازد و اندیشه‌های خلاق آنان را به کار می‌اندازد و در نتیجه، پیشاپیش کاروان بشریت قرار می‌گیرند، یا اندیشه‌های خلاق را از انسانها می‌گیرد و آنان عقب می‌افتند.

ثانیاً: نظریه قرآنی «آرمان»

این نظریه می‌گوید: محتوای درونی انسان - همان گونه که پیشتر اشاره شد - از تصویر ذهنی اثر می‌پذیرد، تصویری که انسان آن را در اندیشه و ذهن خود برای آینده می‌سازد و همو را مقصود، هدف و آرمان عالی خویش قرار می‌دهد و با اراده خود به سوی آن حرکت می‌کند و اراده او در حقیقت، اراده کارها و فعالیت‌هایی است که وی را به این آرمان می‌رساند.

بنابراین، آن تصویر ذهنی یا «آرمان» که انسان در ذهن خود از آینده می‌سازد، نقطه آغازین در ساختار محتوای درونی انسان و گروه انسانی است. از این رو، چنانچه این آرمان، آرمانی باشد صالح، مطلق و نامحدود، محتوای درونی انسان نیز به صورت همین آرمان نامحدود تغییر شکل پیدا می‌کند و همچنین، هرگاه این آرمان، آرمانی پست، محدود و کوچک باشد، محتوای درونی انسان هم، به همین صورت تغییر می‌یابد.

با این بیان، می‌توانیم یکی از ابعاد را به دست آوریم که نظریه قرآنی درباره حرکت تاریخ، در این بعد با نظریات مادی اختلاف دارد، نظریاتی که می‌کوشد حرکت تاریخ را به عامل دیگری به جز درونمایه انسان پیوند دهد که در آن صورت، اثرگذاری آن عامل قهری خواهد بود، نه ارادی و نیز حرکت تاریخ جبری خواهد بود، نه اختیاری.

لیکن افزون بر این بعد، به زودی بعد دیگری را می‌یابیم که نظریه قرآنی در آن با نظریات مادی - حتی پس از رسیدن به این حقیقت که نقطه آغاز حرکت تاریخ، همان تغییر محتوای درونی انسان است - اختلاف دارد. این بعد دیگر به شکل و معنای تغییر در محتوای درونی مربوط می‌شود و چگونگی این شکل و معنا نیز - بالطبع - به اهداف تغییر بستگی دارد. چه، پیشتر بیان کردیم که ویژگی حرکت تاریخی نسبت به دیگر حرکتهای آن است که یک حرکت «نمایی» و هدفدار است و لذا برخی از حرکتهای تاریخی از برخی توسط نمونه آرمانهای خود جدا می‌شوند، آرمانهایی که بیانگر هدف و آینده حرکت تاریخی است، چرا که هر حرکت تاریخی آرمان والای خویش را دارد.

این آرمان از سوی هر گروه انسانی، بر اساس نگرش کلی که به زندگی و جهان هستی دارد و از طریق باور فکری [= جهان بینی] این گروه، نو به نو می‌شود و توسط اراده او و توان روحی‌ای که در اختیار دارد، در جامعه عینیت می‌یابد، توان روحی‌ای که درخور آن

نمونه آرمانی است و آن گروه را به سمت این آرمان به حرکت در می‌آورد. در عین حال، آرمان برتر است که آرزوها و اهداف تفصیلی حرکت انسان را مشخص می‌کند و باز هم این اهداف و آرزوهاست که فعالیتها و حرکتها را در هنگام رهسپار شدن به سوی آن آرمان برتر، تعیین می‌نماید.

خدا و آرمان

در قرآن کریم و در بیان دینی - در برخی حالتها - نام خدا بر «آرمان» به کار برده می‌شود. به این دلیل که آرمان، همان هدف و آرزویی است که بر حرکت انسان اثر می‌گذارد. در این صورت، آرمان است که رهبر، فرمانده، فرمانروا و راهنما می‌باشد و هموست که فعالیتها و حرکتهای انسان و جریان تاریخ را می‌سازد و به همین سبب، می‌بینیم که قرآن کریم اصطلاح «آله» را تعمیم می‌دهد و آن را بر «هوس» به کار می‌برد، و این زمانی است که هوس همان اثرگذاری «آله» را داشته باشد. خداوند فرموده است: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ...﴾^۱؛ «آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟». در این آیه از هوس به «آله» یعنی خدا تعبیر شده است و این هنگامی است که درجه هوس به طور مصنوعی آنقدر بالا برده شود که به آرمان و آرزوی نهایی این یا آن فرد تبدیل شود.^۲

داستان ابراهیم در قرآن کریم این طرز فکر درباره «آرمان» را به گونه‌ای روشن بیان کرده است. چرا که در این داستان آمده است:

وقتی ابراهیم درباره این آرمان و خدا جستجو می‌کرد و خداوند خواست که او از طریق این جستجو به حقیقت برسد، چندین فرضیه و نمونه آرمانی را در ذهن وی برانگیخت. خداوند درباره حالت روانی ابراهیم علیه السلام در آغاز کار، چنین سخن می‌گوید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾^۳؛ «این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛

۱. فرقان/۴۳.

۲. المدرسة القرآنية، ص ۱۲۰، درس نهم.

۳. انعام/۷۵ - ۷۶.

گفت: این پروردگار من است...». ابراهیم در آغاز تفکر، درباره خدا با این تصویر ذهنی می اندیشد. بنابراین، فرض را بر آن می گیرد که این ستاره، همان «خدا» است، زیرا بسیار دور، بلند و عالی است: ﴿...فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۱؛ «... و چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم». زیرا آرمانی که ابراهیم بدان رسیده است و می خواهد آن را شناسایی کند آرمانی است نامحدود، والا، عالی و با دوام که هرگز غروب کردن و پایان یافتن به سراغ آن نیاید. ابراهیم علیه السلام به این دلیل این سخن را گفت که ماه از ستاره پیشین بزرگتر است و شاید بزرگی آن این توان را به وی بدهد که همیشه بماند. سپس قرآن کریم به توصیف حالت ابراهیم ادامه می دهد و می گوید: ﴿فَلَمَّا رَءَا الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾^۲؛ «... و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم».

همچنین، ﴿فَلَمَّا رَءَا الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ...﴾؛ «پس چون خورشید را بر آمده دید، گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است...». ممکن است فعالیت و توان خورشید بر ماندگاری، بیشتر از ماه باشد، زیرا بزرگتر از ماه است و در این صورت، او سزاوار پروردگاری است، نه ماه... ﴿...فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ أِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۳؛ «... و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم».

بدین ترتیب، قرآن بیان می کند، تمامی آرمانهای فرضی که در آن روزگار در میان مردم مطرح بوده اند، آرمانهایی هستند باطل، دروغین و در معرض ناپدید شدن و نابودی. از این رو، ابراهیم علیه السلام - در این منظره قرآنی - هیچ کدام از آن آرمانها را به عنوان خدای خویش نمی پذیرد. چرا که او در پی آرمانی برتر از آن ها بود که ماندگار و مطلق باشد و در حرکت و وجود خود محدود نباشد. از این جا، خداوند این روی کرد ابراهیم علیه السلام به این آرمان برتر را از زبان او حکایت کرده، چنین می گوید:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذَّيِّ فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۴؛ «من

۱. انعام/۷۶.

۲. انعام/۷۷.

۳. انعام/۷۷.

۴. انعام/۷۹.

از روی اخلاص، پاک دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

نیز از این جا در می‌یابیم که قرآن کریم وقتی می‌خواهد درباره خداوند به عنوان عالیت‌ترین آرمان سخن بگوید، با نام‌های نیکو، به طور کلی، از او یاد می‌کند.

﴿قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...﴾^۱؛ «بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، برای او نام‌های نیکوتر است...» یا این که با اوصاف کمال مطلق او را توصیف می‌کند و چنین می‌گوید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [یا او] شریک می‌گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است».

در این جا قرآن کریم از دانش، قدرت، مهربانی، رحمت و سایر صفات خداوند سخن می‌گوید و می‌خواهد آرمان حقیقی و نامحدود انسان را برای او بیان کند و نیز نشانه‌های این آرمان را برایش مشخص سازد و او را رها نمی‌کند که در میان اندیشه‌های خود دست و پا بزند. هدف قرآن از این بیان آن است که انسان، خدا را معبود و آرمان والای خود قرار دهد و درونمایه خویش را به گونه روشن بر طبق این انتخاب، بسازد و آگاهانه و مسؤولانه به سمت این آرمان حرکت کند و جامعه خویش را نیز به سوی آن به حرکت درآورد.

فصل دوم

انواع آرمان

به منظور بیان نظریه «آرمان» به صورت کامل تر، ناگزیریم که انواع آرمانهای گونه گون را بررسییم و معانی و اثرگذاری آنها، بر حرکت انسان را مشخص کنیم. از لا به لای این جستار به دست می آید که آرمان بر سه نوع است:

نوع اول: آرمان تکراری

آرمان تکراری آن است که از طریق وضعیتی که جامعه انسانی در آن به سر می برد به آینده نگاه کنیم. یعنی وجود ذهنی ای که آینده را شکل می دهد، در این جا نمی تواند از وضعیت کنونی خود فراتر رود و از آن عبور کند بلکه این وجود ذهنی، آرمان خود را از همین وضعیت کنونی و با حدود، مشخصات و شرایط آن بر می گیرد و به همین سبب، این آرمان به جای این که چشم دوختن به آینده ای جدید باشد، کوششی است برای بزرگ جلوه دادن وضعیت موجود و انتقال آن به آینده. این وضعیت که به شرایط انسان کنونی مربوط می شود و باید انسان در جهت دگرگون ساختن آن کار کند، از یک حالت نسبی و محدود به امر نامحدودی تحول می یابد که انسان به خاطر بزرگداشت آن کار و فعالیت می کند و در نتیجه، حرکت تاریخ، حرکتی تکراری می شود، زیرا آینده تکرار وضعیت کنونی و گذشته خواهد بود.

از این روی، ما از این آرمان به نام «آرمان تکراری» یاد کردیم. چرا که نگرش انسان به آینده و حرکت او با الهام گرفتن از این نگرش، تکرار وضعیتی است که او هم اکنون در آن به سر می‌برد و این وضعیت کنونی نیز تکرار وضعیت گذشته و اوضاع پیشین اوست که در آن به سر می‌بُرد. در نتیجه، این آرمان او، به حق آرمانی است تکراری. تاریخ انسانی در دورانهای گوناگون خود، شاهد وجود این گونه آرمان تکراری در زندگی مردم بوده است. چرا که انسان در دورانهای بسیاری با این نوع آرمان در زندگی اجتماعی خود به سر برده است.

عوامل وجود آرمان تکراری

می‌توان عامل وجود آرمان تکراری در جوامع انسانی را یکی از دو عامل اصلی زیر دانست که یکی از آن‌ها درونی است و دیگری برونی:

۱- **انس و عادت:** منبع این عامل، درونی و روانی است که به حالت روحی، روانی و درونی انسان باز می‌گردد. این حالت، بیانگر میل درونی انسان است به این که در برابر دگرگونی نامشخص، به گذشته و حال خود چنگ در زند و آن را نگهدارد. انس و عادت انسان در برخی از دورانهای زندگی و تکیه او به یک وضعیت اجتماعی مشخص، به حالت رکود و تباهی در درون جامعه‌اش منجر می‌شود و چنین انسانی به یک انسان گمشده بدل می‌شود که ره به سوی حق نمی‌برد و مسیر تحول، تکامل و پیشرفت را نمی‌شناسد.

حتی این انسان، به انسانی بدل می‌شود که در درون چهارچوبها و مرزهای اجتماعی‌ای که عادت کرده است، زندگی می‌کند. از این روی، «وضع نسبی» که در آن به سر می‌برد و به حال و گذشته او تعلق دارد، به «وضع مطلق» تحول می‌یابد و گویی این چیزی که وی بدان عادت کرده و در آن زندگی می‌کند، تمامی چیزها در زندگی گذشته، حال و آینده و حتی در سراسر زندگی و شیوه رفتار اوست.

قرآن کریم پدیده عادت را در بسیاری از آیاتی که درباره اقوام سخن گفته، بیان کرده است، اقوامی که دعوت پیامبران را نپذیرفتند. با این که آنان نمونه آرمانهای برتر و به حقی را برای این اقوام آوردند که فراتر از وضع موجود بود و می‌خواست انسان را به

حرکت در آورد و آن را از حدود نسبی خود به آینده‌ای برتر ببرد و یا از حالت عقب‌افتادگی و تباهی بیرون آورد و به حالت بهبود یافته و پیشرفته برساند. اقوام بشری به این دلیل با دعوت پیامبران مخالفت ورزیدند که این دعوت با آنس و عادت آنان به آنچه پدران خود را بدان یافته بودند سازگاری نداشت و نه به دلیل باورشان به وضع موجود و درستی این وضع. خداوند فرموده است:

﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾^۱؛ «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم‌با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم» بنابراین، ماجرای بنیادین آنان و تنها دلیلی که در برابر دعوت پیامبران ارائه داده‌اند آن است که پدران خویش را بر این سنت و روش دیدند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲؛ «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟». قرآن کریم، این فرزندان را به خاطر پیروی از پدرانشان به شدت محکوم می‌کند، پدرانی که جز راه و رسم خود، چیزی را باور نمی‌کردند و از توان اندیشیدن و نگرش درست به آینده برخوردار نبودند و لذا در وضع موجود خود، در جا می‌زدند. با این که این وضع، وضع فاسدی بود و پدران آنان چون از راه خرد و راه راست بیرون رفته بودند، آن را فراپیش گرفتند، چرا که آنان نه چیزی را درک می‌کردند، نه به سوی حق می‌رفتند و نه راه راست را می‌جستند.

آن‌گاه قرآن بیان کرده است، در تمامی برخوردهایی که پیامبران با مشرکان و منکران نبوت خود داشتند، این پدیده و عامل روانی [= پیروی از عادات و رسوم] بر وضعیت عمومی حاکم بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴾^۳؛ «و هیچ تذکر جدیدی از سوی [خدای] رحمان برایشان نیامد، جز این که همواره از آن روی بر

۱. زخرف/۲۲.

۲. بقره/۱۷۰.

۳. شعراء/۵.

می تافتند».

﴿قَالَتْ زُسُلُهُمْ آفَىٰ إِلَهُ اللَّهِ إِنَّكَ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُقَفِّرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَثُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۱؛ «پیامبران‌شان گفتند: مگر درباره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا زمان معینی شما را مهلت دهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید. می‌خواهید ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند باز دارید؟ پس برای ما حجتی آشکار بیاورید».

۲ - سلطه طاغوت: این سلطه، عامل اجتماعی و بیرونی است که به ظهور «آرمان تکراری» در مراحل بسیاری از تاریخ بشری منجر شده است. چه، طاغوت [= فرمانروای ستمگر] تنها از طریق خویشتن و وجود خویش به آینده نگاه می‌کند و هرگونه تغییر در زندگی را شورش علیه قدرت و سلطه خود می‌داند، زیرا که تغییر به معنای زدودن نشانه‌های وضع موجود و کنونی است که طاغوت برجسته‌ترین و روشن‌ترین نماد آن به شمار می‌رود.

از این رو، طاغوت در بسیاری از اوقات به تمامی نیرو و قدرت خود متوسل می‌شود تا جامعه را با ویژگیها و نشانه‌های موجود و فعلی‌اش و در همان چهارچوب و شرایط و اوضاع اجتماعی که مردم در آن به سر می‌برند، نگهدارد تا سلطه او بر این جامعه پا بر جا بماند.

البته گاه می‌بینیم که طاغوت پا را از دایره انس و عادت بیرون می‌نهد و می‌کوشد که جامعه انسانی را تغییر دهد و با شیوه خاص خود آن را بسازد [= به تعبیر امروز، اصلاح طلب می‌شود]. اما این تغییر - در هر حال - از آن قاعده مستثنا نیست [یعنی باز هم وضع موجود تغییر می‌کند]، زیرا که طاغوت خود، جزء مهمی از وضع حاضر است و می‌کوشد آن را بر طبق شرح و تفسیر خود بسازد. بنابراین، تغییر [یا اصطلاحات جدید] تکرار واقعیت حاضر است، لیک توسط همین عنصر فرمانروا [یعنی توسط طاغوت]. این چنین، جامعه در حالت تکراری زندگی می‌کند که پیشتر از آن سخن گفتیم. زیرا که آینده او را طاغوت تعیین می‌کند و این آینده، نسخه‌ای خواهد بود از وضعیت کنونی

جامعه، همچنان که وضعیت کنونی جامعه نسخه‌ای است از تاریخ و گذشته او. قرآن کریم به این عامل آرمان تکراری [= سلطه طاغوت] و اثرگذاری آن در بُعد مثبت خود اشاره می‌کند. این بُعد مثبت زمانی تحقق پیدا می‌کند که انسان سلطه طاغوت را نپذیرد و در این صورت، به آینده بهتر خواهد رسید، خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَىٰ آلِهِ لَهِمْ أَجْرٌ قَبِيْرٌ عِندَ رَبِّهِمْ * وَالَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ وَوَلَّيْنَاكَ هُمْ أَوْلِيَا الْأَنْبَابِ﴾^۱؛ «و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را پرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند، آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان».

خداوند [در این آیه] برای کسانی که از پرستش طاغوت دوری می‌گزینند، یک ویژگی بنیادین بیان کرده است و آن این است که به سخن گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. این ویژگی بدان معناست که آنان قید و بندی برای اندیشه و اراده خود قرار نداده، چهارچوبی برای آن نساخته‌اند که نتوانند از آن عبور کنند، بلکه حقیقت را هدف و محور تلاشهای خود قرار داده‌اند. بنابراین، آنان آرزو، چشمداشت و نگاه واقعی به زندگی دارند که به ایشان اجازه می‌دهد، از طریق گوش دادن سخن و پیروی از بهترین آن، حقیقت را پیدا کنند.

اگر این افراد، طاغوت را می‌پرستیدند، تنها می‌توانستند در چهارچوب واقعیتی باشند که این طاغوت آن را می‌خواست و هرگز نمی‌توانستند در موقعیتی قرار گیرند که سخن را گوش فرادهند و از بهترین آن پیروی کنند، بلکه از هر سخنی روی بر می‌تافتند و تنها از سخنی پیروی می‌کردند که طاغوت برایشان می‌خواست. چرا که وی آنان را از روشنایی بیرون می‌کند و به تاریکی می‌برد.

قرآن کریم آن‌گاه که از پدیده «فرعونی» سخن می‌گوید، به گونه‌ای روشن به این پدیده اشاره کرده، آن را به شکل گسترده و فراگیر مطرح می‌کند.

شاید هدف خداوند از بیان پدیده فرعونی آن باشد که می‌خواهد این پدیده را به

گونه‌ای آشکار مطرح و به عنوان مسأله‌ای اصلی توصیف کند، که جامعه انسانی در تمامی دورانهای تاریخ طولانی خود با این مسأله رو به رو بوده است، تا از این طریق به انسان‌ها هشدار دهد که مبادا تحت تأثیر این پدیده قرار گیرند و یا به سوی آن گرایش پیدا کنند.

فرعون در این داستان، عنوان فرمانروایی است که موسی عَلَيْهِ السَّلَام با وی همزمان می‌باشد. بنابراین، فرعون انسان مشخصی است که رویاروی موسی عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفته است. اما قرآن کریم ماجرای این فرمانروا را با این گستردگی مطرح کرده است، تا بیان کند که پدیده «فرعونی» برجسته‌ترین پدیده اجتماعی و «طاغوتی» است که بر جوامع انسانی فرمان می‌راند و حتی در این پدیده، فرعون به حدی می‌رسد که ادعای الوهیت و ربوبیت می‌کند و خود را آرمان برتر جامعه انسانی قلمداد می‌کند و آن را آشکارا اعلان می‌نماید. پس فرعون همان پروردگاری است که باید او را پرستید، نه خدا را:

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۱؛ «وگفت: پروردگار بزرگتر شما منم». فرعون جز خود، خدای دیگری برای مردم قائل نبود و می‌گفت: خدایی که موسی ادعا می‌کند، وجود ندارد.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ النَّبِينَ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۲؛ «و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من جز خویشتن خدایی برای شما نمی‌شناسم. پس ای هامان، برایم بر گِل آتش بیفروز و برجی [بلند] برایم بساز. شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جداً او را از دروغگویان می‌پندارم». جامعه حق ندارد نظری جز نظر فرعون داشته باشد و تنها اوست که به راه راست رهبری می‌کند:

﴿...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۳؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می‌بینم، به شما نمی‌نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم» و از این قبیل ادعاهای بیهوده و دروغین.

این چنین، فرعون به عنوان طاغوت دوران خود، تمامی نیروهایش را گرد می‌آورد تا

۲. قصص / ۳۸.

۱. نازعات / ۲۴.

۳. غافر / ۲۹.

قدرت و حکومت بی چون و چرای خویش بر جامعه را حفظ کند و این جامعه را بر طبق نگرش خود به اشیا بسازد و در همین وضع نابسامان نگاهش دارد و از حرکت به سوی پیشرفت و تکامل بازش دارد و حتی اجازه ندهد که درباره تکامل بیندیشد، تا آینده‌اش تکرار وضعیت کنونی‌اش باشد، چنان که وضعیت کنونی او تکرار وضعیت گذشته‌اش است.^۱

سلطه شهوت، عاملی دیگر

می‌توان عامل دیگری را برای آرمان تکراری به آنچه شهید صدر بیان کرده است، افزود و این عامل، سلطه شهوت‌های مادی بر اراده و زندگی انسان و تسلیم شدن او در برابر این شهوت‌هاست. این شهوت‌ها بیانگر خواسته‌ها و تمایلهایی است که در نهاد انسان به ودیعت گذاشته شده است. از این رو، وقتی که انسان جز این شهوت‌ها و غریزه‌ها، چیزی پیش رویش نبیند، می‌کوشد در آینده خویش به آن‌ها چنگ زند. بنابراین، شهوت‌ها همان نقشی را بازی می‌کند که انس و عادت بازی می‌کرد. قرآن کریم در چندین مورد به این موضوع اشاره کرده است. آن‌گاه که از پایداری کافران در برابر ادیان الهی و ستیز آنان با دعوت پیامبران، به خاطر پاسداری از این زندگی و شهوت‌ها و لذت‌های آن، سخنی می‌گوید. قرآن کریم بر نقش زندگی آن جهان و تمایل نداشتن به زندگی این جهان و ارزش‌های آن، تأکید می‌کند.

البته، چنانچه این عامل [= سلطه شهوت] را به نوع دوم آرمان - که به زودی بدان اشاره خواهیم کرد - یعنی به آرمان محدود باز گردانیم، عامل سوم محسوب نخواهد شد.

وانگهی این عوامل، گاه به طور جمعی بر آرمان تکراری اثر می‌گذارد و لذا طاغوت برای تحقق هدف خویش یعنی حفظ حکومت و سلطه خود بر مردم و ترسیم آینده آنان بر اساس وضعیت کنونی، از عادت، شهوت‌ها و خواسته‌ها با هم بهره می‌گیرد، یا این که عادت موجب پیدایش حالت سرکشی و پذیرش سلطه طاغوت و سر فرود آوردن در برابر آن به عنوان یک واقعیت موجود در جامعه انسانی می‌شود.

۱. ر.ک: المدرسة القرآنیة، ص ۱۲۴، درس نهم.

آرمان تکراری عامل چند دستگی

محصول آرمان تکراری - از طریق یک عامل با مجموع عواملی که سبب وجود آن می‌شود - پدیده چند دستگی، پراکندگی و ناهماهنگی در حرکت جامعه انسانی است. اگر ما این آرمان را از طریق نخستین عاملی که سبب وجود آن می‌شد در نظر بگیریم یعنی از طریق انس و عادت، در می‌یابیم که در جازدن انسان در «آرمان خود» این آرمان را در طی مدت طولانی، جزئی از وضع موجود او می‌سازد و لذا همین آرمان که در گذشته محول انسان و جامعه بود، اندک اندک توان خود بر به حرکت در آوردن و دگرگون ساختن این جامعه را از دست داد.

زمانی که «آرمان» توان خود بر به حرکت در آوردن و دگرگون ساختن را به طور کامل از دست می‌دهد، دلبستگی امت به این آرمان به تدریج متزلزل و ضعیف می‌شود و سرانجام به نقطه صفر می‌رسد و به همین سبب، دلبستگی خود به این آرمان را به کلی از دست می‌دهد. چه، امت در آغاز به این آرمان عشق می‌ورزید و بدان پای‌بند بود و آن را در حرکت‌های آینده‌اش پیش روی خود قرار داده بود و دلیل آن هم این بود که آرمان مزبور در آن زمان به امت نیرو می‌داد تا به خیزش‌های انقلابی و تحوّل بپردازد. اما وقتی این آرمان توان دهشی خود را از دست می‌دهد، در حقیقت عنصر بنیادین وجودش را از دست می‌دهد و لذا عادت به تنهایی [یعنی آرمان مورد نظر] نمی‌تواند به عنوان خواسته و معشوق امت باقی بماند. چرا که نیازهای انسان و نگاه او به آینده در حال تغییر و تحوّل است. بنابراین، عادت [که در گذشته یک عامل حرکت آفرین بود] به عاملی بازدارنده حرکت و تحوّل بدل می‌شود و بدین سبب، امت عشق خود به آن را از دست می‌دهد.

وانگهی امت به عنوان یک امت تنها زمانی یکپارچه می‌شود و فرزندان او با یکدیگر به تفاهم و همیاری می‌پردازند که همگی از یک وضعیت اجتماعی و روابط اجتماعی برخوردار باشند و این امر هم وقتی تحقق می‌یابد که امت از «آرمان والای واحد» برخوردار باشد و دیدگاه واحد به آینده خود داشته باشد، دیدگاهی که در گذشته فرزندان امت را گرد هم می‌آورد و یکپارچه می‌ساخت. هرگاه امت، دلبستگی خود به آن «آرمان» و آن «دیدگاه» را از دست دهد، عامل و عنصر یکپارچگی خود را از دست داده

است و در این صورت، توجّه هر کدام از افراد امت در اندرون خویش به سمت اوضاع و زندگی خصوصی خود تغییر می‌یابد و تمامیت وضعیت و تلاشهای شخصی‌اش این می‌شود که:

«چگونه بام و شام کند؟ چگونه بخورد و بیاشامد؟ چگونه آسایش و آرامش برای خود، فرزندان و خانواده خود فراهم کند؟ و چه نوع آسایش و آرامشی؟ آسایش به آن معنای بی‌ارزش برای این واژه و آرامش به آن معنای کوچک برای آن واژه؟ در این صورت، هر انسانی در بند نیازمندیها و خواسته‌های شخصی خود می‌شود و پیرامون آن می‌چرخد و جز آن چیزی را نمی‌بیند. چرا که این انسان پس از آن که آرمانش از میان رفته و سقوط کرده است، آرمانی برای خویش نمی‌یابد. در چنین حالتی، امت به سایه امت بدل می‌شود و امت حقیقی بر جای نمی‌ماند».^۱

در این هنگام است که آن جامعه و آن امت به چندین امت و گروه تقسیم می‌شود و حتی به افراد پراکنده و از هم جدا شده‌ای بدل می‌شود که بر سر منافع شخصی و اهداف محدود خویش با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنند. چرا که منافع آنان بی‌شمار و با یکدیگر ناسازند و کسی که این منافع را گرد آورد و ناسازیهای آن‌ها را از میان بردارد، وجود ندارد. این سخن با آنچه قرآن کریم از این حالت توصیف می‌کند همخوانی دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿...بِأْسِهِمْ يَتِيهَهُمْ شَدِيدًا تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲؛

«...جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می‌پنداری و [لی] دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی‌اند که نمی‌اندیشند».

جنگشان میانشان سخت است و این به دلیل وجود ناسازگاریها در میان آنان است، هر چند که در نمای بیرونی یک امت را تشکیل می‌دهند و لذا می‌پنداری که آنان متحدند، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است، زیرا که منافع و اندیشه‌هایشان پراکنده است.

اما چنانچه «آرمان تکراری» را از طریق عامل دیگری که سبب وجود آن می‌شود یعنی از طریق سلطه طاغوت و فرعونها و تسلط آنان بر جامعه مورد توجه قرار دهیم، در

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۲۷، درس دهم. ۲. حشر/۱۴.

می‌یابیم که طاغوت کار خود را با این شعار آغاز می‌کند: او یکی از افراد امت است و همانند آنان زندگی می‌کند و اهداف آنان را دنبال می‌کند. سپس هنگامی که بر امت مسلط می‌شود، به خاطر تواناییها و امکاناتی که در اختیار دارد، به استثمار آنان می‌پردازد و اندک اندک در ارتباط با امت پا را از حد معقول فراتر می‌نهد و در نتیجه، جز برای خود هیچ ارزشی برای امت قائل نمی‌شود و جز دیدگاه خود، هیچ دیدگاهی را نمی‌پذیرد. خداوند فرموده است:

﴿...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۱؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می‌بینم، به شما نمی‌نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم». از این روی، امت عشق خود به این طاغوت را نیز از دست می‌دهد.

در این هنگام، طبیعی است که گروهی از میان امت سر برآورد و با رفتار طاغوت و دیدگاه خودکامانه او بستیزد، تا منافع ویژه خود را بجوید و طاغوت نیز به گروههای امت به اندازه هماهنگی و ناهماهنگی آنها با دیدگاه او، امتیاز دهد و همچنین با این ستیز و ناهماهنگی، حرکت نبرد و شورش علیه طاغوت در درون جامعه آغاز گردد، همان گونه که قرآن کریم می‌گوید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحِبُّ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود». از آن جا که این مردمان [= بنی اسرائیل] با فرعون ستیز کردند و نخواستند بر طبق دیدگاه ویژه او زندگی کنند و با وی به ستیز برخاستند، او هم برای این که آنان را مجازات کند، به سر بریدن پسران و بر جای گذاشتن زنان دست یازید که این اقدام، به پدیدار شدن کشمکشها، درگیریها و ناسازیها در درون جامعه منجر شد و بر اثر این درگیریها، جامعه به فرقه‌ها و گروههای پراکنده‌ای بدل شد که با یکدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را از پای در می‌آوردند.

خداوند می‌گوید: ﴿وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً

وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند مَنّت نهمیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] گردانیم». این آیه نتیجه این کشمکشها و ناسازگاری را بیان می‌کند، اختلافی که به سبب وجود این طاغوت و سلطه او بر سرنوشت جامعه به وجود آمده است و این نتیجه آن است که سرانجام، پیروزی و رستگاری از آن فرودستانی خواهد بود که خداوند آنان را پیشوایان مردم و وارثان زمین خواهد گردانید.

همچنین، اگر ما «آرمان تکراری» را از طریق عامل سوم یعنی شهوت‌ها و منافع شخصی که در برخی از مراحل موجب یکپارچگی امت می‌شد مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم که به تدریج به عاملی تغییر می‌یابد که امت را پراکنده و پاره پاره می‌کند، زیرا این شهوت‌ها و منافع با یکدیگر ناهمخوانی و ناسازگاری دارد. همان‌گونه که این موضوع را پیشتر در بیان عوامل اختلاف و برون رفت جامعه از وضعیت یکپارچگی فطری شرح کردیم.

اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده

تاریخ به ما آموخته است که هرگاه جامعه انسانی و امت به حالت پراکندگی و چند دستگی دچار شود، در برابر سه وضعیت و اقدام تاریخی قرار می‌گیرد. یعنی تاریخ، یکی از اقدامهای زیر را درباره این امت به مورد اجرا می‌گذارد:

۱- **هجوم بیگانگان:** امت پراکنده در برابر هجوم و سلطه بیگانگان در هم می‌شکند و تلاشی می‌شود. زیرا این امت پس از آن که آرمان برتر خود را که موجب یکپارچگی صفوفش می‌شد، از دست می‌دهد، به اختلاف و پراکندگی دچار و به افراد یا گروههای کوچکی بدل می‌شود که هر کدام در پی نیازهای شخصی و اهداف محدود خود می‌باشد و به همین سبب، ناتوان و پراکنده می‌شوند و شکار و طعمه مهاجمان بیگانه و نیروهای آزمند خارجی قرار می‌گیرند، نیروهایی که به آن‌ها یورش می‌برند تا ایشان را زیر سلطه و قدرت خود در آورند و داراییها و نیروهایشان را در اختیار گیرند.

تاریخ انسانی شاهد نمونه‌های فراوانی از این وضعیت بوده است و از آن جمله

می‌توان از دو رویداد مهم به عنوان بهترین گواه نام برد که در تاریخ اسلامی مان به وقوع پیوسته است:

نخست: سقوط امت اسلامی به دست مهاجمان مغول در قرن هفتم هجری و قرن سیزدهم میلادی.

دوم: یورش غربیها به امت اسلامی در یک سوم نخست قرن چهاردهم هجری و اوایل قرن بیستم میلادی.

امت اسلامی، به طور کلی، تنها زمانی به این دو وضعیت اسفبار دچار شد که همبستگی خود را از دست داد و به ملت از هم گسیخته‌ای بدل گردید که ستمگران و خودکامگان و شهوترانان سودجو بر آنان فرمان می‌راندند و با اسلام به سان راه و رسمی که از پدران و مادران خود گرفته‌اند، برخورد می‌کردند. در میان این امت، ستمگران، زورگویان، گرایشهای قومی یا فردی و حب دنیا حکومت می‌کردند و این وضعیت به چند دستگی و پراکندگی آنان منجر شد و در نتیجه، سخت ناتوان و به لقمه‌ای گوارا برای مهاجمان بیگانه مبدل گردیدند.

۲ - تقلید و دنباله روی از دیگران: دومین اقدامی که تاریخ درباره امت پراکنده به مورد اجرا می‌گذارد آن است که این امت در نمونه آرمانی ذوب می‌شود که از تاریخ و هستی آن جامعه بیگانه و یک آرمان وارداتی است. چرا که وقتی امت، پیوند دوستی خود با آرمانی را که باور داشته است، از دست می‌دهد و پراکنده می‌شود، بار دیگر به دنبال آرمان دیگری می‌گردد که جامعه را یکپارچه سازد.

در این هنگام، امت ممکن است در اثنای جُستن «آرمان برتر» به خطری بزرگ دچار شود و آن این که نمونه آرمانی امت دیگری را برای خویش برگزیند که از او نیرومندتر است، و چنین پندارد که عظمت و قدرت این امت از آن آرمان نشأت گرفته است و لذا آن را می‌پذیرد، با این امید که نیرو، قدرت، یکپارچگی و موقعیتی را که آرزو داشت، باز یابد.

برخی افراد و گروهها در جهان اسلامی مان، این نوع اندیشه را پذیرفته‌اند و لذا دیگران را به پذیرش نمونه آرمانی غربی فراخوانده‌اند، آرمانی که در جدایی دین از سیاست و پایبندی به اصل آزادی فردی و نژادپرستی و منافع ویژه دنیوی و مادی

تجسم می‌یابد. چه، این اصل، همان عاملی است که [به گمان این افراد] در ورای امکانات و تواناییهای غربیها نهفته است و آنان با بهره‌گیری از این امکانات امت اسلامی را زیر سلطه خود در آورده، بر آنان چیره گشته‌اند.

یکی از این افراد، «رضاخان پهلوی» در ایران بود که کوشید الگوی غرب را به طور صوری، میان امت اسلامی مان در ایران پیاده کند.

همچنین، تجمل‌گرایی در شخص «مصطفی کمال» در ترکیه تجسم یافت. او نمونه آرمانی غربی درباره جدایی دین از زندگی را پذیرفت، تا آن جا که حروف عربی را، که مردم مسلمان ترکیه با آن می‌نوشتند، به حروف لاتینی تغییر داد تا نسلهای ترکیه از تمامی ریشه‌های اسلامی، فرهنگ دینی و جهان اسلامی خود جدا گردند، زیرا دیگر توان خواندن فرهنگ تاریخی خود را که با زبان ترکی و حروف عربی نگاشته شده بود نداشتند و نیز می‌خواست ملت ترک را هر چند از لحاظ شکل و صورت ظاهری به ملت‌های غربی نزدیک سازد.

همچنین، نویسندگان و اندیشمندانی را این جا و آن جا در جهان اسلامی خود می‌بینیم که آشکارا و بی پرده مردم را به آرمانها و الگوهای غربی فرا می‌خوانند و می‌خواهند امت اسلامی را به امت غربی در تمامی جزئیات، خصوصیات و خصلتهایش مبدل سازند نظیر «سلامت موسی» مصری و امثال او.

۳- بازگشت به حق: سومین اقدام تاریخ آن است که بذرهای بازگشت به حق و آرمان مطلق - با در نظر گرفتن شرایط و دورانی که امت در آن به سر می‌برد - از نو در ژرفای دل امت کاشته می‌شود. چرا که امت حرکت خود را از نو آغاز می‌کند و بذرهای قیام حقیقی را در آن آشکار می‌سازد تا به آرمان والا و نامحدود خویش، که در خدای سبحان و بلند مرتبه تجلی یافته است، باز گردد و ما به زودی در نوع سوم آرمانهای برتر - به خواست خداوند - درباره آن سخن خواهیم گفت.

امت اسلامی ما، در دوران استعمار بر سر این دور راه قرار گرفته‌اند:

یک: پذیرش شیوه دنباله روی و ذوب شدن در آرمان و الگوی غربی که در این صورت، روز به روز پراکنده‌تر، از هم گسیخته‌تر و ناتوانتر خواهد شد.

دو: پذیرش شیوه بازگشت به اسلام حقیقی و ارائه اسلام به امت اسلامی با زبان روز

و این همان شیوه‌ای است که پیشگامان نهضت اسلامی در پایان دوره ناتوانی و آغاز دوره استعمار آن را پذیرفتند.^۱

۴- اقدام تاریخی دیگر: افزون بر رفتار و اقدامهای سه گانه تاریخ که شهید صدر بیان کرده است، می‌توان اقدام چهارمی را که تاریخ درباره امت، در صورت اختلاف و پراکندگی آنان، به مورد اجرا می‌گذارد، بدان افزود و این اقدام، همان گزینش آرمان موقت و محدود است که امت آن را از خلال تجربه‌ها و وضع موجود خود، استنباط می‌کند. این آرمان محدود، در مسیر امت، گامی به جلو و بیانگر بعد ابتکار و نوآوری در حرکت اوست. همان گونه که این آرمان‌گزینی در انقلاب صنعتی و سیاسی اروپا و نیز در جنگهای داخلی آمریکا و تحول این کشور از دوران استعمار و بردگی به دوران دموکراسی و لیبرالیسم رُخ داد یا همانند آنچه در اتحاد جماهیر شوروی [= سابق] و کشورهای سوسیالیستی به وقوع پیوست.

این مطلب، همان چیزی است که شهید صدر بدان اشاره کرده و در سخن آینده خود درباره ایده آل محدود، آن را شرح داده است. شاید شهید صدر به این دلیل [در این جا] به اقدام چهارم تاریخی اشاره نکرده که به سخن درباره آرمان محدود بسنده نموده است.

نوع دوم: آرمان محدود

نوع دوم، آرمانی است که جامعه انسانی با نگرش به آینده خود آن را بر می‌گزیند. این آرمان در حرکت این جامعه، گام دیگری است به جلو، چرا که گرایش به نوآوری و چیزهای جدید، امت را از وضع موجود و فاسدی که دارد بیرون می‌آورد. این گرایش به نوآوری، هر چند گامی درست و واقع بینانه به شمار می‌رود، ولی گامی است محدود که تنها بخشی از راه دور و دراز آینده امت را تشکیل می‌دهد. این گرایش که امت آرمان خویش را از آن بر می‌گیرد، هر چند پر دامنه و گسترده باشد، باز هم محدود است. چرا که از ذهن انسان سرچشمه گرفته است و انسان هر اندازه از توان نوآوری و آینده نگری برخوردار باشد، باز هم نگرش او به حدود وجود، اندیشه و وضع موجود وی محدود است و به هیچ روی نمی‌تواند از این وضع فراتر رود.

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۰ - ۱۳۱، درس دهم.

ممکن است این پرسش مطرح شود: خداوند به انسان استعداد و توان سترگی داده است که می‌تواند تصویر موجود و تصویر جدید را در هم آمیزد و از آن یک تصویر جدید و برتر بسازد و در نتیجه، وی می‌تواند تصویری برای آینده‌اش بسازد که به مراتب بهتر از وضعیت کنونی او باشد.

همچنین، انسان از طریق سرشت خود به وجود خداوند بلند مرتبه پی می‌برد و خداوند همان آرمان برتر است. بنابراین، چرا وی نتواند درباره‌ی این آرمان برتر و کامل، بیندیشد؟

پاسخ: این تصویری که انسان از طریق فرایند در هم آمیختن پیش گفته، برای آینده‌اش تصور می‌کند، هر چند از وضع موجود بهتر است و او را به پیش می‌برد، لیک با وجود این، تصویر یاد شده چیزی جز نتیجه‌ی برداشتها و نگرش محدود انسان به اشیا نیست، خواه این نگرش درباره‌ی وضع موجود باشد و خواه درباره‌ی آینده و این، موجب تغییر این حقیقت نمی‌شود که نگرش انسان نگرشی محدود است، زیرا از یک سو خود انسان محدود است و از سویی دیگر، ماده‌ای که این تصویر از آن برگرفته شده محدود است و در این حالت، انسان، با کمال فاصله‌ی زیادی خواهد داشت.

همچنین، پی بردن انسان به وجود خدا موجب نمی‌شود که او بتواند راه رسیدن به خدا را نیز شناسایی کند، بلکه تنها با رهنمونی خداوند می‌تواند این راه را بیابد. بنابراین، وقتی نگرش انسان شخصی باشد، همچنان محدود باقی خواهد ماند، به ویژه این که خداوند عشق به شهوت‌ها و هوس را در انسان به ودیعت نهاده، دامهای گمراه‌کننده‌ی شیطان را بر سر راه او قرار داده است، لذا این انسان همواره به رهنمونی پروردگار نیازمند است.

از این روی، وقتی انسان به سمت این «آرمان برتر» حرکت می‌کند، ممکن است در این حرکت خویش، کار درستی را انجام داده باشد، زیرا که به سوی برتر حرکت کرده و بهترین گامی را که در این باره تصور می‌نموده، برداشته است. لیک با خطرهای بزرگی نیز رو به رو شده است، زیرا که وی قادر نبوده آنچه را که درست مطلق و کمال والا برای وجود اوست، فراگیرد و خطر بزرگ هم آن است که او همین تصویر درست و محدودی را که برای آینده‌اش اندیشیده، به آرمان مطلق بدل کند و آن را به آینده‌اش گسترش دهد

و به جای خدا پرستشش کند. در این صورت، این آرمان درست و محدود می‌تواند در وضع حاضر و نخستین مرحله آینده به درد او بخورد، چرا که گامی است درست، ولی محدود. لیکن به زودی همین آرمان بر اثر تعمیم و گسترشی که انسان بدان می‌دهد راه را می‌بندد و مانع حرکت و تکامل او می‌شود، با این که در آغاز، گامی بود به سوی آینده پیشرفته. از این روی، آرمان برتر محدود بار دیگر به آرمان تکراری باز می‌گردد و از این جا پی می‌بریم که آرمان برتر محدود به طور معمول اصل و ریشه آرمان تکراری در حرکت تاریخ را تشکیل می‌دهد.^۱

خطا در گزینش آرمان محدود

نشانه‌های این خطا را می‌توانیم در دو بعد بنیادین و از طریق دو نمونه واقعی که حرکت تاریخی انسانی شاهد آن‌ها بوده است، روشن سازیم.

خطای گسترش افقی

بعد نخست: گاه انسان در اثنای حرکت و نگاه خود به آینده، چیزی را درست می‌بیند و برای تحقق آن تلاش می‌کند. لیکن گاه همین چیز درست را بر همه چیزها گسترش می‌دهد، به گونه‌ای که آن را الگویی برای هر چیز درست در جهان هستی فرض می‌کند. در حالی که آن چیز، تنها در یک جا، کار درستی است و نه در همه جا. در این هنگام است که انسان به خطایی بس بزرگ دچار می‌شود، زیرا که به طور افقی، محدود را به نامحدود بدل کرده است. این مطلب، همان چیزی است که در اثنای انقلاب صنعتی در اروپا اتفاق افتاد. چرا که جامعه اروپایی در آن زمان با دو بند بزرگ در بند کشیده شده بود:

۱ - **بند کلیسا** که عقاید و اندیشه انسان را در بند می‌کشید، زیرا کلیسا از طریق مقررات و برخی ادعاهای باطل خود، به سینه هر اندیشه و باور مخالف، دست رد می‌زد و حتی هر اندیشه علمی را که با این ادعاها سازگاری نداشت، نمی‌پذیرفت. به منظور تحمیل این بندهای فکری بر جامعه، کلیسا دادگاههای تفتیش عقاید تشکیل

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۲۷، درس دهم.

داد. بر طبق برخی آمارهای تاریخی، بیش از سی هزار دانشمند در آن زمان کشته و بیش از یکصد هزار دانشمند دیگر شکنجه شدند و این، بدان سبب بود که اندیشه‌های علمی یا عقیدتی این دانشمندان با مقررات کلیسای آن زمان سازگاری نداشت.^۱

۲- فئودالیسم که نمودار ستم اجتماعی آن روز بود و محدودیتها را بر اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه تحمیل کرده، تمامی نیرو و امکانات را در اختیار گرفته بود. بنابراین، جامعه اروپایی تصمیم گرفت که آینده خود را آزاد و از این قید و بندها رها سازد، به گونه‌ای که قید و بندهای کلیسا را در بعد فکری و علمی و قید و بندهای فئودالیسم را در بعد سیاسی و اقتصادی از هم بگسلد، تا حرکت کند و به پیش رود و این کار درستی است.

لیکن خطای انسان اروپایی در این کار آن بود که اندیشه آزادی را یک امر مطلق و همه چیز زندگی و جامعه خود دانست و آزادی برای او به ایده آل و آرمان بدل شد. در حالی که آزادی یعنی «گسستن بندها» و این، تصویر مطلوب جامعه [و آرمان والای او] را تشکیل نمی‌دهد بلکه یک نوع راهگشایی برای حرکت به پیش است. بنابراین، آزادی در بهترین فرضیه، ابزاری است برای رسیدن به جامعه انسانی صالح. ما نیاز به درونمایه آزادی و معنای آن داریم، در حالی که «اندیشه آزادی» درونمایه آزادی، شکل این حرکت اجتماعی، اهداف، معنا و تصویر آینده آن را برای ما بیان نمی‌کند.

همچنین، هرگاه «آزادی» از درونمایه خود تهی شود و بی معنا باقی بماند، به طور حتم به مصیبت و ویرانی منجر می‌شود و این همان چیزی است که تمدن کنونی غرب با آن دست به گریبان است، تمدنی که از طریق همین آزادی، تمامی ابزارهای نابودی و رنج را برای بشریت ساخته است.^۲

خطای گسترش عمودی

بعد دوم: گاهی انسان توسط آرمان محدودی که بر می‌گزیند، گام محدودی بر می‌دارد و این گام در حرکت او در آن زمان، اندیشه‌ای است درست، لیک تبدیل این

۱. این گونه رفتار، نوعی ستم دینی یا نوعی انس و عادت است.

۲. المدرسة القرآنية، ص ۱۲۷، درس دهم.

اندیشه به یک اندیشه فراگیر در همه زمانها، به یقین اندیشه‌ای است نادرست. به عنوان نمونه، انسان حرکت خود را از «یک خانواده کوچک» یعنی از آدم و حوا و سپس از خانواده‌هایی کوچک پس از آن دو آغاز کرد. اندیشه تشکیل این خانواده به سان چهارچوبی برای جامعه انسانی، در زمان خود، اندیشه درستی بود و در نگرشهای بعدی انسان، به اندیشه تشکیل قبیله بدل شد که جامعه و خانواده‌های متعدد را با یکدیگر پیوند می‌داد و ساختمان اجتماعی بر پایه این پیوند استوار گردید. اندیشه قبیله‌ای در آن زمان، نیز اندیشه درستی بود، زیرا که این اندیشه، مجموعه‌های خانواده‌های کوچک را در چهارچوبی واحد گرد هم می‌آورد، تا از آن‌ها جامعه‌ای واحد تشکیل دهد.

آن‌گاه این اندیشه بعدها به اندیشه نژاد و جامعه تحول یافت که قبایل و عشایر بی‌شماری را در بر می‌گرفت. این قبایل در چندین ویژگی و از آن جمله، زبان همداستان بودند. این اندیشه نیز ممکن است در یک مقطع زمانی خاص درست باشد، زیرا که گروههای فراوان را در ساختاری یگانه، یک دست و یکپارچه می‌سازد و این ساختار، همان، نژاد یگانه، جامعه یگانه و امت یگانه است.

از این جا، چنانچه بخواهیم هر اندیشه‌ای از این دست اندیشه‌های محدود را گسترش دهیم، از باب نمونه اندیشه قبیله را یک اندیشه فراگیر فرض کنیم - که در زمانی معین درست هم بوده است - و آن را نامحدود بدانیم و چنین تصور کنیم که تمامی حرکت‌های انسان در زمان آینده بر پایه همین اندیشه استوار خواهد بود، در این صورت، به یک اندیشه نادرست بدل می‌شود. چرا که این گسترش زمانی در عمود زمان، از محدود نامحدود می‌سازد و این یک تعمیم و گسترش دادن نادرست است.

همچنین، اندیشه «نژاد» هر چند در یک زمان درست بوده است، لیکن گسترش آن به همه زمانها - آن گونه که در دوران کنونی ما مطرح است - به نحوی که زندگی انسان در طول تاریخ بر اساس زبانها، نژادها و خون تقسیم شود، اندیشه‌ای است نادرست.

از این رو، انسان در بسیاری از دورانها و از آن جمله در دوران کنونی، خود را در بند این اندیشه‌ها می‌بیند و همین امر، وی را می‌دارد که پس از رنجهای فراوان، این گونه اندیشه‌ها را از خود دور کند و به یکپارچگی جامعه انسانی روی آورد.

بنابراین، گسترش زمانی یکی از خطاهای دیگری است که هر کس آرمان محدود را به عنوان آرمان برتر خویش برگزیند، به آن دچار می‌شود.

در این صورت، انسانی که بر سر راه دراز تاریخ می‌ایستد [و می‌خواهد مسیر تاریخ بشری را تعیین کند] باید بداند که افق تاریخی محدودی دارد، چون ذهن و اندیشه بشری او محدود است. از این رو، باید با این افق، به سان یک افق محدود رفتار کند و از آن برای خویش افقی نامحدود و آرمان برتر نسازد، و گر نه وضعیت او همانند کسی خواهد بود که به افق جغرافیایی نگاه می‌کند و تنها تا فاصله محدودی را [= در مثل فاصله دو یست متر] می‌تواند ببیند و خیال می‌کند که همان جا پایان دنیاست و آسمان در همان مسافت نزدیک به زمین رسیده است و یا وضعیت او همانند کسی است که به دنبال آب می‌گردد و به جای آب، به سوی سراب گام برمی‌دارد. قرآن کریم به این پدیده اشاره کرده است. آن جا که خدا می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ قُوْفِيَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعٌ الْحِسَابِ﴾^۱؛ «کسانی که کافر شدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زود شمار است».

از این رو، قرآن کریم این نمونه آرمانهای ساختگی و محدود را، که انسان آن‌ها را به جای خدای سبحان به عنوان «اله» برای خود بر می‌گزیند، در سستی و ناتوانی به خانه عنکبوت تشبیه می‌کند، که توان مقاومت در برابر تاریخ را ندارد. خداوند می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛^۳ «داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است».

۲. عنکبوت/۴۱.

۱. نور/۳۹.

۳. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۶، درس دهم.

در این جا ممکن است گفته شود: انسان از طریق تجربه‌انسانی و اجتماعی می‌تواند همواره به خطاهای خویش در گزینش آرمان محدود پی ببرد و با گزینش یک آرمان محدود دیگر، گامی به جلو بردارد، تا این که به تدریج به کمال مطلوب دست یابد، همان‌گونه که شناخت انسان در تجربه‌های طبیعی به تدریج تکامل پیدا می‌کند. این سخن از چند جهت نادرست است، چرا که تجربه‌های انسانی در جامعه با تجربه‌های انسانی در طبیعت تفاوت دارد، زیرا تجربه‌های انسانی در طبیعت، به طور معمول، بی‌طرفانه است و لذا به تدریج تکامل پیدا می‌کند. اما تجربه‌های انسانی در جامعه، تجربه‌هایی است که اولاً: برای جامعه‌انسانی ویرانگر است، زیرا تنها در محدوده آزمایشگاه محصور نمی‌ماند و آثار آن به بیرون از سیطره و محدوده تجربه نیز می‌رسد و ثانیاً: انسان در برابر تجربه‌های اجتماعی بی‌طرف نیست، چرا که عوامل درونی و برونی وجود دارند که بر این تجربه‌ها اثر می‌گذارند، نظیر عادت، شهوت، ستمگران و دیگر عواملی که پیشتر در سخنان خود درباره نقش اختلاف در جامعه فطری، بدان اشاره کردیم.^۱

رابطه آرمان تکراری و محدود

پیشتر بیان کردیم که آرمان محدود، اصل و ریشه آرمان تکراری را تشکیل می‌دهد، زیرا که «آرمان تکراری» در حقیقت در بسیاری از اوقات، مرحله و گامی دیگر و حتی پیامد «آرمان محدود» است. چه، آرمان تکراری با ایده و آرمان محدودی آغاز می‌شود که انسان با انگیزه آن به سوی تصویری جداگانه حرکت می‌کند. لیکن وقتی این آرمان در آینده تحقق می‌یابد و بشریت بدان دست پیدا می‌کند، این آرمان و این تصویر برایش محدود می‌شود و به وضع موجود بدل می‌گردد و در این هنگام است که نقش آرمان تکراری آغاز می‌شود.

به بیانی دیگر: اگر یک گام به عقب برگردیم، با نوع دوم خدایان آرمانی روبه رو می‌شویم. و این نوع در بسیاری از اوقات، آرمان برتر و خدایی است که نگاه به آینده دارد و سپس [زمانی نمی‌گذرد] که این آرمان برتر و این خدا به آرمان و خدای تکراری

۱. برای روشن شدن تفاوت میان تجربه طبیعی و تجربه اجتماعی به کتاب: «اقتصادنا» رجوع کنید.

بدل می‌شود.

آن‌گاه، این آرمان تکراری پس از اندک زمانی موجب پراکندگی و چند دستگی امت می‌شود که در این هنگام باید تسلیم یکی از اقدامهای تاریخی شود که پیشتر بیان شد و گزینش آرمان محدود می‌تواند یکی از آن اقدامها باشد و در نتیجه، دوران تازه‌ای آغاز می‌شود.^۱

مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری

در دورانی که آرمان محدود به آرمان تکراری بدل می‌شود، جامعه و امت چهار مرحله را پشت سر می‌گذارد:

۱ - مرحله اثرگذاری آرمان بر تر: وقتی انسان تصویری از آینده می‌سازد، در مسیر خود، گامی به جلو برداشته است، زیرا به سمت عملی ساختن این تصویر در خارج حرکت می‌کند و لذا این تصویر در حرکت او اثر می‌گذارد. لیکن این تصویر به دلیل این که از درون زندگی انسان برگرفته شده، به همین زندگی دنیا مربوط می‌شود و قرآن کریم از آن به «عاجله» یعنی دنیای زودگذر تعبیر کرده است. از این رو، تصویر یاد شده اثر محدود دارد و لذا از آن به آرمان محدود تعبیر شده است، چنان که پیشتر بدان اشاره شد.

قرآن کریم در آیاتی چند، آرمان این انسان و حرکت او را که به دنبال به دست آوردن «عاجله» و دنیای زودگذر است و پیامد این حرکت را به تصویر کشیده است و خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾^۲؛ «هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می‌دهیم، آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می‌داریم». بنابراین، هر که اهداف خود را در این دنیای زودگذر می‌بیند، ممکن است خداوند در دادن خواسته او شتاب کند و او به منافع و آرزوهای فوری و محدود خود

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۷، درس دهم. ۲. اسراء/ ۱۸.

دست یابد. لیک این منافع، زودگذر و دنیوی است و از پی آن عذاب و زیان، و این همان چیزی است که می‌توان از آن به جهنم دنیا تعبیر کرد. چرا که ستم رواج پیدا می‌کند و تبهکاری و ویرانگری فراگیر می‌شود و انسان در بدبختی، رنج و زیان به سر می‌برد، همان گونه که امروز در جای جای دنیا شاهد آن هستیم.

همچنین، این انسان گرفتار جهنم آخرت نیز می‌شود، زیرا خداوند برای دنیاپرستانی که جز این آرمان زودگذر دنیا را نمی‌بینند، یعنی برای شرک آورندگان به خدا و بازگشتگان از فطرت انسانی که به جز خداوند، خدایان دیگری برای خود گزیده‌اند، خواری و عذاب دردناک در آن جهان نیز آماده کرده است.

آن‌گاه خداوند در آیه دیگر به کوشش قابل تقدیر انسان مؤمن اشاره می‌کند:

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۱؛ «و

هرکس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آن‌ها مورد حق شناسی واقع خواهد شد». خداوند می‌خواهد بیان کند که مؤمنان را نیز آرمان برتر باشد و این آرمان آن‌چنان اثرگذار و حرکت آفرین است که انسان مؤمن را به حرکت و کوشش وادار می‌کند و تا به سوی آرمان برتر و برحق خویش به طور دایم، پیوسته و نامحدود حرکت کند و لذا این حرکت و کوشش، سزاوار ستایش و تقدیر است. بدین ترتیب، آیه مبارکه زیر درباره «مرحله اثرگذاری آرمان برتر» یک قانون فراگیر را

به دست می‌دهد:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوَآلَاءَ وَهَآؤَآلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۲؛ «هر دو

[دسته: اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است». آن قانون این است که آرمان برتر انسان خواه حق باشد و خواه باطل و اهداف او چه به دنیا مربوط باشد و چه به آخرت، بر حرکت وی اثر می‌گذارد و خداوند دهش خود را هرگز از این حرکت قطع نمی‌کند، هر چند این حرکت از لحاظ حدود و پیامدها مختلف است و به آرمان برتر بستگی دارد.

نظیر این آیه است، این سخن خداوند متعال:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ

وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرِيَهُ مَوْضِعًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ^۱؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آن‌ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.» این تصویر ذهنی که در دنیای زودگذر تجسم یافته است، هم بر حرکت انسان اثر می‌گذارد و هم بر حرکت کل جهان هستی، نظیر بارانی که فرو می‌ریزد و بر اثر آن، گیاهان می‌روید و موجب شگفتی کافران می‌شود. سپس این گیاهان زرد می‌شود. بنابراین، باران در ایجاد حرکت، هیجان و اثرگذاری نقش دارد، لیکن این حرکت و اثرگذاری در همین دنیا محدود می‌شود و فراتر از آن نمی‌رود.^۲

۲- مرحله تقسیم شدن جامعه: پس از آن که در مرحله نخست، تمامی افراد جامعه، هم رهبران و هم ملت در تحقق بخشیدن تصویر آینده و آرمان برتر شرکت می‌کردند، اینک این جامعه در مرحله دوم به دو دسته تقسیم می‌شود:

دسته فرمانروایان و بزرگانی که در مرحله پیشین، رهبران جامعه خود بودند و دسته فرمانبران و زیردستان این فرمانروایان. این دسته دوم، توده مردم هستند که توان حرکت به سوی آرمان برتر خود را از دست داده، به پیروان محض برای آن فرمانروایان و بزرگان بدل شده‌اند. قرآن کریم به این مرحله، یا وضعیت اشاره کرده است:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۳؛ «و می‌گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.» این تقسیم بندی تنها

۱. حدید/۲۰.

۲. باید توجه داشت که زندگی انسان تنها به این دنیا محدود نمی‌شود و به همین دلیل و با توجه به گستردگی و کشش زندگی او، سخن قرآن کریم، سخنی است درباره آن آرمان برتر که هم دنیا را در بر می‌گیرد و هم آخرت را.

۳. احزاب/۶۷.

به این دلیل در جامعه رخ داد که آرمان برتر محدود، در این مرحله نتوانست بر مجموعه امت به طور یکسان اثر بگذارد بلکه اثر آن در کسانی که در رأس هرم و قدرت قرار داشتند منحصر شد، زیرا که منافع آنان به این آرمان برتر پیوند خورده بود. اما سایر افراد امت هیچ گونه منفعتی را در این آرمان برای خود نمی دیدند و لذا توان اثر گذاری خود بر حرکت این افراد را از دست داد و آنان به طبقه ای فرمانبر و پیرو محض برای رئیسان و بزرگان بدل شدند.^۱

برخی گویند: رئیسان و بزرگان در صورتی که حالت بهره کشی و برتری جویی در آنان نمی بود و نیز امت هم زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی را نمی خواستند [بلکه تنها زندگی دنیوی را می خواستند] بر اداره و ساختن جامعه و تحقق بخشیدن منافع این جامعه از دیگران تواناتر بودند.

۳- مرحله کشش تاریخی: در این مرحله، طبقه سیاسی به وجود می آید، چرا که سلطه سردمداران و بزرگان، به سلطه طبقه ای تغییر می یابد که با توجه به ویژگی خانوادگی، یا طبقاتی و یا ارثی، جایگاههای خود را به ارث می برند و در این هنگام، این طبقه، به طبقه ثروتمند و برخورداری بدل می شود که اهداف بزرگ ندارد و تنها سرگرم آرزوهای کوچک خود می باشد.

آن گاه این طبقه ثروتمند به نمونه آرمانی محدود در درون جامعه چنگ در می زند، زیرا منافع آن ها بدان پیوند دارد و بعدها آن را به نمونه آرمان تکراری بدل می کند. در برابر این طبقه ثروتمند، طبقه دیگری از مردم وجود دارد که به استضعاف و استثمار کشیده شده است. این طبقه با این وضعیت [فلاکت بار] انس می گیرد و هیچ نقشی در زندگی ندارد، جز اطاعت و فرمانبرداری از طبقه حاکم و ثروتمند. بدین سبب، جامعه به دو طبقه تقسیم می شود: طبقه ثروتمند و طبقه مستضعف و این تقسیم اجتماعی در درازنای تاریخ ادامه و کشش پیدا می کند.

قرآن کریم به این مرحله اشاره کرده است:

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ

۱. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۸، درس دهم.

وَأَنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ مُقْتَدُونَ^۱؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

بر این اساس، ثروتمندان عیاش، زاده پدرانشان و کشش تاریخی آنان هستند و همچنین، مستضعفان نیز محصول وضعیت پدران خود و کشش تاریخی آنان می‌باشند.^۲

۴- مرحله سرکشی و کشمکش: در این مرحله، وضعیت سرکشی و ستمگری به

وجود می‌آید. چه، پس از آن که امت، از هم پاشید، پاره پاره شد، به چند طبقه تحول یافت و پیوند دوستی خود به آرمان تکراری‌اش را به تدریج از دست داد، به مرحله چهارم پا می‌گذارد. در این مرحله، جنایتکاران برگردن مردم سوار می‌شوند و بی‌چون و چرا بر آنان فرمان می‌رانند، جنایتکارانی که بهره‌کشی و خودخواهی را به ارث برده‌اند، تا آن جا که به یک حالت پایدار برای آنان بدل شده است و از این حالت، به سرکشی، ستمگری، جنایت و شکستن همه حرمتها و ارزشها و آرمانها تعبیر می‌شود و آنان در این حالت، هیچ گونه پیمان، سوگند خویشاوندی، احترام و حقی برای امت قائل نیستند. قرآن کریم به حالت یاد شده اشاره کرده، می‌گوید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا

يَشْعُرُونَ﴾^۳؛ «و بدین گونه، در هر شهری گناهکاران بزرگش را می‌گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند، و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و درک نمی‌کنند».^۴

بدین سبب، کشمکش و درگیری در جامعه رخ می‌دهد تا مستکبران به ویرانگری، سرکوب و تبهکاری نامحدود در زمین دست یازند. چنان که قرآن کریم به این موضوع اشاره می‌کند: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾^۵؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم

۱. زخرف/۲۳. ۲. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۸، درس دهم.
 ۳. انعام/۱۲۳. ۴. المدرسة القرآنية، ص ۱۳۹، درس دهم.
 ۵. اسراء/۱۶.

گردد. پس آن را [یکسره] زیر و رو کنیم».

این مراحل چهارگانه نامبرده را در مجموع حرکت تاریخ بشری به روشنی می‌یابیم و قرآن کریم بدان اشاره کرده است.

همچنین، این مرحله‌ها را در برخی نمونه‌های تاریخ معاصر خودمان نیز شاهد بوده‌ایم، یعنی هنگامی که نازیها در جنگ جهانی دوم به عنوان یک طبقه اجتماعی قدرت را در دست گرفتند و بر منافع جامعه فرمان می‌راندند، چگونه تلاش کردند که تمامی ارزشهای جامعه اروپایی را از طریق جنگ فراگیر جهانی که آن را به تمامی نقاط جهان کشیدند، در هم بکوبند.

تصور این مرحله‌بندی، هر چند در حرکت و تحول تاریخ، یک امر منطقی است، لیک یک امر ضروری به شمار نمی‌آید، بلکه این تحول به عوامل فردی و شخصی بستگی دارد که در این انسان فرمانروا یا در این گروه از انسان‌ها وجود دارند و نیز با عوامل سه‌گانه‌ای که پیشتر گفته شد و فراهم آمدن یا جدا شدن این عوامل در اثرگذاری، پیوند دارد.

نوع سوم: آرمان نامحدود

قرآن کریم خدای سبحان را در برابر حرکات اجتماعی انسان نهاده و او را آرمانی برای این انسان در این حرکت قرار داده است. بنابراین، انسان در حرکت خویش به سوی او ره می‌پیماید و در رستخیز با او دیدار می‌کند. پاداش یا مجازاتش را از او دریافت می‌نماید که یا درجه والا در بهشت است یا عذاب دردناک در دوزخ. خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ﴾^۱؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». بنابراین، حرکت انسان از دیدگاه قرآنی ناگزیر به خدای بلند مرتبه پایان می‌پذیرد:

﴿...وَالِي اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۲؛ «... و بازگشت همه به سوی خداست».

خلاصه، این حرکت به سوی آرمان برتر، ماهیت این آرمان و نتایج و آثار آن است. تفاوت میان آرمان برتر و دو نمونه آرمانی دیگر را می‌توان در نقاط زیر پیدا کرد:^۳

۲. آل عمران/۲۸.

۱. انشقاق/۶.

۳. این نقاط، از درس یازدهم کتاب «المدرسة القرآنية» اثر شهید صدر، ص ۱۴۱، تلخیص شده است.

۱- **حرکت و تلاش به سوی خدا:** انسانیت همانند یک گروه و جامعه به سوی خدا در حرکت است، اما این حرکت با رنج، کوشش و مبارزه توأم است و این همان چیزی است که در اصطلاح قرآنی آن را «کدح» می‌نامند و آیه کریمه پیشین بدان اشاره کرد، زیرا که این حرکت، یک حرکت معمولی نیست بلکه حرکتی است به سوی بالا و به همین سبب، با رنج و کوشش همراه است.^۱

۲- **پرستش خدا:** آیات کریمه و از آن جمله، آیه شریفه پیش گفته، نشانگر وجود حقیقتی پایدار در خارج است که انسانیت به سوی آن در حرکت می‌باشد. این انسانیت در سیر خویش، به سوی خدا پیش می‌رود، خواه به آرمان نامحدود ایمان داشته باشد و خواه به نمونه آرمانهای محدود و تکراری دیگر.

در نهایت، تفاوت میان آرمان نامحدود و نمونه آرمانهای دیگر آن است که چنانچه حرکت، آگاهانه و با شناخت آرمان نامحدود باشد، این حرکت همان پرستش خداوند با زبان فقه و شریعت است، چرا که حرکت به سوی خداوند از روی شناخت است. بر خلاف آرمانهای دیگر که پرستش خداوند نیست، زیرا آگاهانه و از روی شناخت خداوند نیست. بنابراین، آنچه آرمان نامحدود را از دیگر آرمانها جدا می‌کند، همان آگاهی و شناخت است، و گر نه حرکت در هر حال، باید به این حقیقت پایدار پایان یابد و به تدریج بدان نزدیک شود. قرآن کریم از این حرکت آگاهانه، به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» تعبیر می‌کند.

۳- **حرکت آگاهانه انسان:** چنانچه حرکت به سوی آرمان نامحدود یعنی خداوند بلند مرتبه آگاهانه باشد، مجموعه آثار و پیامدهای زیر بر آن مترتب خواهد شد:
الف- احساس مسئولیت در پیشگاه خداوند، زیرا خداوند حقیقت پایداری است که

۱. لیکن این حرکت لازم نیست که صعودی باشد بلکه گاهی ممکن است نزولی باشد. پیداست که رنج و کوشش به دلیل قانون آزمایش است که خداوند انسان را در چهارچوب آن آفریده است: «ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم». (انسان / ۲)

انسان به سوی او در حرکت است. پس ناگزیر در برابر او مسؤول است و این مطلب را به زودی شرح خواهیم کرد.

ب - آرمان نامحدود، همان «خداوند» است که هیچ گونه حدّ و مرز یا پایانه جغرافیایی ندارد. چون او نامحدود حقیقی است و به همین دلیل، خداوند در طول راه وجود دارد و نه تنها در پایانه یا میانه آن. و به هر اندازه که انسان در این راه پیش می‌رود، نمونه آرمانی خود را به گونه روشن‌تر و کامل‌تر می‌بیند.

در نمونه آرمانی غیر خدا، هر چند باز هم خداوند در راه وجود دارد، همان گونه که «آیه سراب» بدان اشاره کرده، زیرا انسان خدا را می‌بیند و خدا از وی حسابرسی می‌کند، چرا که خدا حقیقی است پایدار در جهان هستی. لیک تفاوتی که در ماهیت حرکت وجود دارد آن است که آیا این حرکت عبادت است یا عبادت نیست، تکاملی است یا نزولی، انسان را به خدا نزدیک می‌کند یا دور؟ از این رو، اندازه و نوع دیدار با خدا در نمونه آرمان الهی با نمونه آرمانی غیر الهی تفاوت دارد.

ج - از آن جا که هدف، خدای سبحان است و او مطلق می‌باشد. پس حرکت به سوی او نیز مطلق و بی‌پایان است و نزدیک شدن به او همواره و به اندازه پیشرفت در راه به سوی اوست. لیکن به طور طبیعی این نزدیکی، نسبی و برداشتن گامهای بلند یا کوتاهی خواهد بود که انسان در راه به سوی او بر می‌دارد، ولی هرگز تمامی راه را طی نخواهد کرد، چرا که انسان محدود است و محدود هرگز نمی‌تواند به طور کامل به نامحدود یعنی خداوند برسد.

از این رو، دروازه نوآوری و پیشرفت به روی انسان همیشه باز است و هرگز بسته نمی‌شود. البته، در صورتی که انسان از این حقیقت پایدار و نامتناهی هستی آگاه باشد و برای رسیدن به او تلاش کند و کار کند.

د - **تغییر کمی و کیفی:** از آن جا که حرکت انسان به سوی حقیقت نامتناهی است، تحوّل و تغییر «کمی» در این حرکت به وجود می‌آید، زیرا انسانی که از ویژگی نوآوری و روح پیشرفت همیشگی در راه برخوردار است، هنگام عبور خود از این راه، تمامی خدایان دروغین، بتها و موانعی را که بر سر راه او نهاده شده از میان بر می‌دارد، چرا که

آن‌ها مانع رسیدن او به خدا و پیشرفت وی در این مسیر نامتناهی می‌شود. این همان چیزی است که پدیده تاریخی را برای ما تفسیر می‌کند، پدیده‌ای که قرآن کریم به شکل یکی از سنتهایی بدان اشاره کرده است که بر حرکت تاریخ انسانی فرمان می‌راند.

این پدیده تاریخی آن است که پیامبران همواره با ستمگران خوشگذران در جوامع خود به سان یک قطب مخالف رو به رو بودند، زیرا بتها و اشیای بی ارزشی که بر سر راه انسان نهاده شده، وقتی به تندیس بدل می‌شود، می‌بینی که گروهی از مردم به صورت مدافعان طبیعی آن در می‌آیند، زیرا منافع، شهوت‌ها و کیان مادی ایشان بدان پیوند خورده است و آنان هستند که به حساب این مردمان بیچاره از این تندیس بهره می‌برند، مردمانی که آن تندیس را خدای خود و آفریدگار وجودشان قرار داده‌اند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾^۱؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۲؛ «و ما در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن‌ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم».

﴿وَقَالَ الْأُمَلَاءُ مِنْ قَوْمِهِ آلَتَدِينِ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾^۳؛ «اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد».

ه- در کنار این تغییر کلی، تغییر و تحول «کیفی» در حرکت انسان حاصل می‌شود و

۱. زخرف/۲۳.

۲. سبأ/۳۴.

۳. مؤمنون/۳۳.

این تغییر، همان راه حل بی طرفانه و بی نظیر برای تضادی است که میان منافع مادی و خواسته‌ها و تمایلات فردی انسان - که وی را به بهره‌کشی، ستمگری، جاوید ماندن در زمین و چسبیدن بدان وا می‌دارد - و منافع همگانی جماعت و جامعه انسانی و تکامل روحی و اخلاقی در حرکت معنوی و روحی او وجود دارد. چرا که انسان از بدن خاکی و روح ترکیب یافته است. خاک وی را به سوی زمین، شهوت‌ها و غرایز می‌کشاند و روح او را به سوی خدا، تکامل و اخلاق الهی. این تضاد را می‌توان از طریق احساس مسئولیت بی طرفانه حل کرد. چه، برای نخستین بار در تاریخ آرمانهای بشری که در طول تاریخ موجب حرکت انسان می‌شده، احساس مسئولیت ژرف در برابر آرمان برتر در انسان پدید می‌آید، زیرا او درک می‌کند که این آرمان برتر دارای واقعیت خارجی است.

مسئولیت حقیقی، تنها در صورتی تحقق پیدا می‌کند که انسان از یک سو خود را مسؤول بداند و از سویی دیگر در برابر کسی که از او بالاتر است خود را مسؤول بداند و در غیر این صورت، احساس مسئولیت او واقعی نخواهد بود، زیرا که دیگر نمونه آرمانها ساخته و پرداخته خود انسان است و امکان ندارد که انسان در برابر چیزی واقعاً احساس مسئولیت کند که ساخته و پرداخته و دستاورد خودش می‌باشد.

آری، ممکن است به صورت وهمی و خیالی احساس مسئولیت کند، اما این احساس خیلی زود با کوچکترین پیشامدی از میان برود. درست همان گونه که قرآن می‌گوید:

﴿ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ... ﴾^۱؛

«شما به جای او جز نامهایی را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است...».

گاهی آرمان محدود، قوانین، عاداتها و منشهایی را به وجود می‌آورد. لیکن آنها پوشش ظاهری محض هستند، که انسان هر زمان فرصتی بیابد از پایبندی بدان بیرون می‌آید. درست برخلاف آرمان برتر الهی که احساس مسئولیت را به گونه‌ای ژرفا می‌بخشد که انسان احساس می‌کند، در پیشگاه خداوند توانا، شنوا و بینایی قرار دارد که از وی حساب می‌کشد و در برابر ستم، کیفر و در برابر نیکی و عدالت به او پاداش می‌دهد.

این تغییر کیفی، یعنی «احساس مسئولیت» یک امر عرضی، ثانوی و رفتاری محض در حرکت انسان نیست بلکه شرط اصلی و بنیادین در موفقیت این حرکت است، زیرا که یک راه حل واقعی برای تضاد همیشگی موجود میان روح و بدن انسان، میان خاک پست و روح الهی که در آن دمیده شده، ارایه می‌دهد. همان گونه که آیات قرآنی بدان اشاره می‌کند. خداوند فرموده است:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۱؛ «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود. آن‌گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد؛ چه اندک سپاس می‌گزارید».

بنابراین، انسان از لحاظ درونمایه ذهنی، از دو چیز ناسازگار فراهم آمده است که برحسب ساختار درونی‌اش وی را در معرض آزمون و آزمایش قرار می‌دهد تا از این طریق، تکامل پیدا کند و این تکامل که ناسازگاری و تناقض درونی را برطرف می‌سازد، تنها زمانی تحقق می‌یابد که وی بی‌طرفانه و دور از خودخواهی، احساس مسئولیت کند.

عصمت و پایداری پیامبران

تغییر کیفی پیش گفته، دو پدیده اجتماعی و عقیدتی را برای ما توجیه می‌کند: **پدیده اجتماعی**، همان پدیده پایداری و ایستادگی پیامبران در طول تاریخ است. زیرا که آنان همواره پایدارترین و پاک‌ترین انقلابیها بودند و هیچ‌گونه سازش، نرمش و تمایلی به راست یا چپ از خود نشان نمی‌دادند، بلکه الگوی شکیبایی، ایستادگی و پایداری بودند و تاریخ آنان نشان نداده که حتی یکی از آنان از هدف خویش دست کشیده، یا شکست خورده باشد. در حالی که تاریخ انسانی، شاهد نمونه‌های فراوانی از ناپودی انقلابیها و یا پاپس گذاردن آنان بوده است. عامل شکیبایی، ایستادگی و پایداری پیامبران، احساس مسئولیت واقعی و در حد بالای آنان بوده که در تمامت وجود، احساسات، و

۱. سجده ۷/ - ۹. ر.ک: سوره حجر ۲۸/ - ۲۹ و سوره ص ۷۱/ - ۷۲.

اندیشه‌های آنان تجلی می‌یافته است.

پدیده عقیدتی، پدیده عصمت در پیامبران است، چه، عصمت عبارت است از: احساس مسؤولیت بالا، آگاهانه و استوار در انسان، به گونه‌ای که او را از هر اشتباه، انحراف یا ناتوانی در برابر فشارهای درونی و بیرونی ننگه می‌دارد.

۴- نقش دیگر دین در جامعه انسانی: با این برداشت، می‌توان به نقش دیگر دین در جامعه انسانی پی برد، یعنی به نقش دین در رشد کمی و کیفی حرکت اجتماعی که از راههای زیر انجام می‌شود:

الف - گشودن افقها و دروازه‌های نوآوری در برابر حرکت انسان در این راه بی پایان، به گونه‌ای که این حرکت به پیشرفت همیشگی در تکامل روحی و معنوی بدل شود.

ب - هموار کردن راه دور و دراز در برابر این حرکت، از طریق از میان برداشتن شبهه‌ها و موانعی همچون بت‌های دروغین و خدایان ساختگی و نمونه‌های آرمانی پست تکراری و محدود که می‌کوشد انسان را از حرکت باز دارد و یا او را در میانه راه متوقف سازد. بدین سبب، آیین یکتاپرستی پرچمدار نبرد علیه این خدایان و علیه تمامی بندهای دیگری می‌شود که بر خرد یا اراده انسان کشیده می‌شود، ستمگران، سرکشان و ثروتمندان خوشگذران از جمله این بندها هستند - تا حرکت انسان را از این بندها و حدود تنگ برهاند و از طریق حرکت به سوی آرمان نامحدود، منافع ستمگران و عیاشان را ریشه کن سازد.

ج - محل ناسازگاری موجود میان روح و بدن انسان، میان خواسته‌ها، شهوت‌ها و منافع بی ارزش و تکامل روحی و اخلاقی او در حرکت خود به سوی خداوند. او این تکامل را از طریق احساس مسؤولیت واقعی در پیشگاه خداوند انجام می‌دهد، خداوندی که آرمان برتر حقیقی و مطلق است و نیز از طریق طرح این اندیشه که در برابر فرمانبری و پابندی به حدود خداوند، پاداش دریافت خواهد کرد و در برابر گناه و زیر پا نهادن حدود الهی و منافع برحق اجتماع، گرفتار کیفر خواهد شد.

۵- عناصر عقیده اجتماعی: حرکت بشریت به سوی این آرمان برتر و برحق، به چند

چیز بستگی دارد که عبارتند از:

الف - توحید: نگاه فکری روشن درباره این آرمان برتر [که پیشتر درباره اش سخن گفته شد] در عقیده توحید تجسم می‌یابد، عقیده‌ای که ایمان به خدای سبحان را در بردارد، همان خدایی که همه صفات کمال، نظیر دانش، قدرت، عدالت و... را داراست و تمامی اهداف، آرزوها و آرمانهای بشری در این صفات تجلی پیدا می‌کند [یعنی آرزوی بشر آن است که به این صفات دست یابد]. این عقیده به ما می‌آموزد که چگونه با این صفات کمال برخورد کنیم. البته، نه تنها به این عنوان که صفات یاد شده، حقیقی است عینی و پایدار در خارج و جدا از زندگی ما، بلکه با این عنوان که آن‌ها صفات و منشهایی هستند که هدف و مقصد حرکت عملی و رفتار تکاملی انسان را تشکیل می‌دهند و نیز همین صفات است که انسان را در راه دور و دراز، به سوی خداوند هدایت می‌کند.

ب - معاد: انرژی روحی و معنوی که از این آرمان والا گرفته می‌شود، پشتوانه و سوخت دائمی برای اراده بشری در طول تاریخ است، این انرژی از خدا گرفته می‌شود و در «عقیده به روز رستاخیز» تجلی می‌یابد، یعنی باور داشتن «محشور شدن و ماندن و نابود نشدن»، چه، انسان از این باور می‌آموزد که عرصه کوچک دنیوی، از لحاظ سرنوشت، با عرصه‌های دیگری چون عرصه «برزخی» در جهان برزخ و عرصه «حشری» در جهان حشر و نشر و واپسین در ارتباط است. این عرصه‌ها، بس بزرگ‌اند و این باور، آن انرژی روحی و سوخت الهی را به انسان می‌دهد که جان تازه به اراده انسان می‌بخشد و او را بر ادامه فعالیت توانمند نگه می‌دارد.

ج - نبوت: از آن جا که این آرمان برتر از انسان جداست و در هر زمان و مکانی وجود عینی و واقعی دارد، یک نوع پیوند واقعی و حقیقی میان انسان و این آرمان به وجود می‌آید. این پیوند در شخص پیامبر و نقش نبوت تجسم می‌یابد.

چرا که پیامبر همان انسانی است که دیدگاه روشن خداوند درباره باور یکتاپرستی [= توحید] و انرژی برگرفته از باور روز رستاخیز [= معاد] را در هم می‌آمیزد و سپس آن را به سوی بشریت می‌آورد، تا وسیله و رابط میان انسان و خدا باشد و از سوی خدا، آدمی را مژده یا بیم دهد.

پیامبر، ناگزیر است که برای اثبات پیامبری خویش، در برابر برخی از مدعیان و ستمکارانی که خود را واسطه میان خدا و خلق می‌دانند، دلیل و حجت بیاورد.

د - امامت: بشریت پس از آمدن دین الهی، گاه درباره این دین، به اختلاف و چند دستگی دچار می شود - همان گونه که قرآن کریم به این پدیده اشاره می کند و پیشتر درباره آن سخن گفتیم - و لذا آمدن پیامبر [برای هدایت بشریت] به تنهایی بسنده نیست، زیرا که مرحله اختلاف، مرحله وجود خدایان گمراه کننده و نمونه آرمانهای پست و تکراری بر سر راه است و انسان ها برای رهایی از چنگال این خدایان و آرمانها ناگزیرند که به میدان نبرد و ستیز با این خدایان نیرنگباز گام نهند و لذا، به رهبری ای نیاز دارند که راهنمایی و مدیریت این میدان نبرد را در دست گیرد و این رهبری، همان «امامت» است. امام همان رهبری است که سرپرستی این نبرد را در دست می گیرد و نقش او همان نقش نبوت در یکی از مراحل نبوت است که به احتمال زیاد از دوران نوح آغاز شد. اما نقش نبوت پس از دوران پیامبر و خالی شدن صحنه از وجود او نیز ادامه می یابد و پس از وی نیز برای از میان برداشتن خدایان ساختگی و برای این که فرآیند نیرنگ، گمراه سازی و تحریف انتظار می رود، نبرد همچنان ادامه دارد.

اصول پنجگانه دین

در پرتو آنچه گفته آمد، می توانیم دیدگاه روشنی درباره اصول پنجگانه دین بر اساس مذهب اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم:

۱- توحید: نگاهی روشن درباره آرمان برتر [= خدا] و نگاهی روشن درباره راهی که انسان را به او می رساند.

۲- عدالت: این یکی از صفات کمال آرمان برتر [= خداوند] است نظیر علم، قدرت و دیگر صفات کمال. اما این که چرا از میان صفات خداوند، تنها از عدالت نام برده شده، به این دلیل است که عدالت اثر عملی و تربیتی در حرکت اجتماعی انسان از خود بر جای می گذارد که هدف از تکامل اجتماعی همین تربیت است و به همین دلیل است که عدالت از لحاظ عقیدتی مفهوم و ارزش سترگی دارد.

۳- نبوت: پیوند ضروری و واقعی میان انسان و آرمان.

۴- امامت - رهبری حرکت انسان در رویارویی با خدایان دروغین یا تحریف شده. امامت همراه با نبوت است و در صورتی که نبرد با خدایان باطل جریان داشته یا احتمال

این نبرد وجود داشته باشد، پس از نبوت نیز وجود دارد.

۵- معاد: ایمان به روز رستاخیز. این ایمان است که انرژی روحی و سوخت الهی برای [موتور] زندگی، حرکت، احساس مسئولیت و ضمانتهای واقعی را تشکیل می‌دهد. با آنچه گفته آمد، می‌توانیم به این موضوع پی ببریم که اصول دین در ساختار آرمان و در ارائه تصویر چهاربعدی روابط، سهم دارد و این چهار بعد - چنان که بیان کردیم عبارتند از: انسان، انسان دیگر، طبیعت و خداوندی که انسان را به جانشینی خود بر گماریده است.

همچنین، نقش انسان در حرکت تاریخی روشن شد و آن این است که انسان با توجه به وجود روحی و روانی خود، محور این حرکت به شمار می‌رود و زیرساخت ساختمان وجود روحی و محتوای درونی انسان، آرمانی است که وی به آن ایمان دارد. نیز روشن شد که تغییر اجتماعی، تنها با تغییر محتوای درونی انسان تحقق می‌یابد، یعنی با تغییر آرمان انسان. همچنین، آشکار شد که آرمان برتر و برحق انسان، همان خداوند بلند مرتبه است که چهارمین بعد رابطه درست اجتماعی را در برابر «هوس، شیطان و طاغوت» تشکیل می‌دهد که نمایانگر بعد چهارم در رابطه نادرست و گمراه کننده اجتماعی می‌باشد.

باب پنجم

دین و روابط اجتماعی

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت

فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان

فصل سوم: دین و روابط اجتماعی متقابل

سراغاز

در سابق بیان کردیم، نظریات اجتماعی - به طور کلی - بر آنند که ارکان و عناصر بنیادین اجتماعی که هر جامعه انسانی از آن‌ها تشکیل می‌شود، عبارتند از: انسان، زمین، رابطه میان این دو و نظامی که شکل این رابطه را مشخص می‌کند. امتیاز نظریه قرآنی بر دیگر نظریه‌ها آن است که رکن دیگری را بر این ارکان می‌افزاید و این رکن رابطه انسان با خدا و آرمان برتر است. گفتیم که افزودن این بعد به معنای افزودن محض یک شماره به شماره‌های پیشین نیست، بلکه این بعد، اثر مستقیم و ارزنده‌ای بر دیگر ابعاد نیز دارد، به گونه‌ای که نگرش انسان به عناصر جامعه خود از طریق این بعد جدید، پاک تفاوت پیدا می‌کند. چرا که قرآن کریم از این بعد به انسان می‌نگرد، به این دلیل که او جانشین خداوند است و خداوند هم برگمارنده این جانشین می‌باشد و به طبیعت به عنوان آفریده خدای سبحان نگاه می‌کند. همچنین، این بعد، بر رابطه موجود میان انسان و طبیعت از یک سو و میان انسان و برادرش انسان از سویی دیگر، نیز اثر می‌گذارد.

پیشتر درباره رابطه این بعد با دو رکن دیگر یعنی انسان و طبیعت سخن گفتیم و اینک باید درباره رابطه آن با رابطه موجود میان انسان و طبیعت سخن بگوییم. از این رو، موضوع جستار ما «رابطه اجتماعی در چهارچوب نظریه استخلاف» است که همان نظریه دین و قرآن درباره این روابط باشد.

جستار ما در این باب در سه فصل خواهد بود:

۱- دین و رابطه انسان با طبیعت.

۲- دین و رابطه انسان با انسان.

۳- دین و روابط اجتماعی دو جانبه.

فصل اول

دین و رابطه انسان با طبیعت

حرکت انسان در دامن طبیعت با هدف بر آوردن نیازهای اوست و بدین سبب، او کار می‌کند تا بر این طبیعت سلطه پیدا کند و آن را رام خویش ساخته، به خدمت گیرد. لیک این انسان در طی حرکت خویش برای رام ساختن طبیعت، با مشکلی بنیادین رو به رو می‌شود و آن این که ممکن است طبیعت، نیازهای او را بر آورده نکند و از اراده و خواست او سر باز زند، زیرا که طبیعت در بیشتر اوقات، فرمانبر نظام گسترده جهانی است که به مراتب از قدرت و حرکت انسان نیرومندتر و تواناتر است.

انسان گاهی خود را رو در روی این مشکل می‌بیند. به عنوان نمونه، او می‌کوشد نیاز خوردن و آشامیدن خود را بر طرف سازد. لیک حیوانی که او می‌کوشد شکارش کند تا با فراهم کردن لقمه غذایی خود را سیر نماید، می‌گریزد و در نتیجه، بر اثر چابکی این حیوان به آن نمی‌رسد. همچنین، دسترسی انسان به آب، دشوار می‌نماید، زیرا این آب در زیر زمین وجود دارد، یا در جای بلندی که نمی‌تواند بدان برسد.

یا این که انسان خود را در برابر یک نوع خطر دیگری یابد که طبیعت از طریق این خطر به ستیز با او می‌رود و می‌کوشد مستقیماً هستی او را هدف بگیرد از قبیل خطر سیلها، بلاهای طبیعی، حیوانات درنده و امثال آن.

گاه انسان می‌کوشد زمین را آباد و کشت کند، ولی با سرپیچی و مخالفت زمین رو به

رو می‌شود و این بر اثر پستیها و بلندیهای زمین، وجود سنگها، صخره‌ها و بلندیها در آن است که آبادانی و کشت را مانع می‌شود و یا به سبب وجود آفتها و بیماریهای ویرانگر در آن می‌باشد.

چکیده سخن: انسان همواره با مشکل نافرمانی طبیعت روبروست، خواه در تأمین نیازهای خود از آن، خواه در زیستن در آن و یا آباد کردن آن. بنابراین، قرآن و دین چگونه به این مشکل نگاه می‌کنند؟ و چه راه‌هایی برای برطرف کردن این مشکل پیش روی انسان می‌نهند؟

دریافت این مشکل و شناخت راه‌هایی که قرآن کریم و دین برای درمان آن ارایه داده است از ما می‌خواهد که در دو بعد بنیادین پژوهش و تحقیق کنیم:

۱- آیا خدای سبحان این طبیعت [= زمین] را به گونه‌ای آفریده است که تمامی نیازها و خواسته‌های انسان را برآورده سازد، هر چند شمار این انسان به طور سرسام آور و همیشگی رو به افزایش باشد؟

۲- چگونه انسان می‌تواند بر این طبیعت مسلط شود و برای تأمین نیازها و خواسته‌های خویش، آن را زیر فرمان خود در آورد؟

درباره بُعد نخست، بسیاری از آیات قرآن به پاسخ از پرسشی که در این بعد مطرح شده، پرداخته است از قبیل این سخن خداوند:

﴿وَأْتِيَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾^۱؛ «و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید». چرا که قرآن کریم تأکید کرده است که این طبیعت تمامی نیازهای انسان را تأمین می‌کند، زیرا پیداست که مقصود از سخن خداوند: «از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد...» خواستن در هنگام دعا نیست، چون در بسیاری از اوقات می‌بینیم که انسان بی آن که به وسیله دعا از خدا درخواست کند، نیازهایش بر آورده می‌شود و گاهی با دعا هم نیازش برآورده نمی‌شود. بنابراین، مراد از درخواست در این آیه - به قرینه آغاز آیه که درباره رام کردن سخن می‌گوید - درخواست حقیقی است که از آن به نیاز واقعی زندگی و وجود انسان تعبیر شده است. بنابراین، هر آنچه را انسان در حرکت وجودی

خویش بدان نیاز دارد و آن را درخواست می‌کند، خداوند آن را به وی داده و برایش محقق ساخته است و سخن خداوند این مطلب را تأیید می‌کند: «اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید...» چه، این نعمت‌های الهی از مرز شمارش بیرون است، چرا که تمامی نیازمندیهای انسان را فرا می‌گیرد و به تمامی خواسته‌های او پاسخ می‌دهد.

همچنین، نظیر معنای آیه پیش گفته را به خوبی از این سخن خداوند به دست می‌آوریم:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۱؛ «روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است».

﴿...هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲؛ «...آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟...».

نسبت به بُعد دوم، آنچه از قرآن کریم آشکار می‌شود آن است که خدا طبیعت [=زمین] را به گونه‌ای آفرید که آن را رام انسان و زیر قدرت و سلطه او قرار داد - البته، در صورتی که انسان این را بخواهد - به نحوی که مسأله رام کردن طبیعت و سلطه یافتن بر آن به خود انسان واگذار شد و خداوند سبحان و بلند مرتبه، خرد، اراده و توان به دست آوردن دانش و مهارت از طریق تجربه را به او داد. چنان که آیات مربوط به خلافت انسان در زمین و آیات رام کردن طبیعت برای انسان، به این موضوع اشاره می‌کند.

انسان از راه کارکردن در دامن طبیعت، به تدریج رازها و قوانین سلطه یافتن بر آن را کشف می‌کند، زیرا وی برای دست یافتن به نیازمندیهای خود ناگزیر است که کاری انجام دهد و به تجربه و آزمایش پردازد و در این صورت است که به طور حتم مهارت پیدا می‌کند و این امر وی را وادار می‌دارد که درباره کارها، تجربه‌ها و عرصه‌های دیگری بیندیشد، تا بر تواناییها و امانات خود که وی را بیشتر و پردامنه‌تر بر طبیعت مسلط می‌سازد، بیفزاید و بدین ترتیب، هر زمان که انسان از طریق تجربه مهارتی را به دست می‌آورد، وادار می‌شود که برای به دست آوردن مهارتی دیگر به تجربه‌ای دیگر دست یازد. از این رو، انسان در یک حالت مبادله همیشگی میان تجربه و مهارت به سر می‌برد

و همین امر، به رشد و افزایش آگاهیهای علمی و مهارتهای عملی او در چگونگی مسلط شدن بر طبیعت و آسانسازی دشواریهای آن منجر می شود، تا نیازهای فراوانش را برطرف و خواسته های خود را بر آورده کند.

قرآن کریم به این حقیقت، از طریق آیاتی اشاره کرده که درباره آفرینش آسمان و زمین و رام کردن همه آنچه در آن هاست نظیر ابر، باران، دریاهایی که کشتیها در آن ها به حرکت در می آید، خورشید، ماه، شب، روز و دیگر موجودات، سخن گفته است. همان گونه که تاریخ بشر نیز شاهد این حقیقت بوده است، زیرا که خداوند تواناییها و امکاناتی به بشر داده که وی را بر بهره گیری از این آفریده ها توانمند ساخته است و در این راستا فرمود:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ أَنْفَاقَ بَيْتِجَرِي فِي الْبَحْرِ بَأْمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْآلْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَاتَّبَعْنَا مِنْكُمْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفَلَّاحٌ مُكْفَرًا^۱﴾؛ «خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخر کرد. و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت. و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید. به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است.»

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...﴾^۲؛ «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه از اوست...».

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ تِلْكَ الْأَنْهَارَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾^۳؛ «و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید...»؛

﴿...سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۴؛ «...پاک است کسی که این را برای ما رام کرد، و [گر نه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود.»

۱. ابراهیم/۳۲ - ۳۴.

۲. جاثیه/۱۳.

۳. نحل/۱۴.

۴. زخرف/۱۳.

در آیات پیش گفته در سوره ابراهیم، تعادل روشن میان این دو بُعد، یعنی بر آوردن نیازهای انسانی و رام کردن به چشم می خورد، امری که بر وجود پیوند میان آن دو تأکید می کند. به ویژه اگر ما توجه کنیم که این آیات در سیاق سخن درباره ایمان، انفاق و کار شایسته آمده است که شرایط مورد نظر در این رام سازی را برای ما روشن می نماید.

البته، گاه خداوند در مواردی که انسان از یافتن و پیدا کردن راه برای بر آوردن نیازهای خود از طبیعت ناتوان می ماند و به بن بست می رسد، دخالت می کند و لذا نقش خداوند و پیامبران به عنوان یک حالت استثنایی فرا می رسد تا انسان را در حل این مشکلات و دشواریها رهنمون شوند، نظیر آنچه برای دو پسر آدم رخ داد که قابیل، هابیل را کشت و نمی دانست با بدن او چه کند، پس خداوند کلاغی را فرستاد تا به قابیل نشان دهد که چگونه بدن برادرش را زیر خاک پنهان کند. خداوند فرموده است:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْعَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْعَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾^۱؛ «پس نفس [آماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد. پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: وای بر من. آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از [زمره] پشیمانان گردید.»

می توان آنچه را برخی آیات قرآنی بیان کرده، بر این معنای حمل کرد، یعنی دخالت مستقیم خداوند در آموزش برخی از پیامبران. همان گونه که در داستان داوود آمده است، چرا که چگونگی ساختن زره و نرم کردن آهن به وی آموزش داده شد. خداوند فرموده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَهُ الْخَبْدُ﴾^۲؛ «و به راستی داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم [و گفتیم:] ای کوهها، با او همصدا شوید و ای پرندگان [هماهنگی کنید] و آهن را برای او نرم گردانیدیم.»

﴿وَعَلَّمَآءُ صَنَعَةَ نُبُوسٍ لَّكُمْ لِيُخَصِّبَكُم مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ﴾^۱؛ «او به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم، تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند. پس آیا شما سپاسگزارید؟».

با وجود این، قانون و سنت الهی آن است که تجربه و عملکرد انسانی، پایه شناخت ابزار تسخیر طبیعت و بهره‌گیری از آن باشد. اما دخالت الهی در این امور، تنها یک دخالت استثنایی است.

در این جا یک پرسش باقی می‌ماند که باید پاسخ آن را هم پیدا کرد و آن این است: چرا خداوند امور سلطه بر طبیعت و رام ساختن آن را به انسان، اندیشه و تجربه‌های او واگذار کرد و شناخت کامل و مشروح آن را به وی ارایه نداد؟ در حالی که درباره رفتار انسان، عملکرد و راه رسیدن او به آخرت چنین کرد، زیرا که راه و روش را به او نشان داد و راه درست و شناخت این راه را برایش آشکار ساخت؟

آیا رحمت الهی و لطف ربّانی ایجاب نمی‌کند، همان رفتاری را که خداوند درباره آخرت با انسان داشته است، درباره دنیا نیز داشته باشد؟

پاسخ: با اندکی تأمل و اندیشیدن، پاسخ این پرسش روشن می‌شود و به پاره‌ای از ابعاد آن پیشتر اشاره کردیم:

اول: خداوند به انسان، خرد، توان استنباط و اندیشیدن را داده است که این شایستگی را به او می‌دهد، دانش به دست آورد و به تجربه و آزمایشها بیفزاید تا راه رام ساختن طبیعت را پیدا کند. افزون بر این الطاف، هرگاه انسان از ایمان و تقوا برخوردار باشد خداوند طبیعت را فرمانبر او می‌سازد. خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشودیم...». از این رو، انسان در این راه [= در تسخیر طبیعت] با مشکل حقیقی رو به رو نخواهد شد.

برخلاف آخرت و دین که امکان ندارد انسان در این باره به حقیقت کامل برسد و نیازهایش را از طریق تجربه و خرد برطرف سازد، چه، از یکسو، جهان آخرت «غیب»

است [= از نظر ما ناپدید است] و از سویی دیگر، تجربه اجتماعی از لحاظ انگیزه با تجربه علمی تفاوت دارد، زیرا که در تجربه اجتماعی ممکن است انسان به حقیقت برسد، لیک بر اثر ناسازی که میان منافع شخصی و منافع اجتماعی، یا میان توانمند و ناتوان وجود دارد بدان عمل نمی‌کند.

همچنین، تجربه اجتماعی همانند تجربه علمی انباشته و متحول نمی‌شود، زیرا که تجربه اجتماعی به زمان طولانی نیاز دارد که اجازه نمی‌دهد تجربه انباشته شود، در حالی که تجربه علمی در آزمایشگاه انباشته می‌شود و حتی گاهی تجربه اجتماعی بر اثر مرگ صاحبان تجربه، یا تغییر یافتن برداشتها و منافع و یا به سبب نرسیدن به دستاوردهای نهایی در این تجربه، به عقب باز می‌گردد.

ثانیاً: زندگی دنیا از نگاه دین، سرگرمی، بازیچه، بیهودگی و فریب است. از این رو، ارزش دنیا به مقدار پیوند آن با جهان واپسین و نقش آن در گرفتاریها و آزمایشهاست و به همین سبب، خطای دنیوی و یا نرسیدن به دستاوردهای مطلوب، هیچ اثری بر سرنوشت تکامل انسانی ندارد. بر خلاف آخرت که زندگی حقیقی انسان است و گمراهی یا نرسیدن به اهداف مطلوب، هلاکت حقیقی برای انسان به شمار می‌رود.

ثالثاً: حکمت الهی ایجاب کرد که یکی از عرصه‌های امتحان و گرفتاری و آزمایش، عرصه برخورد انسان با طبیعت از طریق تلاشها و رنجهای او باشد، تا به وی مزد و پاداش بیشتر عطا کند و یا این نحوه برخورد با طبیعت، نشانه‌ای باشد برای زیان و کیفر او. خداوند فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ الْأَشْهُورُ﴾^۱؛

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست».

با آنچه گفته آمد، تفاوت میان امور دنیوی و امور اخروی روشن می‌شود و نیز پی‌می‌بریم که نگاه دین به رابطه میان انسان و طبیعت از قرار زیر است:

الف - طبیعت پاسخگوی تمامی نیازهای دنیوی انسان است، بی آن که وی به سختی و تنگ دستی دچار شود.

دین و رابطه انسان با طبیعت / ۳۰۱

ب- انسان بر طبیعت سلطه دارد، زیرا که خداوند آن را رام انسان گردانیده است و این رامسازی از طریق اندیشه و تجربه‌های انسان یا به وسیله بخشش و رحمت الهی انجام می‌شود.

ج- عامل رفتار و اراده انسانی در چگونگی این رابطه دخالت دارد، به گونه‌ای که این رابطه در صورت همراهی با ایمان و تقوا، رابطه برکت، امنیت و آرامش و در صورت همراهی با کفر و گناه و جنایت، رابطه عذاب، نگرانی و تبهکاری می‌شود.

فصل دوم

دین و رابطه انسان با انسان

مشکل کشمکش میان توانمند و ناتوان

رابطه انسان با انسان دیگر با یک مشکل حقیقی دیگر نیز رو به رو می‌شود که از نفاق‌افکنیها و هوای نفس انسانی و تقویت غرایز سرچشمه می‌گیرد، غرایزی که خداوند آن‌ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. در نتیجه، اثرگذاری این غرایز از حد معمول فراتر می‌رود و در روابط انسان با انسان بازتاب پیدا می‌کند و لذا رابطه‌ها به رابطه‌های کشمکش و ناسازگاری بر سر منافع میان توانمند و ناتوان بدل می‌شود، چه، خداوند از لحاظ آفرینش یعنی از لحاظ قدرت، فرصت، روزی و امکانات، برخی انسان‌ها را بر برخی دیگر برتری داده است. همان‌گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می‌کند.

در این هنگام است که فرد توانمند می‌کوشد منافع را به انحصار خود درآورد یا در شهوترانیها و لذت‌جوییها و محروم ساختن ناتوان از این منافع زیاده روی کند و یا بر این فرد ناتوان و مقدرات او مسلط شود و از این طریق، حالت هوسرانی و سرکشی خود را بنمایاند.

این مشکل یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مشکلاتی است که ادیان آسمانی و مکاتب و فلسفه‌های اجتماعی آن را مورد توجه قرار داده و کوشیده است راه‌حلهای درخور

برای برطرف ساختن آن ارایه دهد.

تحقیق درباره این مشکل و بررسی آن به گونه‌ای ژرف و گسترده، برای ما آشکار می‌کند که عوامل آن فراوان و زمینه‌ها و شکل‌هایش گوناگون است:

۱- زمینه‌های ناسازگاری میان منافع توانمند و ناتوان:

این ناسازگاری منافع، سه زمینه دارد که از این قرار است:

زمینه توزیع ثروت طبیعی

چنان که پیشتر گفتیم، در طبیعت، انرژیها، امکانات و ثروتهای هنگفتی وجود دارد که چنانچه از طریق روابط برابر و عادلانه توزیع شود، پاسخگوی همه نیازمندیهای انسان خواهد بود. لیکن ما شاهد نمودار شدن مشکل استثمار توانمند از ناتوان، به صورت گسترده، در این زمینه هستیم و این هنگامی است که فرد توانمند از این ثروتها حق ویژه برای خویش قایل می‌شود یا انرژیها و امکانات را بر اثر وسوسه‌های شیطانی و هوسرانی و سرکشی عزیزه دارا شدن، هدر می‌دهد و اسراف می‌کند و می‌کوشد نیازهای خود را در زمینه خوراک، نوشیدنی، پوشاک و مسکن تأمین نماید و برای افزایش قدرت و توان خود، به مقدار داراییهایش بیفزاید. بنابراین، توازن جامعه به هم می‌خورد و جامعه با پدیده گرسنگی، بیماری و بی‌سوادی رو به رو می‌شود. تاریخ در دورانهای گوناگون خود شاهد این پدیده بوده است و ما تقریباً نمی‌توانیم مرحله‌ای را بیابیم که بشر بر اثر مشکل ناسازگاری منافع توانمند و ناتوان با این پدیده‌ها دست و پنجه نرم نکرده باشد.

زمینه روابط جنسی و خانوادگی

خداوند رابطه جنسی و تمایل به رابطه ویژه میان مرد و زن را در وجود انسان به ودیعت نهاده، همانگونه که این غریزه را در حیوان نیز قرار داده است. در پس این غریزه، اهداف مشترک انسانی و حیوانی در نظر بوده که به وجود انسان و بقای او در زمین مربوط می‌شود و به همین سبب، خداوند برای انسان همسر آفرید. خداوند فرموده

است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ ذَقِيبًا﴾^۱؛ «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است».

همچنین در پس این غریزه اهدافی اجتماعی نهفته است که به روابط خود انسان مربوط می‌شود، زیرا که در این روابط، انسان با حیوان تفاوت دارد. این اهداف اجتماعی، همان روابط قبیلگی و خویشاوندی میان افراد است. آیه یاد شده و آیات پس از آن، با سخن گفتن درباره خویشاوندان و حقوق آنان به این رابطه اجتماعی اشاره کرده و خداوند چنین فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...﴾^۲؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

همچنین، قرآن کریم وقتی که موضوع خانواده و ابعاد، احکام و حقوق گوناگون آن را بررسی کرده، درباره رابطه اجتماعی پیش گفته سخن گفته است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳؛ «و از نشانه‌های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند به طور قطع نشانه‌هایی است». این آیه، موضوع خانواده را با ابعاد و احکام گوناگون آن بیان کرده است.

لیک این غریزه و روابط جنسی، یکی دیگر از زمینه‌های بروز مشکل در روابط

۲. حجرات/۱۳.

۱. نساء/۱.

۳. روم/۲۱.

انسانی و صورتی دیگر برای بیان مشکل رابطه توانمند و ناتوان شد و این مشکل هنگامی رخ می‌کند که انسان به دنبال این غریزه کشانده شود و در درجه بالایی نسبت به روابط جنسی عشق ورزد و در نتیجه، در برقراری این رابطه، از حد طبیعی و عدالت اجتماعی فراتر رود و در افزایش همسر و فرزند به عنوان نمادی از طغیان شهوت و دست یافتن به نیرو و قدرت تلاش کند. قرآن کریم به این مطلب در چند مورد اشاره کرده است:

﴿وَقَاتُوا نَحْنَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّبِينَ﴾^۱؛ «و گفتند: ما دارایی و

فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد».

در این جا، فرد توانمند، زیاده خواهی در اشیاء غریزه جنسی خود را به حساب فرد ناتوان عملی می‌کند و لذا این غریزه به یکی از نمادهای نابسامانی و برهم زدن توازن در روابط اجتماعی و دامن زدن به فساد، ناهنجاریهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بدل می‌شود.

تاریخ بشریت شاهد پدیده تجارت بردگان سفید پوست و زنان روسپی و حتی شاهد جنگهایی بوده که بر اثر تجاوز به زنان و نوامیس رخ داده و طغیان غریزه جنسی به سقوط جوامع انسانی منجر شده است.

به علاوه، تاریخ شاهد پدیده ستم مرد نیرومند - به طور کلی - بر زن [ناتوان] و هتک حرمت او بوده است، به این دلیل که زن، طرف ناتوان در این رابطه جنسی است. همچنین، شاهد مصادره حقوق زن توسط مرد و استثمار او بوده است، خواه در چهارچوب روابط اجتماعی انسانی و خواه در چهارچوب روابط ویژه خانوادگی، به گونه‌ای که زن در پاره‌ای از اوقات، حکم کالا و دارایی را پیدا می‌کرده است.

زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی

افرادی که درون جامعه زندگی می‌کنند، از لحاظ تواناییها و امکانات با یکدیگر متفاوتند و در این جا، فرد نیرومند با انگیزه حُب جاه، مقام و قدرت، می‌کوشد که تمامی تواناییها و امکانات خود را برای رسیدن به حکومت و سلطه یافتن بر جامعه به کار گیرد.

۱. سبأ/۳۵؛ اسراء/۶۴؛ حدید/۲۰؛ توبه/۶۹.

ادّعی جاه و مقام و ریاست، گاه به ادّعی خدایی منجر می شود. همان گونه که قرآن کریم در این باره در هنگام بیان رفتار کافران و مشرکان و بیان پدیده فرعونى سخن گفته است.

بدین ترتیب، آتش درگیری میان نیرومند و ناتوانی که از بیشتر نیازها و لوازم زندگی خود محروم است، شعله‌ور می شود و قرآن کریم از حالت محرومیتی که توانمندان برای ناتوانان ایجاد می کند به سرکشی، زیاده خواهی و استکبار تعبیر کرده است.

۲- شکلهای درگیری:

وقتی از زمینه‌های «مشکل درگیری» میان توانمند و ناتوان به شکلهایی منتقل می شویم که این مشکل به خود می گیرد، می بینیم که مشکل یاد شده عملاً در چند شکل نمودار می شود:

اول: شکل فردی

این شکل از طریق فرد خودکامه و ستمگری نمودار می شود که در عرصه زندگی اجتماعی ظهور می کند و به انواع ستمگری، سرکشی و برتری جویی دست می یازد، چرا که امکانات و تواناییهای جامعه‌اش را در انحصار خود درآورده و با بهره‌گیری از آن، انواع سختیها و شکنجه‌ها را به بستگان، ملت یا جامعه خویش می‌چشاند و بر اثر این رفتار ستمگرانه، حالت «فرعونى» در جامعه انسانی نمودار می شود که در وجود طاغوتهایی همچون فرعون، نمرود، قارون، یزید، تیمور لنگ، هیتلر، استالین، رضا پهلوی، مصطفی کمال، صدام و هر ستمگری تجسم می‌یابد که حرکت بشری در زمان کنونی، یا گذشته شاهد آن بوده و هست و یا در روزگاران آینده شاهد آن خواهد بود.

ثانیاً: شکل گروهی

شکل گروهی [درگیری میان توانمند و ناتوان] توسط گروه یا قبیله‌ای نمودار می شود که منافع مشترک دارد یا یک طبقه اجتماعی را تشکیل می دهد، چرا که به یک طبقه خاص اجتماعی بدل می شود، نظیر طبقه اشراف در جامعه اروپایی، یا رومی، یا ایران

قدیم، یا قبیله قریش در دوران جاهلی در مکه، یا بنی اسرائیل در عصر عیسی علیه السلام، یا طبقه «کهنوت» در دوران حکومت کلیسا، یا طبقه سرمایه داران، یا [فؤدالها = زمینداران بزرگ] یا شرکتهای بزرگ اقتصادی چند ملیتی، یا گروهها و انجمنهای سیاسی و یا سازمانهای تبلیغاتی، چه، این طبقات، طبقات سیاسی و اجتماعی توانمند در برابر طبقات ناتوان جامعه را تشکیل می دهند و قدرت و توان آن ها هم بدان سبب است که ثروتها و تواناییهای جامعه خویش را به استثمار و انحصار خود در آورده و به طور ناروا بر دیگران تسلط یافته اند.

ثالثاً: شکل ملی

شکل ملی و جهانی [تضاد توانمند و ناتوان] از طریق سلطه یک ملت بر ملت یا ملتهای دیگر انجام می شود و نیز به انحصار در آوردن ثروتها و امکانات آن ملتها و احتکار این ثروتها و مسلط شدن بر آن. چنان که این شکل را در برخی از ملتهای غربی در دوران جدید نظامی، سیاسی و اقتصادی مشاهده می کنیم و بدین ترتیب، یک ملت به فرعون یا نمرود و یا طاغوتی بدل می شود که می کوشد جهان را فرمانبر قدرت و حکومت ستمگر خود سازد.

حل مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان

حل دینی و قرآنی

قرآن کریم برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان [= قوی و ضعیف]، به رغم زمینه های گسترده و اشکال فراوانی که دارد، راه حل درخوری را مطرح کرده است و در این طرح خود، بر دیدگاه فراخ، باز و ژرفی که نسبت به این مشکل دارد تکیه نموده است. چرا که دیدگاه اسلام و ادیان آسمانی به طور کلی درباره این مشکل با دیدگاههای مادی و بشری درباره آن، تفاوت دارد.

به عنوان نمونه، اسلام این مشکل را همچون مارکسیسم در کشمکش میان یک فرد و فردی دیگر، یا یک طبقه و طبقه ای دیگر و یا همانند نازیسم در نزاع میان یک نژاد و نژادی دیگر منحصر نمی کند. همچنین، آن را در یک زمینه خاص نظیر زمینه اقتصادی یا

خانوادگی و یا ملی منحصر نمی‌سازد، بلکه مشکل یاد شده را نماد حقیقتی می‌داند که عامل همه این درگیریه‌ها و کشمکشها را تشکیل می‌دهد.

این از یک سو و از سویی دیگر، اسلام به کشمکش موجود میان توانمند و ناتوان به این عنوان نمی‌نگرد که تنها به یک ملت و یک جامعه بشری یا به یک مرحله تاریخی اختصاص دارد، بلکه آن را مشکلی می‌داند که تمامت جوامع انسانی، خواه غربی و خواه شرقی را در گذشته، حال و آینده در بر می‌گیرد و این کشمکش تا زمانی که جامعه انسانی به وحدت مطلوب نرسیده، همچنان ادامه خواهد داشت.

همچنین، اسلام به این مشکل به طور سطحی نگاه نمی‌کند بلکه نگاه ژرف به آن دارد و می‌خواهد ریشه‌ها و سرچشمه‌های درگیری میان توانمند و ناتوان را به دست آورد، چه، اسلام این درگیری را به یک درگیری ژرفتر که در درون انسان وجود دارد پیوند می‌دهد و آن، درگیری «هوس» با «عقل» و درگیری رسالت الهی با شیطان است، زیرا که در درون انسان، میان شهوت‌ها، خواسته‌ها و تمایلاتی که خداوند در او به ودیعت نهاده و عقلی که از طریق ارتباط با آرمان برتر یعنی خدای سبحان وی را به سوی حق هدایت می‌کند، درگیری وجود دارد. حق یعنی همان چیزی که انسان را به کمال می‌رساند و راه او را، راه خدایش قرار می‌دهد.

از آن جا که انسان در معرض گمراهسازی و وسوسه‌های شیطانی قرار دارد، خداوند برای هدایت او پیامبران را می‌فرستد، تا راه را به او نشان دهند و اندیشه‌های تخیلی و خلاف واقع را از او بزدایند:

﴿...فَأَمَّا يَا تَيْتَبُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛

«...پس اگر از جانب من شمارا هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد».

این چنین، اسلام حل مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان را به حل مشکل کشمکش درخود انسان پیوند داده است که از عامل درونی یعنی هوس و عقل و عامل برونی یعنی شیطان و هدایت دینی سرچشمه می‌گیرد و لذا دو نوع جهاد را در زندگی انسان مطرح کرده است تا وی توسط آن، این درگیری را برطرف سازد.

جهاد نخست: منظور جهاد اکبر است که اسلام توسط آن درگیری درونی انسان یعنی درگیری میان هوس و عقل را برطرف می‌کند و این کار را از طریق تربیت اراده انسانی انجام می‌دهد و آن را قادر می‌سازد که جلو سرکشی غرایز و شهوت‌ها را بگیرد و آن‌ها را کنترل کرده، از طریق هدایت الهی به سوی حق رهنمونی کند و بدین سبب، عوامل واقعی این کشمکش درونی انسان را برطرف سازد.

جهاد دوم: همان جهاد اصغر است که اسلام می‌کوشد توسط آن درگیری اجتماعی موجود در ارتباط انسان با برادرش انسان را حل کند و این، زمانی است که درگیرها بالا می‌گیرد و به یک وضع اجتماعی بدل می‌شود که انسان سرکش بر اثر هوسبازی و وسوسه‌های شیطانی به دنبال غرایز و شهوت‌ها کشانده می‌شود و در نتیجه، حالت توازن در روابط اجتماعی برهم می‌خورد و نیاز به معالجه بیرونی پیدا می‌کند.

بنابراین، دیدگاه دینی و اسلامی کوشیده است که ریشه مشکل و عوامل درونی آن را از طریق جهاد اکبر برطرف کند، جهادی که انسان توسط آن بر هوس خویش مسلط می‌شود و این امر، وی را وادار می‌دارد که روانه راه حق شود و به شیوه هدایت پایبند بماند. همچنین، اسلام کوشیده است که مشکل برونی انسان را برطرف سازد و این هنگامی است که این مشکل به یک حالت اجتماعی بدل شود که درمان نخست [یعنی جهاد اکبر] سودی نبخشد و درمان آن به جهاد اصغر نیز نیاز داشته باشد.

از این رو، اسلام به وضع قوانین و احکام شرعی‌ای پرداخت که رفتار انسان در روابط اجتماعی، ماهیت و شکل آن را محدود کند و شیوه درمان مشکل یاد شده را از هر دو بعد روشن سازد.

بدین سبب، شیوه اسلامی با شیوه مادی همچون شیوه اروپایی تفاوت پیدا می‌کند، زیرا شیوه مادی می‌کوشد مشکل پیش گفته را با این دید برطرف سازد که جزئی است جدا از دیگر مشکلات روحی و معنوی موجود در جهان.

یا با این دید که مشکلی است ویژه گروه یا طبقه‌ای خاص که می‌توان از طریق نابود کردن این گروه یا طبقه، آن را برطرف کرد.

یا این که تنها به درمان شکل و صورت این مشکل می‌پردازد و عوامل و درونمایه آن

را برطرف نمی‌سازد و به درمان ریشه و اساس این مشکل نمی‌پردازد.

راه‌حلهای مادی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان

برای این که تفاوت راه حل دینی برای این مشکل با دیگر راه‌ها را روشن‌تر بیان کنیم، به دو نمونه اصلی از این راه‌ها اشاره می‌کنیم که انسان عصر حاضر با این دو نمونه آشنایی دارد و از طریق آن‌ها به درمان مشکل یاد شده پرداخته است:

۱- راه حل مارکسیستی: کشورهای بسیاری به ویژه کشورهای اردوی سوسیالیستی در عصر کنونی این نمونه و راه‌حل را پذیرفته‌اند. اما این اردو در دهه نود قرن پیشین از میان رفت، زیرا که نتوانست مشکلات را براساس آنچه باور داشت حل کند بلکه این راه‌حل آنان، به شکلی دیگر، به افزایش مشکلات منجر شد.

چکیده آنچه نظریه مارکسیستی در این باره ارایه می‌کند، آن است که نخست می‌کوشد مشکل را تشخیص دهد و آن‌گاه برای آن راه‌حل مطرح کند.

بر اساس تشخیص «مارکس»، مشکل موجود میان انسان و برادرش انسان با پدیده «درگیری طبقاتی» ارتباط دارد و عنصر بنیادین آن مشکلی که به جنگ طبقاتی میان طبقه مالکان ابزار تولید، استثمارگران و انحصارطلبان فواید و منافع این ابزار و طبقه کارگر یا کشاورزی که مالک چیزی نمی‌باشد منجر می‌شود، عامل اقتصادی یعنی «مالکیت ابزار تولید» است، طبقه کارگر و کشاورزی که اندک اندک به طبقه استثمار شده، رنج کشیده و محروم بدل می‌شود و چیزی را به دست نمی‌آورد، جز آنچه را که همین مالکان ابزار تولید به آنان می‌بخشند، یعنی دستمزدی که تنها حداقل نیاز زندگی آنان را تأمین می‌کند و حتی اگر مالکان به کارگران فعال نیاز نمی‌داشتند تا به تولید و به دست آوردن سودها و منافع خود ادامه دهند، همین مقدار از دستمزد را هم به آنان نمی‌پرداختند.

همچنین، پیشرفت ابزار تولید و رشد آن، به طور طبیعی، به افزایش تولید و بهبودی آن منجر می‌شود، ولی بازتاب آن در طبقه مالک است و لذا سودهای این طبقه فزونی می‌یابد و سطح زندگی آنان بالا می‌رود، در حالی که سطح زندگی طبقه کارگر پایین می‌آید، چه، افزایش تولید به افزایش عرضه در بازار منجر می‌شود و بهای کالاهای تولید شده برحسب «قانون عرضه و تقاضا» کاهش می‌یابد و همین امر، صاحبان ابزار تولید را

وامی دارد که دستمزد کارگران را پایین بیاورند تا میان پایین آمدن بهای کالاهای تولید شده و دستمزد کارگران تعادل برقرار کنند. در پی این اقدام مالکان و کاهش دستمزدها، سطح زندگی کارگران ناگزیر پایین می‌آید.

این از یک سو و از سوی دیگر، پیشرفت و افزایش ابزار تولید، موجب می‌شود که این ابزار جای بازوهای کارگران را بگیرد و صاحبان این ابزار تولید از کارگران بی‌نیاز و این کارگران بی‌کار شوند و بدین ترتیب، روز به روز به سختیها و استثمار این طبقه افزوده شود.

در این جا، راه حل این مشکل نمودار می‌شود و احساس مظلومیت و دشمنی نسبت به طبقه مالک در دل‌های طبقه کارگر و محروم رشد می‌کند، طبقه‌ای که ثروت، آسایش، امکانات و تواناییهایش روز به روز فزونی می‌یابد. هر اندازه که این احساسات افزایش یابد، عوامل دگرگونی و انقلاب بر ضد این اوضاع اسفبار و درد آور، در دل‌های کارگران رشد می‌کند.

طبقه کارگر وقتی که به مرحله مشخصی می‌رسد، برای نابودی طبقه مالکان ابزار تولید که از آن به طبقه «سرمایه‌دار» تعبیر می‌شود، جنبشی را آغاز می‌کند. پس از پیروزی این جنبش و سلطه کارگران بر ابزار تولید، جامعه به جامعه‌ای یکپارچه و یک دست بدل می‌شود که در آن، تنها یک طبقه وجود دارد و آن «طبقه کارگر» است که طبقه اکثریت و طبقه فراگیر در وجود انسانی می‌باشد. پس از پیروزی جنبش کارگری، دیگر هیچ گونه درگیری اجتماعی باقی نمی‌ماند تا برای از میان برداشتن عامل این درگیری که وجود دو طبقه یعنی «طبقه دارا» و «طبقه نادار» بود، اقدام کرد.

نقد راه حل مارکسیستی

مارکسیسم در راه حلی که برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان - که از آن به نام «درگیری طبقاتی» یاد می‌کند - ارایه داده، مرتکب چند خطا شده است و به همین دلیل، نتایجی که از طریق این راه حل بدان رسیده با واقعیت تاریخی بشر به ویژه با واقعیت سالهای اخیر سازگاری ندارد. از این رو، ما بر این باوریم که نظریه مارکسیسم درباره آینده حرکت روابط اجتماعی در طول تاریخ، بر خلاف واقع است.

برخی از خطاهای نظریه مارکسیسم از این قرارند:

۱- مارکسیسم اسیر دیدگاه محدود و تنگ بوده است، زیرا راه‌حلی که برای مشکل اجتماعی ارایه داده، به عنوان راه‌حل مشکل تمامت جامعه بشری نیست بلکه راه‌حل مشکل اجتماعی جامعه اروپایی است که خود مارکس در آن می‌زیسته است. از این رو، نظریه مارکس همانند نظریه یهود درباره جامعه انسانی، محدود و تنگ نظرانه است، نظریه‌ای که «یهود» را قوم برتر و برگزیده انسانی می‌داند و سایر مردم را موجوداتی بی‌ارزش و بی‌اراده. چرا که یهود از دید اسرائیلیها که در جامعه کفر و شرک و گمراهی به سر برده‌اند، به جامعه انسانی می‌نگرند.

قرآن کریم به این اندیشه باطل یهود اشاره کرده است و خداوند با حکایت از آنان چنین می‌گوید:

﴿...ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ...﴾^۱؛ «... این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست...». این سخن بدان معناست که یهود حق دارند هرگونه بخواهند با کسانی که کتاب ندارند رفتار کنند، زیرا آنان در نردبان انسانی در پله پایین‌تر از یهود قرار دارند.^۲

۲- نظریه مارکسیسم درباره تحلیل «نبرد طبقاتی» به حقیقت نرسیده و به عامل اصلی این نبرد پی نبرده است و به همین دلیل، در نتیجه‌گیریها و پیشگوییهای که بر پایه این تحلیل استوار شده و از طریق آن، حرکت و رهسپاری نبرد یاد شده به سوی انقلاب اجتماعی مورد نظر را تعیین کرده، به اشتباه دچار شده است.

مارکس راجع به فرآیند انقلاب مورد انتظار در جامعه اروپایی چند چیز و پدیده را انتظار می‌کشید، لیک هیچ کدام از آن‌ها در عمل تحقق نیافت:

۱- او امیدوار بود که فرآیند دگرگونی مورد انتظارش، به زودی در بیشتر جوامع

۱. آل عمران/۷۵.

۲. شاید این دیدگاه یهودی درباره تقسیم بندی بشریت، در «کارل مارکس» و پژوهشهای اجتماعی او نیز اثرگذارده است، به این دلیل که او نیز یک یهودی است و به این دلیل که دیدگاهی که انسان بی‌دین بدان می‌رسد و اندیشه‌های جامعه‌ای که وی در آن زندگی می‌کند، به طور معمول، بر یکدیگر اثر متقابل دارد.

اروپایی، موجب تحوّل و پیشرفت ابزار تولید و صنعت خواهد شد، جوامعی که از آن‌ها به نام کشورهای سرمایه‌داری یاد می‌شود نظیر آلمان، انگلیس، و فرانسه و حتی ایالات متحده آمریکا. اما این پیش بینی مارکس در این جوامع تحقق نیافت بلکه سرمایه‌داری در این جوامع، تا امروز پابرجا مانده و هیچگونه دگرگونی که مارکس آن را انتظار می‌کشید رخ نداد، بلکه سرمایه‌داری در جوامع یاد شده بیش از پیش ریشه دارتر و ژرف‌تر گردید. آنچه بیشتر نشانگر خطای مارکس در این پیش‌گویی می‌باشد، رخ دادن این دگرگونی مورد انتظار در جوامعی است که از لحاظ تکنولوژی و ابزار تولید عقب‌افتاده‌تر [از جوامع پیش‌گفته] است نظیر جامعه روسیه تزاری، چین فؤدالی که فاقد هرگونه ابزار پیشرفته تولید بودند و تنها بر بازوان انسان‌های کارگر تکیه داشتند.

ب - نیز مارکس انتظار داشت که چنانچه ابزار تولید پیشرفت کند و توان تولید بیشتر و بهتر را بیابد، بدبختی و محرومیت کارگران افزایش یابد، زیرا این ابزار جای بازوان نیروی انسانی کارگر را خواهد گرفت. لیک واقعیتی که جامعه سرمایه‌داری غربی، به طور کلی، چه آمریکا و چه اروپا شاهد آن بوده، با این پیش‌گویی مارکس سازگاری ندارد. چرا که در این کشورها، نه تنها بدبختی و ناداری کارگران افزایش نیافت که وضع آنان از زمانی که ابزار تولید هنوز چندان پیشرفته نبود، بهتر هم شد. همچنین، کارگران با بهره‌گیری از قوانین دموکراسی در این جوامع، اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند که توانستند با مالکان ابزار تولید بهتر کنار بیایند و زندگی کنند، حتی بسیاری از مسئولان این اتحادیه‌ها به تدریج به سطح بالای زندگی و رفاه دست یافتند و آن‌گونه که مارکس انتظار داشت، نه بدبختی آنان افزایش یافت و نه بدبختی کارگرانی که آنان از سوی این کارگران نمایندگی می‌کردند.

ج - همچنین، افزون بر آنچه گفته آمد، مارکس انتظار داشت که سرمایه‌داران و مالکان ابزار تولید، به زودی به حالت بیم و هراس از طبقه کارگر و استثمار شده دچار شوند، زیرا آنان بر این باورند که کارگران علیه آنان بشورند و نابودشان سازند تا وضعیت جامعه‌ای را که در آن از ستمگری و محرومیت رنج می‌برند دگرگون کنند و این محرومیت به هر اندازه که وضعیت سرمایه‌داری در این جوامع رو به پیشرفت برود، افزایش می‌یابد و بالا می‌رود.

لیکن واقعیت کنونی جوامع سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا با این انتظار آقای مارکس همخوانی ندارد، زیرا که سرمایه‌داران و مالکان ابزار تولید، دوش به دوش طبقه‌کارگر زندگی می‌کنند و امور آنان را سامان داده و وظایف آنان را در میانشان تقسیم کرده‌اند، بی آن که در حالت رعب و وحشتی که مارکس در تحلیل خود تصور کرده بود به سر برند. در این جا باید پرسید :

آیا خطای مارکس در پیش بینی و چشمداشت خود، بر اثر بدگمانی شدید نسبت به طبقه سرمایه‌دار بوده که این بدگمانی با واقع همخوانی نداشته است؟ یا این که سرمایه‌داران به سبب بیماری که از طبقه‌کارگر داشتند، از برخی سودها و منافع و مصالح به نفع این طبقه دست برداشتند، تا با آنان زندگی کنند و خطر احتمالی از سوی طبقه یاد شده را از خود دفع کنند؟

یا این که عامل خطای مارکس [در پیش بینی خود] به وجدانهای سرمایه‌داران و مالکان ابزار تولید بازمی‌گردد که این وجدانها پس از آن که مرده بودند، بیدار شدند و پس از آن که احساس را از دست داده بودند، دوباره این احساس را باز یافتند و به تعبیر اسلامی، این سرمایه‌داران حالت مهربانی و تقوا پیدا کردند و به سبب این مهربانی و تقوا با کارگران به شکل انسانی رفتار می‌کردند و لذا به نفع آنان از برخی مصالح و منافع خود دست برداشتند و با این کار، حالت بدبختی و نادانی را از طبقه‌کارگر زدودند.

لیکن کاوش درباره این مسأله برای ما آشکار می‌سازد که هیچ کدام از فرضیه‌های پیش گفته، عامل بهبود وضعیت کارگران در جوامع سرمایه‌داری نبوده، زیرا درجه بدگمانی مارکس بالاتر از واقعیت نبوده است. همچنین، سرمایه‌داران بر اثر احتمال شورش کارگران بر ضد خود، یا در نتیجه بیداری وجدانهایشان در یک لحظه و بدل شدن به انسان‌های مهربان و با تقوا، از منافع خود به سود کارگران دست نکشیدند.

ما از طریق تحلیل علمی این موضوع، به این نتیجه می‌رسیم که عملی نشدن پیشگوییهای مارکس در این نکته نهفته است که این پیشگوییها بر پایه‌ای غیر واقعی و غیر منطقی استوار است، پیشگوییهایی که مشکل اجتماعی را به طور اساسی به «درگیری طبقاتی» پیوند می‌دهد.

ما بر این باوریم که مارکس در هنگامی که به تحلیل وضعیت جامعه اروپایی پرداخته،

از یک نقطه محوری و بنیادین غفلت کرده است. چرا که وی اندیشه خویش را تنها به کشمکش موجود در اندرون این جامعه منحصر ساخته است، در حالی که این کشمکش و درگیری با یک درگیری دیگر همزمان بوده که آن هم بر پایه درگیری میان توانمند و ناتوان استوار است. این درگیری، همان کشمکش میان کل جامعه اروپایی - که از لحاظ مادی پیشرفت کرده و توانسته است، دیگر ملتها را استثمار کند و تحت سلطه خود در آورد - و جوامع ناتوان دیگر در جهان که از آن‌ها به جوامع جهان سوم یاد می‌شود و در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار دارند و نیز از این درگیری به درگیری شمال و جنوب نیز یاد می‌کنند.

همچنین، انسان سرمایه‌دار در طی درگیری دوم، خود را در برابر دو نوع منافع می‌بیند:

اول: منفعی که توسط کارگران در داخل خود جامعه سرمایه‌داری به دست می‌آورد و این منافع، وی را و می‌دارد که به استثمار و بهره‌کشی بیشتر این کارگران دست یازد.
دوم: منفعی که از طریق استثمار کشورهای ضعیف و استثمار ملتها و ثروتهای آن نظیر نفت، آهن، سرب، اورانیوم و دیگر منابع، به دست می‌آورد که ثروتهای هنگفت و کلانی را تشکیل می‌دهد.

این انسان سرمایه‌دار با یک مقایسه کوچک در می‌یابد که منافع نوع دوم به مراتب، بزرگتر و سودمندتر است و اصلاً قابل مقایسه با منافع نوع اول نیست. برحسب این حقیقت، وی باید با کارگران در داخل جامعه سرمایه‌داری آمریکایی و اروپایی همداستان شود تا منافع و ثروتهای ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم را بچابد و بهبود وضع طبقه کارگر در این جوامع سرمایه‌داری از این جا ناشی می‌شود. چرا که سرمایه‌داران درصدد شدند، رضایت این طبقه را به دست آورند تا در چاپیدن منافع و ثروتهایی با هم شریک گردند که از طریق بهره‌کشی ملتهای ناتوان و زیر دست، آن‌ها را به چنگ آورده‌اند.

حق آن است که بخش بزرگی از ثروتها و امکاناتی که کارگران در جوامع سرمایه‌داری بدان دست یافته‌اند بر اثر بهره‌کشی ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم است که از سوی اروپا و آمریکا انجام شده و در این بهره‌کشی، سرمایه‌داران و کارگران با هم شرکت

داشته‌اند. البته، در این زمینه نمی‌توان عوامل اخلاقی دیگر را نادیده گرفت که در آگاهی انسانی اثر داشته است و این عوامل عبارتند از: جنبش ملت‌های استعمار شده از یک سو، مصیبت‌ها و بدبختی‌های جنگ‌هایی که دیدگاه‌های اروپایی بر کشورهای غربی تحمیل کرد، به ویژه جنگ جهانی اول و دوم از سوی دیگر، خطرهایی که جهان غرب از جنگ سرد میان خود و اندیشه مارکسیستی احساس می‌کرد و شعله‌ور شدن آتش احساسات دشمنی و شورش که جوامع غربی را تهدید می‌نمود از سوی سوم و پیدا شدن فرهنگ اجتماعی و انسانی در نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد و حقوق بشر و نیز انقلاب ارتباطات و علم از سوی چهارم. عوامل یاد شده و امثال آن، در شکست پیشگویی‌های مارکس اثر بزرگی داشت، لیکن مهمترین عامل اثرگذار - چنان که گفتیم - تغییر جایگاه منافع کارگران و سرمایه داران بود.

۲- راه حل سرمایه‌داری دموکراسی:

سرمایه‌داری دموکراسی، عوامل درگیری در روابط انسانی را بر پایه عامل استبداد و آزادی تفسیر می‌کند، زیرا ادعا می‌کند، جامعه آزادی که گرفتار درگیری داخلی است، می‌تواند این درگیری را از طریق آزادی حل کند و همچنین، انسانی که در این جامعه به سر می‌برد می‌تواند آزادانه به سوی عملی کردن اهدافش حرکت کند و به عدالت و آسایش و استقلال دست یابد.

اما جامعه استبدادی و بردگی ناگزیر است که در وضعیت کشمکش و درگیری زندگی کند، درگیری میان نماینده مالکان و حاکمان بر مردم، خواه این نماینده فرد باشد و خواه طبقه و نماینده بردگان ستم‌دیده و در بند غل و زنجیرهای ستمگران فرمانروا.

نقد راه حل سرمایه‌داری

کاوش درباره این تفسیر نیز ما را به این حقیقت می‌رساند که این تفسیر، محدود و تنگ نظرانه است، زیرا تنها از طریق بحران آزادی که اروپای قرون وسطی بدان گرفتار بوده است به زندگی انسانی و روابط آن می‌نگرد. چرا که بررسی حرکت وضعیت انسانی، حتی در اروپایی که به آزادی مورد ادعا و شکل لگام گسیخته آن رسیده، ثابت

می‌کند که این کشمکشها در زندگی جوامع یاد شده ادامه یافته است و داستان بهره‌کشی همچنان به حال خود باقی مانده و حتی این آزادی به بهره‌کشی پر دامنه و بردگی گسترده در درون این جوامع بدل شده است و این هنگامی اتفاق افتاد که سرمایه داران در دوره‌هایی از زمان، با شعار «آزادی اقتصادی» هموطنان خود را مورد بهره‌کشی فاحش قرار می‌دادند و انواع رنجها و فشارها را بر آنان وارد می‌کردند، تا آن جا که این افراد به بردگان و اسیران اوضاع اقتصادی و شرکتهای سرمایه‌داری بدل گشتند، شرکتهایی که نیرو، زندگی و فعالیت آنان را در اختیار گرفتند. لیکن بی آن که در ظاهر و از طریق روابط اجتماعی آنان را در بند قرار دهند.

همچنین، این آزادی در بعد دیگر، به «بندهای درونی» بدل شدند که انسان نمی‌تواند از این بندها برهد و لذا برده شهوت‌ها و بیماریهای اجتماعی و اسیر گمراهسازیه‌ها و تبلیغات شیطانی و نگرانیها در مورد آینده خود می‌شود و با این آزادی هرگز توان مقاومت در برابر اثرگذاری این بندها و رستن از آن‌ها را ندارد.

از چیزهایی که نشانگر این حقیقت است، آن چیزی است که در ایالات متحده آمریکا در موضوع «تحریم شراب» در دهه سوم قرن بیستم رخ داد و این زمانی بود که ملت به طور عموم در برابر بندهای هوس بازی و شهوترانی سقوط کرد و نتوانست خود را از بند باده‌گساری آزاد سازد. به رغم این که از لحاظ قانونی نمایندگان ملت آن را تحریم کردند و برای وضع این قانون پولهای کلانی هزینه شد و در راه اجرای آن دهها هزار تن از مردم به قتل رسیدند و در راه تبلیغ آن صدها هزار صفحه نگاشته شد. لیکن پس از گذشت سیزده سال از این «تحریم» جامعه آمریکا به حالت قبلی خود بازگشت و نوشیدن شراب را مباح دانست، زیرا آنان برده هوس و شهوت شدند.

آنچه را هم اینک در جوامع اروپایی و آمریکایی و نیز جوامع دنباله رو آن‌ها می‌بینیم، نمونه دیگری است از این حقیقت، چه، این جوامع در وضعیت بردگی مطلق در برابر مسائل جنسی، مواد مخدر، از هم پاشیدگی خانوادگی و تبلیغات و امثال آن به سر می‌برند و این در حالی است که آنان به خطرهای این اوضاع و مقدار ویرانگری آن‌ها باور دارند. اما با وجود این، نمی‌توانند از این اوضاع برهند، زیرا که بر اثر همان آزادی مورد ادعا، اسیر و برده شهوت‌ها شده‌اند.

از این جا برای ما روشن می شود که تحلیل و تفسیر دموکراسی سرمایه داری [از درگیری طبقاتی] با واقعیت تطبیق نمی کند و با روابط انسانی که خود صاحبان این نظریه دارند سازگار نیست، نظریه ای که برای تفسیر مشکل خود و طرح راه حل در خود برای این مشکل، آن را آورده اند.

در این صورت، ناگزیریم، به تفسیر دینی برای این مشکل که ما آن را با توجه به بیان قرآنی پذیرفتیم، بازگردیم. براساس این تفسیر، درگیریهای طبقاتی [= درگیریهای توانمند و ناتوان] به عوامل درونی که در نفس انسان وجود دارند باز می گردد و این عوامل به صورت درگیری میان توانمند و ناتوان نمودار می شوند. این درگیری در حقیقت، به دو درگیری باز می گردد:

یکی درگیری درونی، یعنی درگیری هوس با عقل و دیگری درگیری برونی یعنی نبرد شیطان با هدایت. درمان این مشکل آن است که میان دو محور جهاد باید توازن برقرار کرد: محور درونی که در جهاد با نفس برای شکستن زنجیرهای درونی تجلی می یابد و محور برونی که در جهاد راه خدا و رسیدن به آرمان نامحدود و نابود کردن ستمگران، استثمارگران و مستکبران تجسم می یابد، تا عدالت و آزادی حقیقی در جامعه انسانی تحقق یابد.

فصل سوم

دین و روابط متقابل اجتماعی

تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت

پس از آن که پیشتر دو خط رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت در جامعه انسانی و مشکلاتی که هر کدام از این دو خط از آن رنج می‌برد و راه‌حلهای مطرح شده درباره این مشکلات را بررسی کردیم، اکنون در این جا می‌کشیم، به بررسی تأثیر متقابل میان این دو خط پردازیم. چرا که از لابلای قرآن کریم به دست می‌آید که میان خط رابطه انسان با برادرش انسان و خط رابطه او با طبیعت، تأثیر متقابل وجود دارد. از این رو، پیشرفت و بالندگی در هر کدام از این دو خط بر خط دیگر بازتاب پیدا می‌کند. همان گونه که مشکلات هر کدام از این دو خط رابطه، اثر مستقیم بر خط دیگر دارد. از این جا، تلاش برای متحول ساختن هر کدام از این دو خط، یا درمان مشکلات، باید با در نظر گرفتن این رابطه متقابل میان این خط و خط دیگر انجام شود. به عنوان نمونه، چنانچه رابطه انسان با طبیعت، متحول شود و رشد یابد، این حالت، اثر منفی بر رابطه انسان با برادرش انسان می‌گذارد و این اثرگذاری منفی زمانی اتفاق می‌افتد که انسان توان استثمار، بهره‌کشی و سلطه بیشتری را در خود می‌بیند و درمی‌یابد که ابزارها به شکل گسترده‌ای وی را بر این کار توانمند ساخته است و لذا می‌کوشد سرکشی کند و برادر دیگرش را مورد بهره‌کشی قرار دهد، تا به امکانات و ثروتهای

فزونتر برسد. خداوند می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾؛ «حقا که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد». چون انسان احساس کند که بی نیاز و قدرتمند است، سرکشی می کند و در ارتباط خویش با برادرش انسان، حدود را زیر پا می گذارد. این حالت را از طریق دو فرضیه ساده می توان به تصویر کشید:

اول: فرض کنیم این انسان با کارهای دستی خود و با ابزارهای ابتدایی و ساده ای که بشر در آغاز زندگی اش با آن آشنایی داشته، توان استثمار طبیعت را دارد. در این هنگام، چنین انسانی می کوشد، با دست، یا عصا و یا چاقوی خود، حیوانات را شکار کند و با خیش و تیر خود و امثال آن زمین را شخم زند. در این حالت، وی هر چه در استثمار طبیعت فعالیت و تلاش کند، تنها به ثروت محدودی دست خواهد یافت که درخور فعالیت و ابزار ابتدایی اش و نیز متناسب با مساحت محدودی می باشد که در آن فعالیت می کند.

دوم: فرض می کنیم، این انسان از طریق دستگاههای جدید که در جهان کنونی ما، رایج است می تواند ثروتهای طبیعی را به دست آورد، در این صورت، وی قادر خواهد بود که به ثروتهای هنگفت و سرسام آوری دست یابد و همین امر، بر رشد فزاینده و پرشتاب این ثروتها بازتاب پیدا خواهد کرد، رشدی که با حجم امکانات و تواناییهای این انسان بر بهره کشی و استثمار طبیعت و با مساحتی که در آن فعالیت می کند، همخوانی دارد.

با توجه به دو نمونه پیش گفته، فرایند بهره کشی و سلطه انسان بر برادرش انسان از لحاظ شکل و اندازه هایی که دارد، در «نمونه نخست» محدود خواهد بود. چرا که ممکن است این سلطه و بهره کشی بر یکی از ابعاد فعالیت های اجتماعی، یا بر مساحت محدودی نظیر روستا یا منطقه منحصر شود.

اما در «نمونه دوم»، فرایند بهره کشی این انسان، بزرگ، گسترده و فراگیر خواهد بود، زیرا که امکانات و تواناییهای او گسترده و فراگیر است. از این رو، می بینیم که یکی از عوامل توسعه استعمارگری در جهان کنونی ما، به پیشرفت چشمگیری باز می گردد که در

رابطه انسان با طبیعت و توان او بر سلطه بر طبیعت حاصل شده است. با توجه به آنچه گفته آمده، نکته‌ای که در آن «رابطه متقابل میان دو خط رابطه انسان» در جامعه را بیان کردیم، همان تفاوت مهمی است که میان برداشت قرآنی و برداشت مارکسیستی از این موضوع وجود دارد که بر پایه ماتریالیسم تاریخی استوار است، چه، مارکسیسم کوشیده است موضوع بهره‌کشی انسان از انسان را به پیشرفت و تحول ابزار تولید و سلطه انسان بر این ابزار پیوند دهد و آن را سبب و عامل همه آن بهره‌کشیها و سرکشیها بداند. اما از دیدگاه قرآنی، عامل آن، چیز دیگری است که در قبل بیان شد، یعنی هوس. چرا که وقتی انسان سلطه بیشتر بر طبیعت پیدا می‌کند - از طریق پیشرفت ابزار تولید - درهای هوس در برابرش گشوده می‌شود و همین امر به صورت چشمگیری سبب سرکشی او در حرکت اجتماعی‌اش می‌شود، به گونه‌ای که با درجه هوس وی همخوانی دارد.

از این جا آشکار می‌شود که پیشرفت ابزار تولید به سان شمشیر برنده و سلاح نیرومندی است که می‌توان آن را در راه تجاوز و تخریب به کار گرفت، همان گونه که می‌توان در جلوگیری از تجاوز و تحقق بخشیدن امنیت و آرامش از آن بهره جست. بنابراین، پیشرفت ابزار تولید، ممکن است زمینه مناسبی را برای پدیدار شدن سرکشی در جامعه انسانی فراهم کند و ممکن است در راه تحقق یافتن آسایش و آرامش سودمند افتد. اما علت و عامل اصلی در این باره نخواهد بود.

در بُعد دیگر رابطه نیز قضیه از همین قرار است. چرا که پیشرفت و تحول رابطه انسان با برادرش انسان، بر رابطه انسان با طبیعت اثر مستقیم دارد. از این رو، هرگاه این رابطه پیشرفت کند، روابط انسانی در جامعه بر پایه تقوا و پیوند با خدا و نیز بر اساس چیزی استوار می‌شود که موجب تحقق یافتن عدالت، امنیت و آسایش شود. چه، قدرت و رابطه انسان با طبیعت به گونه‌ای مثبت و بر طبق اجازه خداوند پیشرفت می‌کند و لذا انسان مشمول عنایت الهی می‌شود و درهای برکات خداوند از آسمان و زمین به روی این انسان گشوده می‌گردد. خداوند فرموده است:

﴿وَإِنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۱؛ «و اگر [مردم] در راه درست

پایداری و رزند، به طور قطع آب گوارایی بدیشان نوشانیم».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم...».

اما چنانچه این رابطه انسان با انسان در حرکت خود، رویکرد منفی داشته باشد، به گونه‌ای که ستم، نا امنی و سرگردانی و گمراهی بر این رابطه حاکم باشد، به زودی این بعد منفی بر رابطه او با طبیعت و بر توان او بر بهره‌گیری و استفاده از این طبیعت نیز بازتاب پیدا خواهد کرد و توانایی او بر بهره‌گیری از طبیعت به عقب باز می‌گردد و طبیعت [= زمین] بخیل می‌شود و دیگر مشکلات او را حل نمی‌کند و نیازهایش را برطرف نمی‌سازد و به همین دلیل، خداوند پس از آن که بیان می‌کند، ایمان و تقوا سبب فرود آمدن برکتها از آسمان و زمین می‌شود، چنین می‌فرماید:

﴿...وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛ «... ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم».

همچنین در سیاق آیه دیگر از سوره جن آمده است:

﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾^۳؛ «تا در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی در قید عذابی [روز] افزون در آورد»؛. نیز در سخن دیگر خداوند آمده است:

﴿وَمَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾^۴؛ «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم».

بنابراین، وقتی رابطه جوامع بشری، رابطه‌ای دروغین و منحرف باشد، بر چنین جوامعی عذاب فرود خواهد آمد و زندگی آنان تنگ و دشوار خواهد شد و بدین سبب، فساد در زمین آشکار خواهد گردید. خداوند فرموده است:

۱ . اعراف/۹۶.

۲ . اعراف/۹۶.

۳ . جن/۱۷.

۴ . طه/۱۲۴.

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۱؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است...».

تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل

این اثرگذاری متقابل را می‌توان چنین تفسیر کرد که اثر مزبور یک امر غیبی است و خداوند بر این جهان و کل جهان هستی سلطه دارد و در تمامی اجزای آن اثر می‌گذارد و همین خدا به طور مستقیم اراده کرده است - و اراده او تخلف‌ناپذیر است - که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت، بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشد، به گونه‌ای که هرگاه این انسان با برادرش انسان رابطه عادلانه داشته باشد، برکات آسمان و زمین بر وی فرود آید و هرگاه در زمین ستمگر و تبهکار باشد، این برکات، خوبیها و نعمت‌ها بر او بخل ورزد.

همچنین، می‌توان این تأثیر متقابل را با تفسیر ارادی تفسیر کرد، یعنی آن را به اراده و زندگی مادی انسان پیوند داد، بدین معنا که خداوند فرود آمدن این برکتها را به اراده انسانی ارتباط داده است. چرا که قرآن کریم و نظریه اسلامی در این باره بر امور کلی زیر تأکید می‌کند:

یکی از آن امور آن است که اراده الهی و عامل غیبی، عاملی است همیشه استوار و موجود و هرگز اثرگذاری اش قطع و تعطیل نمی‌شود، حتی در اموری که بیشتر مادی و ارادی می‌نماید بلکه قطع شدن این عامل غیبی ناممکن است. البته، باید توجه داشت که این عامل غیبی گاه به طور مستقیم و گاه به طور غیر مستقیم در این یا آن امر اثر می‌گذارد و خداوند برای کامل کردن روند اثرگذاری مطلوب، در کنار این عامل غیبی، عوامل مادی نیز قرار می‌دهد.

یکی دیگر از آن امور این است که خدای سبحان زندگی دنیا را خانه امتحان و آزمایش برای انسان قرار داده و لذا در کنار عامل غیبی، اراده انسان و عوامل مادی را نیز در حرکت انسان در این دنیا، مؤثر قرار داده است، تا زمینه‌ای باشد برای امتحان و آزمایش.

وانگهی این عامل مادی که ما از آن سخن می‌گوییم و در اثر گذاری متقابل میان دو خط رابطه انسان در جامعه نقش بازی می‌کند، می‌توان بعد اثرگذاری منفی آن را به روشنی از قرآن کریم به دست آورد. آن جا که درباره جامعه فرعونی سخن می‌گوید، جامعه‌ای که بالاترین الگوی سرکشی و ستمگری است، تا آن جا که آن فرد سرکش در این جامعه ادعای خدایی می‌کند. خداوند فرمود:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾^۱؛ «و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم...». نیز خداوند از زبان فرعون فرموده است:

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۲؛ «و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم».

قرآن کریم در این آیات بیان کرده است که جامعه فرعونی، جامعه‌ای است پاره پاره، جدا از یکدیگر و ناتوان. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْبِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فساد کاران بود».

جامعه فرعونی بدین سبب، جامعه‌ای است که از سازماندهی انرژیهای عظیمی که خداوند در آن به ودیعت نهاده در راه واحد و در راه هدف واحد ناتوان می‌باشد و همچنین نمی‌تواند از طبیعت بهره بگیرد و بر آن سلطه پیدا کند و لذا خیرات و برکاتی که به این جامعه می‌رسد بسیار اندک است و در نتیجه، جامعه در حالت تنگ دستی و نیازمندی شدید زندگی خواهد کرد.

همچنین، قرآن کریم، بعد مثبت اثرگذاری عامل مادی در جامعه ایمان، یکتاپرستی و تقوا را بیان کرده است. این جامعه، جامعه یکپارچه و نیرومند است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۴؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا پرستید».

۱. قصص / ۳۸.

۲. نازعات / ۲۴.

۳. قصص / ۴.

۴. انبیاء / ۹۲.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن‌گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید. پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهاشد. این‌گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند. باشد که شما راه یابید».

در این جامعه تمامی امکانات یک دست می‌شود و فراهم می‌آید و لذا عامل توفیق، پشتیبانی، عنایت و رحمت الهی می‌شود و این جامعه را در بر می‌گیرد، جامعه‌ای بر سر داشتن خدای یگانه، آیین یگانه و نظام یگانه همداستان شده است و با خداوند پیوند دارد و از او یاری، خیر و برکت می‌خواهد.

نشانه‌های چند دستگی در جامعه فرعون

به منظور روشن ساختن اندیشه قرآنی درباره یگانگی و چندگانگی، استاد ما شهید صدر به تحلیل نشانه‌های چندگانگی در جامعه فرعون پرداخته و از این جامعه به عنوان گواهی بر هدر رفتن انرژیها و گرفته شدن خیرات و برکات از جامعه بر اثر ستمگری، سرکشی و خودکامگی یاد کرده است.

شهید صدر جامعه فرعون را به چند دسته تقسیم کرده است^۲:

۱. آل عمران/۱۰۳.

۲. در گذشته، در باب سوم، اشاره کردیم که دسته‌های موجود در جامعه فرعون به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند. اما در این جا ممکن است در این تقسیم بندی - که ما آن را با اندکی از تصرف و تعدیل بیان کردیم - از لحاظ بُعد استکبار و استضعاف این تقسیم، با استاد خود شهید صدر موافق نباشیم، چه، بزرگان و مشاوران [دربار] جزء طبقه استکبار و بالادست هستند، زیرا این طبقه در بعد سیاسی و فرهنگی، در اندیشه، منافع و بعد معنوی و اخلاقی با مستکبر شریک است.

همچنین، توده مردم، ممکن است به پیروان محض برای مستکبر بدل شوند، زیرا به وسیله با دو حرکت او این سو و آن سو می‌روند و به شیوه و آیین او متعهد می‌گردند. شاید ظاهر آیه قرآنی همین معنا را می‌رساند: ﴿تَوَلَّآ آتَمَّ تَلَمَّآ مَوْمِنِینَ﴾ (سبأ/۳۱). بنابراین، همان‌گونه که از ظاهر آیه پیداست، مراد از استضعاف در این جا، استضعاف فرهنگی و معنوی است و گاه به استضعاف سیاسی یعنی به

دسته نخست: فرعون و طبقه فرمانروا

این دسته، قلّه هرم جامعه فرعون را تشکیل می‌دهد که می‌کوشد تمامی جامعه و طبقات گوناگون آن را به استضعاف بکشاند و این جامعه را برده خود سازد تا شهوت‌ها و خواسته‌های خود را به مورد اجرا گذارد. این دسته، گروهی است ستمگر و مستکبر که ممکن است در قالب فرد، یا خانواده، یا گروه و یا ملتی تجسم یابد. این دسته در برابر دیگر دسته‌های جامعه قرار دارد که برخی از آن‌ها مستضعف و ستمگر در حق خود می‌باشند و برخی دیگر، مستضعف و ستمدیده‌اند.

از مهمترین ویژگیهای دسته نخست جامعه فرعون آن است که سرکرده و نماینده رسمی این دسته، در ستمگری و سرکشی خود افراط می‌کند، تا آن‌جا که ادّعای الوهیت و خدایی می‌کند. خداوند از زبان فرعون حکایت می‌کند و چنین می‌فرماید:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا عِبَادِئِي مَا لَأَمَلًا مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾^۱؛ «فرعون گفت: ای بزرگان قوم، جز خودم خدایی را برای شما نمی‌شناسم...».

نیز خداوند فرموده است:

﴿فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۲؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم». ادّعای خدایی فرعون، چه با ادّعای لفظی باشد و چه با شیوه رفتاری. از این رو، وی این حق را به خود می‌دهد که در خصوصی‌ترین کارهای جامعه و افراد آن دخالت کند، چرا که باور دارد، رئیس بی‌چون و چراست و دیگران حق ندارند که درباره خود بیندیشند و راه و منافی برای خود برگزینند، مگر از طریق همین فرعون. خداوند با حکایت از فرعون می‌گوید:

﴿...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا آرَى...﴾^۳؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می‌بینم، به شما نمی‌نمایم...».

سلطه، ستم، پای مال شدن حقوق و حرمتها از سوی مستکبر منجر می‌شود. لیکن در هر حال، تحلیل استاد، به طور دقیق، نشانه‌های تجزیه و چند دستگی در جامعه فرعون را بازگو می‌کند.

۲. نازعات/ ۲۳ - ۲۴.

۱. قصص/ ۳۸.

۳. غافر/ ۲۹.

دسته دوم: پیروان

دسته دوم، همان طبقه ستمگرانی است که از فرعون و خانواده فرمانروای او پیروی می‌کند و در ستم بر مردم با آنان شرکت می‌جوید. اعضای این طبقه از این جهت، ستمگرند، ولی از سویی دیگر و به این دلیل که آنان اسیر دست ستمگران و فرعونها هستند و به عنوان پیروان طبقه فرمانروا مرتکب ستم می‌شوند نه به عنوان افراد مستقل، ستمدیده محسوب می‌شوند. از این رو، قرآن کریم از آنان به «ستمگران مستضعف» یاد می‌کند، در برابر «ستمگران مستکبر» که همان طبقه فرمانروا باشند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنَّنَا مُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدید [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل] و گفتگو می‌کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می‌گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم». بنابراین، هر دو طایفه ستمگرند، چرا که خداوند فرموده است: «... ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدید...». البته، با این تفاوت که برخی از آنان مستکبر و فرمانروا هستند و برخی دیگر مستضعف و فرمانبر که از مستکبر پیروی می‌کنند، فرمان می‌برند و فرمانهای او را به مورد اجرا می‌گذارند.

دسته سوم: یاران و اطرافیان

این دسته، وزیران، مستشاران، نویسندگان و امثال ایشان را تشکیل می‌دهد که بخشی از دستگاه حاکم به شمار می‌رود. این طبقه، در پیرامون ستمگر و طاغوت فرمانروا که بر مردم فرمان می‌راند حلقه می‌زنند، به او مشورت می‌دهند، در اجرای تصمیمها به او کمک می‌کنند، بر احساسات و عواطف او اثر می‌گذارند و هماهنگی می‌کنند و کارهای زشت او را در نظرش زیبا جلوه می‌دهند و لذا در تحریک و تشویق او بر ستم سهم دارند، هر چند که به طور مستقیم و با دست خود ستم نمی‌کنند. قرآن کریم به این دسته

اشاره کرده و فرموده است:

﴿وَقَالَ الْأَمَلَاءُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرُكُوا إِلَهُكَ قَالَ سَنَقْتُل أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾^۱؛ «و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند؟ [فرعون] گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم و ما بر آنان مسلطیم». این سران قوم که نمایندگان طبقه اطرافیان بودند، با نواختن بر تارهای حساس قلب فرعون، وی را بر کشتن موسی تحریک و تشویق کردند، در حالی که اینان از کسانی بودند که خدایی فرعون و حاکمیت و برتری جویی او را نمی‌پذیرفتند و با آن مخالفت می‌کردند.

دسته چهارم: توده مردم

این دسته، عموم افراد جامعه فرعون را تشکیل می‌داد. افرادی که هیچ‌گونه اندیشه، نظر و اراده‌ای در کارها، حرکتها و روابط اجتماعی خود نداشتند و حتی توان اندیشیدن، نگرش و تصمیم‌گیری را از دست داده بودند.

اینان بر حسب آنچه شرایط موجود حکم می‌کرد، حرکت می‌کردند. احساسات، هوسها و اوضاع سیاسی موجود، آنان را به حرکت در می‌آورد. از این رو، افراد یاد شده، هرگاه وضع عمومی با فرمانروا بود. با وی بودند و هرگاه شرایط سیاسی بر ضد او تغییر می‌کرد، علیه او بودند.

امام علی علیه السلام این طبقه را چنین توصیف کرده است:

«و توده پست و بی اراده مردم که از هر صدایی پیروی کنند و با وزیدن هر بادی این سو و آن سو روند. نه از روشنایی نور دانش، بهره‌ای دارند و نه به پایه استواری پناه برند»^۲.

۱. اعراف / ۱۲۷.

۲. نهج البلاغه، قصار الحکم، ۱۴۷/۶۸۵ در جوامع اروپایی نیز این دسته به چشم می‌خورد و آن‌ها کسانی هستند که در رأی‌گیریها شرکت نمی‌کنند و یا برگه سفید در صندوقها می‌اندازند، زیرا هیچ موضعی درباره مسائل مطرح شده ندارند. *

این دسته معمولاً در جوامع انسانی، بزرگترین دسته را تشکیل می‌دهد و همچنین، در همین زمان، مشکل اصلی جامعه شایسته را نیز مجسم می‌سازد. از این رو، هر زمان که این جامعه بتواند گروه یاد شده را به گروهی بدل کند که دارای اندیشه‌ای روشن، اراده‌ای نیرومند و موضع درست باشد، به گونه‌ای که به بیان قرآن: به گروه «پیرو برترین سخن»، یا به بیان امام علی علیه السلام: به گروه «دانش‌آموز در راه رستگاری»، یا به بیان فقیهان ما در رساله‌های عملی: به گروه «تقلیدگر از عالمان ربّانی» متحول شود و یا این گروه را به رهبری شایسته نظیر «پیامبران»، «امامان» و «صالحان» پیوند دهد این جامعه [از هر زمان و هر جامعه‌ای] به تکامل و رسیدن به اهداف خود نزدیکتر خواهد بود و اگر به این موفقیت دست نیابد، از تکامل و اهداف والای خویش دورتر خواهد شد.

امام علی علیه السلام به نابودی این دسته فرا می‌خواند. البته نه به صورت فیزیکی بلکه باید آن را به یکی از گروه‌های سه‌گانه پیش گفته متحول ساخت. اما ستمگران و فرعونها می‌کوشند که دایره این دسته را گسترش دهند و آن را پایگاه گسترده‌ای برای ستمگری خود بسازند و لذا آنان را همچنان بی سواد و فرمانبران بی چون و چرای خود نگه می‌دارند تا قدرت و سلطه خود را بر آنان و حتی بر تمامت جامعه‌ای که از این دسته و دیگر دسته‌ها تشکیل می‌شود تحمیل کنند.

دسته پنجم: مستضعفان فرمانبر

قرآن کریم به این دسته اشاره کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّيْهُمْ أَلْمَلَيْكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱؛ «کسانی که برخویشتن ستمکار بوده‌اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بدسیرانجامی است».

بنابراین، دسته پنجم، هر چند دسته‌ای ستم‌دیده و رنج‌کشیده است و بر او ستم رفته

و او هم این حقیقت را درک می‌کند و از آن خشنود نمی‌باشد، لیکن گروهی است که در برابر ستم تسلیم شده و در حرکت و رفتار خویش، در عمل، آن را پذیرفته است، هر چند از لحاظ روحی با آن مخالف می‌باشد و به همین دلیل، این گروه برخویشتن ستم کرده و به سبب این ستم، سزاوار مجازات الهی و رفتن به دوزخ است، زیرا صرف این که فضای واقعی جامعه، فضای ستم است، موجب نمی‌شود که انسان در برابر ستم تسلیم شود و آن را بپذیرد بلکه باید در جهت تغییر آن کار کند. اما چنانچه در وضعیت سختی از استضعاف باشد نتواند در هیچ جایی وظیفه شرعی خود را انجام دهد، باید به سرزمین پهناور خدا هجرت کند، تاجای مناسبی پیدا کند که بتواند نقش خویش را به سان جانشین خداوند در آباد کردن زمین، ستیز با ستمگری، تحقق بخشیدن عدالت و ایجاد آسایش و آرامش و امنیت در جامعه ایفا کند.

دسته ششم: گوشه نشینان

قرآن کریم از گوشه نشینان به «رُهبان» [= تارکان دنیا] تعبیر کرده است. این دسته از زندگی می‌گریزد و می‌کوشد از جامعه و حرکت آن فاصله بگیرد و گوشه‌ای را برگزیند. چرا که پدیده‌های فساد و گمراهی را که مورد پسندش نیست در این جامعه می‌بیند. بنابراین، گروه نامبرده، در برابر ستم تسلیم نشده، لیکن در رویارویی با ستم و اصلاح جامعه، نقش و وظیفه خود را انجام نمی‌دهد و در وضعیتی که از پیش خود ابداع کرده است به سر می‌برد. خداوند می‌فرماید:

﴿...وَرُهْبَانِيَّةً آتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا آتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقًّا وَعَاقِبَتُهَا...﴾^۱؛ «...و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند، با این حال آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند...».

آری، خداوند برای بندگان شایسته خویش ترک دنیای دیگری را مقرر کرده است که انسان در عین حال که در این زندگانی دنیا عابد و زاهد است، انسانی خواهد بود که طالب خشنودی خداوند و ایفا کننده نقش طبیعی خود در این دنیا می‌باشد. از این رو،

«جهاد» از منظر اسلام نوعی «رهبانیت» و ترک دنیاست، زیرا انسان با جهادی که می‌کند، هم مسئولیت و وظیفه‌ای را که در رویارویی با ستم دارد انجام می‌دهد و هم زندگی دنیا را رها می‌کند و بدان بی‌میلی نشان می‌دهد.

همچنین، نماز، زکات، روزه و دیگر عبادت‌ها از نظر اسلام، ترک دنیاست، زیرا این عبادتها از یک سو پرستش خدا، پیوند با او؛ و دوری جستن از دنیا و زرق و برقه‌های آن است و از سویی دیگر، انسان نقش طبیعی خود را در زندگی دنیا و جامعه خود انجام می‌دهد. چرا که عبادت، انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد، نفس او را پاکیزه می‌سازد و به بالاترین پله‌های کمال بالا می‌برد. با مطالعه احکام این عبادات و توجه به ابعاد فردی و اجتماعی آن، می‌توان به حقیقت یاد شده پی برد.

رهبانیت خودساخته می‌تواند به دو صورت در جامعه نمودار شود که هر کدام از دیگری بدتر است:

۱- صورت جدی رهبانیت [= دنیاترکی]. در این صورت، انسان به طور حقیقی و واقعی در حالت دوری از جامعه خود به سر می‌برد و تمامی لذت‌های دنیا را رها می‌کند، تا بدان آلوده نشود. لیک از ایفای نقش و مسئولیت خویش در حرکت اجتماعی شانه خالی می‌کند.

این نوع رهبانیت خودساخته، از اصول شرافتمندانه و پاک سرچشمه می‌گیرد، هر چند این رفتار، انحرافی و گمراهی است. از این رو، قرآن کریم، در جایی دیگر به پیامد این نوع رهبانیت، به دیده مثبت می‌نگرد:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ أَلْنَسِ عَدَاوَةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۱؛

«مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند».

۲- صورت ریایی رهبانیت: انسان وانمود می‌کند که دنیا را ترک کرده و در این حالت زندگی می‌کند. لیکن در واقع، در حالتی به سر می‌برد که در بالاترین حد به زمین چسبیده

و به زندگی دنیا و لذت‌های آن چنگ زده است. همان گونه که بسیاری از راهبان و دانشمندان چنین می‌کنند. آنان در شهوت‌های دنیا و لذت‌های آن غرق شده، ثروت‌های هنگفتی را گرد آورده‌اند و به مقامها و پست‌ها توجه دارند و با وجود این، شعار رهبانیت و دوری از دنیا و شهوت‌های آن را سر می‌دهند! قرآن کریم به این گروه در چند جا اشاره کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.»

اسلام هر دو صورت رهبانیت، چه جدی و چه ریایی آن را قاطعانه رد کرده، هر چند که با رهبانیت ریایی و منافقانه بیشتر و سخت‌تر در ستیز است.

دسته هفتم: مستضعفان ستیزگر با ستم

این دسته، هم در سطح ثوری و روانی و هم در سطح عملی با ستم در ستیز است و برای این که نقش خویش را ایفا کند و وظیفه خود را انجام دهد، وارد عمل می‌شود یا فرصت را چشم می‌دارد.

قرآن کریم درباره این دسته چنین می‌گوید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾^۲؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.»

این گروه در پیشگاه خدا زاری می‌کنند و از او یاری می‌جویند که آنان را از حالت استضعافی که در آن به سر می‌برند بیرون آورد و ایشان را در ستیز با ستم و مقاومت در برابر آن یاری کند.

از دیدگاه قرآنی روشن است که این دسته، تنها دسته‌ای است که قرآن کریم آن را پذیرفته، در جایگاه لطف الهی‌اش قرار داده و از حکم دسته ستمگر بر خویشتن، استثنایش کرده است. خداوند فرموده است:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَعْبِدُونَ جِيلًا وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَ لَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾^۱؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرو دستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان در گذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است».

چکیده

نتیجه‌ای که بدان می‌رسیم از این قرار است:

در هر جامعه، به فراخور ستمی که در آن رخ می‌دهد، در روابط انسان و طبیعت شکست عاید آن جامعه می‌گردد و برعکس آن، در هر جامعه به تناسب عدالت و ستیز با ستمی که در آن حاکم است، در روابط انسان و طبیعت شکوفایی دیده می‌شود. جامعه فرعون، جامعه‌ای است تجزیه شده و پراکنده که نیروها و استعدادهايش به هدر می‌رود و بدین سبب، آسمان قطره‌های بارانش را بر این جامعه فرو نمی‌ریزد و زمین برکاتش را از آن دریغ می‌کند. اما در جامعه عدالت، کاملاً برعکس است. چرا که در این جامعه، استعدادها یکی می‌شود و فرصتها و زمینه‌های رشد برابر می‌گردد. این همان جامعه تقوا و ایمان است که قرآن کریم درباره آن سخن گفته و این همان جامعه امام مهدی (عج) است که روایات از آن خبر داده است.^۲

باب ششم

وحدت نهایی دینی

پیش در آمد: مراحل تاریخ جامعه انسانی

فصل اول: پایه‌های وحدت الهی

فصل دوم: حکومت اسلامی

فصل سوم: دستاوردها و آثار

پیش درآمد

مراحل تاریخ جامعه انسانی

از لابه لای جستارهای پیشین می‌توانیم به دست آوریم که حرکت بشری و جامعه انسانی، چند مرحله مهم و بنیادین را پشت سر نهاده است. در این مراحل، دین نقش ویژه‌ای داشته که می‌توان با عنوانهای زیر بدان اشاره کرد:

۱- **وحدت فطری:** مرحله‌ای که روابط اجتماعی بر پایه فطرت انسانی و رویکردهایی استوار بوده که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده است. نقش دین در این مرحله، آن بوده است که این رویکردها و گرایشهای انسانی را تأیید و هدایت کند.

۲- **اختلاف ابتدایی:** این اختلاف، به سبب آنچه اوضاع اجتماعی انسان ایجاب می‌کرد به وجود آمد، یعنی بر اثر ناسازی هدفها، خواسته‌ها، خودخواهی و سرکشی در رفتار. این اوضاع به پدیدار شدن شرک و بت پرستی ابتدایی منجر شد که مورخان از آن به نام جامعه نخستین انسانی یاد می‌کنند.

۳- **وحدت دینی:** این وحدت، بر پایه باور دینی به خدای یگانه، اخلاق، ارزشها و ساماندهی رفتار انسانی توسط شریعت و قانون استوار است و این، همان مرحله‌ای می‌باشد که از زمان نوح آغاز شد. همان گونه که این مطلب از قرآن کریم بر می‌آید، آن‌گاه که درباره آیینی سخن می‌گوید که خداوند نوح عَلَيْهِ السَّلَام را بدان سفارش کرد:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...»^۱؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید...».

۴- اختلاف بت پرستی: این اختلاف [به تدریج] تحول پیدا کرد و به صورت پدیده فرعون‌ی تجسم یافت، زیرا انسان خویشتن را به عنوان خدا و آرمان برتر جامعه انسانی مطرح کرد که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرد و به صورت چهارچوبی درآید که جامعه انسانی طبق حدود، ارزشها و قوانین این چهارچوب ساخته شود. بیشتر با خصوصیات چنددستگی و پراکندگی جامعه فرعون‌ی که مرحله «اختلاف دوم» را تشکیل می‌داد، آشنا شدیم و دانستیم که دین در مرحله پیشرفته‌ای آمد تا این نوع اختلاف را برطرف کند.

۵- وحدت دینی اجتماعی: این وحدت نیز بر پایه باور واحد الهی و آیین ربّانی استوار است. لیکن دو عنصر بنیادین جدید بر این دو افزوده می‌شود که عبارتند از: بنیاد دینی و رهبری دینی. این وحدت، در زمان ابراهیم علیه السلام آغاز شد که بنیادهای توحیدی را برپا کرد و احکام و ارکان آن را در جامعه انسانی پایدار ساخت نظیر «کعبه» و دیگر عبادتگاهها که از آن جمله، «بیت المقدس» هنوز بر جای مانده است. همچنین، آن بزرگوار، رهبری دینی [= امامت] را بنیاد نهاد تا جامعه انسانی را رهبری کند. وحدت اجتماعی - دین یاد شده به گونه تاریخی و روشن در زمان موسی علیه السلام تکامل یافت و آن حضرت قوانین اجتماعی‌ای را آورد که نمایانگر طرحی بود برای حکومت، جامعه و امت.

۶- اختلاف در دین، تفسیر، برداشت و اجرای آن: این اختلاف، پدیده‌ای است آشکار و روشن در جامعه اسرائیلی که اختلاف، درگیری، پراکندگی و چنددستگی موجود در این جامعه را به نمایش می‌گذارد و قرآن کریم به طور روشن و با تفصیل درباره آن سخن گفته است. رسالت حضرت عیسی علیه السلام و آنچه در دوران او و پس از آن، رخ داد، به گونه‌ای روشن نمایانگر این مرحله جامعه انسانی است.

۷- وحدت نهایی دینی: این وحدت بر پایه یگانگی عقیده، رهبری، حکومت، امت و جامعه استوار است و این، همان چیزی است که آخرین رسالت الهی، یعنی اسلام آن را آورد.

این مراحل هفتگانه، گاه در برخی ابعادش در زمان یا مکان با یکدیگر تداخل می‌کند، بدین معنا که مرحله پیشین هنوز پایان نیافته که مرحله بعدی فرا می‌رسد و یا برخی از پیامدها و آثار و پدیده‌های مرحله پیشین در شرایط مرحله بعدی و پیشرفته بر جای می‌ماند، خواه در بعد اختلاف و خواه در بعد وحدت.^۱

لیکن وقتی به جامعه انسانی و پیشرفت حرکت تاریخ آن بنگریم و بخواهیم از طریق قرآن کریم برای آن تاریخ بگذاریم، به روشنی خواهیم دید که جامعه انسانی در تاریخ خود، از دو معادله بنیادین پیروی می‌کند که بر پیشرفت و تکامل این جامعه یا سقوط و تنزل آن از یک سو و بر پدیده‌هایی که حرکت آن بدان شهره شده از سویی دیگر، اثر داشته است:

نخست: معادله هوس و دوست داشتن شهوت‌ها و هدایت الهی از طریق وحی الهی، یعنی از طریق ادیان الهی.

دوم: معادله وحدت و اختلاف در تمامی مراحل، صورتها و اشکال آن. همچنین، می‌بینیم که هر کدام از این دو معادله و دو طرف آن‌ها با یکدیگر پیوند دارند. چرا که معادله دوم، نمادی است برای معادله نخست. این دو معادله مراحل و اشکالی را پشت می‌گذارند که برخی از آن‌ها در کنار برخی دیگر قرار می‌گیرند. لیکن در عین زمان، تحول و تکامل پیدا می‌کنند و هر کدام بر دیگری اثر می‌گذارد و سبب آن هم این است که

۱. این مراحل تاریخ انسانی به کاوش دقیق و کامل نیاز دارد، به ویژه مرحله اختلاف در دین که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره تاریخ بنی اسرائیل و در داستان موسی و عیسی علیه السلام بر آن تأکید ورزیده است.

به منظور آشنایی بیشتر و فهمیدن این مراحل بشری می‌توانید به کتاب ما با نام «القصص القرآنی» رجوع کنید. با مراجعه به این کتاب و بررسی نمونه‌هایی که ما برای پیامبران چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی عرضه کرده‌ایم، تفاوت نشانه‌های این مرحله آشکار و روشن می‌شود که هر کدام به جستاری مفصل نیاز دارد. با خواندن این دو جستار، آثار و نشانه‌های این مرحله بر پژوهشگر هوشمند پوشیده نمی‌ماند.

خدای سبحان قانون آزمایش را از قوانین ثابت در حرکت بشری و یکی از عناصر تکامل آن قرار داده است و لذا هوس و اختلاف باید دو خط موجود و پایدار در این حرکت باشند و هر زمان که این دو پیشرفت کنند، هدایت الهی [= رسالت آسمانی] برای درمان آن‌ها در حدی که در خور این پیشرفت باشد وارد عمل شود. در کنار هوس و اختلاف، خویش آن را اراده کرده است و این همان چیزی است که قرآن کریم آن را مورد تأکید قرار داده است:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْإِنسِ أَجْمَعِينَ﴾^۱؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آن‌ها رحم کرده و برای همین، آنان را آفریده است و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که] البته، جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد».

آخرین رسالت الهی در بر دارنده عناصر بنیادین وحدت است که انسان را به هدف کامل وجود بشریت در زمین می‌رساند و این هدف، همان وحدت واقعی اجتماعی است که خداوند مؤمنان شایسته را بدان وعده داده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد. همان که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم‌شان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

این مرحله [= وحدت نهایی دینی] همان مرحله امام مهدی منتظر^{علیه السلام} و روزی است که خداوند از طریق پیامبران و فرستادگان، این روز را به مردم وعده داده است.

مراحل تاریخ جامعه انسانی / ۳۴۱

برای روشن ساختن این نوع وحدت در آخرین رسالت الهی باید به چند امر اشاره کنیم:

اول: بیان عناصر بنیادین در آخرین وحدت دینی

دوم: حکومت اسلامی که از ابزار ارزنده تحقق یافتن عدالت به شمار می‌رود.

سوم: شیوه قرآن کریم برای رسیدن به این وحدت.

چهارم: دستاوردها و آثار.

فصل اول

پایه‌های وحدت الهی

پس از آن که ویژگیهای چند دستگی و پراکندگی در جامعه فرعونى و مرحله اختلاف در دین را شناختیم، خوب است به پژوهش درباره عناصر اصلی بپردازیم که آخرین دین الهی آن‌ها را مورد توجه قرار داده است تا پدیده اختلاف را برطرف سازد و نیز ویژگیهایی را بررسییم که این دین را از سایر ادیان الهی جدا می‌کند. این عناصر، همان عناصر بنیادین وحدت است، ولی با مقداری افزایش و تحول. چرا که آخرین دین الهی به چند عنصر و پایه مهم توجه کرده و کوشیده است که از طریق آن به درمان پدیده اختلاف در جامعه انسانی بپردازد. این پدیده به چند نوع اختلاف بدل شده است: اختلاف در عبادت، اختلاف در دین و اختلاف در کاربرد و این دین می‌خواهد جامعه انسانی را به وضعیت جامعه واحد بازگرداند. این عناصر را می‌توان به چهار عنصر زیر خلاصه کرد:

نخست: باور توحید الهی

دوم: ارزشها و اصول توحیدی که از همان باور سرچشمه می‌گیرد و جامعه انسانی بر پایه آن استوار است.

سوم: آیین واحد الهی.

چهارم: امت و ملت واحد که ماده جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد.

عنصر نخست: باور توحیدی

در گذشته به این نکته پی بردیم که باور توحیدی، عنصر ارزنده تحقق یافتن «وحدت انسانی» در طول دورانها و مراحل تاریخ را تشکیل داده و خواهد داد. لیکن آخرین دین، به این باور توحیدی ابعاد تازه‌ای بخشید، هم از لحاظ روشنی و هم از لحاظ جزئیات، شکل، تعهدها، اثرگذاری در جهان هستی و جامعه انسانی و رابطه میان این دو، به نحوی که از این باور توحیدی، باور و عقیده‌ای ساخت، استوار، اثرگذار در زندگی اجتماعی انسانی و توانمند برحّل بسیاری از عوامل و زمینه‌های اختلافات. این ابعاد را در نقاط زیر می‌توان دید:

۱- روشن و فراگیر بودن باور توحیدی در منظومه‌ای تکامل یافته از سوی خداوندی که دارای صفات زیبا و بزرگ است و نام‌های نیکو دارد و رابطه او با فرشتگان و پیامبران، رابطه خدایی و بندگی است. او که کتابها را از طریق وحی بر پیامبرانش فرو می‌فرستد، وحیی که صورتها و شکل‌های متعدد دارد. این خدا هم مرکز نظام تکوینی است و هم مرکز نظام تشریحی و این دو نظام به طور دایمی و همیشگی با او پیوند دارند. همچنین، تمامی آفریدگان یعنی انسان و تمامت هستی وابسته به او و تسلیم اراده او می‌باشند و در برابر عظمت او سر فرود می‌آورند و با ستایش او تسبیح می‌گویند.

خدا به برپاداشتن حق و عدالت میان مردم فرا می‌خواند، داد ستمدیده را از ستمگر می‌ستاند و انتقام ستمدیدگان را از ستمگران می‌گیرد و برای این منظور روز کیفر دادن و حسابرسی و جهان واپسین را مهیا کرده است که داوری و فصل خصومتها در آن جهان از آن همین خدای یگانه و فرمانروای روز رستاخیز است. زندگی دیگر، همان زندگی حقیقی انسان است که اهداف مطلوب با آسایش و آرامش و در حد کمال تحقق می‌یابد. این باور توحیدی با پای بندی به آیین الهی و حدود شرعی، استوار و کامل می‌شود و بدون آن کاهش می‌یابد و ضعیف می‌گردد تا آن جا که به شرک و دورویی بدل می‌شود. نظیر این صورت روشن و آشکار «یگانگی» با این جزئیات را در هیچ یک از ادیان پیشین الهی نمی‌یابیم، هر چند که اصول، ریشه‌ها و برخی از نشانه‌های آن ادیان در آخرین دین الهی [= اسلام] موجود است.

از این نگاه است که قرآن کریم در چندین آیه به خطرناک بودن پدیده اختلاف در دین و تحریف آن توجه می‌دهد و تأکید می‌کند، تحریف بر اثر اختلاف گروه‌های متعهد و

مؤمن به این دین، دامنگیر آن شده است. چرا که تحریف ممکن است به نابودی خود عقیده و دین منجر شود و در این جا، پای بندی به راه راستی که اسلام آن را آورده و نیز تقوای خداوند است که از این اختلاف و چند دستگی می تواند رهایی بخشد. خداوند فرموده است:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا أَلسَبِيلَ فَنفَرَقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱؛ «و این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راهها [دیگر] که شما را از راه او پراکنده می سازد پیروی مکنید. اینهاست که [خدا] شما را بدان سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید».

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ آلَآدَىٰ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾^۲؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید...».

از این رو، قرآن کریم در اندیشه ای که درباره وحدت جامعه انسانی دارد، بر این برداشت عقیدتی تأکید کرده و تصویر آن را در این چهارچوب نهاده است، زیرا این تصویر، همان وحدت حقیقی است که می تواند قدرت، انرژی و تکامل حرکت بشری را در تمامی ابعاد حفظ کند و این وحدت و همداستانی برای خدا و در راه خدا باشد.

۲- نگهداری محتوای عقیدتی با همه جزئیات آن از تباه شدن و تحریف؛ و این کار توسط متن قرآنی انجام می شود که از سوی خدا نازل گردیده و برای نگهداری آن از تحریف و دگرگونی و کم و زیاد شدن، تضمینهایی سپرده شده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳؛ «بی تردید، ما قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و به طور قطع نگهبان آن خواهیم بود». همچنین، برای این که قرآن در دسترس همه مسلمانان باشد، تضمینهایی سپرده شده است، تا به صورت خط فرهنگی همگانی و پایدار در میان آنان درآید.

۱. انعام / ۱۵۳.

۲. شوری / ۱۳.

۳. حجر / ۹.

اهمیت تحریف نشدن دین اسلام و قرآن را زمانی درک می‌کنیم که به تحریف بزرگ عقیدتی که دامنگیر ادیان الهی شده است توجه کنیم و این تحریف هم بدان سبب بود که کتابهای آسمانی پیشین در معرض تحریف و نابودی قرار گرفت و دانستن آن از دسترس توده مردم خارج و به طبقه خاصی منحصر شد یعنی به طبقه دانشمندان و راهبانی که آیات خدا را به بهایی اندک می‌فروختند. این مطلب را در مرحله پیشین یعنی در مرحله اختلاف در دین، شناختیم.

۳- مشخص کردن یک مرجع دینی و فکری که اسلام را به درستی از قرآن کریم و سنت نبوی برداشت و عرضه کند و نیز آن را بشناسد و تفسیر کند و این مرجع دینی همان «اهل بیت» است که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و حقیقتاً پاک و پاکیزه‌شان گردانیده است:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱؛ «...خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». پیامبر اسلام ﷺ در متون بسیار و روشن، این مرجع دینی را مورد تأیید قرار داده است که از آن جمله، حدیث متواتر ثقلین است:

«من در میان شما دو چیز گرانبها را برجای نهادم که اگر به آن‌ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از این دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت من، اهل بیت من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نگردند تا این که در کنار حوض کوثر بر من درآیند. پس بنگرید که پس از من با آن‌ها چگونه رفتار خواهید کرد».^۲ همچنین، خلیفگان و مسلمانان هنگام عمل، در بسیاری از امور دینی به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع می‌کردند.^۳

۱. احزاب/۳۳.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳ / ۳۷۸۸. این حدیث را از ابعاد مختلف باید بررسی کرد. چرا که حدیث ثقلین از بهترین احادیثی به شمار می‌رود که در این زمینه روایت شده است، هم از لحاظ دلالت، هم از لحاظ سند و موثق بودن، تا آن جا که برخی از عالمان و محققان گفته‌اند: این حدیث به حد تواتر رسیده است. به کتاب «فضائل الخمسة من الصحاح السنة»، ج ۲، ص ۵۲ و ۶۳ رجوع کنید.

۳. به منظور توضیح و تفسیر دلیل آوردن بر اثبات این مرجع دینی به کتاب ما «علوم القرآن»، ص ۲۵۵ رجوع کنید.

۴- تشریح شعایر اسلامی و عبادی به صورت مشخص و روشن. این شعایر از امتیازات اسلام بر سایر ادیان الهی است، شعایری چون: نماز یومیه، روزه ماه رمضان، احیای حج ابراهیمی و بیان فرمول توحیدی آن و بخشش در راه خدا همچون زکات و خمس. این عبادات که ریشه در ادیان الهی پیشین داشت، با همان شکل مشخص و معین خود، از ارکان اسلام گردید و نقش ارزنده اجتماعی، معنوی و توحیدی دارد.

۵- آخرین دین الهی [یعنی اسلام] به باور و ایمان، بعد عملی و اجتماعی در حرکت روزمره انسان داد، به گونه‌ای که ایمان شخص توسط رفتار او کامل می‌شود و ایمان به این دین، در رفتار، کارها و فعالیت‌های انسان بازتاب پیدا می‌کند.

این تحول عقیدتی در دین اسلام با روشنی و جزئیاتی که برخی از نشانه‌های آن را در باور توحیدی و سایر پارامترهای این عقیده الهی شاهد بودیم ادامه یافت. از جمله این پارامترها پیامبر است که شرح و جزئیاتی را درباره شخصیت این پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ماهیت رابطه او با خدا، چگونگی پیوند و ارتباط او با رسالتی که بر دوش دارد، رابطه او با مردمی که آنان را به این رسالت فرا می‌خواند، مسؤولیتهای او در برابر این رسالت و ویژگیهای او می‌بینیم که در دیگر ادیان آسمانی آن‌ها را نمی‌یابیم.

همچنین، مسأله امامت و رهبری و مسؤولیتهای آن در این دین، روشن‌تر و عملی‌تر شد، زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مقام امامت را هم دارد، در کنار رساندن رسالت، مسؤولیت دیگری را نیز برعهده می‌گیرد و آن، مسؤولیت رهبری انقلاب اجتماعی است که در این انقلاب، بتها و ستمگران را با هم درهم می‌شکند و برای بت پرستی و ستمگری مورد هدف، نمونه‌ها و اصطلاحات جدیدی پیدا می‌شود که افزون بر بعد عقیدتی، بعد اجتماعی هم دارد.

همچنین، عدالت اجتماعی و اجرای آن در میان مردم، معنای روشنتری پیدا می‌کند. به همین دلیل، امامت و رهبری به یک ضرورت همیشگی و ماندگار پس از قطع شدن وحی و تمام شدن و پایان یافتن رسالت، بدل می‌شود، چرا که اهداف پیش گفته همچنان پابرجا و ماندگار است.

با آنچه گفته آمد، جایگاه باور رستاخیز از یک سو و اثرگذاری آن بر ساختن جامعه صالح انسانی از سوی دیگر، نیز روشن شد، چرا که مسأله روز رستاخیز با این گستردگی

و جزئیات و پیامدها و آثار، در ادیان پیشین مطرح نشده است.

عنصر دوم: اصول و ارزشهای توحیدی

پوشیده نماند که اصول و ارزشهای توحیدی و نیز اخلاق الهی پایه بنیادینی را تشکیل می‌دهد که جامعه انسانی پس از اعتقاد به رسالت اسلامی بر آن استوار می‌باشد و به همین سبب، قرآن کریم در چندین جا، درباره پاکی و پاکیزگی سخن گفته است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾^۱؛ «از مال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی...».

نیز درباره آموختن کتاب و حکمت چنین گفته است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و به طور قطع پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». در این آیه می‌بینیم که آموزش حکمت پس از تزکیه و در کنار آموزش قرآن آمده است و یکی از نشانه‌های روشن حکمت، اخلاق می‌باشد. از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است: «من تنها برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم».^۳

تکامل انسان چه در زندگی دنیوی و چه در زندگی اخروی، تنها از طریق اخلاق نیکو تحقق می‌یابد، زیرا که اخلاق پایه شریعت است، بدین معنا که اخلاق خاستگاه دین است، همان گونه که اخلاق هدف دین است که باید از طریق دین تحقق پیدا کند. از امتیازات دین اسلام بر سایر ادیان آن است که به صورت روشن بر بعد اخلاقی پافشاری کرده است، چه، یکی از مهمترین پدیده‌های مرحله اختلاف در دین، نابسامانی اخلاقی در گروههای دینی است. چنان که پیشتر در جستاری که در مرحله اختلاف در دین داشتیم، به این مطلب پی بردیم.

پافشاری بر ارزشهای اخلاقی را می‌توان در پافشاری بر ارزشها و اصول زیر ملاحظه

۱. توبه ۱۰۳/.

۲. جمعه ۲/.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

کرد:

۱- عبادت خدا و امکان تبدیل تمامی جزئیات زندگی و رفتار انسان به این عبادت و قصد قربت کردن در این جزئیات و رفتارها.
به علاوه، اسلام شعایر و مراسم همگانی را وضع کرده که عبادت محض است و ما نظیر آن را در هیچ دینی نمی‌توانیم پیدا کنیم.
افزون بر اینها، قرآن کریم می‌گوید: تمامی جهان هستی صحنه عبادت خداوند است و آسمانها و زمین و آنچه در آن‌ها می‌باشد خدای را تسبیح می‌گویند:
﴿تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۱؛ «آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است».

این عبادت نشان می‌دهد که انسان می‌خواهد اخلاق الهی داشته باشد یعنی به «آرمان برتر مطلق» و رفتن به سوی او گرایش دارد، آن هم در یک حرکت استوار، همیشگی و به صورت ژرف و فراگیر که انسان با تمامت جزئیات زندگی خود و به شکل روزمره در آن حرکت کند.^۲

۲- تقوا: این واژه به معنای تقویت و رشد دادن انگیزه درونی انسان با هدف پایداری بر جاده شریعت و عمل به فرمان خدا و خودداری از نواهی اوست، به گونه‌ای که انسان در برابر خداوند پاسخگوی کارهایش باشد، خدایی که از همه پنهانیها و رازها آگاه است. گاهی از تقوا به «عدالت» تعبیر می‌شود و عدالت - چنان که پیشتر بیان کردیم - یکی از ضمانتهای اجرائی در رفتار فردی و اجتماعی انسان به شمار می‌رود.

در قرآن کریم و سنت نبوی سخت بر تقوا تأکید شده است، چه از لحاظ مقدار و آوردن آن در همه حالاتها و مناسبتها و چه از لحاظ اهمیت و پیامدها و آثاری که بر آن

۱. اسراء/۴۴.

۲. به منظور پژوهش درباره عبادت و شعایر به کتاب ما به نام: «دور اهل البیت علیهم السلام فی بناء الجماعة الصالحة»، جزء دوم، رجوع کنید، تا با تصویر کلی ژرفایی و فراگیری عبادت اسلامی آشنا گردید.

مترتب است. چرا که «بهترین توشه تقواست».

این تقوا از ارزنده‌ترین اصول وحدت است، زیرا برای خدای یگانه است و به همین سبب، یک سمت دارد.

۳- تقویت اراده انسان و عزم بر انجام عمل و پرداختن بدان و این کار را با شیوه جهاد با نفس یعنی «جهاد اکبر» می‌توان انجام داد. جهاد با نفس این توان را به انسان می‌بخشد که با فشارهای گوناگون درونی نظیر شهوت‌ها، تمایلها و سرکشی آن یعنی با هوس و همچنین با فشارهای برونی همچون تهدید و سرکوب ستمکاران، رو به رو گردد.

به علاوه، انسان از طریق مبارزه با نفس می‌تواند کارهای دشوار و بلند مدت را به انجام برساند. چرا که دگرگونیهای اجتماعی به طور معمول، با شتاب و ناگهانی صورت نمی‌گیرد بلکه به تدریج و در مدت طولانی انجام می‌شود.

اصل تقویت اراده و اصل تقوا از دو جهت، در تحقق بخشیدن دستاوردها و اهداف بزرگ اجتماعی یکدیگر را کامل می‌کند:

نخست: نیرومندی اراده، ضامن تحقق یافتن تقوا و پای بندی به احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی است.

دوم: هماهنگی اراده انسانی با تقوا و اراده دینی و الهی، بر جهان پیرامونی انسان اثر می‌گذارد و موجب می‌شود که در کنار حرکت فردی و اجتماعی انسان، نصرت الهی نازل شود و فرشتگان آسمانی و سپاه آسمانها و زمین فرود آیند. همان گونه که آیات قرآن کریم، آشکارا این موضوع را بیان کرده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم».

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲؛ «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: هان بیم

مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید». از این رو، اراده انسانی که گرایشهایی چند دارد و معمولاً به کشمکش منجر می‌شود، به عامل یگانگی بدل می‌شود و این در صورتی است که اراده الهی و دینی هماهنگ باشد.

دین اسلام در ضمن متونی بسیار و اقدامهایی فراوان که درباره شکیبایی، پایداری، تصمیم، مقاومت و جهاد سخن گفته، بر این اصل [= تقویت اراده انسانی] تأکید کرده است.

۴- دانش، شناخت و خرد که راه راست به سوی خدا و آرمان برتر را تشکیل می‌دهد و فرمان الهی واحد، موضع دینی واحد و مصالح و مفاسد واقعی واحد را تعیین می‌کند و آن‌ها را با یکدیگر می‌سنجد و انسان را از سرگردانی، گمراهی و انحراف و اختلاف نگه می‌دارد.

۵- وفای به عهد و پیمان. این اصل، احساس مسؤولیت در برابر خدا، طبیعت و انسان را در آدمی رشد می‌دهد. احساس مسؤولیت در چهارچوب مقررات اولی که انسان به دلیل واجب بودن اطاعت خدا، رسول او؛ و صاحبان امر، به این مقررات پای بند است و همچنین، در چهارچوب مقررات ثانوی که انسان به دلیل پیمانها، و میثاقها، عقود و ایقاعات [= پیمانهای یکسویه و دوسویه] خویشتن را بدان متعهد می‌سازد و از این طریق، زندگی و روابط اجتماعی خود را سامان می‌دهد و یگانگی و هماهنگی را تحقق می‌بخشد.

این وفا هرچند یکی از پارامترهای تربیت اراده انسان و تقویت آن را تشکیل می‌دهد، لیکن یکی از اصولی که قرآن کریم و اسلام راستین بر آن تأکید کرده نیز به شمار می‌رود، زیرا قرآن می‌خواهد توسط وفای به پیمانها، نابسامانی‌ای را درمان کند که در توازن وحدت اجتماعی در مرحله اختلاف در دین به وجود آمده است، چه، وحدت و هماهنگی از طریق وفای به عهد و پیمان الهی امکانپذیر است.

از این رو، می‌بینیم که شدیدترین خطابه‌ها در این زمینه متوجه بنی اسرائیل است، چه خطاب منفی و چه خطاب مثبت، زیرا آنان بالاترین نماد مرحله اختلاف در دین هستند. همچنین، وفای به پیمان، نابسامانی را که در توازن وحدت اجتماعی در هنگام

اختلاف گرایشها و خواسته‌های انسانی به وجود آمده، درمان می‌کند و از طریق پیمانها و میثاقها میان مردم یا با ولی امر، میان این خواسته‌ها هماهنگی ایجاد می‌کند.

۶- اصل حق و عدالت که دو رکن بنیادین احکام شرعی را تشکیل می‌دهند، زیرا این احکام در جزئیات خود، وابسته به حق و عدالت است.

وحدت و اصل حق و عدالت

اصل «حق و عدالت» درونمایه حقیقی شریعت را تشکیل می‌دهد، زیرا تمامی ارزشها و اصول اسلامی مربوط به حرکت فردی و اجتماعی انسان در این دو خلاصه می‌شود. همچنین، حق و عدالت، راه تکامل فردی و اجتماعی انسان و رسیدن به خداوند یعنی آرمان برتر را تجسم می‌بخشد و اینک باید اندکی درباره این دو درنگ کنیم تا نقش آن‌ها در تحقق وحدت اسلامی را به دست آوریم.

حق

اما درباره حق، باید گفت: خدای سبحان حق مطلق است و از او جز حق سر نمی‌زند و همو نماینگر حقیقت پایدار در حرکت جهان هستی و زندگی است. حق یک چیز است که در واقع و به دور از خواسته‌ها و تمایلات انسان وجود دارد. حکم شرعی این حق را آشکار می‌سازد، حقی که با آنچه انسان را زیان و یا سود می‌رساند و با آنچه زندگی او را اصلاح و یا تباه می‌کند مطابقت دارد و لذا حکم شرعی راه اثبات حق است و این به دلیل آن قاعده معروف می‌باشد: «احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است».

ارتباط رفتار انسان با قوانین و آیینهای الهی، سبب تحقق یافتن مصالح انسان می‌شود که قرآن کریم در چندین آیه در این باره سخن گفته است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبْتَ...﴾^۱؛ «ما این کتاب را

به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی...».

این، به سبب آن است که داوری میان مردم و ساماندهی روابط آنان بر اساس حقی باشد که خدا آن را می‌داند، نه بر حسب آنچه مردم می‌خواهند یا آن را دوست دارند،

زیرا آنان گاهی به نفع خود رأی می دهند و آنچه را که بر زیانشان است نه به سودشان، دوست می دارند. خداوند فرمود :

﴿...وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...﴾^۱؛ «...و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است...».

همچنین قرآن کریم به این حقیقت در کل جهان هستی نیز اشاره کرده و خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...﴾^۲؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، قطعاً آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد...». بر نقش حق در حل اختلاف با هر دو نوع آن [در قرآن] تأکید شده است:

﴿كَانَ الْإِنْسَانُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَىٰ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا در میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به سبب ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می کند».

این آیه نشان می دهد، کتابی که به حق آمده، برای این هدف آمده است که پدیده اختلاف در جامعه بشری را حل کند، خواه اختلاف ابتدایی و خواه اختلاف در دین. چرا که حق یک چیز است. برخلاف هوسها، خواسته ها و مصالح و منافع فردی که بی شمار و گوناگون است. همچنین، مصالح فردی هیچگاه با مصالح اجتماعی سازگاری ندارد و لذا

۲. مؤمنون / ۷۱.

۱. بقره / ۲۱۶.

۳. بقره / ۲۱۳.

هرآنچه برخلاف حق باشد، باطل است، نه پایداری ماند و نه مصلحت و منفعتی در آن وجود دارد.

قرآن کریم از اختلاف در دین که از آن نهی شده، به در هم آمیختن حق به باطل تعبیر کرده است:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَالتَّكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «و حق را به باطل در نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می‌دانید، کتمان نکنید».

قسط و عدالت

درباره قسط و عدالت باید گفت: ادیان الهی بدین منظور فرو فرستاده شد که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت را در چهارچوب ارتباط با خدا و بندگی او سامان بخشد. لیک این رابطه بر اثر برخورد مصالح و منافع مردم و اراده‌ها و خواسته‌هایشان، به مشکل اختلاف دچار می‌شود و لذا ایجاد توازن در این رابطه، یکی از اهداف شریعت اسلامی و یکی از اصول رسالت اسلامی بوده است.

پافشاری بر این اصل و اهمیت ویژه آن، از طریق پافشاری بر مفاهیم قسط و عدالت انجام شده است و این که عدالت، هدف ادیان الهی بوده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۲؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»

﴿...وَأَنَّ حُكْمَ فَاحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۳؛ «...و اگر داوری می‌کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست دارد».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَآلْبَغْيِ...﴾^۴؛ «در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد...».

یا از طریق قانون‌گذاری که هدف عدالت را حفظ کند و این توازن را در واقع اجتماعی

۱. بقره/۴۲.

۲. حدید/۲۵.

۳. مائده/۴۲.

۴. نحل/۹۰.

تحقق بخشد، بر اصل عدالت تأکید شده است.

یا از طریق روشن ساختن وسعت دایره عدل و قسط در زندگی انسان و لذا اسلام، عدالت را، تنها در رابطه انسان با انسان لحاظ نکرده - آن گونه که در قانون گذاریهای بشری، وضعیت معمولاً چنین است - بلکه آن را در رابطه انسان با خدا، با خودش و با طبیعت نیز در نظر گرفته است. چرا که گاهی از حدود خدا تجاوز می کند و این بزرگترین ستم است، زیرا خداوند می فرماید:

﴿... يَا بَنِيَّ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱؛ «...ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است». گاه انسان بر خویشتن ستم می کند و این هنگامی است که حدود مصالح حقیقی خود را زیر پا می گذارد و به دنبال خواسته ها و شهوت ها می رود. گاه بر جهان و طبیعتی که پیرامون او قرار دارد ستم می کند و یا بر دارایی خویش ستم می ورزد و این زمانی است که در هزینه کردن این دارایی حدود حق را پامال کند نظیر تلف کردن و اسراف نمودن...

اصل تقوا به همراه اصل حق که منافی عمومی و فردی انسان را در حرکت فردی و اجتماعی او در بر دارد، با هم تکامل پیدا می کند.

همچنین، این اصل با اصل جایگزینی [=عوض گرفتن] در رستاخیز با هم تکامل پیدا می کند، زیرا حفظ برابری، عدالت و قسط در زندگی اجتماعی ایجاب می کند که انسان در راه دیگران یا در راه جامعه به فداکاریهای ویژه ای دست یازد: فداکاری با جان، با مال، با مقام و آبرو.

ضمانتهای اجرایی

دین اسلام در زمینه ارزشها و اصول، افزون بر روشنی، گستردگی، فراگیری و پافشاری که دارد، ضمانتهای اجرایی را نیز در این زمینه در نظر گرفته است که می توان آن ها را به امور زیر خلاصه کرد:

۱- قرآن کریم: قرآن با متن کامل و مقدس خود، همچنان دست نخورده باقی مانده و فرهنگ آن در میان امت رواج یافته است. چرا که این فرهنگ در طبقه ویژه ای چون

دانشمندان و راهبان محصور نشده و این، به دلیل پافشاری بر مقدس بودن قرآن، گسترش تلاوت، حفظ، فهمیدن و درس خواندن آن بوده است.

۲- رهبری صالح: این رهبری نمادهای بسیاری داشته است که عبارتند از:

اول: اهل بیت علیهم‌السلام که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه‌شان گردانیده است، زیرا آنان نمادهای کامل و عملی برای این ارزشها و اصول بوده‌اند:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱؛ «خدا فقط

می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

در رأس اهل بیت علیهم‌السلام شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار دارد که خداوند او را مقتدای

مسلمانان گردانیده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ

كَثِيرًا﴾^۲؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست. برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».

یکی از ابعاد مهم دین اسلام آن بوده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره اهل بیت علیهم‌السلام که باید الگوی

عملی در زندگی مسلمانان باشد، تأکید می‌کرده است و این، افزون بر دو بعد دیگری است که در گذشته بدان اشاره کردیم، یعنی بعد امامت و بعد مرجعیت فکری.

روشن است که الگوی زنده و معاصری که انسان در زندگی خود با آن هم‌زمان باشد

همچون اهل بیت علیهم‌السلام به مراتب از الگوی ناپیدا و تاریخی^۳ که انسان در موقعیتهای مشخصی درباره آن چیزهایی می‌شنود، اثرگذارتر است.

ثانیاً: اقتدا کردن به پیامبران پیشین نظیر حضرت ابراهیم علیه‌السلام و پیامبرانی که پیش و پس

از او بودند. قرآن کریم بر این موضوع تأکید کرده و فرموده است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ

۱. احزاب/۳۳.

۲. احزاب/۲۱.

۳. اما درباره امام مهدی علیه‌السلام [که غایب است]، امامان اهل بیت علیهم‌السلام سودمندی وجود او را در غیبت وی دانسته‌اند. ما در یک جزوه جداگانه در این باره سخن گفته‌ایم که می‌توان بعد سودمندی این الگورا به دست آورد. همان گونه که به یکی از ابعاد این جستار در کتاب خود به نام: «دور اهل البیت علیهم‌السلام فی بناء الجماعة الصالحة» ج ۱، ص ۱۹۴، اشاره کرده‌ایم.

لِلْعَالَمِينَ^۱؛ «اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست».

ملاحظه می‌شود که این آیه در سیاق سخن درباره پیامبران پیش و پس از ابراهیم علیه السلام آمده است.

ثالثاً: اقتدا کردن به مردان شایسته از صحابه برگزیده پیامبر صلی الله علیه و آله از میان مهاجران و انصار و تابعان، یعنی عالمان، فقیهان، عابدان و زاهدانی که به نیکی از صحابه پیروی کردند و نسل اندر نسل، وارثان دانش، اخلاق و شایستگی آنان می‌باشند.

۳- ضمانتهای دیگر: این ضمانتها که پیشتر از آن‌ها یاد کردیم، برای پیاده کردن شریعت اسلامی وضع شده است نظیر نظام اسلامی که بر پایه ارزشها و آرمانها استوار می‌باشد و نظیر امر به معروف و نهی از منکر و رشد انگیزه دینی و دیگر ضمانتها.

اسلام با این ضمانتها، در این بُعد وحدت، تکامل و توازن ایجاد کرده است. چرا که از یک سو، ارزشها و آرمانها را مبهم و پیچیده رها نکرده بلکه آن‌ها را در قالبها و شکل‌های مشخصی تعریف کرده است که انسان را به سوی این ارزشها ره می‌نماید و این شکل‌ها همان شریعت است. از سویی دیگر، شریعت را نیز در چهارچوب حدود و شکلهایی جامد و قید و بندهایی آهنین رها نکرده بلکه آن را به وسیله ارزشها و اصول تفسیر کرده است و در نتیجه، ارزشها و اصول به جهتهایی بدل شده که مسیر ساختارها و شکل‌های شرعی را توجیه، شرح و تفسیر می‌کند تا همگام با آن حرکت کند.

بنابراین، شریعت اسلامی از طریق ایجاد ساختار یگانه و منظم برای زندگی، نقش ارزشها در زندگی انسانی را تکمیل می‌کند و ارزشها نیز مسیر شریعت را تفسیر و روشن می‌کند و به اندازه کافی بدان انعطاف می‌بخشد تا بتواند در هر زمان و مکان، مشکل اختلاف را برطرف سازد.

عنصر سوم: شریعت یگانه الهی

می‌بینیم که ادیان الهی و از آن جمله اسلام، به قانونگذاری اهمیت داده است. لیکن

این اهمیت در اسلام، مفصل‌تر، روشنتر و پیشرفته‌تر است و این بدان سبب است که دین اسلام می‌خواهد در میان مردم یگانگی ایجاد کند و اختلاف جامعه انسانی در این مرحله را برطرف سازد، اختلافی که بر اثر پامال کردن ارزشها و اختلاف در تفسیر این دین به وجود آمده است. از این رو، وحی الهی با شریعتی فرود آمد که حرکت انسان و رابطه او با انسان و طبیعت را با هم سامان می‌بخشد و همچنین، مشکلات و اختلافاتی را که دامنگیر این حرکت می‌شود نیز برطرف می‌کند.

امتیازات شریعت اسلامی

شریعت اسلام از امتیازات زیر برخوردار است که دیگر ادیان آن‌ها را ندارند:

۱- روشن بودن: آیین اسلام واضح و روشن است، زیرا قوانین اسلامی با چند عامل مهم همراه است که این روشنی را به آن می‌بخشد:

الف - پیامبر اسلام ﷺ شخصاً این قوانین را بیان کرده و شرح داده است و افزون بر آن، گروه فقیهان و مبلغان مأموریت یافته‌اند که برای توضیح و شرح قوانین یاد شده اقدام کنند. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره کرده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي آلِ دِينٍ وَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند. باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند».

ب - اجرا و تجربه عملی قوانین در زمان صاحب رسالت، چه، برای پیامبر اعظم ﷺ نسبتاً فرصت پر دامنه‌ای ایجاد شد که احکام اسلامی را در جامعه اسلامی به مورد اجرا بگذارد و از لحاظ فقهی می‌توانیم این گستردگی را در بسیاری از اصول و کلیات فقه در عبادات و معاملات مورد اتفاق مسلمانان مشاهده کنیم، هر چند که فقه اسلامی در معرض مشکلات فراوانی قرار داشته است.

ج - معین شدن قرآن کریم و خاندان پاک پیامبر ﷺ برای مرجعیت دینی، فکری و

فقهی و برگزیده شدن علی علیه السلام از میان اصحاب به دانش و آگاهی و قضاوت. چرا که این مرجعیت دینی، تنها در وجود امام علی علیه السلام و پس از او در وجود فرزندان پاکش، تجلی می‌یافت، به گونه‌ای که مردم در حل مشکلات دینی باید به آنان رجوع می‌کردند.^۱

۲- فراگیر بودن: شریعت اسلام به اندازه‌ای فراگیر و گسترده است که ابعاد گوناگون زندگی انسانی را در بر می‌گیرد و این گستردگی را ما در هیچ یک از ادیان پیشین الهی نمی‌یابیم، چرا که هم رفتار فردی انسان را در بر می‌گیرد و هم رفتار اجتماعی او را از قبیل: عبادات، معاملات، خوردن، آشامیدن، رابطه انسان با طبیعت، رابطه او با برادرش انسان، حکومت، سیاست، اقتصاد، خانواده، جامعه و دیگر مواردی که انسان آن را می‌شناسد.

این فراگیر بودن آیین اسلام از راههای زیر انجام شده است:

نخست: بیان احکام تفصیلی مسائل پیش بینی شده.

دوم: بیان قواعد و اصول کلی که انسان می‌تواند هنگام نیاز در مسائل پیش بینی نشده بدان رجوع کند.

سوم: بیان احکام [پنجگانه]: واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح.

چهارم: بیان احکام ناسازواری منافع یا خواسته‌های افراد و بیان اولویتها و حالت‌های استثنایی همچون زیان دیدن و سختی و دشواری [= عسر و حرج].

۳- انعطاف پذیر بودن: شریعت اسلام به گونه‌ای انعطاف‌پذیر است که می‌تواند به وجود خویش ادامه دهد و دوش به دوش شرایط پیشرفته و تازه زندگی انسان حرکت کند. چرا که اسلام هم نیازهای پایدار در زندگی انسان را در نظر گرفته و برای آن احکام پایدار وضع کرده است و هم نیاز ناپایدار و متغیر و یا متحرک در زندگی را مورد توجه قرار داده و از لحاظ قانونگذاری آن را تحت پوشش گرفته است.

چرا که این ناپایداری و تغییر را در موضوعات احکام مد نظر قرار داده و این احکام را به عوامل و مصالح آن پیوند داده است و به همین دلیل، برای احکام، عناوین ثانوی یا «حالت‌های استثنایی» را مشخص کرده است و نیز در چهارچوب قواعد کلی و گرایشهای

۱. این موضوع را علمای اعلام به تفصیل بررسیده‌اند و ما نیز در برخی از سخنرانیهای خود و نیز در کتاب: «علوم القرآن» ص ۲۵۵، بدان پرداخته‌ایم.

حکومت دینی و اهداف آن، اختیارات و صلاحیتهای لازم را به ولی امر مسلمانان داده است.

۴- **ضمانتهای اجرایی:** ضمانتهای اجرایی را که اسلام وضع کرده است، می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

نخست: متحول ساختن و رشد انگیزه درونی انسان مسلمان از طریق تأکید بر اصل «تقوا» و پرهیز کردن از محرّمات الهی و تقویت اراده انسانی توسط جهاد اکبر، کنترل نفس و جلوگیری از سرکشی شهوت‌ها و هوسهای نفسانی.

دوم: تأکید بر این اصل که خداوند در عوض بخشش، دهش، شکیبایی بر طاعت و دوری از معصیت و تلاش و کوشش در راه خدا و دیگران و مصلحت جامعه، پاداش می‌دهد. خداوند فرموده است:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...﴾؛ «کیست آن کس که به

[بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟...».

همچنین، تأکید بر ارزشها و اصول اسلامی که ضمانت اجرایی را تشکیل می‌دهد و جهت‌های شریعت را مشخص می‌سازد و نیز حکومت را توجیه می‌کند و موجب شناخت حکمت آن می‌شود.

سوم: تأکید بر تشکیل حکومت اسلامی که به زودی به صورت جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد. چرا که حکومت، عنصر ارزنده‌ای در تحقق بخشیدن این وحدت به شمار می‌رود.

چهارم: تأکید بر اصل نظارت امت و امر به معروف و نهی از منکر به سان اصلی که مسؤولیت همگانی را متجلی می‌سازد، مسؤولیتی که امت آن را بر دوش می‌گیرد، تا از یک سو فرمانروا [ی جامعه اسلامی] را زیر نظر بگیرد و از سویی دیگر بر رفتار انسان دیگر نظارت کند. به زودی در جستاری که از عنصر چهارم انجام خواهیم داد، به این موضوع بیشتر آشنا خواهید شد.

عنصر چهارم - امت و جامعه یگانه

مکتب اسلام در اهداف دینی و نظام اجتماعی، به «امت» جایگاه ویژه‌ای داده

است. چرا که خداوند انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است. بنابراین، وی باید به وظیفه جانشینی خویش عمل کند. همان گونه که این موضوع را در باب اول این کتاب شرح کردیم و معنای این جانشینی را بیان نمودیم.

ادیان الهی برای رهنمونی انسان به خداوندی آمده است که کمال مطلق می باشد و چون در میان انسانها اختلاف واقع شود، یکی از اهداف بنیادین و ارزنده ادیان الهی، حل این اختلاف و رساندن انسان به وحدت در پرستش خداوند و راه راست و یگانه است، راهی که او را به خدای بلند مرتبه و کمالات الهی می رساند و انسان با رسیدن به این کمالات، تنها خدا را می پرستد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ «و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند». نیز در رفتار، حرکت و جامعه خود، حق و عدالت را اجرا می کند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۲؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم، تا مردم به انصاف برخیزند...».

تردید وجود ندارد که حرکت پیامبران و ادیان الهی به زودی به تحقق یافتن این هدف الهی در پایان منجر خواهد شد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳؛ «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

دین اسلام، آخرین دینی است که به فرمان خداوند این هدف در آن جامعه عمل خواهد پوشید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۴؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این

۱. ذاریات/۵۶. ۲. حدید/۲۵.

۳. انبیاء/۱۰۵. ۴. نور/۵۵.

زمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هرکس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند».

بدین ترتیب، هدف اسلام از تغییر و تکامل و یگانگی، انسان، امت و جامعه است. لیکن سؤال این است که این تغییر اجتماعی همگانی چگونه تحقق پیدا خواهد کرد؟ در این جا از اسلام چنین به دست می‌آید که این تغییر اجتماعی [= انقلاب] از طریق دو عامل اساسی تحقق پیدا خواهد کرد:

نخست: از طریق پیامبر که مسؤولیت رساندن پیام الهی و پرورش و آموزش انسان را بر دوش دارد.

دوم: از طریق انسانی که از این پیام استقبال می‌کند و از لحاظ معنوی و روحی دگرگون می‌شود. چرا که دگرگونی جامعه از طریق دگرگونی افراد صورت می‌گیرد:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...﴾^۱؛ «... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

در این صورت، انسان همان گونه که هدف تغییر اجتماعی است، ابزار تغییر اجتماعی نیز می‌باشد و تغییر [یا انقلاب اجتماعی]، بر طبق اراده و سنت الهی، با زور و قدرت تحقق پیدا نمی‌کند:

﴿... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾^۲؛ «... و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد...».

﴿... وَ لَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳؛ «... و اگر [خدا] می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد».

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۴ «اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد».

۲ . مائده / ۴۸.

۴ . شعراء / ۴.

۱ . رعد / ۱۱.

۳ . نحل / ۹.

﴿...أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ «...پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند؟».

همچنین، خداوند خواست که فرستادگان و پیامبران را از میان مردم برگزیند، تا آنان به این وظیفه مهم [= انقلاب اجتماعی] پردازند و نخواست که این کار را از راه دیگری یعنی توسط فرشتگان و نیروهای غیبی انجام دهد.

این گونه نگرش به جایگاه امت و مردم در اسلام، موجب شده است که خطابه‌های قرآنی دارای روش خاصی باشد، یعنی خطابی باشد که بیش از آن که شخص پیامبر ﷺ یا گروه خاص و یا نخبگان را مورد خطاب قرار دهد، متوجه امت، مردم و جامعه باشد. هر چند که پیامبر ﷺ مسؤولیت‌های ویژه‌ای دارد و نخبگان هم در جامعه اسلامی نقش اصلی و ارزنده‌ای را ایفا می‌کنند.

از این رو، اسلام درباره امت بر دو بعد پافشاری می‌کند:

نخست: بعد وحدت امت و جامعه انسانی و ایجاد عوامل اصلی که این وحدت انسانی را تحقق بخشد.

دوم: تعیین نقش و یا نقشهایی که باید امت در جامعه انسانی تکامل یافته بدان پردازند و این، هدف مکتب اسلام است. ما به بُعد نخست در این جا اشاره خواهیم کرد، ولی بعد دوم را هنگامی که از حکومت اسلامی سخن می‌گوییم، بررسی خواهیم کرد. چرا که نقش امت، یکی از عناصر ارزنده در تشکیل این حکومت به شمار می‌رود.

وحدت امت و جامعه

عوامل و عناصر وحدت امت و جامعه در اسلام را می‌توان به امور زیر خلاصه کرد: نخست: برادری ایمانی. اسلام بر وحدت بشری و اصول آن تأکید کرده و تمامی موانع وحدت از قبیل ریشه، نژاد، زبان، تاریخ، جغرافیا، زمین، خاک، مصالح و منافع فردی را لغو نموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۲؛ «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را

ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است». پیامبر ﷺ فرمود: «همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است. هیچ عربی بر غیر عربی برتری ندارد، جز به وسیله تقوا»^۱.

لیکن بشریت بر اثر پیروی از شرایط و محیط زندگی خود، از این اصل یگانه [یعنی برادری ایمانی] که آنان را گرد هم می‌آورد، دوری‌گزید و بدین سبب، ناگزیر چهارچوب دیگری وضع می‌شد که انسان‌ها را گرد هم می‌آورد. اسلام این چهارچوب واحد را برپایه جداسازی حق از باطل و باور کردن خدا از باور نکردن او؛ وضع کرد.

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^۲؛ «آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند». مؤمن و کافر به این دلیل برابر نیستند که خداوند می‌خواهد رفتار جامعه انسانی بر پایه حق باشد و نقطه پایان و تکامل حرکت او به سوی خدا باشد. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۳؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد».

با توجه به این دیدگاه قرآنی، رابطه ایمانی، پایه وحدت امت و جامعه قرار گرفت و مسلمانان برادر ایمانی یکدیگر شدند.

﴿إِنَّمَا الْأُمُومُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۴؛ «در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

پیامبر ﷺ فرمود: «مؤمنان با هم برادر و فرزندان یک پدر و مادرند، چون از یکی از آنان رگی زده شود، دیگران برایش بی‌خواب شوند»^۵.

نیز آن حضرت فرمود: «مؤمنان با یکدیگر برادرند و خونهایشان با هم برابر. آنان علیه

۱. تحف العقول، ص ۳۴.

۲. سجده ۱۸.

۳. انشقاق ۶.

۴. حجرات ۱۰.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۱.

دیگران یک قدرت هستند و دونیایه ترینشان می تواند از سوی آنان پیمان بسپارد»^۱.
دوم: دوستی مؤمن با مؤمن. چهارچوب اخوت [= برادری] ایمانی که بر پایه ایمان استوار است، نیاز به درونمایه ای دارد که این وحدت را در میان افراد به وجود آورد و به این وحدت، نیرو و قدرت اثرگذار در زندگی اجتماعی و تکامل حرکت انسانی بخشد، چه، رابطه عقیدتی و فکری محض، به تنهایی برای تحقق یافتن آثار و دستاوردهای اجتماعی این وحدت بسنده نیست.

از این رو، اسلام درونمایه رابطه اخوت ایمانی را دوستی مؤمن با مؤمن قرار داده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾^۲؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند...».

واژه «ولایت» به معنای دوستی، محبت، پای بندی، پیمان، پشتیبانی و یاری کردن است. بنابراین، ولایت، رابطه ای است که دارای بعد عاطفی و روانی می باشد و به دوستی خدا و پیامبرش منجر می شود. چنان که دارای بعد قراردادی، پیمانی و تعهد اجتماعی نیز می باشد و در عین حال، از بعد عملی هم برخوردار است که در پشتیبانی و یاری برادر مؤمن تجلی می یابد. تمامی این ابعاد را می توان از آیات قرآنی و روایات و نیز از خود اندیشه «ولایت» استنباط کرد.^۳

سوم: وضع نظامی کامل برای روابط اجتماعی میان فرزندان امت و مسلمانان در سطوح گوناگون. چنان که این نظام، نحوه برقرار کردن رابطه با غیر مسلمانان از قبیل اهل کتاب و دیگران را نیز دربر می گیرد و این، نظامی است، استوار، نیرومند و فراگیر که بر پایه اندیشه فراگیر انسانی، باور ایمانی و مسئولیت اجتماعی و زندگی استوار می باشد. یکی از اصول این نظام، تکامل اجتماعی و مسئولیت گروهی در برابر مسائل جامعه

۱. مفید، الامالی، ص ۱۸۶ - ۱۸۷، ح ۱۳. برای توضیح بیشتر این عامل وحدت و عامل بعدی به کتاب: «الوحدة الاسلامی من منظور الثقلین»، ص ۸۲ و کتاب: «الاخوة الایمانیة من منظور الثقلین» از همین نویسنده رجوع کنید. ۲. توبه/ ۷۱.

۳. برای توضیح بیشتر در این باره، به کتاب: «الوحدة الإسلامیة من منظور الثقلین»، ص ۸۵؛ کتاب: «الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق»، ص ۹۰ و کتاب: «الاخوة الایمانیة من منظور الثقلین» از همین نویسنده رجوع کنید.

است نظیر امر به معروف و نهی از منکر و واجبات کفایی که مسؤلیت آن‌ها بر دوش همه است و نیز همانند ارزشهای اخلاقی، احساسات بزرگوارانه و رفتار نیک با دیگران.^۱

چهارم: اسلام برای آن دسته از شعایر اسلامی که دارای ابعاد اجتماعی هستند، نظامی وضع کرده است تا به حرکت گروهی امت، ترتیب و سامان دهد، موانع را از میان فرزندان این امت بردارد و رنگ مذهبی و عبادی بدان بخشد که با وحدت دینی آخرین دین سازگار باشد. این شعایر عبارتند از: نماز جماعت، نماز جمعه، نماز عید فطر و عید قربان، حج خانه خدا و زیارت دیگر اماکن مقدس و عبادتگاهها که هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ شکل ظاهری، نقش بزرگی در تحقق یافتن وحدت اسلامی دارد.^۲

پنجم: مشخص و معین کردن رابطه فرمانروا و فرمانبردار. چرا که یکی از عناصر اصلی در وحدت جوامع انسانی یا اختلاف در آن‌ها، مسأله حکومت و رابطه میان فرمانروا و رعیت و فرمانبروا و فرمانبردار است. مکتب اسلام، این رابطه را به طور دقیق و گسترده تعیین کرده است که نقشی سترگ در تحقق یافتن این وحدت اجتماعی دارد. از مهم‌ترین ویژگیهای این رابطه آن است که اطاعت از فرمانروا در چهارچوب اطاعت از خداوند، بیعت کردن با او؛ و وحدت رهبری است و نیز فرمانروا از لحاظ معنوی، معیشتی و علمی در برابر همه اقشار ملت به طور یکسان مسؤول است. ما در جستاری جداگانه، این موضوع را کاویدیم و در بحث حکومت اسلامی به بیان گوشه‌ای از آن خواهیم پرداخت.

منظره‌هایی از وحدت امت

گوشه‌ای از تجلی وحدت امت اسلامی را در منظره‌های قرآنی زیر می‌توان دید:
الف - منظره وحدت در حرکت اجتماعی و اعتقادی از طریق چنگ زدن به ریسمان

۱. این نظام اجتماعی را در کتاب خود به نام: *دور اهل البیت فی بناء الجماعة الصالحة*، ج ۱، ص ۴۶۵ به تفصیل بررسی و در جزء دوم، ص ۱۱، شرح کرده‌ایم.

۲. مسأله نظام شعایر و عبادات را در کتاب خود به نام: *دور اهل البیت فی بناء الجماعة الصالحة*، ج ۲، ص ۱۵۵، باب هفتم به تفصیل بحث کرده‌ایم.

الهی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...».

این منظره را منظره‌ای دیگر تأیید می‌کند، یعنی منظره چنگ زدن به دستاویزی استوار که قدرت و پایداری را به نمایش می‌گذارد:

﴿...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲؛ «... پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.».

ب - منظره همدلی و یگانگی در عواطف و احساسات قلبی و هماهنگی آن‌ها با یکدیگر در اندیشه و حرکت و این هماهنگی توسط عامل غیبی به وجود می‌آید که در نعمت الهی و تأیید و یاری خداوند تجلی می‌یابد:

﴿... وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...﴾^۳؛ «... و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن‌گاه که دشمنان یکدیگر بودید. پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید...».

قرآن کریم بر این حقیقت غیبی تأکید می‌کند، چرا که در آیه دیگر می‌گوید: با ابزار مادی محال است که چنین همبستگی اجتماعی تحقق پیدا کند:

﴿...هُوَ الَّذِي آيَدُّكَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ * وَالَّذِينَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۴؛ «... همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت، چرا که او توانای حکیم است.».

ج - منظره امت یکپارچه، چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ اجتماعی. این

۱. آل عمران/ ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲. بقره/ ۲۵۶.

۳. آل عمران/ ۱۰۳.

۴. انفال/ ۶۲ - ۶۳.

یکپارچگی به این سبب به وجود آمد که امت اسلامی از لحاظ عقیدتی، اخلاقی، اهداف زندگی و اصول انسانی به امت پیامبران بدل شد. زیرا که امت‌های پیامبران هر چند از نظر زمان، مکان، زبان و قبیله با یکدیگر متفاوتند، ولی اهداف اجتماعی، آرمانها و مقاصد انسانی واحد، ابزارهای شرافتمند، عقیده و ارزشهای یگانه آن‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دهد، به گونه‌ای که دیدگاه فراگیر اجتماعی و جهانی امت اسلامی در ادوار گذشته تاریخ بشری تکامل پیدا می‌کند و گسترش می‌یابد تا در دوران اسلام، همه اقوام و ملت‌ها را در بر می‌گیرد [و همگی به امتی یگانه بدل می‌شوند]:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۱؛ «این است امت شما که امتی یگانه

است و منم پروردگار شما، پس مرا پرستید».

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾^۲؛ «و در حقیقت، این امت شماست

که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم. پس، از من پروا دارید».

این وحدت که بر پایه اصل انسانی و اعتقاد به خدای یگانه و زندگی ابدی و تکامل اخلاقی استوار است، به جدایی و چند دستگی اجتماعی و رفتاری بدل می‌شود، چرا که عوامل وحدت امت اسلامی از میان می‌رود و این امت به گروه‌ها و حزبهایی تقسیم می‌شود:

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۳؛ «تا کار [دین]شان را میان

خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند».

﴿إِنَّ آلَ دِينَارٍ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۴؛ «کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسئول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست. آن‌گاه به آنچه انجام می‌دادند آگاهشان خواهد کرد».

﴿...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ

۲ . مؤمنون / ۵۲.

۱ . انبیاء / ۹۲.

۴ . انعام / ۱۵۹.

۳ . مؤمنون / ۵۳.

فَرِحُونَ»^۱؛ «... واز مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند».

د - منظره کشش و گسترش [و سرایت] دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او به همه جزئیات زندگی اجتماعی انسانی، تا اندیشه: «دوستی خدا، پیامبرش و مؤمنان و بیزاری از شریکان خدا» همه این جزئیات زندگی را در محدوده عملی واحد، یکپارچه سازد و این محدوده را محور آن قرار دهد. در این جا باید موضع ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و بیزاری او از قومش، به سبب این که آن ها بتها را می پرستیدند، الگو و سرمشق قرار گیرد. البته مشروط بر این که این موضع با تحول، گسترش و فراگیری اجتماعی همراه باشد که تمامی ابعاد و نقاط زندگی انسان را در بر گیرد و این فراگیری زمانی بهتر روشن می شود که ما آیات زیر را بخوانیم و میان دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او مقایسه کنیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا اتَّكَفَرُوا عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند. بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند».

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّءُوا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخُدَّةَ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأُبْرِئَنَّكَ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۳؛ «به طور قطع برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با

۱. روم/۳۱-۳۲.

۲. توبه/۲۳-۲۴.

۳. ممتحنه/۴.

اویند سرمشقی نیکوست: آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید، جز [در] سخن ابراهیم [که] به پدر خود گفت: حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست».

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۱؛ «ولی شما تنها، خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولی خود بدانند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروز‌مندانند». فراگیری پیش گفته زمانی آشکار می‌شود که ما آیات قرآنی را که درباره دوستی خداست دنبال کنیم، تا دریابیم که دوستی خدا تمامی جزئیات زندگی انسانی را دربر می‌گیرد.

عنصر پنجم: امامت و حکومت

از پایه‌ها و عناصر اصلی وحدت دینی در اسلام «امامت» است. گاه امامت و نبوت در یک شخص گرد هم می‌آید و گاه از نبوت جدا می‌شود. در آخرین دین، امامت عنصری است که از نبوت جدا نمی‌شود، چه، پیامبر از همان آغاز امام بوده، همان‌گونه ابراهیم علیه السلام سرانجام، امام بوده است. آن‌گاه امامت پس از درگذشت آخرین پیامبر، ادامه یافت، هر چند که نبوت قطع شد و ادامه پیدا نکرد.

مسئولیت‌های نبوت و امامت

امامت در وظایف بنیادینی که آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را برعهده دارد و قرآن کریم بدان اشاره کرده، با نبوت شریک است و این وظایف عبارتند از: تلاوت و خواندن آیات تبلیغ، پرورش و پاکیزه ساختن امت و جامعه و آموزش کتاب و حکمت. خداوند فرموده

است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

بی‌تردید، تمامی این مسؤولیتها مستلزم آن است که پیامبر و امام، دین را به طور کامل فرا گرفته، نگهبان آن باشد، تا بتواند آن را به مردم برساند و به آموزش و پرورش آنان پردازد و به وسیله آن پاکشان گرداند.

همچنین، پیامبر و امام باید به رهنمونی امت پردازد و به اندازه‌ای که به دین و اهداف آن مربوط می‌شود بر حرکت آنان نظارت و اشراف داشته باشد، تا بتواند از این طریق، آن‌ها را پاک گرداند و پرورش دهد.

همچنین، پیامبر و امام باید مسؤولیت ستیز با انحراف را برعهده گیرد و به منظور سلامتی حرکت و رفتار امت^۲، تدابیر لازم را در پیش گیرد، زیرا که این مسؤولیت از لوازم پرورش دادن و پاک گردانیدن به شمار می‌رود.

تفاوت میان نبوت و امامت

چنان که پیشتر گفتیم، گاه نبوت با امامت در یک شخص گرد می‌آید و گاه از آن جدا می‌شود و در این صورت، نبوت در امور زیر با امامت تفاوت دارد:

۱- پیامبر، رسالتی [= دینی] را با خود می‌آورد که از طریق وحی الهی به او می‌رسد، اما امام، این رسالت را به عنوان امانت از سوی پیامبر دریافت می‌کند، هر چند که همین امام از سوی خداوند تعیین شده باشد تا این امانت به او سپرده شود.

۲- دلیل نبوت پیامبر و حجتی که ثابت می‌کند این نبوت از سوی خداست، «معجزه» است. اما امام، آنچه امامت او را نزد مردم ثابت می‌کند و نیز حجت او بر مردم، نصی است که از سوی پیامبر، به فرمان خدا، بر اثبات امامت آن امام رسیده باشد.

البته، گاه امامت با امور غیبی غیر عادی و قوانین تجربی همراه می‌شود که به معجزه

۲. الاسلام يقود الحياة، ص ۱۳۶ - ۱۳۷.

۱. جمعه / ۲.

شباهت دارد. لیکن اصل حجت و دلیل امامت، همان نصّ است.

۳- منکر پیامبر، مسلمان نیست، برخلاف منکر امامت که مسلمان گفته می‌شود و تنها از محدوده ایمان کامل بیرون است و سبب آن هم این است که امامت ادامه رسالت است و از طریق نصّ پیامبر ثابت می‌شود و لذا از وضوح و روشنی نبوت برخوردار نیست.

۴- نقش بنیادینی که پیامبر آن را ایفا می‌کند، استواری و تثبیت ارکان رسالت و رساندن آن به مردم است. اما نقش امام که پس از پیامبر می‌آید و پیامبر نیست، ادامه فرآیند سازندگی و انقلاب است. بنابراین، نقش پیامبر پایه گذاری است و نقش امام ساختن بر روی این پایه است و لذا رسول خدا ﷺ در سخنی با امام علی علیه السلام تأکید می‌کند که او برای تنزیل می‌جنگد و علی علیه السلام برای تأویل.^۱

هدف بنیادین پیامبر، دگرگونی جامعه انسانی به وسیله دین است و این، باید دو مرحله را پشت سر گذارد:

نخست: رساندن دین به مردم و بنیاد نهادن آن.

دوم: ایجاد دگرگونی اجتماعی که عمر پیامبر، به طور معمول، برای این مرحله بسنده نمی‌کند و نیاز دارد که این نقش توسط امام تکمیل شود.

مسئولیت‌های پیش گفته در آخرین نبوت، چند مسأله مهم را ناگزیر ساخته است:

مسأله نخست: استمرار امامت. پس از نبوت، ادامه امامت به دلایل زیر، یک امر ضروری است که ما این دلایل را به صورت کوتاه بیان می‌کنیم:^۲

۱- پیشتر بیان کردیم که فرآیند تغییر اجتماعی و از آن جمله، از میان بردن ستمگران و

۱. از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «ای علی، تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست. تو دینم را ادا می‌کنی و به وعده‌ام جامه عمل می‌پوشانی و پس از من به خاطر تأویل پیکار می‌کنی، چنان که من به خاطر تنزیل پیکار کردم. ای علی، دوستی تو، ایمان و دشمنی تو، نفاق است. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده است که تُو تن از امامان معصوم و پاک از نسل حسینند و از جمله آنان، مهدی این امت است که در آخرین زمان دین را بر پا می‌دارد، همان گونه که من در آغاز آن، دین را برپا کردم». *کفایة الاثر*، ص ۱۳۵؛ *بحار الانوار*، ج ۳۶، ص ۳۳۱؛ ح ۱۹۰. مضمون روایت پیکار بر سر تنزیل و پیکار بر سر تأویل در شماری از روایاتی آمده است که شیعه و سنی آن‌ها را روایت کرده‌اند. ر.ک: *تاریخ ابن عساکر*، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۳۶؛ *مستدرک الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۲۲. حاکم گفته است: این روایت صحیح است.

۲. ر.ک: *دور اهل البیت فی الحیاة الاسلامیة*، از همین نویسنده.

بتهای اجتماعی، مبارزه با نفس و پرورش اجتماعی، امری است که عمر پیامبر معمولاً برای آن بسنده نمی‌کند بلکه به وجود امام پس از پیامبر نیاز دارد، چرا که با رفتن آخرین پیامبر، نبوت قطع می‌شود.

۲- اختلاف بر سر چگونگی عبادت، اجرای احکام شرعی و مفاهیم دینی، پدیده‌ای است که همیشه در تاریخ انسانی وجود دارد و به نص قرآن از آن جدا نمی‌شود:

﴿...وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ...﴾^۱؛ «...پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده است...».

همچنین بر طبق روایت متواتر از پیامبر ﷺ: «ستارگان، اهل زمین را از عرق شدن در امان نگه می‌دارد و اهل بیت من امتم را از اختلاف و چنانچه یکی از قبایل عرب به مخالفت با آنان برخیزد، امت به اختلاف دچار شوند و به حزب شیطان بدل گردند»^۲. بنابراین، وجود امام ناگزیر است تا حجت را بر مردم تمام کند و این اختلاف در دین را از میان بردارد. هر چند که به دلیل وجود ضمانتها در دین اسلام، اختلاف دینی در آخرین دین در مقایسه با ادیان پیشین اندک است، لیک با وجود این، اختلاف در هر حال وجود دارد.

۳- اجرای احکام شرعی به طور کامل - که آخرین مرحله تاریخ بشری یعنی مرحله وحدت حقیقی دینی آن را ایجاد می‌کند و تمامی پیامبران و از آن جمله، پیامبر خاتم ﷺ بدان مرز داده‌اند - در دوران امام مهدی منتظر (عج) می‌باشد. اجرای احکام شرعی، چه در مرحله زمینه‌سازی و چه در مرحله اجرا، نیاز به امامت دارد.

مسئله دوم: امامت اهل بیت ﷺ. ضرورت ادامه امامت و بقای آن، مسئله دیگری را موجب شده است و آن این است که امامت باید در اهل بیت ﷺ باشد، زیرا که تنها آنان شایستگی این مقام را دارند نه دیگران و این به دلایل و عوامل چندی است که شرایط امامت و محتوای آن ایجاد می‌کند.

این مسئله از جستارهای کلامی است که این کتاب گنجایش آن را ندارد و لذا برای آشنایی بیشتر به کتاب ما: «دور اهل البيت في الحياة الاسلامية» رجوع کنید.

۱. هود/۱۱۸-۱۱۹.

۲. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۴۹. حاکم گفته است: این حدیث، دارای سند صحیح است.

مسأله سوم: وحدت امامت. برای این که امامت نقش مطلوب خود را در تحقق بخشیدن وحدت دینی در اسلام ایفا کند، ضرورت دارد که امامت در میان امت یگانه باشد نه چندگانه و این از چیزهایی است که مسلمانان بر آن اجماع دارند. متون قرآنی در چند مورد به وحدت امامت اشاره کرده است و از آن جمله، در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَام. چرا که هارون را وزیر موسی عَلَيْهِ السَّلَام قرار داده، نه همتای آن. یا در شیوه‌ای که قرآن کریم در باره نبوتها در ادوار مختلف مطرح کرده، باز هم از وحدت امامت و رهبر سخن گفته است، زیرا که در این شیوه در هیچ عصر و دوره‌ای شاهد تعدد رهبری نیستیم.

همچنین، روایاتی که از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در این زمینه به ما رسیده، نیز بر وحدت امامت تأکید کرده است. از آن جمله، از حسین بن ابی‌علا نقل شده که گفت: به ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: آیا می‌شود در زمین، امامی نباشد؟ حضرت فرمود: نه. گفتیم: آیا می‌شود در زمین دو امام باشد؟ فرمود: «نه، مگر امامی که خاموش باشد و سخن نگوید و امامی که پیش از او هست سخن بگوید»^۱.

مسأله چهارم: فرمانروایی از آن پیامبر و امام است. برای این که نقش امامت در تحقق بخشیدن آخرین وحدت، مؤثر بیفتد، بر همه مسلمانان واجب شده است که با امام بیعت کنند و در این بیعت هر مسلمانی پیمان می‌بندد که در چهارچوب احکام شرعی، بی چون و چرا از امام فرمانبرداری کند و اطاعت او را همپای اطاعت خدا بداند.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور متواتر نقل شده است و مسلمانان بر آن اجماع دارند که آن حضرت فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^۲. یا چنین روایت شده است: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۸۶، ح ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۱، ح ۱۰۲.

۲. مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجود معرفة الامام، این روایت را آورده و در صفحه ۹۴ چنین گفته است: «بسیاری از عالمان اهل سنت روایت کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».

این روایت از طریق اهل سنت، تنها در مسند احمد بن حنبل آمده است. برخی از آنان این روایت را آورده و سپس در برخی از چاپهای بعدی آن را حذف کرده‌اند و این، از شیوه‌های خطرناکی است که در وارونه جلوه دادن حقایق در عصر جدید به کار گرفته می‌شود. نیز روایت یاد شده را صاحب مجمع

جاهلیت مرده است»^۱.

همچنین، در قرآن کریم آمده است که فرستادن هر پیامبر مستلزم فرمانبرداری از این پیامبر است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۲؛ «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آن که به فرمان الهی از او اطاعت کنند...». نیز اطاعت از پیامبر و امام، یعنی اولیای امر، با اطاعت خداوند همراه است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام‌تر است».

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...﴾^۴؛ «و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

الزوائد از کتب جامع و متأخر اهل سنت نقل کرده است. همچنین، این روایت در کتوز العمال نیز آمده است.

در کتاب التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶ به نقل از صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است». بیشتر روایات در این زمینه با این عنوان آمده است: هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد - یا با امام یا به طور کلی - در دوران جاهلیت مرده است.

روایت: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» تنها به صورت بسیار محدود در کتابهای عالمان اهل سنت نقل شده است.

این احتمال به طور جدی وجود دارد که روایات وارد شده درباره «بیعت» تحریف شده باشد چرا که این روایات در اصل، درباره شناخت امام آمده، لیک برای این که اندیشه‌های مردم را از عنوان امام دور کنند، آن‌ها را جعل و تحریف کردند، به گونه‌ای که معنا و مفهوم دیگری پیدا کردند.

۱. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶، به نقل از صحیح مسلم. ر.ک: کتوز العمال، ج ۶، ص ۴۵ و ۶۶، احکام

۲. نساء/۶۴.

الامارة و آدابها.

۳. انفال/۴۶.

۴. نساء/۵۹.

خداوند در سیاق آیه پیشین فرموده است:

﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

سخن درباره امامت و فرمانبری از امام، ما را به سخن درباره برنامه حکومت اسلامی، می‌کشاند که از مهمترین ویژگی‌های آخرین دین، یعنی دین اسلام به شمار می‌رود، چه از لحاظ محتوا و مضمون و چه از لحاظ اجرا و عمل. همچنین، حکومت اسلامی از مهمترین عناصر تحقق یافتن وحدت و از میان برداشتن حلقه‌های اختلاف نیز محسوب می‌شود. از این رو، می‌بینیم که تنها دین اسلام - نه سایر ادیان - توانست در دوران بنیانگذار این دین، حکومت اسلامی^۲ تشکیل دهد و این حکومت تا زمان کنونی ما استوار و پابرجا بماند و به صورت یک حقیقت استوار در میان مسلمانان از لحاظ معنوی باقی خواهد ماند، تا این که مرحله ظهور حجت خدا، مهدی قائم (عج) فرارسد و آن حضرت وحدت حقیقی و کامل را در عمل تحقق بخشد. همچنین، این حکومت در نشر دین اسلام و تقویت ارکان آن، اثری سترگ داشته است.

اهمیت حکومت اسلامی ایجاب می‌کند که برای آن، فصلی جداگانه و درخور این کتاب باز کنیم. همان گونه که این موضوع را در کتاب جداگانه‌ای به شکل بسیار مفصل بررسی کرده‌ایم. [= کتاب: *الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق*]

۱. نساء / ۶۵.

۲. حکومت اسلامی هر چند در دوران حکومت داوود و سلیمان و دیگر انبیای بنی اسرائیل به طور نسبی پیاده شد، لیکن این حکومت، یک مقام محض بود که پیامبر از طریق تحولات اوضاع اجتماعی نسبت به فرمانروایان و پادشاهان بدان دست یافت و حکومت اسلامی را به مورد اجرا گذارد. اما حکومت اسلامی در دین اسلام، یک برنامه دینی است و به همین سبب، تا امروز ادامه پیدا کرده، هر چند که به انحراف‌های فراوانی دچار شده است. حتی پس از سقوط حکومت عثمانی، قانون اساسی حکومت در ایران و سعودی همچنان بر پایه حکومت شریعت باقی ماند، اگر چه این دو کشور در بسیاری از موارد با حکومت اسلامی به مخالفت برخاستند.

فصل دوم

حکومت اسلامی

فصل بندی جُستار

سخن دربارهٔ حکومت اسلامی پر دامنه است و ما می‌کوشیم نشانه‌های بنیادین آن را به طور کوتاه در ضمن سه جستار بیان کنیم و تفصیل را به کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق» واگذاریم:

جستار نخست: اندیشهٔ کلی دربارهٔ ساختار حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا.

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعهٔ انسانی.

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی.

جستار نخست

ساختار کلی حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا

از طریق متون پیشین دانستیم که حکومت در اصل از آن خداوند بلند مرتبه است:

﴿...إِنَّ أَلْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...﴾^۱؛ «فرمان جز به دست خدا نیست...».

خداوند این حکومت را برای پیامبرانی قرار داده که شخص و نام آنان را تعیین کرده است:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ «و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند. و اسماعیل و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آن را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم.»

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضَلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در می‌کند...».

پس از پیامبران، بر حسب نظریه مذهب شیعه امامی، حکومت از آن امامان است و این، به دلیل نصی است که به فرمان خداوند از پیامبر ﷺ رسیده است.^۴ و چنان که بیان کردیم، امام همان مسؤولیت‌های پیامبر را بر دوش دارد و از همان صلاحیتها و اختیارات

۱. انعام/۵۷. این موضوع در چند سوره آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، ماده حکم.

۲. انعام / ۸۳ - ۸۷. آنچه در سوره انبیاء آمده، نیز به این موضوع اشاره دارد.

۳. ص/۲۶.

۴. دلایل اثبات امامت را در کتاب خود: «الامامة» و دیدگاههای اسلامی درباره حکومت را در کتاب خود: «الحکم الاسلامی بین النظرية و التطبيق»، باب دوم، ص ۶۱ بیان کرده‌ایم.

برخوردار است. البته، تفاوت‌هایی میان آن دو وجود دارد که بیشتر آن‌ها را بازگو نمودیم. لیکن برحسب مذهب اهل سنت، پس از رحلت پیامبر ﷺ و برحسب مذهب اهل بیت  پس از غیبت امام مهدی  این پرسش مطرح می‌شود که حکومت از آن کیست؟ و چگونه خواهد بود؟

از متون دینی: آیات قرآنی و احادیث نبوی و فتاوی فقیهان و عالمان مسلمانان چنین برمی‌آید که حکومت دارای سه رکن و یا سه بعد است و ساختار این حکومت از طریق این ارکان روشن می‌شود و نظریه اسلامی کوشیده است که میان این سه رکن تعادل ایجاد کند:

نخست: نخستین رکن، درونمایه حکومت اسلامی و اختیارات آن می‌باشد که عبارت است از: مقامهای سه گانه قانونگذاری، اجرایی و قضایی و این اختیارات از آن فرمانروای اسلامی است.

دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی که اختیارات یاد شده در وجود وی متمرکز می‌شود و توسط این ویژگیها می‌توان تشخیص داد که آیا این فرمانروا برای حکومت شایستگی دارد یا خیر؟

سوم: وظیفه امتی که حکومت به اداره امور آنان می‌پردازد و نقش این امت در حکومت مشخص یا تعیین کردن فرمانروا.

رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی

حکومت اسلامی، همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، قانونگذاری، اجرا و قضاوت را در بر دارد و اینها سه مقام شناخته شده حکومتی است.

مقام قانونگذاری

برتری حکومت اسلامی بر سایر حکومتها آن است که اصل قانونگذاری را از آن خدا می‌داند و نقش فرمانروا، رساندن این قوانین و احکام یا کشف آن، از طریق رجوع به دلایلی است که شارع مقدس نیز آن‌ها را قبول داشته باشد. دلایل استنباط قوانین و احکام به طور کلی عبارتند از: قرآن کریم، سنت نبوی که از

طریق اسناد معتبر ثابت می شود، اجماع و عقل، در صورتی که حکم شرعی یا علتها و بایستگیهای آن به صورت قطعی پی ببرد.^۱

در هر حال، فرمانروای اسلامی [= حاکم اسلامی] یا باید به احکام شرعی به طور مستقیم و از طریق وحی الهی آگاه باشد نظیر پیامبر ﷺ و سپس این احکام را به مردم برساند:

﴿...يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...﴾^۲؛ «... تا آیات او را بر آنان بخواند...».

﴿...وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَاحُ الْأَمْنِينِ﴾^۳؛ «... و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار

نیست».

یا این که این احکام از سوی خدا و پیامبر به وی سپرده شده باشد همانند امام و یا این فرمانروا مجتهد باشد و بتواند احکام را از طریق دلایل تفصیلی چهارگانه استنباط کند. البته، ولی امر، که همان فقیه جامع شرایط و دارای اجتهاد و عدالت و مهارت است، می تواند خلأ قانونی را در اموری که شارع مقدس آن ها را به وی واگذار کرده، پر کند و آن ها اموری هستند که مباح یا متحرک و متغیرند و از عامل شرایط و اوضاع اثر می پذیرند و به همین سبب، وضع احکامی پایدار برای آن ها امکانپذیر نیست.

احکام حکومتی

به منظور روشن شدن این احکام به پاره ای از موارد آن اشاره می کنیم:

۱ - موضوعاتی که با آن دسته از امور عرفی ارتباط دارد که با تغییر عرف [= راه و رسم مردمی] و اوضاع اجتماعی تغییر می یابد. به عنوان نمونه، بر شوهر واجب است که هزینه زندگی همسرش از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن او را بپردازد و اینها اموری هستند که برحسب تغییر زمان، سطح زندگی مردم و شیوه های زندگی و معیشتی تغییر می یابد و امور دیگر از این باب.

۲ - موارد تراحم و ناسازی میان واجباتی که نمی توان آن ها را گرد آورد نظیر واجب

۱. این موضوع معمولاً در علم اصول فقه بحث می شود و ما در این جا، تنها بدان اشاره کردیم.

۲. جمعه / ۲.

۳. نور / ۵۴. در سوره های دیگر نیز این مطلب آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، ماده بلغ.

بودن نگهداری مردم و واجب بودن دفاع از اسلام و مسلمانان در صورتی که مورد هجوم دشمن قرار گیرند که این دفاع ممکن است به شهادت و کشته شدن بینجامد. یا تراحم و ناسازی میان واجبات و محرماتی که از مصلحتها و مفسده‌ها سرچشمه می‌گیرد و برخی از آن‌ها با برخی ناسازگاری پیدا می‌کند. به عنوان نمونه، نوشیدن شراب، حرام و حفظ جان واجب است. گاه انسان به نوعی بیماری دچار می‌شود که زندگی‌اش را تهدید می‌کند و درمان این بیماری به نوشیدن شراب منحصر می‌شود. یا سقط جنین حرام و حفظ زندگی مادر از واجبات و گاه این حرام با آن واجب ناساز می‌شود و به همین ترتیب... بنابراین، تشخیص اهمّ از مهمّ و تقدیم اهمّ بر مهمّ از وظایف قانونی و دینی فرمانروای اسلامی است.

۳- واجبات دینی به طور کلی - جز آنچه با دلیل مستثنا شده - مشروط بر آن است که موجب زیان و سختی و دشواری نشود. قرآن می‌گوید:

﴿...وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً...﴾^۱؛ «... و در دین شما سختی قرار نداده

است...».

﴿...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ...﴾^۲؛ «...خدا برای شما آسانی می‌خواهد

و برای شما دشواری نمی‌خواهد...». «زیان دیدن و زیان رساندن در اسلام نیست»^۳. این قاعده از جمله قواعد مسلم است که هرگاه واجب اسلامی در برخی از حالتها موجب زیان یا سختی و دشواری شود، تشخیص این زیان و صدور حکم درباره آن از وظایف حکومت و حاکم اسلامی است، چه، زیان و همچنین سختی و دشواری با توجه به زمان و مکان اختلاف پیدا می‌کند [و باید حاکم اسلامی آن را مشخص کند].

۴- قانونگذاری برای اداره امور مردم در زمینه امور که مباح یا مربوط به آنان و در سیطره و تصرف ایشان است و این در زمانی خواهد بود که خواسته‌های مردم نسبت به این امور با یکدیگر ناسازگار باشد، به گونه‌ای که به نابسامانی زندگی آنان، با زیان رساندن به این زندگی و یا درگیری و اختلاف میان آنان منجر شود. چنان که وضعیت در

۱. حج/۷۸.

۲. بقره/۱۸۵.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۲۴۳ و ۷۷۷. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴، ابواب موانع الارث، ب ۱، ح ۱۰.

مورد بهره‌گیری از منابع طبیعی و همگانی نظیر آب، زمین، حیوانات موجود در خشکی و دریا و یا استفاده از راههای عمومی، از همین قرار است و برای ساماندهی این موارد، به قانونگذاری و برنامه‌ریزی نیاز است.

۵- ساماندهی و اجرای واجبات عینی و کفایی، تا اهداف مورد نظر از این واجبات تحقق یابد همانند ساماندهی فرایند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر یا گردآوری خمس و زکات و یا آماده‌سازی نیرو...
مسئولیت قانونگذاری و برنامه‌ریزی امور یاد شده و امثال آن‌ها را فرمانروا و حکومت اسلامی بر دوش دارد.

مکانیسم قانونگذاری

مکانیسم قانونگذاری به طور اساسی بر چند امر تکیه دارد:

۱- رویکرد همگانی در قانونگذاری اسلامی که مجتهد می‌تواند آن را از شریعت استنباط کند، نشانگر نشانه‌ها و سیاستهای کلی شریعت اسلامی است که با اهداف کلی و مقاصد همگانی، حرمتها، مقدسات و ارزشهای این شریعت ارتباط دارد. چرا که این مقدسات و ارزشها حدود فرآیند قانونگذاری به شمار می‌رود، که فرمانروا بدان می‌پردازد.^۱ این امر نشان می‌دهد که فرمانروای اسلامی باید مجتهد باشد تا توان تشخیص یاد شده را داشته باشد.

۲- جستجو، تشخیص و دنبال کردن مصالح، تواناییها و امکانات مسلمانان و خطرهایی که آنان را تهدید می‌کند و نیز درجه این خطرها.

۳- مشورت با امت و مردم در امور تخصصی که شناخت آن‌ها به کارشناسان و آگاهان و افراد کارکشته نیاز دارد.

۴- جلب آراء مردم در اموری که به مصالح شخصی و امور عمومی و خصوصی دنیوی آنان مربوط می‌شود، اموری که سرپرستی آن‌ها در اصل از آن مردم است، زیرا به زندگی آنان اختصاص دارد و ناگزیر باید به نیازها، نظریه‌ها و خواسته‌های آن‌ها در این امور توجه کرد، چرا که اداره این امور به ایشان واگذار شده است.

۱. ر.ک: شهید صدر، *الاسلام يقود الحياة*.

از این رو، تجربه کنونی حکومت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران با ساختار و تشکیل نهادهایی چون مجلس خبرگان، مجلس تشخیص مصلحت نظام، شورای امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی، شوراهای شهر و شوراهای اجرایی در زمینه‌های مختلف، با مصالح مردم ارتباط دارد و در نگاه اول به این نهادها، به نظر می‌رسد که تشکیل آن‌ها از نظامهای دموکراسی وام گرفته شده تا ساختار نظام اسلامی را متحول سازد. لیکن در حقیقت، چنین نیست بلکه نهادهایی هستند که - با قطع نظر از نام و شکل - درونمایه و خاستگاه اسلامی دارد.

ضمانتهای اجرایی

از این جا پی می‌بریم که قانونگذاری در «منطقة الفراغ» یعنی جاهایی که خلأ قانونی وجود دارد به قیدهای اساسی زیر محدود شده که سلامت این قانونگذاری را تضمین می‌کند:

نخست: حکم شرعی و الهی و رویکردهای همگانی آن که بیانگر مقاصد اهداف، ارزشها و اصول این حکم باشد.

دوم: مصالح و مفاسد واقعی جامعه که ممکن است بر اثر شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر کند و شناخت آن‌ها تنها از طریق رایزنی با خبرگان و کارشناسان امکانپذیر است.

سوم: خواست امت و انتخاب آن در مسائلی که به امور و زندگی خصوصی دنیوی آنان مربوط می‌شود و نیز در اجرای خصوصاتی که باید در ولی امر و فرمانروای اسلامی وجود داشته باشد.

چهارم: نهایت درجه تلاش در شناخت واقع و مصلحت و رسیدن بدان و نیز اشراف فرمانروای اسلامی بر فرآیند قانونگذاری دستگاههایی که از سوی او برای این کار موظف و یا از جانب مردم انتخاب شده‌اند.

این امور چهارگانه، ضمانتهای اجرایی را تشکیل می‌دهد تا قانونگذاری در زمینه پیش گفته از یک سو با حکم شرعی همخوانی داشته باشد و از سویی دیگر باحق و عدالت و مصالح والا.

مقام اجرایی

اجرا و عملی کردن احکام شرعی که در اصل شریعت ثابت شده، یا اجرای قوانین و برنامه‌هایی که ولی امر مسلمانان و دستگانهایی که مسئولیت ساماندهی زندگی انسان‌ها را برحسب مقتضیات شرایط و نیازهای جدید انسانی و اجتماعی بر عهده دارند آن‌ها را وضع می‌کنند، نیز از اموری است که به حاکم اسلامی واگذار شده است، چرا که ولایت همگانی او آن را ایجاب می‌کند، هر چند که مفهوم فقهی و اسلامی «ولایت» بسیار گسترده‌تر از اجرای احکام شرعی است، به گونه‌ای که هر سه قوه [= مجریه، مقننه و قضائیه] را در بر می‌گیرد و معنای آن مساوی با حکومت است.

همچنین، می‌توانیم این مفهوم گسترده را از نصوصی به دست آوریم که بر وجوب بیعت با امام دلالت دارد و بیعت به معنای پیمان بستن و ملتزم شدن به طاعت و فرمانبرداری از امام است: «هر که بمیرد و با کسی بیعت نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».^۱ «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».^۲

نیز این گستردگی معنای ولایت را می‌توان از نصوصی به دست آورد که به طور کلی حکومت را به سه دسته واگذار می‌کند: پیامبران، الهیون و دانشمندان. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَتُورٌ يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِبَلَدَيْنِ هَادُوا
وَأَلْبَابِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتَخْفُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...﴾^۳؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...». واژه حکم در این آیه به معنای اجرای شریعت است و دلیل آن این سخن خداوند است:

﴿... بِمَا اسْتَخْفُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...﴾

۱. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفة الامام.

۳. مائده / ۴۴.

و نیز به قرینه احکام اجرایی که در سیاق این آیه آمده است. بنابراین، پیامبر، الهی و دانشمند، اگر چه سرپرست، ناظر و گواه حکم شرعی و الهی است، لیکن در عین حال، مسؤول اجرا و پیاده کردن این حکم نیز می باشد:

﴿...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱؛ «... و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند».

﴿...فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲؛ «... آنان خود ستمگرانند...».

﴿...فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳؛ «... آنان خود نافرمانند...».

رمز سپرده شدن اجرای احکام شرعی به گروههای سه گانه آن است که آخرین آیین الهی نباید به صورت مفاهیم و عقاید محض یا مزده و هشدارهای باقی بماند که رفتار انسان را تعیین می کند و یا به شکل اندرزها و رهنمودهایی برای مردم بر جای ماند که پای بندی بدان، تنها از طریق رشد انگیزه های درونی انجام شود بلکه علاوه بر آن، باید مکانیسمی برای اجرا و عملی کردن این آیین در جامعه انسانی وجود داشته باشد و این مکانیسم را از راههای زیر می توان به وجود آورد:

۱- واگذار کردن اجرای احکام دینی به فرمانروای اسلامی.

۲- وجوب فرمانبری ملت در محدوده دینی از فرمانروای اسلامی. چرا که امام علی علیه السلام فرمود: «در نافرمانی آفریدگار نباید از آفریده اطاعت کرد».^۴

نیز در محدوده مصالح عالی اسلامی برای جامعه باید از حاکم اسلامی اطاعت کرد. ۳- واجب بودن نظارت شرعی بر پیامبر، امام و مجتهد، یعنی کسی که آگاه به احکام دینی است.

۴- واجب بودن نظارت همگانی بر امت تا ضمانتی باشد برای بیرون رفتن فرمانروا از خط کلی حرکت اسلامی.

بنابراین، سلطه فرمانروای اسلامی و فرمانبری از وی، دو عنصر بنیادین در تحقق یافتن این هدف مکتبی به شمار می روند.

از آن جا که اسلام به این بُعد اهمیتی ویژه می دهد، می بینیم که بر عنصر فرمانبری

۱ . مائده / ۴۴.

۲ . مائده / ۴۵.

۳ . مائده / ۴۷.

۴ . نهج البلاغه، قصار الحکم، ۱۶۵ و ۶۹۱.

تأکید فراوان می‌کند، تا آن جا که آن را به اصل ایمان به خدا و شالوده شریعت پیوند می‌دهد و این که سرپیچی از آن به نفاق و کفر منجر می‌شود. این دو عنصر در تحقق وحدت اجتماعی در میان جامعه نقشی سترگ دارند، زیرا که نه برای دیدگاه‌های فردی درباره اجرای احکام زمینه‌ای باقی می‌ماند و نه برای تعدد صدور حکم و اختلاف آن. با آنچه گفته شد، می‌توانیم اهمیت وحدت امامت و رهبری را در جامعه اسلامی توجیه کنیم.

مقام قضایی

منظور از مقام قضایی، برخورداری از قدرت و صلاحیت برای پایان دادن خصومتها و درگیریهای حقوقی میان افراد جامعه است. چرا که مردم در سایه نظام اسلامی ممکن است بر سر برخی از حقوق و مطالبات با یکدیگر به اختلاف دچار شوند. این اختلاف یا بر اثر آگاه نبودن از واقعیت است، به گونه‌ای که هر کدام از آنان خود را حق به جانب می‌دانند، یا از روی عمد و نادیده گرفتن واقعیت است، زیرا از هوس پیروی می‌کنند و تحت تأثیر خواسته‌ها و شهوت‌ها قرار می‌گیرند، یا از شریعت و احکام شرعی سرپیچی می‌کنند و یا بر جان، مال، حرمت و حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و این امر، به تشخیص حق، پایان دادن خصومتها، تعیین مجازات بازدارنده و اقدامهایی که مانع از این تجاوز شود، نیاز دارد و وظیفه مقام قضایی نیز همین کار است.

مقام قضایی نیز به فرمانروای اسلامی که واجد شرایط باشد نظیر پیامبر، یا امام و یا مجتهد یعنی کارشناس احکام دینی که عادل و آگاه باشد، واگذار شده است. نصوص قرآنی مطلب یاد شده را ثابت می‌کند. خداوند فرموده است:

﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا فِيهَا شَجَرِ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم

فرود آورند».

باید بدانیم که قضاوت در این جا به معنای تشخیص حکم واقعی الهی نیست که پیامبر، یا امام و یا مجتهد، حکم واقعی و حقیقی خدا را بیان کند بلکه قضاوت در این جا به معنای به کار بردن معیارهای شرعی است برای کشف حقیقت و تشخیص آن و آنگاه اجرای حکم شرعی بر حسب این کشف. گاه بر اثر ناقص بودن ابزار اثبات یا نبود این ابزار، حکم قاضی با واقعیت تطبیق نمی‌کند و لذا پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من تنها با ابزارهای گواهی و سوگند در میان شما داوری می‌کنم». ^۱ گواه نیز گاهی برخلاف واقع گواهی می‌دهد، چنان که سوگند، گاهی سوگند دروغ است. لیک با وجود این، براساس آن، خصومت فیصله می‌یابد و هر کدام از طرفین دعوا موظف است که داوری را بپذیرد و بدان پای‌بند باشد تا اختلاف و مشکل از میان برداشته شود.

با آنچه گفته آمد، می‌بینیم که حکومت اسلامی، مقامات و صلاحیتها به طور اساسی در «فرمانروای اسلامی» متمرکز می‌شود. اما امت، اگر چه وظیفه دارند که فرمانروا را شناسایی و آنگاه بر وی نظارت کنند که از مسیر کلی اسلام خارج نشود و رفتار او با حکومت اسلامی همخوانی داشته باشد، لیکن با وجود این، موظفند که در حدود حکم شرعی و مادام که این فرمانروا از موازین شرعی دست نکشیده است، از وی اطاعت کنند.

رکن دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی انتخاب فرمانروا

بیشتر که درباره ساختار حکومت اسلامی سخن می‌گفتیم، دانستیم که رویکرد کلی در ادیان الهی به طور عام و در دین اسلام به طور خاص آن است که مقامهای حکومتی و اختیارات در فرمانروای اسلامی متمرکز شود. چنانچه به این موضوع، آنچه را که به

۱. از ابو عبدالله رضی الله عنه نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تنها با ابزار گواهیها و سوگندها در میان شما داوری می‌کنم. برخی از شما در اقامه دلیل خود از برخی دیگر زرنگ‌تر است. بنابراین، هر کس که من چیزی از دارایی برادرش را برای او ببرم، همانا پاره‌ای از آتش را برای او بریده‌ام». (کافی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱).

زودی در باره وظایف فرمانروای اسلامی و مسئولیتهای بزرگ فرمانروا و حکومت اسلامی بیان خواهیم کرد بیفزاییم، به ضرورت وضع ضمانتهای اجرایی در حکومت و حاکم اسلامی توسط دین اسلام پی خواهیم برد، تا سلامت حرکت در حکومت اسلامی تضمین شود.

مهمترین ضمانتهایی که برای این منظور وضع شده، ویژگیها و خصوصیات فرمانروای اسلامی است، به گونه‌ای که این ویژگیها، «انسان شایسته‌ای» را مجسم می‌سازد که از برترین ویژگیهای علمی، اخلاقی، روانی و خصوصیات شخصی برخوردار است و از همه مردم برتر و یا از برترینها در این موضوعات می‌باشد. او پیشوا و مقتدایی است که دیگران در رفتار و کردار به او اقتدا می‌کنند و به همین دلیل، شایسته بر دوش گرفتن مسئولیت امامت و رهبری را دارد و عنوان امام و رهبر بر او تطبیق می‌شود. ویژگیهای فرمانروای اسلامی را از آیات قرآنی که درباره‌گزینهش پیامبران، فرستادگان و امامان از میان مردم سخن گفته و آنان را با بهترین ویژگیها توصیف کرده، می‌توان فهمید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛ «به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست». افزون بر این سخنان خداوند، آیاتی هستند که آنان را به عنوان رهبر و مقتدایی توصیف کرده‌اند که دیگران به آنان اقتدا می‌کنند:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمْ آقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۲؛ «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست».

همچنین، آیه امامت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که از شایستگی آن حضرت برای این مقام سخن می‌گوید و این که او پس از آزوده شدن با کلمات و به انجام رساندن آن‌ها این شایستگی را پیدا کرد:

۱. آل عمران/ ۳۳ - ۳۴.

۲. انعام/ ۹۰.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد». اینها افزون بر آیاتی است که بر جانشینی و وراثت صالحان برای زمین تصریح کرده است.

فرمانروایی یا امامت

فرمانروایی یا امامت، بعد دوم در حرکت پیامبر ﷺ را تشکیل می‌دهد که در اصطلاح قانونی جدید از آن به مقام اجرایی تعبیر می‌کنند.

خلاصه این بُعد آن است که پیامبر، باید سرپرست، مدیر و فرمانروا باشد، تا شریعت و حکومت اسلامی را پیاده کند. چرا که آخرین آیین الهی، تنها با این هدف نازل شده است که به مورد اجرا گذاشته شود، نه این که به صورت مفاهیم الهی محض باقی بماند، یا مژده و بیم‌دانی باشد که رفتار انسانی را محدود سازد و با اندرزها و رهنمودهایی باشد که پای بندی بدان، از طریق انگیزه‌های ذاتی در مردم انجام شود. می‌بینیم که دین و احکام آن در صحنه عمل و اجرا با مشکلات بسیاری رو به روست که مهمترین آن‌ها، مشکل اختلاف و پراکندگی دیدگاهها در شیوه پیاده کردن این احکام و شکل اعمال و اجرای آن است، چه، در بسیاری از اوقات می‌بینیم که احکام و قوانین و چگونگی اجرای آن، از شخص اجرا کننده و به کار گیرنده آن اثر می‌پذیرد، زیرا که ممکن است وی در اجرای احکام راه افراط در پیش گیرد و از جاده حق و عدالت بیرون رود و نیز ممکن است وی در اجرای احکام راه افراط در پیش گیرد و از جاده حق و عدالت بیرون رود و نیز ممکن است مصادیق و جایگاههای احکام بر وی مشتبه شود و لذا در هنگام اجرای حکم، دیدگاه حاکمی پیاده شود که خطا کار قاصر یا مقصر است و خطایش عمدی باشد یا غیر عمدی. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَشْتَخَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ^۱؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲؛ «و در حقیقت»، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سختگیری در ویژگیهای رهبری

قرآن کریم مفهوم «انسان صالح» را به سان عنوانی کلی و نامشخص که دستخوش اظهار نظرها یا جعل کارها قرار گیرد، رها نکرده است بلکه ادیان الهی کوشیده‌اند که این انسان را مشخص سازند: یا با تعیین نام و شخص از سوی خداوند، چنان که در پیامبران، اوصیا و امامان علیهم‌السلام این گونه‌اند یا با تعیین ویژگیهای عمومی و دقیق که مردم بتوانند از طریق آن وی را تشخیص دهند. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَتُورٌ يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ آسَلَمُوا لِلدِّينِ لَدَيْنَ هَادُوا وَآلرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتَخْفُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...﴾^۳؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

«پیامبر» با فرمان الهی مشخص می‌شود، زیرا خدا پیامبر را برمی‌گزیند و انتخاب می‌کند و همچنین «الهیون» که اوصیای پیامبران هستند از سوی خدا تعیین می‌شوند. این دو گروه در بالاترین درجه عدالت قرار دارند که در «دانش کلام» واژه «عصمت» را بر آن

۱. نور/۵۵.

۲. انبیاء/۱۰۵.

۳. مائده/۴۴.

به کار می‌برند و از این جا می‌توانیم انتظار داشته باشیم و حتی تأکید کنیم که این دو گروه شریعت را به طور کامل پیاده خواهند کرد.

اما در غیبت پیامبران و اوصیای آنان، نوبت به «دانشمندان» می‌رسد، دانشمندی که می‌توان آنان را از طریق ویژگیهای دقیق و راههای درست اثباتی که شریعت آن را وضع کرده است، شناخت. این ویژگیها تضمین می‌کند که اجرای شریعت، با امانت و دقیق و نیز توأم با حق و عدالت باشد و این فرمانبرویان در دام هوس، خواسته‌ها و منافع شخصی نیفتند یا به خطا و اشتباه دچار نگردند، چه، به زودی خواهیم دید که این ویژگیها، به طور دقیق، با هدف حکومت و با مسؤولیتهای سترگ و مهم فرمانروا همخوانی خواهند داشت.

پیشتر به برخی از نشانه‌های این ویژگیها پی بردیم و اینک می‌خواهیم آن‌ها را با اندکی از توضیح بیان کنیم.

ویژگیهای فرمانروا

ویژگیهای کلی فرمانروا را به طور اجمال می‌توان نام برد و آن‌ها ویژگیهایی هستند که می‌توان از آیات قرآنی و روایات نبوی استنباط کرد:

۱- آگاهی به دین و شریعت

از خصوصیات فرمانروا در حکومت دینی آن است که وی به اسلام، شریعت اسلامی، احکام و رویکردهای کلی آن آگاه باشد تا بتواند با تکیه به دلیل شرعی، فرمانهای خود درباره امور مردم را صادر کند و به همین سبب، اسلام شرط دانسته که باید حاکم اسلامی - در صورتی که پیامبر و وصی او نباشد - از درجه بالای علمی و تخصص برخوردار باشد و از این درجه به «اجتهاد» تعبیر می‌شود، تا این شایستگی را به وی بدهد که بتواند احکام شرعی مورد نیاز را استنباط کند، احکامی که وضع آن‌ها به وی واگذار شده و ابلاغ، آموزش و اجرای اسلام بدان نیاز دارد.

مجتهد همان کسی است که قرآن کریم از آن به «اهل الذکر» تعبیر کرده و مشخص فرموده است که مردم هنگام شک و تردید [در احکام شرعی] به آنان رجوع کنند:

﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّخْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «... پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید».

همچنین، مقصود از عبارت: «الاحبار» در آیه زیر نیز همان اهل ذکر [و صاحب نظران و متخصصان علوم دینی] است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا
وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَخْفُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ
وَأَخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
التَّكَافُرُونَ﴾^۲؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که
تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون
و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».
منظور از «حبر» همان دانشمند دینی است. خداوند پس از پیامبران و الهیون، مقام
داوری بر طبق تورات را به دانشمندان واگذار کرده است.

از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است: «دانشمندان وارثان پیامبرانند و این بدان سبب
است که پیامبران نه در همی به ارث بر جای نهاده اند و نه دیناری و تنها احادیث خود را به
ارث نهاده اند. پس هر که چیزی از این احادیث را فرا گیرد، بهره فراوانی برده است».^۳
نیز امام علی عليه السلام از آن حضرت روایت کرده است که گفت: «پروردگارا، به جانشینانم
رحم کن - این سخن را سه بار تکرار کرد - پرسیدند: ای رسول خدا جانشینان تو کیانند؟
فرمود: کسانی که از حدیث و سنت پیروی می کنند و سپس آن را به امتم آموزش
می دهند».^۴

در حدیثی دیگر از امام رضا عليه السلام و از پدران آن حضرت نقل شده است: «... آنان که
پس از من می آیند و احادیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم آموزش
می دهند».^۵

۱. نحل/۴۳.

۲. مائده/۴۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.

۴. صدوق، الامالی، ص ۲۴۷، ح ۲۶۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۹، ابواب صفات القاضی، ب ۸، ح ۵۳.

۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷، ح ۹۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۹۲، ابواب صفات القاضی، ب ۸، ح ۵۳.

این روایات و امثال آن می‌گوید: عالمان وارثان انبیا و جانشینان پیامبر ﷺ می‌باشند و تردیدی وجود ندارد که یکی از برجسته‌ترین وظایف انبیا و فرستادگان الهی، حکومت است، چرا که خداوند فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند...».

این آیه در سیاق سخن درباره حکومت اسلامی آمده است. پس باید جانشینان پیامبران از عالمان باشند و عالمان نیز از نقش و مقام حکومت در جامعه مکتبی برخوردار باشند.

روشنتر از این آیه، روایتی است که از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عالمان فرمانروایان مردمند»^۲. نیز امام حسن علیه السلام از پدرش نقل کرده است: «...اجرای امور و احکام در دست دانشمندان الهی و امانتداران حلال و حرام او هستند»^۳.

از این متون استفاده می‌شود که عالمان، حق ولایت دارند، زیرا عبارتهایی چون «فرمانروایان»، «مجاری امور» و «امینان» این مطلب را به اثبات می‌رساند، چرا که این عناوین، تنها بر فرمانروا صدق می‌کند و یا از برجسته‌ترین نمادهای فرمانروا به شمار می‌رود.

همچنین، در توقیع معروف، از امام حجت (عج) آمده است: «...در رویدادهای جاری به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا...»^۴ از مقایسه حجیت امام علیه السلام با حجیت روایان حدیث در این متن، استفاده می‌شود که فقیهان ولایت دارند، زیرا روشن است که حجیت امام علیه السلام در سطح حکومت و ولایت است، پس حجیت روایان حدیث نیز ولایت [= فرمانروایی] را در بر می‌گیرد. بهترین روایتی که بر ولایت دانشمند فقیه دلالت دارد، صحیح زراره از ابوجعفر

۱. نساء/۶۴.

ح ۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۰/۵۵۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵ ح ۱۶.

۴. اکمال الدین و تمام النعمة، ص ۴/۴۸۴. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱،

ح ۹.

باقر علیه السلام است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ آن حضرت فرمود: ولایت از همه آن‌ها برتر است، زیرا کلید آن‌ها می‌باشد و فرمانرواست که [مردم را] به سوی آن‌ها رهنمونی می‌کند...»^۱. از این سخن امام علیه السلام: «فرمانرواست که به سوی آن‌ها رهنمونی می‌کند» آشکارا به دست می‌آید که او در مقام تشخیص و تعیین فرمانروای اسلامی است و این پس از زمانی است که فضیلت ولایت [= فرمانروایی] را بیان و تعریف می‌کند و می‌گوید: «ولایت کلید آن‌هاست» و این عنوان در شخص «فقیه» نمودار است، زیرا او همان عالم و دانشوری است که مردم را به سوی این ارکان هدایت و دلالت می‌کند.^۲

۲- عدالت

مقصود از عدالت آن است که انسان در رفتار و حرکت خویش، انسانی باشد که درست در جاده شریعت حرکت کند. فقیهان عدالت را معمولاً چنین تعریف می‌کنند: «عدالت، ملکه و حالت روحی و روانی استواری است که انسان را قادر می‌سازد، همواره خود را در برابر فشارهای درونی و برونی - نظیر فشار خشم، خواستن و ترسیدن - نگهدارد و بر خویشتن مسلط باشد».

عدالت، کمال ایمان است و نیز عدالت، تقوا و پایداری است که قرآن کریم فراوان از این دو سخن می‌گوید و خداوند به پیامبر خود و مؤمنان فرمان داده است که به آن‌ها

۱. محاسن البرقی، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲. بعید است که ظاهر عبارت: «...فرمانرواست که به سوی آن‌ها رهنمونی می‌کند» برای بیان مسؤلیت فرمانروا باشد، وگرنه باید عبارت به شیوه دیگری می‌آمد. چنان‌که در قرآن کریم آمده است: ﴿الَّذِينَ
ان مَنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ آقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالتَّقْوَىٰ وَنَهَوْا عَنِ التَّمَكُّرِ وَبَدَعِ غَائِبَةٍ
الَّذِينَ ﴿حج/ ۴۱﴾ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات
می‌دهند و به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن
خداست». در این صورت، عبارت می‌بایست چنین می‌بود: «فرمانروا بر پا دارنده آن‌هاست» یا به
شیوه‌ای دیگر. ظاهر متن [روایت] نشان می‌دهد که درصدد بیان آن است که فرمانروا راهنمای حکم
شرعی است و گویی امام علیه السلام می‌گوید: فرمانروا همان کسی است که این ارکان را می‌شناسد یا آن‌ها را
می‌داند یا به سوی آن‌ها رهنمونی می‌کند. برای توضیح بیشتر در استدلال علمی بر این روایت، به
کتاب ما به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق» ص ۱۰۰ رجوع کنید.

پایبند باشند و به وسیله تقواست که رفتار او را هماهنگ و همساز با احکام شرعی می‌سازد چه در واجبات و چه در محرمات.

عدالت همچون سایر خصلتهای روانی، درجاتی دارد و لذا فرمانروا باید از آن چنان درجه عالی عدالت برخوردار باشد که با عظمت مسؤولیتی که بر دوش گرفته همخوانی داشته باشد.

از جمله نصوص قرآنی که به ضرورت پایبندی فرمانروا به عدالت در حکومت اشاره می‌کند، این سخن خداوند است :

﴿فَاسْتَفِمْ كَمَا أُمِرْتُمْ وَمِنْ تَابِ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱؛ «پس همان گونه

که دستور یافته‌ای ایستادگی کن...».

از جمله روایتی که درباره شرط تقوا و عدالت در فرمانروا رسیده، روایتی است که از امام ابو جعفر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «رهبری تنها برای کسی شایسته است که سه خصلت در او باشد: تقوایی که وی را از نافرمانیهای خداوند باز دارد، بردباری که به وسیله آن خشم خود را کنترل کند و فرمانروایی نیکو بر کسانی که تحت فرمانروایی او هستند تا آن جا که به سان پدر مهربان برای آنان باشد»^۲.

همچنین، از امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام روانه شدن او به سوی شام برای پیکار با معاویه، روایت شده است: «... ملت نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می‌یابد. هان بدانید، ملت بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می‌رسد...»^۳

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هرگاه عالم را دوستدار دنیا دیدید، بر دین خود وی را متهم کنید، زیرا که هر کس چیزی را دوست بدارد، از همان محبوب خود پاسداری می‌کند»^۴.

این روایت اگر چه درباره عالم فقیه وارد شده است، لیکن می‌توان شرط عدالت در فرمانروا [= حاکم اسلامی] را از آن بهره جست، به این دلیل که گفتیم، ولایت در

۱. هود / ۱۱۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۸؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۰، ح ۱.

۳. الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ح ۳۶.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۷.

حکومت، تنها برای فقیه و عالم به احکام شریعت است. و مقصود از «فقیه» و «عالم» در این جا، عنوان کسی است که شایستگی برای حکومت دارد.

امام سجاد علیه السلام بر راههای اثبات و ضرورت وجود درجه بالای عدالت در حاکم، سخت تأکید می‌کند و این کار را از طریق زیر نظر گرفتن تمامی ابعاد رفتار و کردار او انجام می‌دهد تا از عدالت، تقوا و پایداری وی در جاده شریعت اطمینان یابد و لذا می‌فرماید: «... چنانچه او را [= فرمانروا را] دریافتید که از مال حرام پرهیز می‌کند، پس اندکی درنگ کنید و این رفتار وی شما را فریب ندهد. چرا که خواسته‌های مردم گوناگونند و لذا چه بسیارند افرادی که از مال حرام، هر چند زیاد باشد، خودداری می‌کنند، ولی خود را بر انجام کار بسیار زشت [دیگر] وا می‌دارند و از این طریق مرتکب حرام می‌شوند. هرگاه دریافتید که و از این کار زشت نیز خودداری می‌کند، درنگ کنید و این شما را فریب ندهد، تا این که بنگرید، استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیارند افرادی که همه این کارهای زشت را رها می‌سازند و به خرد استوار رجوع نمی‌کنند و لذا آنچه را با نابخردی خود خراب می‌کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می‌پردازند.

اگر خرد او را استوار یافتید، باز هم درنگ کنید و این نیز فریبتان ندهد! تا این که بنگرید، آیا وی با هوس خویش علیه خرد خود همراهی می‌کند یا با خرد خویش علیه هوس خود؟ و نیز محبت او به ریاستهای ناروا یا تمایل نداشتن او به این ریاستها چگونه است؟ چه، در میان مردم کسی هست که دنیا و آخرت را از دست می‌دهد. دنیا را برای دنیا رها می‌کند و می‌بیند که لذت ریاست ناروا از لذت اموال و نعمت‌های مباح و روا بیشتر است. بنابراین، همه آن‌ها را رها می‌کند و به جستجوی ریاست می‌پردازد، تا آن جا که وقتی به وی می‌گویند: از خدا پروا کن، قدرت و ریاست به گناه وادارش می‌کند و در این صورت، آتش دوزخ او را بسنده خواهد بود و چه بد بستری است! او کور کورانه عمل می‌کند و نخستین باطل، وی را به دورترین نقطه زیان می‌افکند و پس از آن که در صدد چیزی برمی‌آید که توان آن را ندارد، خداوند او را مهلت می‌دهد که بیشتر ستم کند، چرا که وی حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌سازد و چون به ریاستی دست یابد که موجب بدبختی او شده، از این که دین خویش را از دست داده است، هیچ باکی ندارد. اینان همان کسانی هستند که خداوند آنان را مورد خشم قرار داده، لعنتشان کرده و

عذابی خوار کننده برایشان مهیا نموده است.

لیک انسان، انسان کامل و انسان خوب کسی است که هوس خویش را پیرو فرمان خدا قرار دهد و نیروهایش را در راه خشنودی خداوند هزینه کند. خواری در راه حق را از عزت در راه باطل به عزت همیشگی نزدیک تر ببیند و بداند که سختیهای اندکی را که تحمل می‌کند، وی را به نعمت‌های همیشگی در خانه‌ای می‌کشانند که هرگز نعمت‌هایش تمام نشود و بسیاری از شادمانیهایی که وی در پیروی از هوس خویش بدان می‌رسد، او را به سوی عذابی خواهد برد که هرگز قطع نشود و پایان نپذیرد. این گونه انسانی، انسان کامل و نیکوست.

پس به او چنگ در زنید و به سنت وی اقتدا کنید و به پروردگارتان توسل جوید که هیچ دعایی را ردّ و هیچ خواسته‌ای را ناامید نمی‌کند.^۱

امت اسلامی در زمینه تشخیص ویژگیهای پیش گفته برای فرمانروا نقش سترگی دارند و این کار را از این طریق انجام دهند که تشخیص آن را به خبرگان، متخصصان و افراد شایسته‌ای واگذار کنند که آنان را برای این وظیفه انتخاب می‌کنند.

۳- لیاقت و آگاهی سیاسی

فرمانروای اسلامی باید نسبت به اوضاع اجتماعی حاکم، شرایط سیاسی، اولویتهای مصالح و منافع، ناسازگاری این منافع با یکدیگر و ردّ و بدل کردن آن‌ها، آگاهی لازم را داشته باشد و نیز بتواند امور مهم و اهم را از مهم تشخیص دهد و امور مردم را به گونه‌ای اداره کند که مصالح و منافع آنان را تأمین و تبهکاریها و زیانهای احتمالی را دفع کند.

این شرط را می‌توان از لا به لای آیات کریمه‌ای فهمید که پیامبران را به برخورداری از رشد و خرد و حکمت توصیف می‌کند و همچنین شرط شیفته بودن به مصالح مسلمانان و اوضاع حیاتی آنان و نیز رایزنی با آنان در امور اجتماعی ایشان را از سخنان خداوند به دست می‌آوریم. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲؛ «به طور قطع برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در

رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنین دلسوز مهربان است». **﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتُلُوا مِنَ حَوْلِكَ...﴾**^۱؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

از جمله روایاتی که بر اثبات شرط «لیاقت» در حکومت دلالت می‌کند، روایتی است از امام ابو جعفر علیه السلام که فرمود: «امامت، تنها برای کسی صلاحیت دارد که دارای سه خصلت باشد [و از آن جمله] نیکو حکومت کردن بر کسانی که حکومت او را پذیرفته‌اند...»^۲ چرا که خداوند از این لیاقت و آگاهی به نیکو حکومت کردن تعبیر کرده است.

نیز از امام علی علیه السلام روایت شده است: «ای مردم، سزاوارترین مردم به این امر [= حکومت] نیرومندترین آنها بر آن است...»^۳.

مقصود از «امر» در این جا خلافت و حکومت است و مقصود از «نیرومندترین» کسی است که در آگاهی و لیاقت مورد نیاز برای اداره مردم بر طبق شریعت و تأمین مصالح و دفع زیان از آنان از همه برتر باشد.

همچنین است، روایاتی که در شرط «اعلمیت» وارد شده‌اند.

در صحیحۀ عیص بن قاسم از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «...به خویشتن خویش بنگرید. سوگند به خدا، کسی که گله گوسفندی دارد و در این گله چوپانی. چنانچه مردی را بیابد که از این چوپان به گوسفندان او داناتر باشد، این چوپان را بیرون می‌راند و آن مرد را که از این چوپان به گوسفندان او داناتر است می‌آورد...»^۴

نظیر این روایت است سخن امیرمؤمنان علیه السلام: «دومین شرط امام آن است که به حلال و حرام خدا و انواع احکام و امر و نهی او از مردم داناتر باشد... بنابراین، مردم به او نیاز

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۸؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵، ح ۱۰.

۳. نهج البلاغه، ص ۳۲۹، خ ۱۷۳.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱، ح ۶۷.

داشته باشند و او از آنان بی نیاز باشد»^۱.

از ظاهر این دو روایت و امثال آن‌ها بر می‌آید که اعلمیت در این جا معنایی فراگیر دارد که افزون بر آگاهی به احکام شریعت، آگاهی و مهارت در چگونگی اداره امور مردم و جامعه را نیز دربر می‌گیرد. همچنین، می‌توانیم این شرط را از روایاتی به دست آوریم که در شرط «عقل» و نقش آن در حکومت و حاکم وارد شده است، نظیر روایت امام سجاده علیه السلام که پیشتر بیان شد که آن حضرت فرمود: «... درنگ کنید و این رفتار او شما را فریب ندهد تا این که بنگرید استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیاریند افرادی که همه این کارهای زشت را رها می‌سازند و به خرد استوار رجوع نمی‌کنند و لذا آنچه را با نابخردی خود خراب می‌کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می‌پردازند...»^۲، چه، عقل یا خرد در این جا و در بسیاری از روایات به اندیشه نیک و اداره امور جامعه نفیس می‌شود،^۳ نه عقل محض که در برابر دیوانگی به کار می‌رود، چرا که وجود این عقل در این موقعیت بدیهی است و نیاز به گفتن ندارد.

نیز همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «چنانچه خوبی وضعیت مردی به شما رسید، به خوبی خرد او بنگرید که او در برابر خرد خویش پاداش داده می‌شود»^۴.

از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است: «خداوند در روز رستاخیز از بندگان خود به اندازه خردی که به آنان داده است، خرده‌گیری می‌کند»^۵.

ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «خرد راهنمای مؤمن است»^۶.

ابوالحسن، امام رضا علیه السلام فرمود: «دینداری که خرد ندارد، مورد توجه قرار نگیرد»^۷.

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۵، ح ۳۲. به نقل از تفسیر نعمانی.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. ر.ک: میزان الحکمه، ماده «عقل» تا به متونی که نشانگر این مطلب است بیشتر آشنا شوید از قبیل: لا عقل کالتدبیر؛ هیچ خردی همانند اندیشیدن نیست.

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶۱۲؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۹/۱۲.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۷. در حدیثی دیگر از امام علی علیه السلام نقل شده است: «خداوند تبارک و تعالی از مردم به اندازه خردی که به آنان

داده است، حساب می‌کشد»؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲، به نقل از معانی الاخبار.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۲۷، ح ۳۲.

۷. همان.

۴- کمال شخصیت انسانی

از دیدگاه قرآن شرط است که فرمانروا از لحاظ ویژگیهای اجتماعی نیز شخصیت کاملی باشد نظیر این که در جامعه منفور نباشد. همچنین شرط است که مرد، آزاد و حلال‌زاده باشد و نیز در ویژگیهای روحی و روانی خود کامل باشد. به عنوان نمونه، شجاع، شکیبا و با مردم خوش برخورد باشد. از این رو، قرآن کریم از اخلاق پیامبر ﷺ ستایش کرده و فرموده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱؛ «و راستی که تو را خوبی والاست».

دهها آیه و روایت وجود دارد که بر حقیقت یاد شده تأکید می‌کند، زیرا پیامبر ﷺ را با اوصاف پسندیده توصیف و صفات نکوهیده همچون جادوگری و بزدلی را از او نفی می‌کند و نیز بیان می‌دارد که اخلاق، رفتار و ویژگیهای رهبر در فرمانبری مردم از وی اثر فزاینده‌ای دارد، امری که به موفقیت او در انجام وظیفه، اداره جامعه انسانی و تحقق یافتن وحدت مطلوب این جامعه منجر خواهد شد. آیه‌ای که از همه بیشتر این حقیقت را ثابت می‌کند، این سخن خداوند است:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ بُنِتَ لَهُمْ وَيُؤَكِّنَتُ فَنَّا غَلِيظٌ أَلْقَبُ لَانْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾^۲؛ «پس

به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر شد] شدی و اگر تند و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...».

۵- مشورت

از ویژگیهای ارزنده‌ای که باید فرمانروا از آن برخوردار باشد، آن است که در کارهایش با دیگران به مشورت بپردازد، چه در تشخیص موضوعات و شرایط سیاسی و کاویدن آن و چه در تصمیم‌گیریهای سیاسی و اجتماعی. آیات قرآن بر موضوع رایزنی با مردم تصریح کرده است:

﴿...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۳؛ «...و در

کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۲. قلم / ۴.

۳. آل عمران / ۱۵۹.

کنندگان را دوست دارد».

نیز این سخن خداوند :

﴿...وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾^۱؛ «... و کارشان در میانشان مشورت است...». از سیاق این آیه استفاده می شود که از ویژگیهای مؤمنان آن است که امورشان از طریق مشورت و رایزنی اداره شود.

رکن سوم: نقش امت در حکومت

نقش امت در حکومت را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

اول: انتخاب و تشخیص رهبری اسلامی و فرمانروای اسلامی در دوران غیبت. در دوران نبوت و امامت آشکار، تعیین فرمانروای اسلامی از سوی خداوند انجام می شود، چه در دوران غیبت، رهبری اسلامی همان «مرجع تقلید» است که با عنوان و ویژگیهای کلی از سوی خداوند تعیین می شود. امامان اهل بیت علیهم السلام این رهبری را معرفی کرده اند. لیکن کاری که امت انجام می دهند آن است که این رهبری را تشخیص می دهند و آن ویژگیهای کلی را بر فرد و مصداق خارجی آن تطبیق می کنند.^۲

دوم: انتخاب اداره مدنی برای جامعه اسلامی. چرا که در حرکت اجتماعی دو بعد به چشم می خورد:

الف - یک بُعد به تطبیق احکام اسلامی بر حرکت امت و جامعه و رسیدن آن به درجه کمال مربوط می شود و این کار از طریق غنی کردن این بعد با قوانین و مقرراتی صورت می گیرد که ولی امر - چنان که پیشتر بیان کردیم - آن را انجام می دهد.

ب - بعد دیگر به اداره امور دنیوی ویژه ای مربوط می شود که با امور زندگی مردم پیوند دارد و در این امور، حق انتخاب با خود مردم است و آن ها همان عرصه های مجاز بودن به معنای فراگیر آن است که موارد: «استحباب، کراهت و مباح» را در بر می گیرد. این عرصه برای خود انسان رها شده، تا آنچه را که در خور اوست، برگزیند.

۱. شوری / ۳۸.

۲. نقش امت را در این باره، در کتاب خود به نام «الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق»، ص ۱۷۲، بررسی کرده ایم.

گاه این مجاز بودن به ساماندهی اجتماعی نیاز دارد، تا از ناسازی خواسته‌ها با یکدیگر جلوگیری کند یا منافع و خواسته‌های همه را برآورده سازد و در این جا اداره این ساماندهی به خود مردم واگذار می‌شود تا خواسته‌ها و مصالح خود را تأمین کنند و تجربه‌های شخصی خود را به کار گیرند.

از آن جا که مدیریت برای هر فردی امکان‌پذیر نیست، می‌توان گروهی را انتخاب کرد تا این مدیریت و ساماندهی را - در صورتی که گروهی باشد - انجام دهند. از این گروه در اصطلاحات قانونی، به هیئت دولت، یا شورای شهر تعبیر می‌کنند. البته، این نامگذاری به نحوه مدیریت و مسئولیتها بستگی دارد. پیشتر، هنگامی که درباره صلاحیت ولی امر [= فرمانروای اسلامی] در بعد قانونگذاری سخن می‌گفتیم، به نقش ساماندهی و مدیریت اشاره کردیم.

مشروعیت این مدیریت، یا با تأیید کلی و امضای ولی امر مسلمانان تحقق پیدا می‌کند و یا از طریق انتخاب اکثریت، زیرا این انتخاب موجب می‌شود که رأی و دیدگاه مسلمانان جامعه عمل بپوشد و در این صورت، رعایت اتحاد مسلمانان واجب است و نباید از این اتحاد خارج شد. همان‌گونه که نصوص معتبر بر این موضوع دلالت دارد و از آن جمله سخن پیامبر ﷺ در خطبه حجة الوداع است: «... سه چیز است که قلب انسان مسلمان از آن خالی نیست: اخلاص عمل برای خدا، اندرز به رهبران مسلمانان و پیوستن به اتحاد آنان...».

سوم: ارائه مشورت به رهبری اسلامی. این مشورت هم برای رهبری اسلامی مصلحت است و هم برای امت. و در این جا تفاوتی نمی‌کند که به منظور شناخت واقع، نیاز به این مشورت باشد، همان‌گونه که این وضعیت در رهبری غیر معصوم وجود دارد و این رهبری به مشورت نیاز دارد، یا این که برای شناخت واقع نیازی به این مشورت نباشد، چنان که در رهبری معصوم، این‌گونه است، زیرا این رهبری از واقع آگاهی دارد. این مصلحت مشترک از جانب رهبری در این تجسم می‌یابد که مشورت سبب استحکام و استواری رابطه موجود میان رهبری و مردم می‌شود. همان‌گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می‌کند:

﴿ قِيمًا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْقَلَبَ لَانْفَعُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاصْفَعْ عَنْهُمْ

وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَشَاوِرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۱؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد». بنابراین، پیامبر ﷺ اگر چه به مشورت نیاز ندارد، زیرا موضع درست را می شناسد، لیکن مشورت در استواری رابطه و پیوند روانی و معنوی میان امت و رهبری، اثری سترگ دارد.

همچنین، مصلحت مشورت از سوی امت در این تجسم می یابد که تربیت آنان به گونه ای باشد که مسؤولیت را بپذیرند، در مسائل خود شرکت کنند، به واقع نزدیک شوند و برای شناخت حقیقت و موضع درست بکوشند.

در صورتی که رهبری معصوم نباشد، مشورت با امت، نقش حقیقی در رسیدن به حقیقت و موضع درست دارد و لذا نصوص دینی یعنی قرآن کریم در این آیه: «...وکارشان مشورت در میانشان است...»^۲ و نیز نصوص رسیده از پیامبر ﷺ بر اهمیت نقش مشورت و رایزنی در زندگی فردی و اجتماعی انسان تأکید کرده است. این موضوع را در کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظرية والتطبيق» بررسی کرده ایم. همچنین در بحث «نظام روابط اجتماعی» با خواست خداوند بدان اشاره خواهیم کرد. چهارم: نظارت توده مردم بر درستکاری و به خوبی اجرا شدن اقدامهای رهبری یا اداره منتخب. این نظارت دو بعد دارد:

۱- نظارت بر این که آیا رهبر یا اداره مورد انتخاب، ویژگیهای مطلوب خود نظیر دانش، تقوا و مدیریت خوب را حفظ کرده است یا خیر؟ و نیز رفتار رهبری تا چه اندازه با این ویژگیها هماهنگی دارد؟

۲- نظارت امت بر حسن اجرای احکام کلی و روشن شرعی و هماهنگی رهبری با این احکام و نیز هماهنگی او با آنچه مردم می خواهند و تحقق بخشیدن خواسته ها و منافع آنان در دوران مدیریت. دلایل فراوانی بر این نقش ویژه امت رسیده است که پیشتر در ضمن روایات امر به معروف و نهی از منکر بدان اشاره کردیم. نیز امام حسین ع از

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۲. شوری / ۳۸.

جد خود رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «... هر که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، پیمان او را می‌شکند، با سنت رسول خدا ﷺ می‌ستیزد و در حق بندگان خدا مرتکب گناه می‌شود و ستم می‌کند، پس علیه او کاری انجام ندهد و سخنی نگوید، بر خداوند سزاوار است که وی را به سرنوشت همان ستمگر گرفتار سازد».^۱

امت می‌توانند این نظارت را به طور مستقیم انجام دهند، یا از طریق نهادهای قانونگذاری و یا توسط نهادهای مردمی نظیر مطبوعات و گروه‌ها و امثال آن‌ها که به مردم این آزادی را می‌دهد، دیدگاهها و نقطه نظرهای خود را بیان کنند.

پنجم: متعهد بودن به خیرخواهی، یاری دادن، پشتیبانی، اخلاص در کار و اطاعت رهبری:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام‌تر است».

همچنین، روایاتی که درباره واجب بودن بیعت و شناخت امام وارد شده است: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».^۳ «کسی که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^۴ یا روایاتی که درباره اندرز و خیرخواهی برای رهبران مسلمانان وارد شده است نظیر روایت پیش گفته و معتبر که در خطبه حجة الوداع پیامبر ﷺ آمده است: «سه چیز است که دل انسان مسلمان از آن‌ها دریغ نمی‌ورزد: خالصانه کار کردن برای خدا، اندرز دادن به پیشوایان

۱. مقتل الحسین علیه السلام ص ۱۸۴، به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴، باختلافی اندک.

۲. نساء/ ۵۹.

۳. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفة الامام.

۴. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی

انسان محور فرایند تغییر

چنان که در جستارهای پیشین گفتیم، اسلام به درونمایه عقلی، علمی، معنوی و اخلاقی انسان در فرایند تغییر در جامعه، اهمیتی ویژه می‌دهد، به گونه‌ای که او را در این فرایند، محور می‌داند و تمامی اوضاع دیگر اجتماعی از این جنبه اثر می‌پذیرد. چرا که فرایند تغییر از انسان آغاز می‌شود.

البته، برخلاف نظریه مارکسیستی که نقش اساسی در فرایند تغییر را به ابزار تولید و پیشرفت آن می‌دهد و یا نظریات دیگری که نقش بنیادین در تغییر و دگرگونی اجتماعی را به طبیعت می‌دهد، به گونه‌ای که انسان از طریق زندگی که طبیعت بر شخصیت او تحمیل می‌کند، خصوصیات شخصی خود را به دست می‌آورد. همان گونه که «داروین» بر همین نظریه است.

در نظریه نازیسم، نژاد نقش اصلی و ویژه را در تغییر و تحول اجتماعی بازی می‌کند. یا در نظریه «فروید» گزینه جنسی نقش بنیادین را در تحولات اجتماعی ایفا می‌کند یا دیگر گرایش نظیر گزینه مالکیت یا قدرت.

نظریه اسلامی تمامی این نظریه‌ها را که عامل اثرگذار در تغییر اجتماعی را تنها به یک عامل منحصر می‌کند، مردود می‌داند.

درست است که برخی از این عوامل در تحول و تغییر، تأثیر مثبت یا منفی دارد. لیکن نقش آن فرعی و در ارتباط با محور بنیادین یعنی درونمایه معنوی و اخلاقی انسان است و به اندازه اثری که عوامل یاد شده بر درونمایه انسان می‌گذارد، جامعه از آن اثر می‌پذیرد و لذا اثر این عوامل بر درونمایه انسان و رابطه او قطعی و سرنوشت ساز نخواهد بود.

این نقش بنیادینی که قرآن کریم به انسان می‌دهد، با چهار نقطه مرکزی در اندیشه اسلامی پیرامون انسان هماهنگی دارد:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱ و ۲.

۱- انسان بر تمامی آفریدگان برتری دارد، زیرا که خداوند روح خود را در او دمیده و اراده، اختیار، عقل و توان تکامل یافتن در حرکت به سوی خدا را به وی بخشیده است.
۲- محتوای درونی یا بعد معنوی و روانی، مهمترین عنصر در سرنوشت و زندگی ابدی انسان است که زندگی دنیا در برابر آن بازی و سرگرمی به شمار می‌رود:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيهَ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ﴾^۱؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن‌ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

﴿وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنِّ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند».

۳- خدای سبحان زمین و آنچه را در آن است برای انسان آفرید تا از آن بهره‌گیرد و آسمانها و زمین را برای او آفرید تا وی را بیازماید و اراده‌اش را امتحان کند که آیا راه حق و درست را بر می‌گزیند یا راه باطل و گمراهی را و در طی این آزمایش است که انسان تکامل پیدا می‌کند. مجموعه آیات تسخیر و آزمایش در قرآن کریم، این موضوع را ثابت می‌کند.

۴- انسان جانشین خدا در زمین است و زمانی شایستگی این مقام را پیدا کرد که خداوند نام‌ها را به وی آموخت و توان و شایستگی فرایند جانشینی را به وی داد و به همین سبب، او می‌تواند با فرمان خداوند، زمین را زیر سیطره خود درآورد و همچنین باید در زمین به اقدامهایی دست یازد که مسؤولیت جانشینی آن را ایجاب می‌کند.

اول، تغییر پایه یا تغییر حکومت؟

در صورتی که پایه فرایند تغییر [اجتماعی]، انسان باشد، این پرسش مطرح می شود که فرایند تغییر انسانی از کجا آغاز می شود؟ از فرد یا جامعه؟ حکومت در این فرایند چه نقشی دارد؟

از لابه لای نظریه اسلامی بر می آید که فرایند تغییر از افراد آغاز می شود و هدف والای این فرایند، همان فرد است. این مطلب را می توان از طریق رجوع به عملکرد پیامبران به ویژه عملکرد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در انجام این فرایند به دست آورد. چرا که آنان از افراد آغاز می کردند و به تدریج پیش می رفتند تا این که فرایند تغییر تمامت جامعه انسانی و حکومتی را که به اداره امور جامعه می پردازد، در بر می گرفت. پیامبران هرگز برای تغییر تمامی جامعه، در آغاز، برای به دست گرفتن حکومت برنامه ریزی نمی کردند. آنچه این حقیقت را تأیید می کند آن است که انسان در جهان واپسین در برابر اعمال خود مسئولیت دارد و چنانچه در برابر دیگران مسئولیت داشته باشد، این مسئولیت او در حدود تکالیفی است که به سبب هدایت و ارشاد دیگران برعهده او نهاده شده است و حتی رسول و پیامبر نیز تنها در حد ابلاغ و رساندن پیام الهی مسئولیت دارد [نه بیشتر].

﴿قُلْ أَغْنَىٰ اللَّهُ أَتْبَعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۱؛ «بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم؟ با این که او پروردگار هر چیزی است و هیچ کس جز بر زیان خود [گناهی] انجام نمی دهد. و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد، آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به آنچه اختلاف می کردید آگاه خواهد کرد.»

لیکن در این جا این پرسش باقی می ماند: آیا در این صورت، تشکیل حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب سطح بالایی از تغییر افراد است؟ بدین معنا که تغییر و دگرگونی افراد در جامعه، هنگامی که به مرحله بالایی می رسد، به صورت تغییر حکومت در جامعه بازتاب پیدا می کند، یا این که از دیدگاه اسلامی، حکومت در روند تغییر نقشی

ژرف تر و مهم تر دارد؟

نقش حکومت اثر گذاری است نه اثر پذیری

اسلام در برابر حکومت دو نوع اندیشه را مطرح می کند:

نخست: رابطه طبیعی و سالم میان حکومت و امت. در این نوع رابطه، حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب وضعیت اجتماعی نیست. همان گونه که نظریه دموکراسی یا سوسیالیستی نیز چنین است، زیرا حکومت در دموکراسی، بیانگر حالت بازتاب خواسته اکثریت مردم است که از اصل «آزادی فردی» سرچشمه می گیرد و در سوسیالیسم، بیانگر حالت بازتاب منافع و خواست طبقه کارگر و نیز بیانگر تحول و پیشرفت ابزار تولید می باشد.

اما از دیدگاه اسلامی - همان گونه که تجربه اجتماعی و تاریخی و نیز نصوص اسلامی یعنی قرآن کریم و سنت نبوی بر آن تأکید می کند - حکومت در اثرگذاری بر پایگاه اجتماعی و توجیه آن، نقشی ارزنده و فعال دارد و به زودی این موضوع را ملاحظه خواهیم کرد.

به علاوه، نمی توان حالت انسانی را از حکومت جدا کرد، چرا که حکومت، با قطع نظر از موقعیت دینی آن، نیز به نحوی بیانگر محصول طبیعی و تکوینی حالت انسانی است. لیک در عین حال، بر این حالت انسانی اثر می گذارد و به همین دلیل، قرآن کریم، اهمیت ویژه ای به حکومت داده است و این اهمیت را می توان از طریق نقاط زیر مشاهده کرد:

۱ - قرآن کریم می گوید: حکومت منحرف که به وسیله رهبران گمراه و ستمگران خودخواه تشکیل می شود، عامل به وجود آمدن پدیده انحراف در میان بسیاری از انسان های مستضعفی بوده است، زیرا اینان زیردستان این مستکبران بودند و از اقدامهای سرکوبگرانه آنان می ترسیدند.

این اقدامها هر چند اراده انسان و توان او در رویارویی [با ستمگران] را از میان نمی برد و وظیفه دینی و انسانی شخص را در پایداری کردن ساقط نمی کند، لیکن نقش بزرگی در وجود یا ادامه انحراف و پذیرفتن آن دارد.

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾^۱؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دید [که چگونه] برخی از آنان با برخی گفت و گو می‌کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند، می‌گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم. کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند، می‌گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید».

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحِيصٍ﴾^۲؛ «و همگی در برابر خدا ظاهر می‌شوند. پس ناتوانان به گردن‌کشان می‌گویند: ما پیروان شما بودیم. آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می‌کنید؟ می‌گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعاً شما را هدایت می‌کردیم، چه بیتابی کنیم، چه صبر نماییم برای ما یکسان است. ما را راه‌گریزی نیست».

۲- قرآن کریم در هدایت و اصلاح، یا در گمراهی و انحراف و فساد، نقش اساسی را به رهبری و حکومت می‌دهد. همان‌گونه که پیامبران به سبب این که نقش واقعی در تاریخ دارند، پیشوایان هدایت و اصلاح را عینیت می‌بخشند و برای تحقق یافتن حق و عدالت کار می‌کنند. اما جنایتکاران، مستکبران، ستمگران و شیاطین، سردمداران فساد و انحراف و گمراهی هستند.

از این رو، می‌بینیم که قرآن کریم به این حقیقت اشاره می‌کند که خدای سبحان در روز رستاخیز، مردم را با پیشوایانشان فرا خواهد خواند، زیرا آنان نمایندگان این مردم هستند. نه صرفاً از این جهت که این پیشوایان، وضعیت آن مردم را بازتاب می‌بخشند بلکه به این سبب که آنان راهبران این مردم بودند و رهنمودشان می‌کردند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾

وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ^۱؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْآثَارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾^۲؛ «و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد».

۳- قرآن کریم می‌گوید: هرگاه اراده الهی به ویران کردن کشور یا شهری از این زمین تعلق گیرد، این ویرانی توسط حکومت گمراه و تبه‌کاریهای او انجام می‌شود.

﴿وَإِذَا آرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۳؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد. پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم».

مسئولیت حکومت در برابر تکامل انسانی

دوم: رابطه قانونگذاری. این رابطه، همان رابطه میان حکومت و حالت انسانی است که با نوع اول رابطه، همخوانی دارد و از نقاط اصلی پیش‌گفته سرچشمه می‌گیرد. چرا که اسلام پس از آن که در قانونگذاری خود برای حکومت، حقیقت‌یاد شده را شرط دانست - به این دلیل که قانون باید با حقایق هستی و تاریخی و فطرت انسانی همخوانی داشته باشد - مسئولیت و وظیفه نظارت، تربیت، پرورش و تکامل امت را به فرمانروای اسلامی داد، تا آنان را به سوی اهداف والا و کمالات الهی سوق دهد.

از این رو، حکومت اسلامی باید راه و هدفش تحقق بخشیدن تکامل اسلامی و آرمانها و ارزشهای الهی در چهارچوب شریعت اسلامی باشد و فرمانروایی که حکومت را در دست می‌گیرد، همان «انسان صالح» است که با آسمان ارتباط دارد، یعنی پیامبران، الهیون و دانشمندان. تلکیف این فرمانروا برای رسیدن به هدف خود، آن است که رابطه و پیوند ژرف با امت داشته باشد.

۲. قصص / ۴۱.

۱. انبیاء / ۷۳.

۳. اسراء / ۱۶.

بدین ترتیب، نقش حکومت، متحول ساختن فرایند تغییر فردی است، تا با این تغییر به مرحله‌ای جدید برسد، یعنی به مرحله تغییر اجتماعی و نگهداری آن از پس رفت. همچنین، حکومت حلقه پیوست و ابزار ارتباط میان زمین و آسمان است یعنی میان انسان و خدا و به همین دلیل است که مسأله فرمانبرداری از فرمانروای اسلامی بیش از آن که با مسائل دیگر در رفتار انسان ارتباط داشته باشد، با ایمان ارتباط دارد.

تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی

نقش حکومت در تغییر اجتماعی را تجربه تاریخی در حرکت همگانی بشری و همچنین در حرکت پیامبر ﷺ تأیید می‌کند. چرا که پیامبر ﷺ تنها پس از زمانی توانست رسالت خویش را در جزیره عربی و سپس در نقاط مختلف جهان انتشار دهد که حکومت اسلامی تشکیل داد و برای شکستن بندها و زنجیرهایی که رژیمهای خودکامه بر دست و پای بشریت بسته بود، مبارزه کرد.

از این رو، پیامبر ﷺ توانست اسلام را منتشر کند و در طی ده سال پایه‌های آن را در تمامت جزیره العرب استوار سازد و این، پس از زمانی بود که آن حضرت حکومت اسلامی تشکیل داد. در حالی که می‌بینیم، اسلام در طول سیزده سال یعنی از آغاز بعثت پیامبر ﷺ تا هجرت در میان مجموعه مسلمانان محصور می‌ماند [و گسترش نمی‌یابد] به رغم این که پیامبر ﷺ برای مستحکم ساختن پایه‌های اسلام در مکه مکرمه، تلاشهای سترگی انجام داده بود.

همچنین، اگر به عملکرد پیامبران و ستمگرانی که دشمنان ایشان بودند نگاه کنیم، نقش حکومت در محکم کردن پایه‌های ایمان و اسلام در تاریخ را به خوبی ملاحظه می‌کنیم، چه، نقش حکومت در گسترش اسلام و ایمان آوردن مردم به آن را در طول تاریخ می‌بینیم و لذا آیین یهودیت و مسیحیت، تنها زمانی به صورت گسترده در جهان پراکنده شد که زمام حکومت را در دست گرفت.

سبب این گسترش آن بود که اگر چه اسلام همواره با سرشت انسانی سازگار است، لیکن ستمگران و مستکبران به انسان‌ها اجازه نمی‌دهند که بدان ایمان بیاورند و به همین دلیل، برپایی حکومت اسلامی و در هم شکستن موانع ستمگری و خودکامگی و

استکبار و از میان بردن زورگویان و بتها، موجب می شود که اسلام در زمین گسترش یابد و جلو اثرگذاری هوس بر انسان ها را بگیرد.

پیامد دادن نقش سترگ به حکومت

عواملی را که موجب شد، اسلام این نقش سترگ و ارزنده را در زندگی انسانی به حکومت دهد، می توان در نقاط زیر خلاصه کرد:

۱ - حکومت، مرکز اصلی در زندگی اجتماعی به شمار می رود که توان رهنمونی و ترسیم مسیر حرکت بشری را در اختیار دارد. چرا که چنانچه این حکومت، دادگر و شایسته باشد، بشریت را از گمراهی ننگه می دارد و چنانچه ستمگر و تبهکار باشد، به گمراهی بشریت می افزاید و یا او را گمراه می کند و این، معنای سخن امام علی علیه السلام است که می فرماید: «.. ملتی نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می یابد. هان بدانید، ملت بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می رسد».^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان ها جز به وسیله پیشوا اصلاح نمی شوند و زمین هم جز از این طریق اصلاح نمی گردد».^۲

۲ - برحسب آنچه ما می دانیم، انسان تنها موجودی است که بر سایر موجودات این برتری را دارد که می تواند با اراده و اختیار خویش متحول شود و به کمال برسد. چرا که به سوی کمال مطلق یعنی خداوند روی می آورد و این کار را از طریق پذیرش اخلاق خدای سبحان انجام می دهد. نیز انسان، تنها موجودی است که می تواند خود را از بندهای ماده و بردگی آن آزاد سازد و در مسیر خودش به سوی خدا به پله های کمال معنوی و روانی بالا رود. این انسان، تنها زمانی می تواند این مسیر پیشرفت را بپیماید که بندها و زنجیرهایی را که رژیمهای طاغوتی به دست و پای بشریت بسته است، بگسلد و حکومت شایسته برپا کند؛ حکومتی که به انسان اجازه دهد، با آزادی و احترام، آن گونه که خدا می خواهد، حرکت کند و اگر چنین حکومتی برپا نکند، به زودی به بیم و هراس و فشارهای روحی و روانی مخالف دچار خواهد شد که حکومتهای ستمگر از خود برجای می نهد. از این جا، به برتری «ولایت» بر سایر ارکان اسلامی پی می بریم که در آن

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ح ۳۶۰.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۲، ح ۲۳.

حدیث معتبر [و معروف] آمده است.

از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: ولایت برترین آن‌هاست، زیرا که کلید آن‌ها می‌باشد و فرمانروا است که [مردم را] به آن‌ها رهنمونی می‌کند».^۱

۳- حکومت از دیدگاه اسلام، با توجه به شرایطی که این دین در نظر گرفته است می‌تواند الگوی شایسته‌ای باشد برای این که بشریت به پیش رود و آن را برترین نمونه و برترین الگو برای خود قرار دهد. چرا که فرمانروا در اسلام، با توجه به ویژگی‌هایی که برای او در نظر گرفته شده نظیر عصمت یا عدالت در درجه والا، می‌تواند با رفتار و عملکردش که تجلی بخش اخلاق الهی است، انسانی باشد که راه درست را برای دیگران می‌گشاید و حتی راه راست حرکت بشری را در برابر مردم مجسم سازد و این، بعد دیگری است از رمز و راز شرط عصمت در پیامبران و امامان علیهم السلام با شرط عدالت بالا در ولی فقیه و نیز به همین دلیل است که شناخت فرمانروا [= امام] از ضروریات دین شمرده شده است، زیرا اوست که این نوع هدایت را عینیت می‌بخشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».^۲ امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به عثمان بن حنیف که کارگزارش در بصره بود، چنین می‌گوید: «...آگاه باش، هر پیروی را پیشوایی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌گیرد. آگاه باش، پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوراک خود به دو قرص نان رضایت داده است. آگاه باش، شما توانایی چنین کاری را ندارید. اما با پرهیزگاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید...»^۳

از امام رضا علیه السلام نقل شده است: «... امامت زمام دین، رشته مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. در حقیقت، امامت ریشه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است.

۱. محاسن البرقی، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفة الامام.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

توسط امام است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل می‌شود...»^۱.

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی

حکومت اسلامی، ویژگیها و خصوصیات بسیار و ارزنده‌ای دارد و در این بحث کوتاه به چهار ویژگی اشاره می‌کنیم:

۱- آرمانها و ارزشهای والا

آرمانها و ارزشها عالیترین هدف حکومت الهی و اسلامی را تشکیل می‌دهد - چنان که در گذشته به این موضوع اشاره کردیم - از این رو، حکومت اسلامی افزون بر بعد عقیدتی آن که بر ایمان به خدا و پرستش او متمرکز است، حکومت «آرمانها و ارزشها» است. چرا که حکومت اسلامی در حرکت خود، تنها به ساماندهی، ایجاد امنیت و آرامش، برآوردن نیازهای مادی انسان و جامعه نظیر خوردن، آشامیدن، مسکن، پوشاک، کار، روابط زناشویی در چهارچوب نظام خانواده، ایجاد فرصتهای آموزشی، تأمین بهداشت و ایجاد هماهنگی میان افراد و گروهها در فعالیت و کار، بسنده نمی‌کند بلکه از این امور فراتر رفته، به تحقق بخشیدن چیزی می‌پردازد که نمودار «هدف» قرآنی است و منظور ما از این هدف، تکامل یافتن و نزدیک شدن به آرمان برتر یعنی خداوند بلند مرتبه است و این امر، تنها از طریق ارزشها، آرمانها و حقایق انسانی تحقق می‌یابد که خاستگاههای اخلاقی و اهداف تکاملی این انسان را تجسم می‌بخشد. یا از طریق چیزی تحقق می‌یابد که قرآن کریم از آن به نام «حکمت» یاد کرده است و بدین سبب، آموزش حکمت از وظایف پیامبران است، همان گونه که آموزش کتاب و شریعت از وظایف آنان می‌باشد. تحقق بخشیدن ارزشها و آرمانها هدفی است که حکومت اسلامی برای عملی کردن آن با ابزار گوناگون شرعی سخت می‌کوشد و در صورتی که این ارزشها رعایت نشود، حکومت اسلامی نخواهد بود، هر چند این حکومت دستاوردهای مادی داشته باشد و هر چند که قدرت و نیرو و امکانات به دست آورد و یا مردم از آن پشتیبانی کنند. البته، منظور از این سخن، کوچک شمردن دستاوردهای مادی حکومت نیست بلکه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

منظور آن است که این دستاوردها در چهارچوب آرمانها و ارزشهای دینی باشد. همان گونه که این آرمانها و ارزشها - در عین حال - پایه و راه رسیدن به این دستاوردهای مادی را نیز تشکیل می دهد.

بیشتر هنگامی که دومین عنصر از عناصر وحدت اسلامی را بررسی کردیم، از طریق برخی از جزئیات، درباره آرمانها و ارزشهای یاد شده سخن گفتیم و می توان آن جزئیات را در زمینه حکومت نیز به کار زد و اینک به برخی از آن ها در این زمینه اشاره می کنیم:

الف - یگانه پرستی در حکومت

ایمان به خدای یگانه ای که پرستش بی چون و چرا از آن اوست، ایجاب می کند که در زمینه حکومت، باید حق حکومت، قانونگذاری و فرمانبری آفریدگان، تنها سزاوار خداوند باشد و باید انواع حکومت و سلطه خدانمایان دیگر را مردود دانست و نیز تمامی حقوق دیگر در قانونگذاری و فرمانبری ادامه همین حق است و این نخستین جزء دین و حتی شالوده سایر اجزای دین است. خداوند در این باره می فرماید:

﴿ يَا صَاحِبِي اسْجِنْ عَزَابًا مُتَّفَرِّقًا خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْخُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الْبَدِئُ الْقَيُّومُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۱؛ «ای دور فبق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ به جای او جز نام هایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

با این ایمان و پرستش خدا، اراده انسان در فعالیتهايش در اندرون جامعه از تمامی پرستشهای دیگر آزاد می شود و در برابر آن ها در آزادی دینی و حقیقی به سر می برد.

ب - تلاش برای تحقق یافتن کمالات الهی

از این رو، جامعه ای که حکومت الهی در آن فرمان می راند، باید به راه راست متعهد

باشد، راهی که در آن انسان و جامعه به سوی کمال مطلق و آرمان برتر یعنی خداوند حرکت می‌کند و بدین سبب، برای تحقق یافتن کمالات الهی نظیر عدالت، دانش، قدرت، نیرومندی، مهربانی، بخشش، دهش، نیکی و احسان می‌کوشد، به گونه‌ای که در کنار تکامل مادی، تکامل معنوی نیز هدف بنیادین حکومت است. خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَبِهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱؛ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن خداست».

از این آیه کریمه استفاده می‌شود که حکومت از نگاه اسلام، چیزی جز ابزاری برای تحقق بخشیدن اهداف دینی در تکامل انسان نیست و حکومت هدفی مستقل نمی‌باشد. از آن جا که درونمایه حقیقی رسالت الهی، اخلاق و کمالات الهی است، چنان که آیه یاد شده بدان اشاره می‌کند و همان گونه که حدیث معروف از رسول خدا ﷺ می‌گوید: «همانا برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم»^۲ پس حکومت اسلامی هم ناگزیر است که برای تحقق یافتن این کمالات تلاش کند.

ج- ارزش قایل شدن برای دنیا به اندازه خودش

همچنین، حکومت الهی نسبت به زندگی دنیوی اندیشه خالصی دارد و آن این است که این زندگی با همه خوشیها، زیورها، شهوت‌ها، خواسته‌ها و امکاناتی که دارد، نمودار وجود و حرکت انسان نیست و تنها مقدمه‌ای است برای جهان دیگری که تکامل حقیقی و مطلوب در آن تحقق پیدا می‌کند. وظیفه حکومت آن است که این اندیشه و این برداشت را در نظر انسان مجسم سازد، به گونه‌ای که احساس کند، این دنیا موقت و محدود است و او جانشین خداوند در آن است و وظیفه دارد که آن را آباد و حق و عدالت را برپا کند و به گونه‌ای به امور دنیا پردازد که فرایند جانشینی آن را ایجاب می‌کند، نه این که انسان به برده‌ای بی‌اختیار این دنیا بدل شود که هرگونه می‌خواهد بر رفتار و کردار این

۱. حج / ۴۱.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۱، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

برده حکومت می‌کند و او در زندگی، جز همین افق تنگ دنیا را نمی‌بیند. خداوند فرموده است:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ تَهْوٍ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيهَ مُصَفًّراً ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ﴾^۱؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن‌ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

د- اراده آزاد انسانی

حکومت الهی می‌کوشد، اراده انسان را در عرصه فعالیت‌های اجتماعی خود، به صورت اراده‌ای آزاد درآورد که به تقوای الهی، نظام عمومی و قوانین اسلامی پای‌بند باشد و این حکومت چنین عمل می‌کند:

اولاً: در راستای گسستن زنجیرهای درونی انسان همچون سرکشی شهوت‌ها، خواسته‌ها، تمایلها و هوسهایی که در اندرون انسان قرار دارد. قرآن کریم از این سرکشی به «هوس» تعبیر می‌کند. حکومت، این کار را از طریق پرورش و پاکیزه سازی انجام می‌دهد که با رهنمونی، ارشاد و اندرز نیکو بدان می‌پردازد و همچنین از طریق امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از پدیده‌ها و عواملی که موجب می‌شود انسان از پی این شهوت‌ها و غریزه‌های نفسانی برود.

ثانیاً: در راستای در هم شکستن زنجیرهای برونی نظیر وحشت و هراسی کار کند که ستمگران و فرمانروایان بیدادگر، یا افراد و گروههای فسادگر در زمین بر مردم تحمیل می‌کنند. از این رو، حکومت الهی به گسستن این زنجیرها و در هم شکستن این بتها می‌پردازد. تشریح جنگ، پیکار و واجب شدن جهاد اصغر بر مردم و نیز تشریح حدود

سخت شرعی از قبیل اعدام، قطع عضو و تبعید به همین دلیل بوده است. حکومت الهی در این عملکرد، می‌کوشد که اراده انسان را آزاد بار آورد [به گونه‌ای که] جز از خدا، شریعت، عقل، مصالح و اهداف پاک پیروی نکند، اهدافی که او را به کمال می‌رساند و در نتیجه، آنچه را که در آن صلاح او و صلاح جامعه او و کرامت و عزت او در دنیا و آخرت است، بر می‌گزیند. خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ أَمَّنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند».

﴿إِذْ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَتَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بَعْضٍ هُدًى مَتَّ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرَهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۲؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آن‌ها گناهی نداشتند] جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد و به طور قطع خداوند به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است».

﴿ثُمَّ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لِنُفْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَ مَا تُقْفَوْنَ أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱ «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲؛ «سزای کسانی که با [دوستان] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَعَثَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخِرَى فَقَاتِلُوا أَلْتِي تَبغى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۳؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

هـ- دانش و خرد

حکومت اسلامی برای محکم سازی دانش و خرد در حرکت و پیشرفت انسان می‌کوشد، زیرا دین اسلام بر این دو عامل ارزنده برای درک حقیقت و به دست آوردن آن و رهنمونی رفتار و تکامل راه تأکید کرده است. خداوند می‌فرماید:

۲. مائده/۳۳.

۱. احزاب/۶۰-۶۲.

۳. حجرات/۹.

﴿...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ﴾^۱؛ «... آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.»
﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۲؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.»

﴿...يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۳ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند...».
از این رو، اسلام یکی از شرایط فرمانروای اسلامی را این قرار داده است که دانشمند، متدین و آگاه به شرایط اجتماعی باشد و بتواند موضوعات احکام شرعی را تشخیص دهد و این مطلب را بیشتر دانستیم.
اسلام، آموزش قرآن و حکمت را از اهداف حکومت قرار داده و جستن دانش را بر هر مسلمانی واجب کرده است. همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است: «جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است»^۴.
اسلام بنیادهای آموزشی ایجاد کرده است نظیر مساجد، نماز جمعه، حوزه علمیه تا در دین و دانش پژوهش کنند. خداوند فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۵؛ «شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند - باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟».

شناخت خدا و رسول او؛ و امام یعنی ولی امر مسلمانان از شرایط پذیرفته شدن

۱. زمر/ ۹.

۲. اسراء/ ۳۶.

۳. مجادله/ ۱۱.

۴. مشکاة الانوار، ص ۲۳۶، ح ۶۷۵؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۰، ح ۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۴، ح ۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۷، کتاب العلم. ۵. توبه/ ۱۲۲.

اعمالی است که انسان آن‌ها را انجام می‌دهد. در روایت صحیح از زراره نقل شده که امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی شبهایش نماز گزارد و روزهایش را روزه بگیرد و تمامی دارایی‌اش را صدقه دهد و تمامی روزگارش را حج کند و ولایت ولی خدا را شناسد که او را دوست بدارد و تمامی کارهایش با رهنمونی او باشد، نه حق پاداش بر خداوند دارد و نه اهل ایمان محسوب می‌شود...»^۱.

نخستین اقدامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمینه ساماندهی و آگاهی بخشی امت انجام داد، اعزام مبلغان و فراخوانندگان به خدا بود که جانشان را در راه نشر دانش و تحصیل آن در معرض خطر جدی قرار می‌دادند.

و- عهد و پیمان

همچنین حکومت برحسب محتوای اجتماعی و انسانی که دارد، نوعی عهد و پیمان میان امت و فرمانروا و میان زمامدار و ملت است. قرارداد بیعت بیانگر همین پیمان بوده و مکتب اسلام آن را امری لازم دانسته است که با ایمان و عقیده پیوند دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و امام زمانش را شناسد در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^۲. یا می‌فرماید: «کسی که برعهده او بیعتی نباشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^۳.

ز- عدل و داد

یکی از آرمانها و ارزشها در حکومت اسلامی، برپایی حق و عدالت میان مردم است. از این رو، اجرای عدالت، یکی از مهمترین اهداف و وظایف حکومت است که مسؤولیت آن بر دوش او نهاده شده است. نیز از وظایف حکومت است که تمام انواع ظلم و ستم در همه زمینه‌ها را از میان برآورد، خواه در زمینه ستم انسان بر انسان دیگر یا ستم او بر طبیعت و محیط پیرامونش و یا ستم او بر خویشتن وی و حتی ستم او بر

۱. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۴۴۳، ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفة الامام.

۳. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

خداوند، از طریق شرک ورزیدن به او را که بزرگترین ستمهاست از میان ببرد. خداوند فرمود:

﴿...يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱؛ «...ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است».

همچنین، در عین ستیز با ستم، می‌کوشد که عدالت و نیکوکاری را در میان مردم رایج سازد و کارهای پسندیده، صلح و دوستی، رعایت حرمتها و کرامتهای انسانی و ایجاد تعادل در روابط اجتماعی و انسانی و طبیعت را میان آنان گسترش دهد تا به کمالات الهی برسد.

در این جا، مجموعه بزرگی از آیات کریمه وجود دارند که این ارزش و اصل اجتماعی را بررسی کرده است.^۲ در بحث پیشین، دانستیم که درونمایه حقیقی شریعت، حق و عدالت است.

ح - روح فداکاری

برای این که حکومت الهی بتواند این ارزشها و آرمانها را در جامعه انسانی تحقق بخشد، افزون بر تقویت اراده توسط شکیب ورزی و پایداری، در جهت بالا بردن روح فداکاری و شهادت طلبی در افراد جامعه انسانی کار می‌کند، زیرا بدون آن، انگیزه حرکت‌های اجتماعی، هوسهای شخصی یا گروهی و یا مصالح و منافع ویژه این فرد یا آن فرد و یا این گروه یا آن گروه خواهد بود.

قرآن کریم این موضوع را به گونه‌ای مطرح کرده است که پای‌بندی انسان به این فداکاریها را تضمین می‌کند. چراکه حقیقت نقش زندگی دنیوی و اخروی در زندگی انسان و رابطه میان این دو زندگی را توضیح می‌دهد و همچنین، بیان می‌کند که خداوند در عوض این فداکاریها، رنجها، محنتها و بذل و دهشهایی که انسان می‌کند، پاداش می‌دهد یا این که انسان این سختیها را در دنیا تحمل می‌کند، تا در آخرت پاداش گیرد.

۱. لقمان/۱۳.

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: بقره/۲۱۳؛ حدید/۲۵؛ مائده/۴۲؛ نحل/۹۰؛ نساء/۵۸؛ یونس/۴۷؛ نساء/۱۱۴، شورای/۴۱ - ۴۲.

زیرا که خداوند به زودی در رستاخیز چند برابر به انسان پاداش خواهد داد، یا هم در دنیا و هم در آخرت به وی پاداش خواهد داد.

در قرآن کریم از اصل «فداکاری» به اصل «جهاد در راه خدا» تعبیر شده است که هم جهاد اکبر را در بر می‌گیرد و هم جهاد اصغر را، زیرا که جهاد، تنها به معنای پیکار در راه خدا نیست بلکه پیکار یکی از اجزای جهاد است. شکیب ورزیدن در آزارها، بخشیدن در راه خدا و تحمل کردن دشواریها همگی از مصادیق جهاد است که انسان در راه خدا بدان دست می‌زند، خواه این جهاد مالی باشد یا بدنی و خواه معنوی باشد یا روحی. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمَ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * اتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتَاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ يَخْدُونَ لِلَّهِ وَإِشْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ «در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند می‌کشند و کشته می‌شوند. این به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. [آن مؤمنان] همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، باز دارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده».

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلًا...﴾^۲؛ «هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت...».

﴿مَثَلُ الَّذِي يُنْفِقْ أَمْوَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳؛ «مثل [صدقات] کسانی که اموال

۲. انعام/۱۶۰.

۱. توبه/۱۱۱-۱۱۲.

۳. بقره/۲۶۱.

خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر دانا است».

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّئُونَ مَوْطِنًا يَبْغِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛^۱ «مردم مدینه و بادیه نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند، مگر این که به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایند مگر این که به حساب آنان نوشته می‌شود، تا خداوند آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند پاداش دهد».

روشن است که این آرمانها و ارزشها با یکدیگر تداخل دارند و برخی از آنها برخی را کامل می‌کنند. همچنین، صدها آیه قرآنی هستند که می‌توان آرمانها و ارزشهای گوناگون را از لای آنها استنباط کرد، ارزشهایی که قرآن کریم آنها را هدف جامعه انسانی و حکومت الهی قرار داده است.

۲ - آیین الهی

قرآن کریم و دین اسلام، این آرمانها و هدفها را به صورت مفاهیم کلی محض رها نکرده که پیرو اجتهادها و تفسیرهای گوناگون باشد، یا انسان در راه رسیدن به آنها سرگردان بماند، بلکه مجموعه‌ای از احکام و قوانین جزئی را تشریح کرده است که چهارچوب حکومت و شیوه التزام بدان را تشکیل می‌دهد و خاستگاه این قوانین، همان

۱. توبه / ۱۲۰ - ۱۲۱.

آرمانها و ارزشهای پیش گفته است و حکومت می‌کوشد که در مسیر تکامل، به این ارزشها دست یابد. این مجموعه احکام و قوانین، همان چیزی است که ما عنوان «آیین الهی» را برای آن به کار می‌بریم. بدین ترتیب، شریعت و احکام شرعی، ویژگی و صفت پایدار حکومت الهی و بعدی دیگر از چهارچوب کلی آن به شمار می‌رود.

اهمیت این موضوع که حکومت الهی باید بر احکام شریعت الهی استوار باشد، از این اندیشه نشأت می‌گیرد که احکام شرعی، یک سری دستورات انضباطی و آمرانه محض نیست، بلکه احکامی است که کاملاً با حق و عدالت همخوانی دارد، یعنی با مصالح و مفاسد واقعی که زندگی انسان و مسیر تکامل او با این مصالح و مفاسد پیوند دارد و از طریق آن‌ها تعادل رفتاری انسان پاسداری می‌شود. از این رو، آنچه را شریعت فرمان داده یا مباح اعلان کرده از قبیل فرمان به عبادت، عدالت، نیکی کردن، پاک‌ی، تقوا و... با مصالح حقیقی و واقعی انسان در زندگی دنیوی و اخروی او پیوند دارد و آنچه را نهی کرده، نظیر ستمگری، تجاوز، زنا، دزدی، دروغگویی و امثال آن، با مفاسد واقعی موجود در این امور ارتباط دارد که به واپس‌گرایی حرکت انسان در زندگی دنیوی یا اخروی و یا هر دو منجر می‌شود.

نیاز به آیین الهی

در این جا که می‌خواهیم درباره «آیین الهی» سخن بگوییم، باید به یک نکته مهم اشاره کنیم و آن این است که این آیین الهی به موازات تکامل اندیشه و جامعه انسانی، مراحل از تکامل دینی را پشت سر نهاد، تا سرانجام به مرحله آخرین آیین الهی [یعنی اسلام] رسید، آیینی که از سوی خداوند بر پایه انعطاف پذیری وضع شد و به گونه‌ای که توان برجای ماندن، دوام و حل اختلافات را داشته باشد. چرا که اسلام، شریعتی است انعطاف‌پذیر و آسان که در بعد پایدار خود، نیازهای پایدار در زندگی و حرکت انسان را مورد توجه قرار می‌دهد و این نیازهای پایدار، با تغییر شرایط و اختلاف جوامع و زمانها تغییر نمی‌کند نظیر خوردن، آشامیدن، عبادت، روابط زناشویی و دیگر روابط انسانی.... شریعت اسلام برای این نیازمندیها، احکامی ثابت و تغییرناپذیر وضع کرده است. همچنین، این شریعت، در بعدی دیگر، مسائل تغییرپذیر در زندگی انسان را مورد

بررسی قرار داده است، مسائلی که نشانگر جنبه تحول و دگرگونی در شیوه‌های زندگی او، یا در ابزار معیشت و زندگی، یا شرایط این زندگی از قبیل توانمندی و ناتوانی و یا برخورداری و نیازمندی است. آن‌گاه، شریعت اسلام برای این نیازمندیها و مسائل تغییرپذیر، راه‌حلهایی وضع کرده و این کار را در ضمن قواعد کلی و احکام و قوانینی انجام داده که فرمانروای اسلامی در ضمن این متغیرها آن‌ها را صادر می‌کند.

وانگهی تشخیص میان نیازها و مسائل «پایدار» و «ناپایدار» و در ورای آن، تشخیص مصالح و مفاسد «پایدار» و «ناپایدار»، تنها از سوی خداوند امکانپذیر است، چرا که هدف شریعت، نزدیک شدن به آرمان برتر [= خداوند] و متصف شدن انسان به صفات الهی است و این نزدیک شدن به کمال الهی، غیب مطلق است که هیچ انسانی نمی‌تواند با تمامی ابعاد، حواس و تجارب خویش آن را درک کند و بشناسد بلکه ناگزیر خداوند او را بدان رهنمونی کند، زیرا که تنها خدا یا کسی که خدا دانش غیب را به او داده، از غیب آگاهی دارد.

همچنین، برخی از این مصالح و مفاسد با آینده دور انسان در دنیا یا با آینده دورتر او در آخرت پیوند دارد. در این صورت، بر فرض این که بپذیریم، دانش و شناخت و تجربه انسان، وی را قادر می‌سازد که از گذشته و حال خود آگاهی یابد، لیکن انسان هرگز قادر نخواهد بود که از آینده دنیوی خویش که بعدی دیگر در غیب است، آگاهی پیدا کند، تا چه رسد به این که از آینده اخروی خویش که غیب مطلق است، آگاهی یابد.

به علاوه، انسان از طریق تجربه قادر نیست که بر گذشته و حال خود، به اندازه‌ای تسلط و آگاهی پیدا کند که بتواند مصالح و مفاسد واقعی را مشخص سازد و این تشخیص او به گونه‌ای باشد که جای تردید و خطا یا جانبداری در آن نباشد. چرا که میان تجربه علمی و تجربه اجتماعی تفاوت وجود دارد و گواه آن هم واقعیت و وجدان است، زیرا که اگر تجربه‌های انسانی در گذشته را که دور از ادیان الهی بودند مطالعه و بررسی کنیم، در خواهیم یافت که این تجربه‌ها در رسیدن به حقیقت یا پذیرش آن، همواره به سر درگمی دچار می‌شده‌اند.

افزون بر آنچه گفته آمد، آخرین شریعت الهی [= اسلام] عناصری در خود دارد که بقا و دوام آن را تضمین می‌کند و از نابودی مطلق یا تحریف مطلق دورش می‌سازد و این

عناصر عبارتند از وجود قرآن کریم و سنت صحیح نبوی و نیز وجود اهل بیت علیهم السلام که نقش پاسداری از درونمایه قرآنی و سنت نبوی به آنان واگذار شده است. و همچنین وجود بنیادهای اسلامی و شعائر دینی و دیگر عناصری که در نگهداری شریعت، حفظ یکپارچگی امت و حل اختلاف سهم دارند.

بدین ترتیب، پی می‌بریم که نمی‌توان نظرگاهها، هوسها و منافع فردی را بر مسیر انسان و حکومت حاکم ساخت، خواه این هوسها و منافع از آن فرمانروا باشد یا از آن گروه فرمانبر و این گروه اکثریت باشد یا اقلیت، هیچ تفاوتی وجود ندارد. آری، مردم می‌توانند، چیزی را برگزینند که با شرایط و منافع آنان در بعد ناپایدار زندگی همخوانی داشته باشد، همان بعدی که خداوند امر آن را به فرمانروای صالح یا به مردم وا گذاشته است و این بعد، بخش گسترده‌ای می‌باشد که به انتخاب همگانی و تجربه انسانی بستگی دارد، زیرا با شرایط و شیوه‌های متغیر و ناپایدار پیوند دارد. البته انتخاب همه این شیوه‌ها باید در چهارچوب احکام پایدار الهی صورت گیرد.

تأکید قرآن بر شریعت

قرآن کریم به لزوم شریعت در حکومت ارزش فراوان قایل شده و درستی حکومت و توانمندی آن بر تحقق بخشیدن اهدافش را به شکل ویژه شریعت مرتبط دانسته است و بدون شریعت، سرنوشت حکومت، تبهکاری و ویرانی خواهد بود، چه، قرآن کریم، در برابر انسان دو راه قرار داده است:

- ۱- راه حکومت الهی و شرعی که نماینگر حق، هدایت و عدالت است.
- ۲- راه هوس که نمایانگر باطل، گمراهی، ستمگری و فساد در زمین است. خداوند چنین می‌فرماید:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الدِّينَ يَصْلَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱؛

«ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از

راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت».

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ أَحَقُّ أَهْوَاءِهِمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^۱؛ «و اگر حق از هوسهای آن‌ها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمانها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد. بلکه یادنامه‌شان را به آنان داده‌ایم، ولی آن‌ها از [پیروی] یادنامه خود رویگردانند».

﴿وَإِنَّا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَآخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾^۲؛ «و ما این کتاب [= قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آن‌هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست. آن‌گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد. و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره‌ای از گناهانشان برساند و در حقیقت، بسیاری از مردم نافرمانند».

۳- اهداف و مسؤلیتها

سومین خصوصیت حکومت اسلامی، اهدافی است که حکومت باید برای تحقق

۱. مؤمنون/۷۱.

۲. مائده/۴۸ - ۴۹.

یافتن آن‌ها بکوشد و نیز وظایف و مسؤولیتهایی است که باید آن‌ها را اجرا کند و به کار زند. این اهداف و مسؤولیتهای نمایانگر نقاط هدایت و توجیه حکومت و نشانه‌های رویکرد آن است.

ما در جستارهای پیش گفته، به این اهداف و مسؤولیتهای اشاره کردیم، لیکن به صورتی پراکنده و در این جا می‌کوشیم آن‌ها را در چند نکته خلاصه کنیم و به طور کوتاه بیان نماییم.

از آیات قرآنی به دست می‌آید که مسؤولیتهای فرمانروای الهی همان مسؤولیتهایی است که پیامبران و فرستادگان الهی بر دوش داشتند و قرآن کریم به آنها اشاره کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱؛ «پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند، زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.»

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

۱- رساندن پیام الهی

حکومت اسلامی مسؤولیتهای زیر را برعهده دارد:

فراخوانی به سوی خدا، زمینه‌سازی [پذیرش پیام الهی] برای بندگان خدا، رساندن جزئیات باور الهی و رهنمونی ربّانی [به انسان‌ها]، اقامه حجت بر مردم، برداشتن موانع روانی پذیرش دین از طریق حکمت و اندرز نیکو و یا به کار گرفتن نیرو برای درهم شکستن و از میان برداشتن موانعی که ستمگران و مستکبران آن‌ها را ایجاد می‌کنند، یا نافرمانان و منکران می‌سازند.

مجموعه بزرگی از آیات قرآنی به این موضوع اشاره می‌کند و این مجموعه افزون بر آیه سوره جمعه و امثال آن است که به سوی خدا فرا می‌خواند و ما پیشتر آن را بیان کردیم. خداوند فرموده است:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَاتِّبِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به حال راه یافتگان [نیز] داناتر است».

مجموعه آیات بلاغ:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۲؛ «همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند».

همچنین، مجموعه آیات امر به معروف و نهی از منکر، آیات برداشتن قید و بندها [=الاجلال والاصر] و دیگر آیاتی که پیشتر بیان شد.

۲- پرورش و پاکسازی

همان‌گونه که حکومت اسلامی مسئولیت پرورش و پاکسازی مردم، آماده کردن عوامل اثرگذار و زمینه‌سازی برای این پرورش و نگهداری آنان از عوامل زیانبخش و فاسدکننده جانها و روانهایشان را بر دوش دارد، در برابر نگهداری آنان از بیماریهای بزرگ روانی و تسلیم شدن به این بیماریها نیز مسئول است.

اسلام برای این فرایند روحی و روانی، شیوه پایداری را آماده کرده و این شیوه را از طریق شعایر اسلامی نظیر نماز، زکات، حج و روزه یا از طریق مبارزه با نفس به کار برده است. لیکن افزون بر آن، بر حکومت اسلامی لازم است که شیوه‌های متحرک و پویایی را وضع کند که با شرایط جدید یا عوامل منفی نوپیدا پیوند داشته باشد.

آیه سوره جمعه و آیات همانند آن بر این هدف و وظیفه حکومت دلالت دارد. همچنین، قرآن کریم این هدف و وظیفه را، هدف برخی عبارتهای مهم قرار داده است نظیر نماز که انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد:

﴿أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾^۱؛ آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا بدار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید».

همانند زکات:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲؛ «از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برای‌شان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست».

همانند مقتدای شایسته و اخلاق نیکو:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳؛ «...خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند». و موارد دیگر از این قبیل.

۳- آموزش مردم

فرمانروای اسلامی مسؤولیت دارد که شریعت الهی و سنتها و قوانین حاکم بر حرکات اجتماعی را و همچنین اخلاق الهی را به مردم آموزش دهد. افزون بر آن، باید علمی را که در آماده سازی نیرو، پیشرفت جامعه انسانی و نگهداری این جامعه از زیان و تبهکاری و ویرانی مادی و معنوی سهم دارد نیز آموزش دهد.

۲. توبه/۱۰۳.

۱. عنکبوت/۴۵.

۳. احزاب/۳۳.

۴- بر پایی عدل و دادگری

نیز فرمانروای الهی مسؤولیت دارد که حق و عدل و دادگری را در میان مردم برپا کند و این کار از طریق تطبیق احکام شرعیه‌ای انجام دهد که خداوند این احکام را برای برپایی حق و عدالت در میان مردم وضع کرده است. چرا که در گذشته بیان کردیم که اصل «حق و عدالت» اساس حکومت شرعی را تشکیل می‌دهد. حکومت اسلامی در آخرین دین، مسؤولیت اجرای این اصل را بر دوش دارد، چه، حکومت یک نهاد الهی است که از آن خواسته شده، وسیله و ضامن اجرای شریعت باشد و به شریعت و عمل به قوانین آن پای‌بندی نشان دهد، چه قوانین ثابت و چه قوانین متغیر که وابسته به ضوابط و شرایطی خاص است. نیز حکومت باید به اهداف دین و اصول و ارزشهای آن پای‌بند باشد. چرا که اگر چنین نباشد، هوسها و خواسته‌ها توجیه‌گر مسیر جامعه انسانی خواهد بود و یا این مسیر، به خطاها و سرگردانیها دچار خواهد شد که این وضعیت، به ستمگری و فساد عمدی یا غیر عمدی منجر می‌شود.

بیشتر بیان کردیم که عدالت و ستم در روابط اجتماعی، رابطه انسان با طبیعت و جهان هستی، رابطه انسان با خدا و رابطه انسان با انسان زمینه فراوانی دارد. در تمامی این رابطه‌ها، انسان در صورتی می‌تواند به این رابطه‌ها متعهد بماند که حکومت، اسلامی و الهی باشد. خداوند فرموده است:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنده‌ار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهد داشت».

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ...﴾^۲؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی...».

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَخْكُمُ بِهَا الَّذِينَ أَنْسَلَمُوا لِلدِّينِ هَادُوا﴾

وَأَلْرَبَّائِيُونَ وَالْأَخْيَارُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ...^۱؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و همچنین، الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

مصادقاتهای اجرای شریعت

اجرای احکام شرعی را افزون بر احکام شرعی ثابت، در ابعاد و مصادقاتهای زیر می‌توان دید:

نخست: تشخیص حدود و نشانه‌های رفتار انسانی در زمینه بخش ناپایدار زندگی مردم، به گونه‌ای که با احکام کلی شرعی پایدار و قواعد کلی که خداوند آن‌ها را به سان چهارچوبی برای این رفتار وضع کرده است، همخوانی داشته باشد. از این جا، تشریح قوانین و تعیین فرمانها و آموزشها به طور کلی از وظایف مهم فرمانروای اسلامی به شمار می‌رود و به همین دلیل است که فرمانبری از ولی امر با فرمانبری از خدای سبحان توأم شده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام‌تر است».

به دلیل این که پیامبر و همچنین ولی امر پس از او، همچون حاکم و فرمانروا می‌باشد، مسؤولیت وضع قوانین مربوط به رفتار انسان در زمینه‌های بخش پویا و ناپایدار زندگی او را بر دوش دارد و در این صورت، در این بخش ناپایدار، اطاعت از پیامبر و ولی امر واجب است، همان گونه که در بخش پایدار شریعت و قوانین، اطاعت از خداوند واجب

می‌باشد.

۲- تشخیص موضوعات احکام شرعی اولیه، یا ثانویه‌ای که شریعت آن‌ها را به عنوان راه حلّ شرعی برای حالت‌های استثنایی وضع کرده است نظیر حالت‌های: ناگزیر شدن به خوردن مردار، یا زیان همگانی و یا به خرج افتادن همگانی نیز تشخیص وجود توانایی بر پیکار که این توانایی از شرایط وجوب پیکار است و مواردی از این قبیل که حاکم مسؤولیت دارد، این حالت‌ها، یا تحقق یافتن این شرایط و موضوعات را مشخص کند.

۳- موارد تزامم اهمّ و مهمّ، هنگامی که واجبات با یکدیگر تزامم پیدا می‌کنند و شخص توان انجام همه آن‌ها را ندارد. یا محرمات با یکدیگر تزامم پیدا می‌کنند و شخص قادر نیست که همه آن‌ها را ترک کند. در این صورت، فرمانروا [=حاکم اسلامی] مسؤولیت دارد که اهمّ این واجبات و مُحَرّمات را مشخص کند و آن را در عرصه اجرا بر مهمّ مقدّم بدارد. بدون وجود این مرجع سیاسی و مسؤول اجرا، جامعه بر اثر فراوانی خواسته‌ها و اختلاف دیدگاه‌ها به هرج و مرج و نابسامانی دچار خواهد شد. از این رو، مسؤولیت در پیش گرفتن موضع قاطع به فرمانروا در حکومت الهی سپرده می‌شود. خداوند در این باره فرموده است:

﴿...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾^۱؛ «...پس هرگاه در امری

اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید...».

این ویژگی‌ها، وظایف و مسؤولیت‌ها در حکومت نیز بر خصوصیات تأکید می‌کند که باید در شخص حاکم وجود داشته باشد و ما پیشتر آن‌ها را بیان کردیم. زیرا از دیدگاه اسلامی، حکومت به طور کلی در شخص حاکم متمرکز است و به همین دلیل، پی می‌بریم که حاکم و فرمانروای اسلامی باید از لحاظ دانش، آگاهی و خصوصیات روحی و روانی و اخلاقی از همه مردم برتر باشد و در بالاترین درجه عدالت یا عصمت و نیز در عالی‌ترین سطح تجربه و مهارت قرار داشته باشد و باید از ابزار رایزنی و رسیدن به حقیقت برخوردار باشد.

۱. نساء/۵۹. مراد از «نزاع» در این آیه، نزاع افراد بر سر حقوق شخصی آنان نیست بلکه نزاع درباره جامعه و اداره شؤون اجتماعی آن و اختلاف نظر در مورد این اداره است.

فصل سوم

شیوه تحقق بخشیدن وحدت جامعه

قرآن کریم به تعیین پایه‌هایی که وحدت در اسلام بر آن‌ها استوار است و ایجاد بنیاد مادر که به این وظیفه می‌پردازد، بسنده نکرده است بلکه در کنار آن، شیوه‌ها و ابزاری را وضع کرده که برای تحقق بخشیدن این وحدت می‌توان آن‌ها را دنبال کرد.

در این زمینه باید به پاره‌ای از پایه‌ها و ارکانی اشاره کنیم که در فصل اول درباره آن‌ها سخن گفتیم. این پایه‌ها در بُعدی دیگر، ابزاری را تشکیل می‌دهد که آن‌ها نیز وحدت اسلامی را تحقق می‌بخشند. لیک این ابزارها، ابزارهای پیش‌گیری است که در جلوگیری از رخ نمودن اختلاف و درگیری می‌تواند نقش داشته باشد. به عنوان نمونه، باور به یگانگی خدا، تنها پرستش او، دانش، آرمان، آیین، امت یکپارچه و رهبری یگانه، همگی ابزارهایی هستند برای تحقق بخشیدن وحدت اجتماعی.

اما شیوه و ابزاری که در این فصل می‌خواهیم بدان اشاره کنیم، ابزار، قواعد، مقررات و شیوه‌های کاربردی است که اسلام پس از نمودار شدن اختلافات در جامعه انسانی، آن‌ها را برای حل این اختلافات، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی وضع کرده است.

پیشتر دانستیم که مردم [در آغاز] یک امت بودند. سپس بر اثر چیرگی هوس و ناسازی مصالح و منافع و خواسته‌های فردی، میان آنان اختلاف پیدا شد. آن‌گاه مرحله

دیگری آمد که اجتهادها و دیدگاههای نادرست در تفسیر دین موجب پیدایش ناسازگاری در میان مردم شد. در تمامی این مراحل، عامل اصلی به هم ریختن یگانگی مردم و کاشتن بذر اختلاف در میان آنان، هوس و سرکشی بوده است. اسلام برای تحقق یافتن یگانگی در میان فرزندان جامعه اسلامی، شیوه مکتبی و تکامل یافته‌ای را وضع کرده است که بر مجموعه‌ای از پایه‌ها و روشها در حلّ این حالتها تکیه دارد.

پایه‌های تحقیق بخشیدن وحدت

پایه‌های وحدت [جامعه اسلامی] را می‌توان به امور زیر خلاصه کرد:

- ۱- مخاطب قرار دادن فطرت و احساسات انسانی که در انسان وجود دارد. به این دلیل که فطرت عامل بنیادینی است که حرکت و فعالیت‌های انسان را در همه حالتها یکپارچه می‌سازد و در بحث مرحله وحدت فطری از این موضوع آگاه شدیم. از این رو، قرآن کریم و پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سخنانی که در این زمینه به کار برده، موضوع فطرت را به صورتی گسترده مورد توجه قرار داده است.
- ۲- مخاطب قرار دادن خرد انسانی. به این دلیل که خرد، نیروی ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت نهاده تا بر هوس سلطه یابد و حق را از باطل و نیز مصالح حقیقی و همیشگی انسان را از مصالح لحظه‌ای و فناپذیر او جدا سازد.
- ۳- تلاش برای شناخت واقع و حق و نیز برملا ساختن حقیقت در هنگامی که اشتباه، ابهام و اختلاف درباره آن پیش آید. چرا که واقع و حق یک چیز است و تعدد ندارد.
- ۴- خوش گمانی نسبت به دیگران در روابط اجتماعی.
- ۵- بسیج کردن و برانگیختن احساس مسؤولیت مشترک در زندگی اجتماعی و روح رعایت منافع و زیانهای گروهی در برابر تمایل انسان به احساسات خودخواهی، گوشه‌نشینی، تکروی و بی‌باکی.
- ۶- نیکی به دیگران و فداکردن امور کوچک و شخصی را برای مصلحت یکپارچگی و نیرومندی جامعه، به دست آوردن سود بزرگ در ایجاد روابط نیرومند اجتماعی و

گشودن در بازگشت به راه حق و صلاح و همدستی.

۷- به کار گرفتن نیرو در هنگام نیاز و این در مواردی است که حالتی همچون انکار حق، سرپیچی از حق، پافشاری بر سرکشی و ستمگری و تهدید منافع همگانی جامعه و امت پیش آید.

روشن است که این اصول و پایه‌ها از حقایق و عواملی سرچشمه می‌گیرد که بر وحدت و اختلاف اثر می‌گذارد و نیز از اصول و ارزشهای اخلاقی به شمار می‌رود که خداوند خواسته است، انسان از طریق آن به کمال برسد و اهداف او را در این زندگی تحقق بخشد.

ابزار تحقق یافتن وحدت

ابزارهای وحدت اجتماعی که می‌توان به برخی از آنها به تفصیل اشاره کرد^۱، از این قرار است:

نخست: دعوت با حکمت و اندرز نیکو

شیوه دعوت به سوی خدا و راه او با حکمت و اندرز نیکو، پیشاپیش ابزارهایی قرار دارد که شیوه اسلامی در تحقق بخشیدن وحدت، آن را به کار گرفته است. چرا که این ابزار بر پایه مخاطب قرار دادن فطرت انسانی و احساسات پاک انسان، چیره شدن خرد و منطق و اخلاق بر هوس و مسلط شدن مصلحت حقیقی و همیشگی و همگانی - که در مصالح جامعه و انسان در زندگی آینده و اخروی او تجسم می‌یابد - بر مصلحت آنی و فردی. خداوند می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر و او به [حال] راه یافتگان

۱. برای بیان این ابزارها، آنچه را که در کتاب خود به نام «الوحدة الإسلامية...» یاد کرده‌ایم، خلاصه نموده‌ایم.
۲. نحل/ ۱۲۵.

[نیز] داناتر است».

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا آتَىٰ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾^۱؛ «و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم میزند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است».

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْأَحْسَنَةُ وَلَا الْأَسْيَئَةُ إِذْ دَفَعَ بِأَيْدِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا آلَتُكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۲؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد».

دعوت چنانچه با حکمت و اندرز نیکو نباشد یا با شدت و خشونت باشد، مردم خشمگین و روی گردان می‌شوند، یا گناه را مایه عزت می‌دانند و به تعصب خودخواهی گرفتار می‌گردند و لذا به حق گوش فرا نمی‌دهند و راستی را نمی‌شناسند و از پیرامون دعوت کننده به حق پراکنده می‌شوند. چنان که قرآن کریم وقتی با رسول خدا ﷺ سخن می‌گوید، به این موضوع اشاره می‌کند:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنْ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْزَلْنَا مِنْ آتِنَا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...».

قرآن کریم در بیان جزئیات این حکمت و اندرز نیکو، نشانه‌های فراوانی را بر رسیده که به کاوش گسترده‌ای نیاز دارد. برخی از این جزئیات عبارتند از: سخن نیکو، شکیب ورزیدن بر آزارها، روی بر تافتن از نابخردان، حفظ رابطه و پیوند خویشاوندی، رعایت سطح مخاطبان، داد و بیداد نکردن، رساندن به گوشها و سرزنش منکران حق.

اگر سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام او را در جوامع آنان جستجو کنیم، در رفتار آنان جز دعوت باحکمت، اندرز نیکو، نرمخویی، مدارا و اخلاق والا نمی‌بینیم^۴ و رفتارشان

۱. اسراء/ ۵۳

۲. فصلت/ ۳۴

۳. آل عمران/ ۱۵۹

۴. از نمونه‌های زیبای رفتار اهل بیت علیهم السلام روایتی است که شیخ مفید درباره حادثه‌ای نقل کرده که برای امام کاظم علیهما السلام رخ داد: مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه، امام موسی کاظم علیهما السلام را آزار می‌داد و هرگاه وی را می‌دید، ناسزایش می‌گفت و به علی علیهما السلام دشنام می‌داد. پس برخی از اطرافیان آن امام، روزی به او گفتند: بگذار این گناهکار را بکشیم. امام علیهما السلام آنان را به سختی از این کار منع کرد و به ایشان

در این باره، می‌تواند الگو باشد.

دوم: سازش و کوششهای پسندیده

شیوه سازش و کوششهای پسندیده‌ای که ممکن است خردمندان، حکیمان و اخلاصمندان در راه تحقق یافتن همدلی و هماهنگی میان طرفهای اختلاف انجام دهند، از ابزارهای ارزنده‌ای است که اسلام برای حل اختلاف و ایجاد وحدت بر آن تأکید کرده است. چه، این کوششها می‌خواهد بر خرد تکیه کند، احساسات خشم و هوس را فرو نشاند و برای کنترل این احساسات از فشارهای ادبی، اخلاقی و روانی بهره‌گیرد و حقیقت و مصلحت طرفین نزاع را بشناسد.

قرآن کریم در چندین مورد بر این شیوه تأکید کرده و به عملی ساختن آن در سطوح

اجازه نداد و پرسید: یادگار خطاب کجاست؟ به او گفتند: وی در یکی از نواحی مدینه کشاورزی می‌کند. آن حضرت سوار شده به آن محل رفت و وی را در کشتزارش دید. پس با الاغ خود به کشتزار او در آمد. عمری فریاد زد: کشت ما را لگدمال مکن. آن امام علیه السلام با الاغ خویش از روی کشت حرکت می‌کرد تا به آن مرد رسید و از مرکب پیاده شد و در کنار او نشست و با چهره گشاده و لبخند به وی فرمود: برای این کشت خود چقدر هزینه کردی؟ عمری گفت: صد دینار. امام فرمود: چه مقدار امیدواری از این کشت به دست آوری؟ گفت: من غیب نمی‌دانم. فرمود: منظورم این بود که چه مقدار محصول امیدواری دستگیرت شود؟ گفت: امیدوارم دویست دینار عاید و نصیبم گردد. پس ابوالحسن علیه السلام کیسه‌ای را بیرون آورد که سیصد دینار داشت و به او مرحمت کرد و فرمود: این کیسه حاصلی است که باید از این زراعت به دست آوری و خداوند هم آنچه را از کشت خود امیدواری عنایت خواهد کرد. عمری شرم‌منده شد و ز جا برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از او خواست که از کرده زشت وی درگذرد. پس امام ابوالحسن علیه السلام لبخندی زد و تشریف برد. راوی گوید: چون عمری حضرت ابوالحسن علیه السلام را در مسجد دید، گفت: «خدا می‌داند که رسالتش را در چه جایی قرار دهد». گوید: یاران آن حضرت به سوی عمری شتافتند و گفتند: چه شده که از او ستایش می‌کنی؟ با آن که به او ناسزا می‌گفتی؟ عمری گفت: آنچه را شنیدید گفتم، همین بود و برای آن حضرت دعا می‌کرد. پس یاران حضرت برای آگاه شدن از حقیقت، با وی به جدال پرداختند. چون ابوالحسن علیه السلام به منزل خویش بازگشت، به آن‌ها که آهنگ قتل عمری را کرده بودند، فرمود: آیا آنچه را شما می‌خواستید، انجام دهید بهتر بود یا آنچه را که من نسبت به او انجام دادم بهتر است؟ زیرا من کار او را به اندازه‌ای که دانستید اصلاح کردم و شرّ او را هم از خود دور ساختم. (ارشاد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷).

مختلف فرا خوانده است:

الف - در سطح اختلافات فردی و خانوادگی. خداوند می فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾^۱؛ «و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد». آری خدا دانای آگاه است».

ب - در سطح اختلافات گروهی و این زمانی است که اختلاف میان قبایل، طوایف و گروههای درون یک جامعه مؤمن رخ دهد. خداوند فرمود:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲؛ «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادران را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

ج - یا در سطح اختلافات و درگیری میان گروه مؤمن و دشمنان او.

چنان که خداوند فرموده است:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۳؛ «و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست».

سوم: نقش یقین در حلّ رویدادها

در گذشته دانستیم که یکی از عوامل درگیری و جدایی، اظهار نظرهای دروغین و تکیه کردن بر شبهات و گمانهای بد است. از این رو، می بینیم که قرآن کریم این عامل پراکندگی و اختلاف را از راههای زیر برطرف می کند:

۱ - در شناخت حقایق باید بر آگاهی و گواه تکیه کرد و نباید بر گمانه زنیها و احتمالات و شبههها اعتماد نمود. چرا که قرآن کریم قاعده ای بنیان نهاده است که می گوید: «گمان به درد اثبات حق نمی خورد». خداوند فرموده است:

۲. حجرات ۹/ - ۱۰.

۱. نساء/ ۳۵.

۳. انفال/ ۶۱.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک و ارسی کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکنند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید که خدا توبه‌پذیر مهربان است».

﴿...إِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...﴾^۳؛ «...گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی‌گرداند...».

﴿وَلَا تَقَفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۴؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالنَّبِيِّاتِ وَالرُّبْرِ...﴾^۵؛ «...پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید. [زیرا آنان را] با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم]...».

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۶؛ «و [بعضی] از آنان بی سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند».

۲- در نهاد قضایی و از میان برداشتن خصومتها و درگیریها، دلایل اثبات باید متکی بر حس باشند و این دلایل عبارتند از: شهادت یا دلایلی که منجر به یقین شود و یا سوگندهای سخت در صورتی که راهی به سوی آگاهی و یقین وجود نداشته باشد. از

۲ . حجرات / ۱۲.

۴ . اسراء / ۳۶.

۶ . بقره / ۷۸.

۱ . حجرات / ۶.

۳ . یونس / ۳۶.

۵ . نحل / ۴۳ - ۴۴.

رسول خدا ﷺ نقل شده است: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می‌کنم».^۱

۳- مستندسازی توسط نوشتار و گواهی در پاره‌ای از ماجراهای مهم نظیر ماجراهایی که سبب اختلاف و درگیری می‌شود همانند ماجراها و مسائل مالی، وصیتها، یا طلاق. لذا قرآن کریم دستور داده که این ماجراها باید ثبت گردد و گواه بر آن گرفته شود تا از این گونه درگیریها و اختلافات جلوگیری و درحلال آنها بر آگاهی و یقین تکیه شود. آیه ۲۸۲ از سوره بقره در همین زمینه آمده است که بر نوشتن «ذین» و گواه گرفتن بر آن تأکید می‌کند. تأیید و دلیل این فرمان در چند جای قرآن آمده است:

﴿...وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَذْنَىٰ آلًا تَزَنُّوْنَ...﴾^۲؛ «... و از نوشتن دین خود، چه کوچک و چه بزرگ، ملول مشوید. این روش در نزد خدا عادلانه‌تر است و شهادت را استوار دارنده‌تر و شک و تردید را زایل کننده‌تر...».

﴿وَأْتُوا آلِيتِمَا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمُ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۳؛ «و یتیمان را بیاز مایید تا وقتی به [سن] زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را [از بیم آن که مبادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید و آن کسی که توانگر است باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهی دست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد. پس هرگاه اموالشان را به آن‌ها رد کردید، برایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است».

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ آجَلَهُنَّ فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾

۱. از امام صادق ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمود: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می‌کنم. بعضی از شما در دلیل خود از بعضی زیرک‌تر است. پس هر که چیزی از مال برادرش را برای او بریده باشم، پاره‌ای از آتش را برای او بریده‌ام». *الکافی*، ج ۷، ص ۴۱۷، ح ۱.
۲. بقره/۲۸۲.
۳. نساء/۶.

وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ...^۱؛ «پس چون عده آنان به سر رسید [یا] به شایستگی نگاهشان دارید، یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ أَتَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ...﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید. یا دو تن از غیر [همکیشان] خود را...».

﴿ذَلِكَ آذَنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِي أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۳؛ «این [روش] برای این که شهادت را به صورت درست ادا کنند، یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان، سوگندهایی [به وارثان میت] برگردانده شود [به صواب] نزدیکتر است و از خدا پروا دارید و [این پندها را] بشنوید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».

۴- هشدار دادن و زشت شمردن شایعاتی که جامعه را با اختلاف و پراکندگی و ناتوانی تهدید می‌کند و بر پایه بدگمانیها و خبرهای ناموثق استوار است، به گونه‌ای که قرآن کریم، این شایعات را از لحاظ گناه در سطح دروغ بستن و تهمت زدن قرار داده و مجازاتی باز دارنده از قبیل حدود و تعزیرات برای آن وضع کرده است. البته، تفاوت نمی‌کند که این شایعات، شخص معینی را هدف قرار دهد یا وضعیت اجتماعی را. یکی از نمونه‌های این شایعات، حدیث افک است که برخی از افراد در این حدیث، به همسر پیامبر ﷺ تهمت زدند. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ آفْرٍ مِنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ * لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ﴾^۴؛ «در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور نکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از

۱. طلاق/۲.

۲. مائده/۱۰۶.

۳. مائده/۱۰۸.

۴. نور/۱۱-۱۲.

آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده‌ای از آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است».

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ * يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «آن‌گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کار سهل و ساده است با این که آن نزد خدا بس بزرگ بود. و [گر نه] چرا وقتی که آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوئیم [خداوند]! تو منزه‌ای، این بهتانی بزرگ است. خدا اندر زنان می‌دهد که هیچ‌گاه دیگر مثل آن را - اگر مؤمنید - تکرار نکنید. و خدا برای شما آیات [خود] را بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده کار است. کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَاحِشَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲؛ «بی‌گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود».

نمونه‌ای دیگر [از شایعه پراکنیها] درباره‌ی اوضاع سیاسی و اجتماعی همگانی است که قرآن کریم در برابر افرادی که شایعه پراکنی می‌کنند، موضع سخت اتخاذ می‌کند و این پس از زانی است که در آغاز، آنان را از لحاظ سرشت و خلقت مشخص می‌کند. خداوند می‌فرماید:

لَهُنَّ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَ مَا تُقَمُّوْنَ أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^۱؛ «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.»

این آیات، موضوعات متعدّد عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و شخصی را مورد بررسی قرار داده است و این شیوه بررسی از اهمیت بزرگی برخوردار است که در زمینه‌های گوناگون وحدت و اختلاف جامعه بازتاب پیدا می‌کند.

چهارم: تعامل بر اساس ظاهر اسلام

از ابزاری که دین اسلام برای حلّ درگیری و اختلاف به کار گرفته است، تعامل [با یکدیگر] بر اساس ظاهر اسلام و خوش‌گمانی است. از آن جمله، تعامل براساس ظاهر اسلام است، در جایی که در مورد سلامت دین و عقیده [افراد]، شک و تردید پیش آید. از این رو، مسلمانان براساس همین ظاهر، از لحاظ حقوق و وظایف اجتماعی با یکدیگر همسانند اگر چه از لحاظ سطح دینی با یکدیگر متفاوت باشند و همین امر، درهای چندگانگی و اختلاف را می‌بندد و اجازه نمی‌دهد که مسلمانان به وسیله دین یکدیگر را متهم کنند یا در برخوردها تبعیض قایل شوند.

از این رو، اسلام تفتیش عقاید و نیّتها را که سبب درگیریهای خونین و خطرناک می‌شود ممنوع اعلام کرده است، درگیریهای که بر اثر اختلافات مذهبی و عقیدتی رخ می‌دهد و این اختلافات هم به دیدگاههای دینی و اختلاف در برداشت و تفسیر مسائل دینی باز می‌گردد. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه

خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، مگویید: تو مؤمن نیستی. [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید...».

این آیه در حادثه‌ای نازل شد که به اسامه بن زید ارتباط داشت. علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است:

«این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا ﷺ از غزوه خیبر بازگشت و اسامه بن زید را با گروهی سوارگان به یکی از دهکده‌های یهود در ناحیه فدک گسیل داشت تا آن را به اسلام فرا خواند. یکی از یهودیان به نام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از دهکده‌ها وقتی متوجه شد که گروه سوارگان رسول خدا ﷺ آمده است، خانواده و دارایی خود را فراهم آورد و به سمت بیابان رفت و می‌گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله. اسامه بن زید به این مرد گذر کرد. پس با نیزه او را زد و کشت. چون به نزد رسول خدا ﷺ بازگشت، این ماجرا را به آن حضرت خبر داد. رسول خدا ﷺ به وی فرمود: تو مردی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داده است. اسامه گفت:

ای رسول خدا، او به خاطر این که از کشته شدن در امان بماند، آن را بر زبان جاری کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: تو، نه پرده دل او را شکافتی، نه آنچه را بر زبان جاری کرد پذیرفتن و نه از آنچه در دل او بود آگاهی داشتی...»^۱.

همچنین، حادثه دیگری راجع به فرمانده نظامی، خالد بن ولید نقل شده است که به مراتب [از حادثه اسامه] روشنتر و سرزنش کننده‌تر است و این هنگامی بود که پیامبر ﷺ خالد را به سوی گروهی فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند. از محمد بن مسلم از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را به سوی قبیله‌ای اعزام کرد که به نام بنی مصطلق یاد می‌شد و این قبیله، شاخه‌ای از بنی خزیمه بود و در دوران جاهلیت میان آنان و قبیله بنی مخزوم دشمنی بود. بنی مصطلق از رسول خدا ﷺ فرمانبری داشتند و از آن حضرت برای رفتارشان با آنان نامه‌ای گرفتند.

چون خالد بر آنان وارد شد، به بانگ زنده خویش دستور داد که بانگ نماز سر دهد. پس او نماز گزارد و آنان هم نماز گزاردند. آن‌گاه به سوارگان فرمان داد که بر آنان یورش

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۵.

برند و آن‌ها را کشت و زخمی کرد. پس آنان نامه خود را جستند و آن را یافتند و به نزد پیامبر ﷺ آوردند و رفتار خالد را به آن حضرت باز گفتند. پس رسول خدا ﷺ روی به سمت قبله کرد و گفت: «خداوندا، من از آنچه خالد بن ولید کرده است بیزارم». در برخی از روایات آمده است که حضرت سه بار این سخن را تکرار کرد.

راوی گوید: پس خالد با مقداری طلا و کالا نزد رسول خدا ﷺ آمد. آن حضرت به علی ﷺ فرمود: ای علی، بنی مصطلق را بیاور و رضایت آنان را به خاطر آنچه خالد بن ولید انجام داده، جلب کن. سپس قدمهای مبارک را بلند کرد و فرمود: ای علی، داوری مردم دوران جاهلیت را زیر قدمهایت قرار بده.

علی ﷺ به سوی بنی مصطلق آمد و چون به آنان رسید، براساس فرمان خداوند در حق آنان داوری کرد و چون به نزد پیامبر ﷺ بازگشت، آن حضرت فرمود: ای علی، از آنچه کردی به من خبر ده. علی ﷺ گفت: ای رسول خدا، اقدام کردم و برای هر خونی دیه، برای هر جنینی بهترین غلام یا کنیز و برای هر مالی، مال پرداختم و مقداری نزد من اضافه باقی ماند. پس آن را به عنوان بهای ظرف آب سگهایشان و طناب چوپانهایشان پرداختم. باز هم مقداری اضافه آمد. پس آن را برای هراس زنان و ناله کودکانشان پرداختیم. باز هم مقداری اضافی باقی ماند و آن را برای آنچه می دانستند و آنچه نمی دانستند به آنان دادم و مقداری اضافی باقی ماند. پس آن را هم به آنان بخشیدم ای رسول خدا، تا ایشان از تو خوشنود گردند. پس پیامبر خدا ﷺ فرمود: به آنان بخشیدی تا از من خوشنود گردند. خداوند از تو خوشنود باد، ای علی. تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی، جز این که پس از من، پیامبری نیست.^۱

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۳۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰؛ سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۹۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۱. همانند این رفتار و عمل از این فرماندهی نظامی که با مسئله گسترش اسلام و دعوت به آن از منظر جاهلیت برخورد می کرد، بارها تکرار شد. در این برخوردها، تفاوت میان دیدگاه اسلامی و دیدگاههای عقیدتی و سیاسی کهنه و نو کاملاً آشکار می شود. چه، هدف دیدگاههای غیراسلامی گسترش و حکومت است، اگر چه از طریق اعمال خشونت و تهدید باشد. داستان معروف تاریخی دیگر از این فرماندهی نظامی، داستان کشته شدن صحابی جلیل القدر مالک بن نویره به دست اوست که وی را به خاطر چشم طمع به همسرش کشت و در همان شب با او همبستر شد و این عمل به قدری زشت بود که احساس دشمنی خلیفه دوم عمر بن خطاب را برانگیخت و او آن را محکوم کرد

از این جا - به طور قطع - روشن می شود که اساس تعامل با مردم، ظاهر اسلام آنان است و روایتی که از پیامبر ﷺ به ما رسیده است نیز تأیید دیگری است بر این موضوع. آن حضرت فرمود: «هر که بگوید: لا إله إلا الله محمد رسول الله، خون و مال او مورد احترام است».^۱

اهمیت این ابزار را در پاسداری از یکپارچگی جامعه در دو بعد می توان به دست آورد:

نخست: بعد حقوق و تکالیف. چرا که پیشتر دانستیم که معیار پذیرش این بعد، ابزار اسلام آوردن و بر زبان جاری کردن شهادتین است که انسان با گفتن شهادتین مسلمان می شود و بر حسب اصطلاح سیاسی امروز، حقوق شهروندی به وی تعلق می گیرد. این امر بدان معناست که مسلمانان یک طبقه را تشکیل می دهند و از لحاظ حقوق و تکالیف، بعضی بر بعضی دیگر، بر اثر درجات ایمان و تقوا، برتری ندارند. هر چند که بدین سبب، از لحاظ احترام، منزلت و فضیلت در پیشگاه خداوند متفاوتند. بنابراین، کسی که داناتر و با تقواتر است استحقاق مالی بیشتر از دیگری را ندارد و یا برخی از تکالیفی که در برابر جامعه خود دارد از دوش او برداشته نمی شود، بلکه در این جهت، وی همانند دیگران است.

آری، آن که با تقواتر است، پاداش او نزد خدا بیشتر و درجات او بالاتر است: «...گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست...».^۲

بدین ترتیب، مشکل اختلاف و تبعیض طبقاتی و اجتماعی برطرف می شود. دوم: این بعد مربوط به عقیده است. امت اسلامی همچون سایر امتهای پیشین، دارای مذاهب متعدّد فقهی است و همچنین، از لحاظ برداشت عقیدتی نیز به اختلاف حقیقی و واقعی دچار می باشد. این اختلافها و تکثرگرایی عواملی دارد که برخی از آنها عبارتند از: کثرت اظهار نظرها، اختلاف برداشت از منابع شناخت یا راههای رسیدن به

و خالد را به اجرای حدّ تهدید نمود. ر.ک: ابن شاذان، الفضائل، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۳، ح ۱۶۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱.
۱. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۴.
۲. حجرات / ۱۳.

این منابع.

از آن جا که وضعیت کثرت گرایی و اختلاف، یک وضعیت واقعی و حقیقی است، همواره یکی از عوامل درگیری و کشمکش بوده و هست. از این رو، آیین اسلام با تأکید بر وحدت مسلمانان و تعامل آنان با یکدیگر براساس ظاهر اسلامی، درصدد از میان بردن این عامل اختلاف و درگیری بر آمده است.

برخی از مسلمانان منافق، از رسول خدا ﷺ به خاطر این نوع تعامل انتقاد می کردند و خرده می گرفتند و این، هنگامی بود که آن حضرت پاره ای از اعمال مسلمانان را، که نشانگر نفاق و گمراهی آنان بود نادیده می گرفت و لذا آنان، وی را به ساده لوحی و ناآگاهی متهم می کردند. خداوند فرمود:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱؛ «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زود باور است. بگو: گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت».

همچنین، اسلام از جاسوسی کردن و غیبت نمودن نهی کرده است تا ظاهر اسلامی حفظ شود و آنچه در ورای این ظاهر نهفته از قبیل کار یا باور زشت بر ملا نگردد. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است».

همه آنچه [درباره حفظ ظاهر] گفته شد، در صورتی است که این امور پنهان به کارها و

فعالیت‌های تخریبی که جامعه اسلامی را تهدید کند، بدل نشود.

با این شیوه، پیامبر ﷺ با فرزندان جامعه اسلامی برخورد می‌کرد. در حالی که بسیاری از منافقان، بیمار دلان و افراد ضعیف‌النفس یا اعراب و صحرائشینان در میان آنان بودند. لیکن هنگامی که فعالیت ویرانگر و ستیزجویانه این منافقان اوج گرفت و اندیشه‌هایشان روشن و آشکار گردید، قرآن کریم با در پیش گرفتن اقداماتی در برابر آنان نسبت به این فعالیتها هشدار داد. خداوند فرموده است:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَآلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱؛ «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیابند».

می‌بینیم که اسلام در برابر تفتیش عقاید و تکفیر مسلمانان، تنها به این دلیل که در عقیده یا تحلیل تاریخی و یا موضع سیاسی با آنان اختلاف دارد، موضعی تند فرا پیش گرفته است و لذا در آن قاعده مشهور که برخی احادیث بدان اشاره کرده، آمده است: «هر که مسلمانی را تکفیر کند، در حقیقت، کافر شده است».^۲

البته، در این جا باید توجه داشت که تأکید بر احترام گذاشتن به عقاید همه مردم و برحسب ظاهر، مسلمان دانستن آنان، بدین معنا نیست که هر عقیده و مذهبی در جامعه اسلامی، عقیده‌ای درست است، بلکه باید با عقاید فاسد و بدعتها و گمراهیها جنگید. لیک به محض اختلاف نظر، نمی‌توان کسی را به خروج از دین متهم کرد. اگر چه به چالش کشیدن دیدگاهها و بدعتها و گمراهیها کاری است درست.

همچنین، احترام به عقاید دیگران، به معنای ممنوع بودن بحثهای علمی و اجتهاد نیست، هر چند به نتایجی منجر شود که بر خلاف عقاید دیگران است. نهایت این که این

۱. احزاب / ۶۰.

۲. در حدیث از ابا عبدالله رضی الله عنه نقل شده است: «از حق مؤمن بر مؤمن آن است که وی را در دل خویش دوست بدارد و هرگاه به وی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن‌ها را تکفیر کرده است. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۷. در حدیثی آمده است: «هر که به برادرش بگوید: کافر. یکی از آن دو کافر شده است. سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۸، ح ۲۰۹۰۲».

بحثها و اختلافهای علمی باید در چهارچوب احترام متقابل میان مسلمانان و نیز در چهارچوب قواعد و اصولی باشد که شریعت آن‌ها را در دایره نگهداری از خون، آبرو و دارایی مسلمان و دیگر شئون مختلف او پذیرفته است.

بدین سبب، شریعت اسلام با وضع شیوه «تعامل بر حسب ظاهر» راه حل واقعی و موفق برای مشکلی آماده کرده است که از دشوارترین مشکلات جوامع بشری به شمار می‌رود و این مشکل، همان تبعیض طبقاتی و کشمکشهای فرقه‌ای، مذهبی و عقیدتی است که یکپارچگی و همبستگی جامعه را از میان می‌برد و نیز اسلام با این شیوه تعامل، یکی از مهمترین ابزار استحکام قدرت و وحدت جامعه را فراهم ساخته است.

پنجم - عفو و گذشت

شیوه عفو و گذشت به سان ابزاری است برای حفظ وحدت و ایجاد آن در مسائل اختلافی که رنگ و بوی فردی یا محدود داشته باشد. چرا که عفو و گذشت، همان گونه که یک حالت اخلاقی و صفت تکاملی برای انسانی است که عفو می‌کند و در می‌گذرد، همچنین یکی از شیوه‌های نگهداری همبستگی و روابط نیرومند اجتماعی و نیز برگرداندن امور به وضع طبیعی آن از لحاظ هماهنگی و همبستگی است. این اصل و روش از اصل توبه و آمرزش الهی نشأت می‌گیرد که خداوند به بنده خود فرصت می‌دهد، به حق و راه درست و هدایت و صلاح بازگردد و به همین سبب، به توبه فرمان داده است.

اسلام اگر چه در کنار این شیوه، ابزار دیگری نیز برای از میان بردن این نوع اختلاف وضع کرده است و این ابزار، مجازات باز دارنده در جرایم اجتماعی فردی است نظیر حدود، تعزیرات یا قصاص و معامله به مثل در مسائل شخصی یا اجتماعی. لیکن در عین حال، می‌بینیم که اسلام در این مجازاتها استثنایی قایل شده است و این استثنا همان اصل عفو و گذشت است که در مسائل شخصی به دست صاحب حق است و در برخی مسائل اجتماعی به دست حاکم اسلامی. اسلام در مسائل خصوصی از مردم خواسته است که به این اصل استثنایی عمل کنند. خداوند فرموده است:

﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ مِّثْلُهَا مَنًّا وَعَفَا وَاصْلَحَ فَاجْرُهُ عَلَىٰ أَنَّهُ إِنَّهُ لَا يُجِبُ الظَّالِمِينَ * وَتَمَنَّى

أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ
وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ
الْأُمُورِ^۱؛ «و جزای بدی مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند،
پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد. و هر که پس از
ستم‌دیدن خود، یاری جوید [و انتقام] گیرد، راه [نکوهشی] برایشان نیست. راه [نکوهش]
تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین بناحق سر بر می‌دارند. آنان
عذابی دردناک خواهند داشت. و هر که صبر کند و درگذرد، مسلماً این از اراده قوی [در]
کارهاست».

﴿وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلَ مِنْكُمْ وَاسْعَوْا أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَابْتَغُوا وَابْتَغُوا آلا تَجِبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲؛ «و
سرمایه‌داران و فراخ‌دولتان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و
مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که
خدا بر شما ببخشايد؟ و خدا آمرزنده مهربان است».

این آیات بیان می‌کند که اصل «مقابل به مثل» اصلی ثابت است، لیکن عفو و بخشش،
امری است که خدا آن را دوست می‌دارد و صاحب آن را پاداش می‌دهد و کسی را که
عفو و گذشت می‌کند، می‌آمرزد تا پاداشی باشد برای عفو و گذشت او از بدی دیگران
در حق او.

همچنین خداوند درباره زن رها شده‌ای که شوهرش با وی آمیزش نکرده، خداوند
فرموده است:

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ
يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا أَلَدَىٰ يَدَيْهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ
اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۳؛ «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در
حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید [به آنان
بدهید] مگر این که آنان خود ببخشند، یا کسی که پیوند نکاح به دست او ست ببخشد و

۱. شوری / ۴۰-۴۳.

۲. نور / ۲۲.

۳. بقره / ۲۳۷.

گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش نکنید، زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست». این آیه بیان کرده است که حق زن طلاق داده شده پیش از نزدیکی، نیمی از مهر است. جز این که خدا دوست می‌دارد آن زن یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و این گذشت را از نشانه‌های حالت پرهیزکاری قرار داده است.

حتی بر خود شریعت است که در برخی از حالت‌های ویژه، جنایتکاران را مورد عفو و گذشت قرار دهد، با این که در حالت‌های معمولی باید مجازات گردند. چنان که در مورد محارب و مفسد فی الارض نیز ماجرا از همین قرار است. زیرا که اگر چه شریعت دستور داده است که درباره او حد جاری شود، لیکن هرگاه وی پیش از دسترسی ولی امر بر او توبه کند، مورد عفو و گذشت قرار می‌گیرد.

ششم: امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ابزارهایی است که اسلام در تحقق بخشیدن یکپارچگی جامعه انسانی در چهارچوب کارهای پسندیده و ایجاد صلح در میان مردم بر آن تکیه کرده است، کارهای پسندیده‌ای که وحدت جامعه را حفظ می‌کند، در حالی که کارهای زشت، شرارت و تبهکاری آن را پاره پاره و جدا می‌سازد.

اندیشه این تکلیف، از احساس مسئولیت مشترک در میان فرزندان جامعه در برابر مردم و مصالح اجتماعی آنان بر می‌خیزد. این مسئولیت مشترک، پایه‌های روش اسلامی در ایجاد وحدت به شمار می‌رود. به همین دلیل است که بر نقش امر به معروف و نهی از منکر در زندگی اسلامی سخت تأکید شده است، چه در قرآن کریم و چه در سنت شریف.

قرآن کریم مسلمانان را فرا خوانده است، تا امتی باشند که دیگران را به نیکی و کارهای پسندیده دعوت می‌کنند. خداوند فرموده است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار

۱. آل عمران/ ۱۰۴.

شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند».

هنگامی که قرآن خواست برتری امت اسلامی را بر سایر امتهای توجیه کند، آنان را چنین توصیف کرد که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. خداوند فرمود:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱؛ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید به معروف امر و از منکر نهی می‌کنید...».

هنگامی که قرآن کریم درباره حکومت و قدرت بخشیدن به مردم سخن گفته، امر به معروف و نهی از منکر را یکی از اهداف بنیادین این حکومت و قدرت قرار داده است:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَبِهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۲؛ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دادیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و فرجام همه کارها از آن خداست».

وقتی قرآن درباره گروه با ایمان و همبستگی، هماهنگی، دوستی و مهربانی آنان با یکدیگر سخن گفته، آنان را چنین توصیف کرده است که گروهی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و نماز را برپا می‌کنند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است».

هنگامی که درباره پیروان پیامبر درس نخوانده سخن گفته است که پیامبران پیشین دو مژده داده‌اند و این که او حکومت حق، عدالت، آزادی و آرامش برپا می‌کند، این پیامبر را چنین توصیف می‌کند: او امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، زیرا این امر است که همه

۱. آل عمران / ۱۱۰.

۲. حج / ۴۱.

۳. توبه / ۷۱.

امور یاد شده را تحقق می‌بخشد. خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ
وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ
الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس
نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان
پیامبری که] آنان را به کارهای پسندیده فرمان می‌دهد و از کارهای ناپسند باز می‌دارد و
برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و از
[دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان
آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی
کردند، آنان همان رستگارانند».

در حدیث آمده است که به وسیله امر به معروف، فریض برپا می‌شود، راهها امن
می‌گردد و عدالت و آسایش در جامعه انسانی تحقق می‌یابد. از جابر، از امام ابو جعفر علیه السلام
روایت شده است:

«... امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران، شیوه صالحان و فریضه‌ای بزرگ است
که به وسیله آن، فریض [= تکالیف الهی] برپا می‌شود، راهها امن می‌گردد، درآمدها
حلال می‌شود، اموالی که از راه ستم به یغما رفته به صاحبان خود باز گردانده می‌شود،
زمین آباد می‌شود، از دشمنان عادلانه انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌یابد. پس با
دل‌هایتان انکار کنید و با زبان‌هایتان سخن گویند و به شدت با آنان برخورد کنید و در راه
خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نهراسید».^۲

هفتم: همکاری در نیکوکاری و تقوا

همکاری در نیکوکاری و تقوا وسیله دیگری است برای تحقق یافتن آرمان بزرگ
وحدت در جامعه. چرا که این همکاری، هدف مسئولیت مشترک در امر به معروف و
نهی از منکر است. همان گونه که نیکوکاری و تقوا از اموری است که جامعه را یکپارچه و

۱. اعراف / ۱۵۷.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱.

صفوف آن را فشرده می سازد و عوامل فساد و اختلاف و درگیری را از میان می برد یا عناصر ناسازی و دور شدن اراده ها، خواسته ها و تمایلها از یکدیگر را نابود می کند و برعوامل هوس، خشم و بی ارادگی چیره می شود.

نیکوکاری و تقوا به رغم این که زیباست و سرشت انسان بدان تمایل دارد، لیکن کاری است سنگین و دشوار. چرا که با مبارزه با نفس، دهش و بخشش و تحمل رنجها همواره است و به همین دلیل به همکاری و شرکت در مسئولیت و عمل نیاز دارد.

قرآن کریم به همکاری در نیکوکاری تشویق کرده و خداوند فرموده است:

﴿...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ﴾^۱؛ «...و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است».

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۲؛ «مگر کسانی

که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند».

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾^۳؛ «علاوه بر این، از

زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند».

نیز در سیاق بالا بردن روح مسئولیت مشترک، روایاتی رسیده که به توجه کردن به امور مسلمانان تشویق می کند نظیر این سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «کسی که صبح کند و به امور مسلمانان توجه نکند، از آنان نیست...»^۴ نیز آن حضرت در تشویق به یاری کردن مسلمانان فرمود: «...کسی که بشنود، شخصی از مسلمانان یاری می طلبد و به وی پاسخ ندهد، مسلمان نیست»^۵.

این مطلب بدان سبب است که حدیث شریف همه مسلمانان را یک بدن فرض می کند، همان گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مؤمنان در نیکی، مهربانی و دلسوزی به یکدیگر همچون بدن [واحد] است که هرگاه یک عضو از درد بنالد، سایر اعضا با

۱. مائده / ۲.

۲. عصر / ۳.

۳. بلد / ۱۷.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. همان، ح ۵.

بیداری و درد او را همراهی می‌کند.^۱ بدین ترتیب، ممکن است آن وحدت الهی تحقق یابد.

هشتم: ایستادن در برابر تجاوز

ستمگری و تجاوز یکی از عوامل مهم اختلاف و چند دستگی بوده است. به ویژه اگر این ستمگری، از طریق وضع سیاسی فرهنگی همگانی امت و عملی شدن طولانی آن در جامعه، به یک وضعیت اجتماعی همگانی بدل شود و یا از طریق وجود یک نهاد نیرومند که بر پایه ستمگری استوار است نظیر فرمانروای ستمگر یا ارتش و یا دستگاه‌های امنیتی. این ستمگری معمولاً به پاره پاره شدن امت یا نمودار شدن اختلافها و درگیریهای خونین در میان فرزندان این امت می‌انجامد و این چیزی است که بشریت در تاریخ خود با آن آشنایی دارد و شاهد آن، جنگها، نبردها و کشتارهایی است که تاکنون به وقوع پیوسته و نیز انواع ستمهای دیگر.

یا این ستمگری به نمودار شدن طبقه مستضعف، استثمار شده و توسری‌خور می‌انجامد همان گونه که این موضوع را بیشتر در بحث عوامل اختلاف فرعون و ظهور طبقات اجتماعی، شرح کردیم.

همچنین، تجاوز و ستمگری ممکن است در محدوده مشخصی از فرزندان امت و در چهارچوب حکومت حق و عدالت رخ دهد و این هنگامی است که یکی از افراد امت بر حقوق دیگران، یا اموال آنان و یا حقوق تمامت جامعه تجاوز کند. لیکن به صورت فردی، نه گروهی. چنان که در موارد قتل، دزدی، غصب، راه زنی و دیگر پدیده‌های ستمگری شاهد این تجاوز هستیم.

این نوع تجاوزگری، عامل دیگری است برای اختلاف، درگیری، پراکندگی و چند دستگی، به ویژه چنانچه رنگی اجتماعی و همگانی به خود بگیرد. اسلام این دو نوع تجاوز و ستمگری را با به کار گرفتن نیروی ضد آن‌ها یا با جهاد و یا مجازاتهای باز دارنده دیگر برطرف کرده است.

۱. کتاب المؤمن، ص ۳۹، ح ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۴، ح ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰.

اسلام به کار گرفتن نیرو را یکی از ابزار حل اختلاف و تحقیق وحدت دانسته است. البته، در صورتی که ابزارهای دیگر سودمند نیفتد و براساس قاعده: «آخرین درمان، داغ کردن است».

اسلام میان این دو حالت از ستمگری تفاوت قایل شده است، یعنی حالتی که ستم بر همه جامعه باشد و حالتی که ستم، بر افراد یا گروه خاص محدود گردد. از این رو، ابزار برطرف کردن ستم بر جامعه، پیکار است و ابزار برطرف کردن ستم بر افراد، مجازاتی چون قصاص، حدود و تعزیرات می باشد.

قرآن کریم مجموعه ای از مصادیق ستم همگانی بر جامعه را بیان کرده که پیکار و جنگیدن را توجیه می کند:

الف - هرگاه مسلمانان به خاطر گرویدن به خدا در معرض ستم سخت قرار گیرند نظیر بیرون کردن از شهرهایشان یا کشته شدن و سرکوب گردیدن که در این موارد، خداوند به آنان اجازه داده است که از خود دفاع کنند و دست به پیکار بزنند.

ب - جایگاههای عبادت و دعا و نماز در معرض تجاوز و تخریب قرار گیرند یا به مسلمانان اجازه ندهند که آیینهای اسلامی خود را به جای آورند. خداوند فرموده است:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَتَوْلَا دَفْعَ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنصَرْنَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرَهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۱؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است. چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته، خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که بناحق از خانه هایشان رانده شدند. [آن ها گناهی نداشتند] جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است».

ج - معامله به مثل یعنی این که کشتار در برابر کشتار، هتک حرمتها و مقدسات در

برابر هتک حرمتها و مقدسات. خداوند فرموده است:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱؛ «و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید؛ و از اندازه نگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَن آغْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا آغْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲؛ «این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و [هتک] حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است».

د- پذیرفتن رنج و شکنجه و محاصره، به خاطر ایجاد فتنه و منحرف کردن مسلمانان از دین و باورشان. خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَزُدَّوَكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَفَاعُوا...﴾^۳؛ «در باره کارزار در ماه حرام می‌پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و [باز داشتن از] راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجد الحرام و بیرون راندن اهل آن از آن جا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر؛ و فتنه [= شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا - اگر بتوانند - شما را از دینتان برگردانند...».

ه- دفاع از مسلمانان مستضعف که توان دفاع از خود و حرمت‌هایشان را ندارند. خداوند فرموده است:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۴؛ «و چرا شما در راه خدا و [در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر؛ و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش

۱. بقره / ۱۹۴.

۲. بقره / ۱۹۰.

۳. نساء / ۷۵.

۴. بقره / ۲۱۷.

یاوری برای ما تعیین فرما».

و - دفاع پیشگیرانه از جان و این هنگامی است که مسلمانان می‌بینند که دشمنان در انتظار فرصت نشسته‌اند و برای یورش بر آنان و کارزار آماده می‌شوند و دلایل و شواهد، حکایت از این آمادگی دارند. در این صورت، آنان می‌توانند برای احتیاط و جلوگیری از تجاوز، به دشمن حمله کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ «چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که برای نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ با این که اگر مؤمنید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید».

اسلام و قرآن کریم تأکید کرده است که چنانچه دلایل یاد شده وجود نداشته باشد، انگیزه‌ای برای جنگ وجود ندارد، بلکه باید در صلح و آرامش زندگی کرد. خداوند فرموده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ آَعَزْتُمُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا * سَتَجِدُونَ آَخْرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^۲؛

«مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند، یا نزد شما بیایند، در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده باشد. و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما چیره می‌کرد و حتماً با شما می‌جنگیدند. پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است. به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] ایمن باشند. هر بار که به فتنه باز گردانده شوند، سر در آن فرو می‌برند. پس اگر از شما

کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست بر نداشتند، هر کجا آنان را یافتید، به اسارت بگیرید و بکشیدشان. آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده ایم».

اما اختلافات و درگیریها در سطح خود امت با ایمان، در آغاز از طریق گذشت، یا سازش و کوششهای خدا پسندانه، برطرف می شود و در صورتی که یکی از طرفین اختلاف بر شعله ور ساختن آتش درگیری و ادامه آن پای فشارد، باید موضوع را از طریق قوانین و ضوابط عدالت بررسی کرد و در برابر ستمگر و در کنار ستمدیده و جلو متجاوز را گرفت. بنابراین، چنانچه متجاوز پا را از حق و عدالت فراتر نهد، باید با او جنگید تا به حق باز گردد و بدان متعهد شود و در این جهت تفاوتی نمی کند که تجاوز از یک گروه مسلمان بر گروه مسلمان دیگر باشد یا بر حاکم اسلامی و یا از حاکم اسلامی بر امت.

قرآن کریم این موقعیت را به صورت روشن بیان کرده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلْتُمَا فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدِيهِمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصِلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت میان آن ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

اما در سطح ستمگریهای محدود فردی، اسلام برای حل اختلاف، مجازاتی را وضع کرده است نظیر قصاص، حدود و تعزیرات. این ستمگریها عبارتند از موارد زیر:

۱- کشتن. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ...﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، درباره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده...».

۲- دزدی. خداوند فرموده است:

شیوه تحقیق بخشیدن وحدت جامعه / ۴۶۱

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾^۱؛ «و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند دستشان را ببرید...».

۳- زنا. خداوند فرموده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾^۲؛ «به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید...».

۴- راهزنی و جنگیدن با خدا و آن نوعی کوشش است برای ایجاد فساد در زمین. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳؛ «سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.».

۵- خوردن مال به باطل نظیر ربا خواری. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^۴؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید. و اگر چنین نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده‌ی وی برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.» و جرایم از این قبیل.

این جرایم، اگر چه ظاهر فردی و شخصی دارد، لیکن جرایمی است که امنیت اقتصادی یا اجتماعی یا مالی و یا زیر ساختهای جامعه نظیر خانواده را تهدید می‌کند. قانونگذار مقدس در کنار مجازات در این چنین موارد، عفو و گذشت را وضع کرده است که پیشتر بیان کردیم و کار آن را در بعد شخصی به صاحب حق و در بعد اجتماعی

۱. مائده / ۳۸.

۲. نور / ۲.

۳. مائده / ۳۳.

۴. بقره / ۲۷۸ - ۲۷۹.

به فرمانروای اسلامی واگذار کرده است. البته، در یک چهارچوب مشخص که هدف از آن، نگهداری یکپارچگی جامعه از یکسو و پیشرفت آن از سوی دیگر است. با بیان این جزئیات درباره ابزارها و روشها، شیوه‌ای که اسلام برای تحقق وحدت وضع کرده است، روشن می‌شود، شیوه‌ای که از پایه‌های معنوی، عقلی، روانی و اجتماعی مختلف سرچشمه می‌گیرد و شیوه‌ای که از میان ادیان الهی، دین اسلام به وسیله آن تکامل یافته است.

فصل چهارم

دستاوردها و آثار

اسلام با لطف خداوند و با عملی کردن این روش، توانست در زمینه تحقق بخشیدن «وحدت» دستاوردها و آثار بزرگی در وضعیت جامعه انسانی داشته باشد. اگر چه پدیده اختلاف به عنوان یک سنت تاریخی همچنان در جامعه اسلامی باقی مانده است، لیکن آخرین دین الهی این جامعه را در مسیری قرار داده که هدف نهایی ادیان الهی را عینیت می بخشد.

به این دستاوردهای بزرگ، زمانی به روشنی پی می بریم که اوضاع عقیدتی، روانی، فکری و اجتماعی جامعه جاهلی پیش از اسلام و نیز وحدتی را که پس از اسلام تحقق یافت در نظر بگیریم. در این جا، می کوشیم اول: به نشانه های جامعه جاهلی پیش از اسلام اشاره کنیم و ثانیاً: دستاوردها و آثاری را که رسالت اسلامی تحقق بخشید، بیان نماییم.

اول: اوضاع اجتماعی دوران جاهلی

الف - روابط جامعه جاهلی و پایه های آن - به طور کلی - دارای ویژگیهایی چون ناتوانی، چندگانگی و از هم گسیختگی بود. چرا که چهارچوب کلی جامعه را قبیله و گروه یا پادشاه و فرمانروا و یا سرزمین و خاک و منافع فردی تشکیل می داد و لذا می بینی

که آنان بر سر اندک چیزی با یکدیگر درگیر می‌شد، چه در سطح جزیره عربی که این موضوع در آن جا بسیار روشن به نظر می‌رسد، زیرا وقتی قرآن کریم درباره امت عربی آن روز سخن می‌گوید، آنان را چنین توصیف می‌کند:

﴿...وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً قَاتِلَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...﴾^۱؛ «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید...».

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الْأَطْيَابِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین مستضعف بودید. می‌ترسیدید مردم شما را بریباند. پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگزاری کنید».

یا در سطح امتهای دیگر نظیر روم و ایران و حبشه [= اتیوپی] و مردم نوبیا و دیگران. چرا که وقایع پیروزی اسلام و شکست آن کشورها - با وجود برخورداری از ارتشها، ثروتها و نیروهای انسانی و علمی - بهترین دلیل بر اثبات این حقیقت است.

ب - باور بت پرستی تفرقه افکن و برهم زننده یکپارچگی که بر جوامع و اندیشه‌های حاکم بود. این باور، با پرستش بتها آغاز می‌شد - چنان که این وضعیت در جزیره العرب حکم فرما بود - که بیانگر نهایت سقوط در چند دستگی و پراکندگی در پرستش است و به پرستش آتش یا انسان نظیر دانشمندان و راهبان پایان می‌یافت. خداوند فرموده است:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّوهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند».

ج - چیره شدن خرافات، اوهام، پندارها، جادو و شعبده بر اندیشه‌های مردم. امری

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. انفال / ۲۶.

۳. توبه / ۳۱.

که انسان را از حقیقت، حق، واقع، عدالت و منطق سخت دور کرده بود، چه در سطح علوم طبیعی و چه در سطح علوم انسانی مربوط به شناخت جهان هستی، زندگی و روابط و احساسات انسانی.

د - مسلط شدن هوس، شهوت‌ها، خواسته‌ها و غرایز بر رفتار و حرکت انسان و لذا کارهای ناپسند و زشت تا آن جا شیوع پیدا کرد که از نشانه‌های روشن زندگی انسانی شد و حرمتها تا آن جا شکسته شد که به قانون در جامعه انسانی بدل گردید و طبقه اجتماعی و اقتصادی و قدرت در روابط جامعه انسانی حاکم شد. قرآن کریم این وضعیت را چنین توصیف می‌کند:

﴿...وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا...﴾^۱؛ «... و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها کنید...».

﴿ذُرِّيَّةَ لَنَاسٍ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْأَفْئِطَةِ وَالْأَخْيَلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَحْرَبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَآللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾^۲؛ «دوستی خواستنیهای گوناگون از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست».

بدین سبب، انسان ارزشهای روحی، معنوی و تکاملی را از دست داد و تنها به زندگی روزمره خود پرداخت و بر این باور بود که تکامل او، تنها همین مادی و غریزی است و بس. مفاهیم معنوی فروکش کرد و ارزشهای اخلاقی از دید او سقوط کرد.

ه - نبودن قانون و نظام فراگیر برای جامعه، مگر به اندازه‌ای که نیرو و قدرت فرمانروا آن را تحمیل می‌کرد و این فرمانروا هم یا رئیس قبیله بود یا رئیس گروه و یا پادشاه. بنابراین، زور و همچنین، عادات و رسوم بازمانده از پدران، همان قانون بود. همان گونه که امت و مردم بر اثر سلطه قدرت و فرمانروا و رئیس، هیچ نقشی در زندگی سیاسی و اجتماعی نداشتند.

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. آل عمران / ۱۴.

دوم: دستاورد و آثار آخرین دین

نزول قرآن کریم و آمدن آخرین دین، به پیشرفت، تحوّل و دگرگونی بزرگ در جامعه انسانی آن زمان منجر شد، زیرا توانست مشکلات اصلی و مهم جامعه انسانی را برطرف کند و وحدت انسانی و عناصر بنیادین آن را به وجود آورد.

روابط اجتماعی

۱- اسلام در زمینه روابط اجتماعی، هم در سطح نظری و هم در سطح عملی، تحولی بزرگ به وجود آورد.

در سطح نظری، روابط انسانی را در چهارچوبی واحد وضع کرد که همه طبقات بشری را در بر گیرد و این چهارچوب، همان ریشه انسانی واحد است [= همه انسان ها از یک ریشه اند] خداوند در این زمینه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...﴾؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم...». اسلام تمامی ویژگیهای دیگر نظیر ملیت، قبیله و امثال آن را به مسائل فرعی و ثانوی بدل کرد که دارای هدفی انسانی است و آن این است که انسان ها یکدیگر را بشناسند، با یکدیگر تفاهم کنند و وضعیت انسانی را سامان بخشند. خداوند فرموده است:

﴿...وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾؛ «...و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...». آخرین دین الهی، همه امتیازات و معیارها را لغو و بر معیارهای حقیقی برتری و احترام در میان مردم تأکید کرد و این معیارها عبارتند از: اصول زیر:

۱- تقوا، خداوند فرموده است: ﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است».

۲- ایمان و دانش، خداوند فرموده است: ﴿...فَأَنْشُرُوا لِرَفْعِ اللَّهِ آلِدِينِ أَمَنُوا مِنْكُمْ وَآلِدِينِ أَوْتُوا أَلْعَلِمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۲؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی

را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گردانند...».

۳- جهاد در راه خدا و برپا نمودن جامعه صالح، خداوند فرموده است:

﴿...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱؛ «...خدا مجاهدان را بر خانه

نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.».

اسلام دیگر معیارهای برتری بشری نظیر قدرت، ثروت، زیادی فرزندان و پیروان، نژاد، زیبایی، مقام و دیگر امور عارضی را لغو کرده است.

اما در سطح عملی، این تحول را می‌توان در تصمیماتی دید که اسلام آن‌ها را اتخاذ کرد و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آن‌ها را در رفتار، سیره و شیوه شخصی و اجتماعی خود به کار گرفت:

نخست: روابط اجتماعی و شخصی. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را به خویشاوندی [درجه یک] برگرفت که جامعه جاهلی آنان را درجه دو یا سه می‌دانستند نظیر زید بن حارثه که برده‌ای بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس وی را وابسته خود قرار داد و حتی او را به درجه فرزندی بالا برد و او را پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواندند، تا این که قرآن کریم نازل شد و این گونه نسبت اجتماعی را به کلی لغو کرد. با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان فارسی را در رابطه اجتماعی خویش به درجه‌ای بالا برد که وی از اهل بیت علیهم السلام دانست و فرمود: «سلمان از ما خاندان است»^۲. همچنین، بلال حبشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مؤذن ویژه خود قرار داد و همانند صهیب رومی و دیگران.

دوم: روابط زناشویی. چرا که اسلام مؤمن را کفو مؤمن دانسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش را که دختر عمویش بود به همسری وابسته خویش زید بن حارثه

۱. نساء/۹۵.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۶، ح ۳۳۳۳۶. مسلمانان زمانی درباره سلمان به جدال پرداختند که با ابتکار وی خندق را کردند و این خندق آنان را از یک یورش قطعی که مشرکان می‌خواستند انجام دهند نجات داد. از این رو، هرگروهی از مسلمانان ادعا می‌کرد که سلمان از ماست، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدال و درگیری آنان را با این سخن خود [= سلمان از ما خاندان است] پایان داد. این داستان، نشان دهنده بالا رفتن مقام سلمان در تمامت جامعه اسلامی نیز هست.

در آورد و کوشید که جویر با ذلفا ازدواج کند، در حالی که وی دختر یکی از سران قبایل عربی بود.^۱

۱. ابو حمزه ثمالی روایت کرده است: «نزد امام ابو جعفر علیه السلام بودم. ناگاه مردی اجازه ورود خواست. پس امام علیه السلام به وی اجازه داد. آن مرد وارد شد و به آن حضرت سلام کرد و امام ابو جعفر علیه السلام به وی خوش آمد گفت و او را نزدیک خود نشانید و از حال او پرسید. آن مرد گفت: فدایت گردم. من از دوست شما، فلان ابن ابی رافع، دخترش فلانه را خواستگاری کردم. ولی او مرا نپذیرفت و از من روی برتافت و تحقیرم کرد، زیرا من زشت، نادار و غریب هستم. از این برخوردارم، آن چنان احساس حقارت و خواری کردم که دلم شکست و آرزوی مرگ نمودم. پس ابو جعفر علیه السلام فرمود: برو که تو فرستاده من به سوی او هستی و به وی بگو: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) می گوید: دختر فلانه را به همسری وابسته ام، منجیح بن رباح درآور و او را رد مکن.

ابو حمزه گوید: آن مرد بر اثر پیام ابو جعفر علیه السلام از شادمانی بر جست و شتابان به راه افتاد. چون آن مرد ناپدید شد، ابو جعفر علیه السلام فرمود: مردی از مردمان یمامه به نام جویر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به اسلام پناه آورد. پس به اسلام گروید و درست گروید. او مردی بود کوتاه قامت، زشت، نیازمند و بی چیز. او از سیاه پوستان زشت منظر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به سبب غربت و برهنگی اش در آغوش گرفت و خوراک او را یک صاع خرما با صاع اول (منظور از صاع اول، صاعی است که مخصوص پیامبر بوده، که در حدود یک مُد از صاع رایج بیشتر بوده است) مقرر کرد. دو جامه به او بخشید و به وی دستور داد که در مسجد بماند و شبها در آن بخوابد. پس وی بدین ترتیب تا آن جا که خدا خواست درنگ کرد تا این که شمار افراد غریب و نیازمندی که به اسلام می گرویدند در مدینه بسیار شد و مسجد گنجایش آنان را نداشت. از این رو، خداوند به پیامبرش وحی کرد که مسجدت را پاکیزه کن و کسانی را که شبانه در آن می خوابند بیرون نما و فرمان بده که هر کس دری در مسجد تو دارد ببندد، مگر در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام. کسی که جُنب است از آن عبور نکند و غریبی در آن ن خوابد. راوی گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد همه درهای آنان بسته شود، جز در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام، که همچنان آن را باز گذاشت.

راوی گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان صادر کرد که برای مسلمانان سایبانی بسازند. پس آن را درست کردند و این سایبان همان «صفه» است. آن گاه حضرت دستور داد که افراد غریب و مساکین، شب و روزشان را در آن بگذرانند. پس آنان در آن سکنی گزیدند و گرد هم آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با نیکی کردن و دادن خرما، جو و کشمش در صورتی که موجود بود از آنان مواظبت می کرد. مسلمانان هم از آنان مواظبت می کردند و از روی دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان دلسوزی می کردند و صدقه های خود را به آن ها می دادند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهربانی و دلسوزی به جویر نگاه کرد و فرمود: ای جویر، کاش با زنی ازدواج می کردی و به وسیله او پاکدامنی خود را حفظ می نمودی و آن زن در کارهای دنیا و آخرت تو را یاری می کرد. جویر گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد. چه کسی به من میل می کند؟ سوگند به خدا، مرا نه حسبی باشد، نه نسبی، نه

دارایی و نه زیبایی. پس کدامین زن به من میل می‌کند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای جویر، خداوند به وسیلهٔ اسلام هر که را که در جاهلیت ارجمند بود حقیر کرد و هر که در جاهلیت حقیر بود، به وسیلهٔ اسلام ارجمندش ساخت و هر که در جاهلیت خوار بود، به وسیلهٔ اسلام عزیزش گردانید و به وسیلهٔ اسلام خودخواهی جاهلیت و مباحات به قبایل و برتری نسبه‌ها را از میان برد.

بنابراین، امروز همهٔ مردم: سیاه، سفید، قرشی، عربی و غیر عربی همگی از آدمند و خداوند آدم را از گل آفرید. در حقیقت، محبوبترین مردم نزد خداوند در روز رستاخیز، فرمانبردارترین آنان از او؛ و با تقواترین ایشان است. ای جویر، امروز هیچ یک از مسلمانان بر تو برتری ندارد، مگر آن کس که از تو با تقواتر و فرمانبرتر از خدا باشد. سپس فرمود: ای جویر، به نزد زیاد بن لبید برو که وی از سران بنی‌بیاضه است و آنان قبیله‌ای از انصارند و به وی بگو: من فرستادهٔ رسول خدا ﷺ به نزد تو هستم و آن حضرت می‌فرماید: دختری دلفا را به همسری جویر درآور. راوی گوید: پس جویر با پیامبر از رسول خدا ﷺ به سوی زیاد بن لبید روانه شد. زیاد در منزلش بود و گروهی از خویشاوندانش نزد وی حضور داشتند.

پس جویر اجازه خواست و به وی اجازه دادند. پس جویر وارد شد و بر او سلام کرد، سپس گفت: ای زیاد بن لبید، من فرستادهٔ رسول خدا ﷺ هستم که از روی نیازی که دارم به نزد تو آمدم. آیا آن را آشکارا بیان کنم یا مخفیانه با تو گویم؟ زیاد گفت: آشکارا بگو که مایهٔ عزت و افتخار من است، پس جویر گفت: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: دختری دلفا را به همسری جویر در آور. زیاد گفت: آیا رسول خدا ﷺ تو را به سبب این کار نزد من فرستاده است؟ جویر گفت: بله، من بر رسول خدا ﷺ دروغ نمی‌بندم. زیاد گفت: ما دختران خود را جز به هم‌کفو خود از قبیلهٔ انصار تزویج نمی‌کنیم. ای جویر، برگرد، تا من با رسول خدا ﷺ دیدار کنم و عذر من را به وی باز گویم. پس جویر بازگشت، در حالی که می‌گفت: سوگند به خدا، نه قرآن بدین رفتار نازل شده و نه نبوت محمد ﷺ بدان نمودار گشته است. دلفا دختر زیاد که پشت پرده بود، سخن او را شنید و لذا کسی را به دنبال پدرش فرستاد تا به نزد او آید. زیاد به نزد او آمد. پس دلفا به او گفت: چه سخنی بود که من از تو شنیدم و با جویر گفتگو می‌کردی؟ زیاد گفت: رسول خدا، جویر را نزد من فرستاده و فرموده است: دختر دلفا را به همسری جویر درآور. پس دلفا گفت: سوگند به خدا، جویر بر رسول خدا ﷺ دروغ نمی‌بندد. هم اینک فرستاده‌ای را روانه کن تا جویر را باز گرداند. زیاد فرستاده‌ای را روانه کرد و به جویر رسید [و او را باز گردانید]. زیاد گفت: خوش آمدی. آرام باش تا من به سویت باز گردم. سپس زیاد به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت. جویر با پیام تو، به نزد من آمد و گفت: رسول خدا ﷺ می‌گوید: دختری دلفا را به همسری جویر درآور. من با پیشنهاد وی موافقت نکردم و بر آن شدم که نزد تو بیایم. ما دختران خود را جز به کسانی که از انصار که هم‌کفو ما هستند نمی‌دهیم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای زیاد، جویر مردی با ایمان است و مرد با ایمان کفو زن با ایمان و مرد مسلمان کفو زن مسلمان است. ای زیاد، دختری را به همسری او درآور و از وی روی بر مگردان. گوید: زیاد به منزلش بازگشت و به نزد

دخترش آمد و آنچه را از رسول خدا ﷺ شنیده بود، به وی باز گفت. پس دخترش گفت: اگر تو با رسول خدا ﷺ مخالفت کنی، کافر شدی و لذا دخترش را به همسری جوئیر در آورد. آن گاه زیاد بیرون آمد و دست جوئیر را گرفت و او را به نزد قومش برد و بر طبق سنت خدا و رسولش، دخترش را به عقد او در آورد و مهر او را تضمین کرد. راوی می گوید: زیاد برای او جهیزیه مهیا کرد. سپس از پی جوئیر فرستادند و به او گفتند: آیا منزلی داری که آن دختر را با به نزدت آوریم. جوئیر گفت: سوگند به خدا من منزلی ندارم. گوید: آنان آن دختر را آماده و برایش منزلی مهیا کردند و در این منزل، فرش و اثاثیه ای تدارک دیدند و به جوئیر دو جامعه بخشیدند و ذلفا را به خانه اش بردند و جوئیر در تاریکی شب بر او وارد شد و چون آن دختر را دید و به خانه و اثاث خانه نگریست و بویی خوش به مشام او رسید، برخاست و به گوشه خانه خزید و به تلاوت قرآن و رکوع و سجود پرداخت و همچنان ادامه داد تا این که سپیده دم دمید. چون بانگ اذان بشنید [برای نماز] بیرون آمد و همسر او نیز برای نماز بیرون آمد و وضو گرفت و نماز صبح را به جای آورد. از ذلفا پرسیدند: آیا جوئیر با تو آمیزش کرد؟ او گفت: جوئیر همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود بود تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون رفت. چون شب دوم فرا رسید، باز هم وی همان کار شب قبل را انجام داد. این رفتار وی را از زیاد پنهان کردند. چون روز سوم فرا رسید، باز هم همان عمل را تکرار کرد. پس این موضوع را به پدر ذلفا خبر دادند. او به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. تو دستور دادی که دخترم را به همسری جوئیر درآورم. سوگند به خدا که او کفو زنان ما نبود. لیکن فرمانبرداری از تو بر من واجب کرد که به او دختر دهم. پیامبر ﷺ پرسید: پس چه چیزی شما را از او روی گردان کرده است؟ گفت: ما برای او خانه و اثاث خانه مهیا کردیم و دخترم را به آن خانه بردم و جوئیر در تاریکی شب بر او وارد شد. پس نه با وی سخنی گفت، نه به او نگاه کرد و نه بدو نزدیک شد بلکه برخاست به گوشه خانه رفت و همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود شد، تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون آمد. سپس در شب دوم و شب سوم نیز همین کار را کرد و به آن دختر نزدیک نشد و با وی سخن نگفت، تا این که من به نزد تو آمدم [ای پیامبر خدا] پس در کار ما بنگر. زیاد [به خانه اش] بازگشت. پیامبر خدا ﷺ کسی را از پی جوئیر فرستاد و به او گفت: آیا با زنان نزدیکی نمی کنی؟ جوئیر گفت: مگر من مردانگی ندارم؟ بله، ای رسول خدا، من به زنان خیلی شهوت دارم. رسول خدا ﷺ فرمود: خلاف آنچه را که تو خودت را بدان توصیف می کنی به من خبر دادند. به من گفتند: آنان برای تو خانه، فرش و اثاثیه ای تهیه کرده و دختری زیبا روی و خوشبویی را نزد تو آورده اند و تو در تاریکی شب به نزد او رفتی، نه به او نگاه کردی، نه سخن گفتی و نزدیک شدی. بنابراین، چه اندوهی به تو رسیده است؟ جوئیر گفت: ای رسول خدا ﷺ من به خانه وسیعی درآمدم و فرش، اثاثیه و دختر زیبا و خوشبویی را دیدم و به یاد وضعیتی که داشتم افتادم. به یاد غربت، نیازمندی، حقارت و همنشینی ام با غریبان و تهی دستان. و چون خداوند اینها را به من عنایت کرده، خواستم خدا را برای این عطایش سپاسگزارم و با سپاسگزاری به او نزدیک شوم و لذا به گوشه خانه رفتم و سرگرم نماز و تلاوت قرآن و رکوع و سجود

همچنین، اسلام تشویق کرد که با کنیزان ازدواج کنید و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود این کار را کرد، زیرا که با کنیزش «ماریه قبطی» و برخی از زنان اسیر همچون صفیه دختر حئی بن اخطب نضری یهودی ازدواج نمود.^۱

این سیره، الگویی شد که صالحان بدان اقتدا می‌کردند و از آن جمله، امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، حتی برخی از روایات می‌گویند: خلیفه اموی کوشید چنین رفتاری را بر امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام خرده بگیرد و امام عَلَيْهِ السَّلَام پاسخی که درباره این موضوع به او داد، بسیار قاطع و سرنوشت ساز بود.^۲

سوم: شعایر اسلامی و شیوه به جای آوردن آن، نظیر نمازهای جماعت و جمعه و نیز مساجدی که مسلمانان در آن‌ها در یک صف قرار می‌گیرند، اگر چه از لحاظ نژادی و سطح اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر تفاوت دارند. یا همانند حج بیت الله الحرام که

شدم، تا این که بانگ اذان را شنیدم و بیرون آمدم و چون بامداد فرا رسید، بر آن شدم که آن روز را روزه بگیرم و این کار را سه شبانه روز انجام دادم و این در برابر آنچه خدا به من عطا کرده، ناچیز است. لیکن با خواست خداوند، امشب او و آنان را راضی خواهم کرد. بنابراین، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی را به نزد زیاد فرستاد و آنچه را که جویر گفته بود به آگاهی او رسانید. پس آنان شادمان شدند. راوی گویند: جویر به آنچه گفته بود، برای آن زن وفا کرد. بعدها رسول خدا برای غزوه‌ای بیرون آمد و جویر نیز به همراه او بود. پس وی به شهادت رسید، خدای رحمتش کند. پس از جویر در میان انصار، بیوه‌ای که [خواستگاران] بیشتر از ذلفا برایش پول خرج کنند، وجود نداشت. (الکافی، ج ۵، ص ۳۳۹، ح ۱).

۱. ر.ک: الخصال، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۱۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. زراره از یکی از آن دو امام [= امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام] روایت کرده است: «علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام با کنیز امّ ولد عمویش حسن عَلَيْهِمَا السَّلَام ازدواج کرد و مادرش را به ازدواج غلامش درآورد. چون این خبر به عبدالملک بن مروان رسید، به آن حضرت نوشت: ای علی بن الحسین، گویی از جایگاه خود در میان قومت و از منزلت خود در میان مردم بی خبری. زیرا که با کنیزی ازدواج کرده و مادرت را به همسری غلامت در آورده‌ای. پس علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام به او نوشت: من نامه تو را فهمیدم، ولی ما به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا می‌کنیم چرا که او زینب دختر عمویش را به همسری زید، غلام خود درآورد و خود با کنزش صفیه دخت حئی بن اخطب ازدواج کرد. (حسین بن سعید کوفی، کتاب الزهد، ص ۶۰ و ۱۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰). (شایان ذکر است، مراد از مادر امام سجاد، کنیز امّ ولد پدرش امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام است، که در کودکی، امام را پرورش داده و بزرگ کرده است، زیرا شهربانو، مادر امام سجاد به هنگام زایمان، از دنیا رفته است - م.)

تمامی مردم در این آیین در لباس و انجام وظیفه و حرکت با یکدیگر همسانند، حتی اسلام نخبگان مردم را که از قریش بودند نهی کرد که در کوچ کردن از مشعرالحرام، شیوه خاصی را برای خود قایل شوند، کاری که در دوران جاهلیت می‌کردند. خداوند فرمود: ﴿ثُمَّ آفِئُوا مِنْ حَيْثُ آفَأَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱؛ «پس از همان جا که [انبوه] مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزندهٔ مهربان است».

این شعایر اسلامی، نقش و اثر بزرگی در ساختار امت یکپارچه داشته است، هم در شکل و صورت آن، هم در استحکام بخشیدن ارتباط و همبستگی میان فرزندان آن و هم در نابود کردن موانع روانی و طبقاتی در میان افراد آن. به علاوه، شعایر اسلامی پیش گفته، آثار روحی، معنوی و آمادگی فراوانی دارد که توانسته آن‌ها را تحقق بخشد.

چهارم: برابری در دهشها و احترام متقابل و برخورد میان گروهها و طبقات اجتماعی بدون هرگونه تبعیض. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود و امامان اهل بیت علیهم السلام به طور دقیق و ژرف بر این برابری تأکید کردند. اگر چه امویان کوشش فراوان کردند که آن را تحریف کنند و عباسیان نیز به بیراهه رفتند و کوشیدند که تحت شعار پیش کسوت بودن در اسلام و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیض طبقاتی و نژادی به وجود آورند.

پنجم: دادن مقامها و پستهای رهبری سیاسی و نظامی. از باب نمونه، این پستها به برخی از موالیان شایسته واگذار می‌شد، چنان که در نبرد «موته» انجام شد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرماندهی سپاه را به غلامش زید بن حارثه واگذار کرد، با وجود این که پسر عموی جعفر بن ابی طالب در میان آنان بود و از بزرگان و برگزیدگان صحابه و پیش کسوتان به اسلام به شمار می‌رفت. همچنین، فرماندهی سپاه را چند روز پیش از رحلت خویش به اسامه بن زید واگذار کرد و به بزرگان صحابه دستور داد که به او بیوندند. این سپاه به نام سپاه اسامه بن زید شهرت یافت.

این اقدامات در به هم پیوستن دلهای مسلمانان و ایجاد وحدت حقیقی در میان امت نقش سترگی داشته است.

امویان و برخی پیشینیان آنان کوشیدند که این اقدامات [برابری و برادری] را به بیراهه

بکشند و معیارهایی را انتخاب کنند که توسط آن برخی از مسلمانان در دهشها و موقعیتهای بر دیگران برتری پیدا کنند، یا حتی در ازدواج و روابط اجتماعی. از این رو، شامیان را بر عراقیان و قریش را بر دیگران در دهشها برتری می‌دادند و همچنین مُضریان را بر دیگر قبایل.

آنان در مسائل ازدواج و امثال آن به عادات و رسوم دوران جاهلی چنگ در می‌زدند. لیکن جایگاه اصیل و پایدار اهل بیت علیهم‌السلام در استواری و زنده کردن رسالت اسلامی در این زمینه و بر جای ماندن سیره شریف محمدی، نقش بزرگی داشته است. برخی از روایات از آثار بدی یاد کرده که پیشینیان اموی در این زمینه بر جای نهاده است و آن این که برخی از قبایل عرب به نزد امام علی علیه‌السلام آمدند و با این شیوه زشت اموی بر او اعتراض کردند و گفتند: «این موالی سرخ‌گونه که پیرامونت را گرفته، میان ما و تو فاصله انداخته‌اند»^۱ پیشتر موضع خلیفه اموی را دانستیم که کوشید، امام زین العابدین علیه‌السلام را به سبب مسأله ازدواج و زاده شدن از یک کنیز تحقیر کند.^۲

یگانگی خدا و پرستش او

۲- در زمینه پرستش، جامعه‌ای که به پرستش هزاران خدا نماهایی فرا می‌خواند که آن‌ها را به جای خدا برای خود به خدایی گرفته بود و همین خدا نماها سبب از هم گسیختگی و اختلاف و ناتوانی آن شده بود، به جامعه‌ای تحول پیدا کرد که خدای یگانه و پاک را می‌پرستید و با پرستش خدای یگانه توانست جهش بزرگی انجام دهد که از لحاظ یگانه پرستی و پاکی و صفای اعتقادی از جوامع اهل کتاب هم فراتر رفت و یگانه پرستی [= توحید] شعار جامعه و وضعیت روحی، روانی و اجتماعی شد که در جای جای رفتار جامعه حرکت می‌کرد و معیار سنجۀ امور این جامعه قرار گرفت و جامعه هر نوع شرک به خدای را، چه در زمینه عبادت، چه در زمینه طاعت یا رفتار و عمل رد کرد. این موضوع را در برخی از مصادیق تردید و درنگ مسلمانان در پاره‌ای از انواع

۱. ر.ک: الغارات، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۲۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹،

ص ۱۲۴. مقصود افراد غیر عرب هستند که سرخ‌گونه بودند. برخلاف عرب که سیاه چرده‌اند.

۲. کتاب الزهد، ص ۶۰، ح ۱۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰.

عبادت به روشنی می‌توان ملاحظه کرد نظیر سعی میان صفا و مروه که برخی از مسلمانان ایجاد شبهه کردند که این کار یکی از انواع پرستش سنگهاست، تا این که آیه نازل شد:

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ آلْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛ «در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست».

یا در تأکید اسلام و پای‌بندی مسلمانان به این که حلال بودن گوشت در همه حالاتها باید از طریق یاد خدا در هنگام سر بریدن باشد [می‌توان یکتاپرستی را دید] خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيَجَادِبُوا بِكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۲؛ «از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده است مخورید که خود نافرمانی است و شیاطین با دوستان خود القا می‌کنند که با شما مجادله کنند؛ اگر از ایشان پیروی کنید، از مشرکانید».

یا در تأکید قرآن کریم بر اطاعت خدای یگانه و نه اطاعت مردمان و این که اطاعت از پیامبر و اولی الامر همان اطاعت خداست. خدا گفته است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾^۳؛ «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را برایشان نگهبان نفرستاده‌ایم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۴؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۵ «ای کسانی که

۱. بقره / ۱۵۸.

۲. انعام / ۱۲۱.

۳. نساء / ۸۰.

۴. نساء / ۶۴.

۵. نساء / ۵۹.

ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...». یا در تأکید قرآن کریم بر این که سخن پیامبر ﷺ همان سخن خداست و سخن او از هوس او نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱؛ «و از سر هوس سخن نمی‌گوید

این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست».

﴿...وَمَا آتَيْكُمْ مِنَ الرَّسُولِ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۲؛ «...و آنچه را فرستاده [او]

به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید...». مسلمانان در چندین مورد با کمال باریک بینی این پرسش را مطرح می‌کردند که آیا حکم و اقدام رسول خدا ﷺ همان حکم الهی است؟ آن حضرت پاسخ می‌داد: حکم پیامبر ﷺ همان حکم الهی است.

همچنین، یکتاپرستی را می‌توان در تأکید به این موضوع دید که نیت عمل باید برای خدا باشد و شرک و ریاکاری در آن نباشد و خداوند بر اساس نیت حسابرسی می‌کند و نیز هر انفاقی در حقیقت، وام دادن برای خدا و دهشی برای ذات پاک اوست.

همچنین، تمامی آنچه در این جهان اتفاق می‌افتد، همانا با فرمان خداوند و تقدیر و حکم اوست و تمامی آنچه در این جهان وجود دارد، خدا را تسبیح می‌گوید و او را می‌پرستد و تمامی اینها در منظومه‌ای پهناور و فراگیر و دقیق قرار دارند که با خدای یگانه پیوند دارند. اگر چه عوامل و پیامدهای پدیده‌های هستی و اجتماعی گوناگون است.

یگانگی ساختار عبادت و شمار آن و شیوه انجام این عبادت، از طریق ارکان و شعایر اسلامی نظیر نماز، دعا، زکات، صدقه، حج، زیارت، احرام، روزه، اعتکاف و نیز توقیفی بودن عبادت، مشخص کردن بنیادهایی که این عبادت در آن انجام می‌شود همانند «مسجد» و شرح و بیان ویژگیهای عبادت و خصوصیات دیگر همچون ستیز با تمامی ابعاد ستمگری و همچنین، پایداری در برابر سلطه شهوت‌ها و غرایز، نقش بزرگی در استواری ارکان توحید عبادی، نگهداری آن و نیز در ساختار و یکپارچگی امت داشته است.

اثر بزرگی که اسلام بر جامعه آن روز گذارد، در حقیقت، عمق برنامه و نقشه‌ای را

نمایان می‌سازد که این دین، آن را برای پیشرفت جامعه و انتقال آن از وضعیت پراکندگی، از هم‌گسیختگی و چسبیدن به ماده، به وضعیت چشم‌دوختن به آسمان و رفتن به سوی خدای یگانه و صفات جمالی و کمالات الهی وضع کرده است و این کار را از طریق شکستن زنجیرهایی انجام می‌دهد که حرکت جامعه را مقید می‌کند و نیز از طریق آزاد کردن او از انواع پرستشهای باطل درونی و برونی و سوق دادن او به بندگی خدای یگانه و قادر مطلق.

شناخت و حقیقت

۳- همچنین، اسلام کوشیده است که انسان را به علم و حقایق آن رهنمونی کند و در این باره بر عقل، شواهد، دلایل و اسناد - به عنوان راه درست رسیدن به حقیقت - تکیه نموده و همه انواع خیالبافیها، خرافات، گمانه‌زنیها، تردیدها و دیگر حالت‌هایی را که به انسان دست می‌دهد، رد کرده است.

بدین ترتیب، اسلام نگرش به جهان هستی و زندگی را با نگرش به وقایع و رویدادهای اندرون جامعه انسانی، یکپارچه کرده و این کار را از طریق یکی کردن راه که همان عقل باشد، انجام داده است. زیرا خداوند به این دلیل عقل را در وجود انسان آفریده که او را به سوی «حقیقت یگانه» یعنی خداوند و آفریدگانش هدایت کند و نیز به «راه روشن» که توسط آن می‌توان به حقایق پی برد و این راه روشن، «دانش» است. همه اینها در صورتی است که عقل تحت تأثیر عوامل اثرگذار بیرونی قرار نگیرد و بر انسان است که بکوشد عقل خویش را درست و به دور از هرگونه عامل اثرگذار به کارگیرد و در این صورت است که - طبق وعده خدا - به حقیقت خواهد رسید. خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین، راههای خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.»

از این جا، خداوند میان ایمان از یکسو و میان عقل و علم از سوی دیگر، رابطه

برقرار کرده است. خداوند می فرماید:

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۱؛ «...از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند...». زیرا این دانشمندانند که از طریق عقل و علم به حقیقت الهی می رسند که ایمان بخش بزرگی از آن به شمار می رود و لذا احساس ترس می کنند. همچنین، قرآن کریم انسان را رهنمونی کرده است که در صورت ندانستن حقیقت، برای شناختن حقایق به دانشمندان رجوع کند. خداوند فرمود:

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «... اگر نمی دانید، از دانشمندان بپرسید». این رابطه میان شناخت و علم به جهان هستی و ایمان به خدا چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید می کند:

﴿سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۳؛ «به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است...». چرا که دستاورد طبیعی افزایش آگاهی و شناخت به آفاق و جهان و زندگی، رسیدن به حق یعنی خداوند است.

از این رو می بینیم:

اولاً: قرآن کریم تأکید و تشویق فراوان کرده است که انسان در آفرینش آسمانها و زمین و نشانه های گوناگون خداوند، غور و اندیشه کند و عقل و دانش را در رسیدن به حقایق به کار گیرد.

همه این تأکیدها و تشویقها برای این است که انسان را از سلطه اوهام و خرافات و تخیل و شک آزاد سازد و او را وادارد که در حرکت خویش در اندرون جامعه راه دانش و خرد را بیمایند و تردیدی نیست که عقل و دانش که انسان را به «حقیقت یگانه» هدایت می کند، یکی از عوامل یکپارچگی اجتماعی خواهد بود. اما اوهام و خرافات به دلیل این که راههای گوناگون و متعدد را تجسم می بخشد، پیامدهای ناهمگون خواهد داشت و تردیدی نیست که جامعه را به سوی پراکندگی و اختلاف می کشاند.

ثانیاً: اسلام، اعمالی را که بر پندار، خیال، بدگمانی، تردید و گمراهی متکی باشد،

۲. نحل / ۴۳.

۱. فاطر / ۲۸.

۳. فصلت / ۵۳.

حرام کرده است نظیر جادو، شعبده، تقلب، بدعت و گمراهسازی‌ها و همچنین، ترتیب اثر دادن بر گمان را نیز حرام دانسته است. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

همچنین عمل بر اساس گمان، از دیدگاه اسلام، گناه است. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک و ارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

اسلام مشتاق است در مواردی که به اختلاف منجر می‌شود همچون وام، وصیت، طلاق و امثال آن، محکم کاری و سند سازی شود.

بدین ترتیب، اسلام از طریق به کار گرفتن عقل، دانش، گواهان و اسناد در زندگی انسانی توانست موفقیت سترگی به دست آورد و جهش بزرگی را در جامعه اسلامی و انسانی تحقق بخشد.

ثالثاً: اسلام به دانش، در جامعه ایمانی و اسلامی، جایگاهی والا و درجه‌ای بلند داده است. خداوند می‌فرماید:

﴿...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۴؛ «... آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

﴿...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۵؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند

۲ . حجرات/ ۱۲.

۴ . زمر/ ۹.

۱ . اسراء/ ۳۶.

۳ . حجرات/ ۶.

۵ . مجادله/ ۱۱.

گرداند...».

چهارم: ایجاد مؤسسه علمی به منظور آموختن علوم دینی و بدین سبب، علوم دینی از حرفه و شغلی که تنها دانشمندان و راهبان و طبقه ویژه لاهوتی آن را انجام می‌داد، به واجب کفایی و دینی همگانی تحول پیدا کرد که همه افراد و طوایف امت آن را انجام می‌دهند و مسؤولیت این کار [از لحاظ ارزش] در کنار مسؤولیت جهاد در راه خدا قرار گرفت و همسنگ آن شد. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را، وقتی به سوی آنان باز گشتند، بیم دهند. باشد که آنان از [کیفر الهی] بترسند».

بدین سبب [یعنی با کوچ کردن گروهی از مؤمنان و آموختن علوم دین] خط حوزه‌های علمیه به وجود آمد و جستجوی علم در تمامی کشورهای اسلامی، به ویژه در کشورهای تازه مسلمان گسترش یافت و حتی برخی از این کشورها از لحاظ علمی از کشورهای عربی پیشی گرفت.

برای این مؤسسه علمی فقهی در طول تاریخ، آثار و دستاوردهای بزرگی در تحقق یکپارچگی و ایجاد عوامل آن بوده است که جز خدا، کسی آن‌ها را نمی‌داند و شرح و بیان این دستاوردها زمان درازی می‌برد و برخی از آن‌ها عبارتند از: پاسداری از قرآن و شرح، تفسیر، توضیح و استنباط احکام از آن، نگهبانی از سنت نبوی و تاریخ اسلامی، مشخص کردن موضع واحد برای رویارویی با بدعتها، ستیزه‌جوییها و مشکلات جدیدی که مسلمانان و بشریت با آن‌ها رو به رو می‌شوند و نیز فعالیت در جنبش اصلاحی در میان مردم و احیای دین و مکتب و بازگرداندن آن به زندگی اجتماعی، پس از زمانی که فرمانروایان و حکمرانان در دورانهای مختلف، آن را نابود کرده بودند.

همچنین، اهل بیت علیهم‌السلام در نگهداری حوزه علمیه و استوار ساختن ارکان و گسترش دامنه آن، نقش ویژه‌ای داشتند. به ویژه اقدامهایی که امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام در این

زمینه انجام دادند، امری که هیچ دانشمندی با انصاف، چه از مسلمانان و چه از دیگران که این موضوع را پژوهش و کاوش کرده است، آن را انکار نمی‌کند. چرا که امام صادق علیه السلام در نیمه اول قرن دوم، به تنهایی چهار هزار شاگرد از پیروان مذاهب مختلف و کشورهای اسلامی داشته است.^۱

پنجم: خیزش علمی مسلمانان، چه در زمینه علوم انسانی و چه در زمینه علوم طبیعی، اثر سترگی بر تکیه کردن بر علم و شناخت به سان راه شناخت حقیقت داشته است. نه تنها در جهان اسلام بلکه در تمامت جهان، چه شرق و چه غرب و این، چیزی است که پژوهشگران در همه دورانها و حتی در دوران کنونی که غرب می‌کوشد از طریق دانش و قدرت بر همه جهان سلطه یابد، بدان اعتراف دارند.

ارزشها و روح معنوی

۴- در زمینه سیطره شهوتها بر رفتار انسان باید گفت: اسلام - که مسأله اشباع نیازهای غریزی را که خداوند به منظور اهداف تکاملی در زندگی دنیوی و اخروی آنها را در وجود انسان به ودیعت نهاده - توانسته است راه حل عملی درخور، برای مشکل سیطره این شهوتها و غرایز بر سلوک انسان مسلمان و جامعه اسلامی بیابد و این کار را از طریق طرح «معادله جهان واپسین» انجام داده است، به این معنا که خداوند در برابر تمامی فداکاریها و رنجهای انسان در راه خدا و پیروزی او بر شهوتها و خواستههای نامشروع، به وی بهشت جاویدان را در جهان واپسین، عوض می‌دهد و حتی گاهی در همین دنیا نیز به وی پاداش عنایت می‌کند.

به همین دلیل [که خداوند در جهان واپسین به انسان عوض می‌دهد] جامعه جاهلی که غرق در شهوتها بود، به جامعه‌ای تحول پیدا کرد که فرزندانش بر سر کار نیکو با

۱. به این شمار از شاگرد و دانشجو از طریق رجوع به کتابهای رجالی که نام راویان حدیث از امام صادق علیه السلام را بیان کرده، می‌توان پی برد نظیر کتاب رجال شیخ طوسی. نجاشی در رجال خود - و دیگران - در شرح حال: «حسن بن علی بن زیاد و شاکر» گفته است: «من در این مسجد (مسجد کوفه) نُه صد شیخ را دیدم که هر کدام می‌گفت: جعفر بن محمد برایم حدیث کرد. (رجال نجاشی، ص ۴۰، ش ۸۰). از این جا می‌توان فهمید که آن حضرت، تنها در کوفه این شمار بزرگ از شاگردان را داشته که حسن بن علی و شاکران را درک کرده است، تا چه رسد به راویانی که پیش از وی بوده‌اند.

یکدیگر رقابت می‌کردند و به سوی آمرزش خدای سبحان از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و به سبب ساختن جامعه صالح، رساندن پیام الهی و هموار کردن راه در را بر پرستش خدای یگانه، رنجها می‌بردند و دهش و بخشش در سطح دارایی، خاندان، فرزند، جان و شهید شدن در راه خدا از نشانه‌های برجسته‌ای شد که انسان مسلمان و جامعه اسلامی را از دیگران ممتاز می‌ساخت و به همین سبب، اسلام توانست به سرعت و گستردگی کشورهای پیرامون جزیره عربی را فتح کند، تا این کشورها به پرستش خداوند روی آورند و نیز توانست دو قدرت بزرگ آن زمان [= ایران و روم] را با بهره‌گیری از روح بلند معنوی و ارزشها و آرمانهای الهی کامل از میان بردارد.

بدون این [تحول و روح معنوی] نمی‌توانیم برای این فتح بزرگی که اسلام به دست آورد، توجیه عاقلانه‌ای پیدا کنیم، چه در جزیره عربی و چه در سایر کشورها همچون ایران، روم، نبطیه و اتیوپی. چنانچه این روح معنوی، آن گونه که خدای خواست،^۱ ادامه می‌یافت، به یقین اسلام همه شرق و غرب را فرا می‌گرفت و مسلمانان و همه انسان‌ها در میان نعمت‌ها غرق می‌شدند و وحدت حقیقی و انسانی، همان گونه که قرآن کریم وعده داده است، تحقق پیدا می‌کرد.

لیکن وقتی این روح معنوی - بنا به دلایلی که شرح آن به زمان دراز نیاز دارد - فروکش کرد و هدف بزرگ مسلمانان، آسایش و زیورهای دنیوی شد، فتح و قدرت نیز فروکش کرد و به واپس‌گرایی و مسلمانان طعمه گوارا برای کفر و بت‌پرستی و جاهلیت نو گردید. اما این روح بلند معنوی، تأثیر خود را به کلی از دست نداد بلکه در میان امت، جریان اسلامی و اصیلی را به وجود آورد که وجود این امت را حفظ و از رسالت و ارزشهایش دفاع می‌کرد. این جریان را در آغاز، رسول خدا ﷺ بنیان نهاد و مراقبت کرد و پس از او، امامان اهل بیت علیهم‌السلام و عالمان صالح.

فداکاریهای امامان پاک اهل بیت علیهم‌السلام و پیشاپیش آن‌ها فداکاری بی‌مانند امام حسین علیهم‌السلام و خانواده و یاران او، به یاری وجدان امت آمد و به آنان آگاهی و سرزندگی در این زمینه بخشید. چه، انقلابیان در طول تاریخ، در سها و اندرزاها از آن حضرت گرفتند و می‌گیرند و همین امر، امتیازی به امت اسلامی داده که نظیر آن در دیگر ادیان آسمانی

۱. این قسمت از جستار را در کتاب خود به نام: «الامامة» بررسی کرده‌ایم.

وجود ندارد و نیز آن حرکتی معنوی و اثرگذار در طول تاریخ به آنان داد که این حرکت تا ظهور مهدی اهل بیت علیهم السلام باقی خواهد ماند.

نظام و قانون

۵- در زمینه ساماندهی جامعه و صیانت قانونی آن، شریعت اسلامی و انعطاف پذیری آن و دو بعد «پایدار» و «ناپایدار» و ساختار واقعی آن برای عملی شدن قانون، نقش بزرگی در متحول شدن جامعه جاهلی عربی و کشورهای فتح شده توسط اسلام و سپس جامعه انسانی به جامعه نظم و قانون داشته است.

برای هیچ منصفی یا دانشمند و تحصیل کرده‌ای امکان ندارد که تأثیر داخلی و جهانی تمدن اسلامی در این زمینه را انکار کند. چرا که هر چند دیگر در میان امتهای نظیر یونانیان و رومیان و برخی کشورهای عربی، قانون و اصول آن وجود داشته است، لیک باید در این زمینه، دو چیز را مورد توجه قرار دهیم:

۱- پژوهشهای تاریخ و باستانی نشان می‌دهد که اصول این قوانین نیز الهی بوده است.

۲- این قوانین کهنه شده و اصول آن در عمل از میان رفته بود و اثرگذاری اش در جوامع مدنی نابود شده یا به شدت پایین آمده و به عادات و رسوم اجتماعی یا به تصمیمات فرمانروا، پادشاهان کسروی و قیصری، سران قبایل و یا رهبران کلیسا و مقامات دینی بدل شده بود. اگر چه اسناد باستانی و اثرگذاریهای اجتماعی اش باقی بود. اینک وجود ویژگیهای قانونی زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱- قانون و قانونگذاری یکی از ضرورتهای جوامع انسانی است.

۲- بعد پایدار که در قانون اساسی و متممهای آن عینیت می‌یابد و بعد ناپایدار که به مجالس قانونگذاری و کشوری مربوط می‌شود.

۳- تشخیص منبع واحد برای قانون، نظام و قانونگذاری، یا خداوند است، یا ملت و یا هر دو.

۴- تشخیص مکانیزم قانونگذاری توسط «قوه مقننه» و جداسازی برخی از مسؤولیتهای سه‌گانه [= قوای سه‌گانه] از برخی دیگر.

این ویژگیها در تاریخ واقعی و عملی خود، به اسلام و اثرگذاریهای آن در جوامع انسانی وابسته است. اگر چه جوامع انسانی در شیوه پیاده کردن این ویژگیها و جزئیات، با اسلام اختلاف نظر دارد.^۱

در هر حال، مکتب اسلام توانست کار بزرگی در سطح جامعه انسانی در جزیره عربی و جهان پیرامون آن و نیز تحول عظیمی در سطح جهانی در زمینه استحکام بخشیدن پایه‌های نظام و قانون، ایجاد کند و به طور روشن مشخص سازد که منبع قانونگذاری خداوند است. همچنین، اسلام در این قانونگذاری میان بعد پایدار و ناپایدار تفاوت قایل شد و اختیار بعد ناپایدار قانونگذاری با ره دست ولی امر و امت سپرد. البته، در چهارچوب قانون پایدار. همچنین، اسلام مکانیزم قانونگذاری، حدود و ضوابط آن را توضیح داد.

در این زمینه، خوب است به دو عامل مهم که نقش بنیادین در نگهداری نظام دارند اشاره کنیم:

حکومت اسلامی و حفظ نظام

نخست: اسلام، بنیاد مادر را که به اجرای قانون می‌پردازد، برپا کرد و این بنیاد همان حکومت اسلامی است که بنیانگذاری آن در دوران صاحب رسالت انجام شد. او نقش خویش را در ساختن این بنیاد و بیان نشانه‌ها و استواری پایه‌های آن، ایفا کرد و این حکومت، از آن تاریخ تا امروز پا برجا مانده، هر چند که به مشکلاتی سخت و جدی دچار گردیده است.

از جمله این مشکلات، تعیین جانشین برای پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت بود و این که آیا تعیین جانشین [= خلیفه] با ورود نص از سوی پیامبر ﷺ به فرمان خداوند است یا با انتخاب امت؟

۱. این موضوع به پژوهش تاریخ، اجتماعی و قانونی نیاز دارد. لیکن دور از واقعیت تاریخی نیست. همان‌گونه که این مطلب برای هر اندیشمندی منصف - در صورتی که اوضاع ملت‌های دوران اسلامی و اثرگذاریهای حرکت رسالت اسلامی از لحاظ اجتماعی و قانونی بر این ملت‌ها را مقایسه کند - آشکار می‌شود.

نیز از جمله این مشکلات، اختلاف در شیوه این انتخاب بود که خلیفه را انتخاب و سپس بر مردم تحمیل می‌کردند، چنان که در خلیفه اول چنین شد. یا خلیفه براساس وصیت تعیین می‌شد و مردم در باره آن سکوت اختیار می‌کردند که در باره خلیفه دوم اتفاق افتاد. یا واگذار کردن موضوع به مجموعه‌ای خاص که وضعیت در خلیفه سوم همین گونه بود و یا انتخاب شدن خلیفه توسط عموم مردم. چنان که درباره امام علی علیه السلام چنین شد و اعمال دیدگاه‌های بسیار در این زمینه.

از جمله این مشکلات، همان مشکل دشواری بود که به انفجار قیام حسین علیه السلام منجر شد. چرا که امویان کوشیدند، خلافت و حکومت اسلامی را به حکومت قیصری بدل سازند.

نیز از جمله مشکلاتی که دامنگیر حکومت اسلامی شد، انحراف دستگاه حاکم از اجرای شریعت به صورت آشکار و گسترده و وجود نشانه‌های ستمگری و گناه در این زمینه است.

از جمله این مشکلات، تهدیدهایی بود که حکومت از سوی نیروهای داخلی که به صورت شورش یا مصلحت‌آمیز به حرکت در می‌آمدند یا از سوی نیروهای خارجی متجاوز، با آن رو به رو می‌شد همانند موج یورش مغول، یا نبرد صلیبی و یا یورش نظامی غرب به کشورهای اسلامی و مسلط شدن بر آن‌ها و از میان برداشتن خلافت اسلامی. یکی دیگر از مشکلات، تجزیه شدن دولت و کشور اسلامی و بدل شدن آن به کشورهای متعدّد بود. یا دیگر رویدادها و ماجراهای تلخی که حکومت اسلامی آن‌ها را پشت سر نهاد. لیکن همه این حوادث نتوانست نقش این حکومت را از لحاظ عملی از میان ببرد و لذا می‌بینیم:

اولاً: اندیشه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در میان طبقات امت اسلامی به منظور پاسداری از رسالت اسلامی و مرکز قدرت دین و نظام اسلامی همچنان محفوظ است.

ثانیاً: اندیشه به کار زدن شریعت اسلامی و نظام اسلامی با همان ویژگیهای پیشین که بدان اشاره کردیم، همچنان در میان مجموعه‌های امت اسلامی محفوظ مانده است و همین امر، در بقای اثرگذاری این عنصر در یکپارچگی مسلمانان اثر سترگی داشته است.

ثالثاً: پاسداری از ساختار برپایی شعایر اسلامی و آثار آن در یکپارچگی امت اسلامی
از این رو، می‌بینیم که حکومت اسلامی تا امروز زنده مانده است. اگر چه در پاره‌ای از مناطق نظیر جزیره عربی و ایران در چهارچوب اصول کلی خود، پابرجا مانده است، حتی پس از زمانی که جهان اسلام در معرض یورشها قرار گرفت که بزرگترین و خطرناک‌ترین آن‌ها یورش نظامی غرب در آغاز قرن بیستم میلادی بود.
همچنین، تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک آرزوی زنده و نیرومند امت اسلامی و هدفی استوار در زندگی سیاسی آنان باقی ماند و همین امر، به آنان امکان می‌دهد که بار دیگر برای بازگشت اسلام به زندگی سیاسی و اجتماعی بکوشند.

نظارت امت و حفظ نظام

دوم: اسلام توانست در میان طبقات امت اسلامی، روح نظارت بر اجرای نظام، از طریق جناح اسلامی - محمدی اصیل، ایجاد کند که این جناح نقش امر به معروف و نهی از منکر و ستیز با انحراف و ستمگری را انجام می‌دهد. رهبری این جناح را اهل بیت علیهم‌السلام و عالمان صالح از مسلمانان برعهده داشته‌اند. عملکرد امام علی علیه‌السلام و نهضت امام حسین علیه‌السلام و آثار و پیامدهای آن یکی از نشانه‌های روشن در ایفای نقش امر به معروف و نهی از منکر بود و این، اصلی است که امام حسین علیه‌السلام در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه، آن را بیان کرد:

«...من از روی گستاخی، خودخواهی و ستمگری بیرون نیامدم بلکه درصدد اصلاح امت جدم برآمدم. می‌خواستم امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در پیش گیرم...»^۱

اهمیت قیام امام حسین علیه‌السلام از چند منبع پاک سرچشمه می‌گیرد:

۱ - رهبر این قیام، سبط پیامبر اعظم و پنجمین تن از اصحاب کسا^۲ است. و نیز از

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ العوالم، ص ۱۷۹؛ مقتل الحسین، ص ۱۳۹.

۲. اشاره است به حدیث کسای معروف که طبرسی آن را در تفسیر این سخن خدا ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِتْنَتَكُمْ إِنَّهُنَّ الرِّجْسُ الْأَهْلُ الْأَنْبِيتِ وَيَطَهَّرَكُم تَطْهِيراً﴾ «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما

خاندانی هست که مسلمانان اجماع دارند، قرآن کریم درباره آنان نازل شده است و خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده است و خداوند درباره آنان فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

۲- قیام امام حسین علیه السلام نخستین جنبش و اقدام در تاریخ اسلامی بوده که دیگر جنبشها و قیامها بدان اقتدا کردند. چرا که برخی از صحابه و بزرگان تابعان عملاً در فرا پیش گرفتن موضع درست در برابر پدیده یزیدی، دچار تردید شدند.^۲

۳- حجم فداکاری امام حسین علیه السلام و شیوه انجام دادن این فداکاری و به شهادت رسیدن آن حضرت و نیز وحشیگری که امویان در هتک حرمت شخصی و معنوی و حرمت خاندان و یاران او به کار گرفت، آنقدر بزرگ بود که در درجه بسیار بالا و روشنی موجب تشخیص حق از باطل شد.

۴- امام حسین علیه السلام این حرکت را از روایت و درایت خود نسبت به حکم شرعی و موضع اسلامی در برابر این پدیده در امت، بر گرفت، چرا که در دیداری که با سپاه یزید ابن معاویه در عراق داشت و در میان آنان به ایراد سخن پرداخت، برای همه مسلمانان چنین روایت کرد:

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می داند، پیمان او را می شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد و در حق بندگان خدا مرتکب گناه و ستم می شود، پس نه با کرداری به مخالفت وی برخیزد و نه با

خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که نوعی حلوا با خود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شوهر و دو فرزندت را فرا خوان. فاطمه علیها السلام آنان را آورد و آنان از آن غذا تناول کردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کسای خبیبری خود را بر روی آنان انداخت و گفت: «خداوندا، اینان اهل بیت من و عترت منند. پس پلیدی را از آنان بزدا و پاک و پاکیزه شان گردان. پس من گفتم: ای رسول خدا، من هم با آنان هستم. فرمود: تو بر نیکی هستی». (مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۵۵۹).

۱. احزاب / ۳۳.

۲. درباره این موضوع به طور دقیق در کتاب خود به نام: «ثورة الحسين» سخن گفته ایم.

گفتاری، بر خداوند سزاوار است که او را نیز به سرنوشت همان ستمگر دچار سازد»^۱. این جناح نظارتگر در میان امت، در نگهداری واقعی شریعت، قانون، ارزشها، آرمانها، مفاهیم اخلاقی و مصالح اسلامی که شریعت و قانون اسلامی بدان تکیه دارد، نقشی سترگ داشته است.

این جریان توانست تا حدودی وحدت اسلامی را حفظ کند، زیرا که از آگاهی اسلامی برخوردار بود و به نگهداری وحدت امت اسلامی و حفظ مصالح آنان، توجهی ویژه داشت.

وجود این جریان از ارزنده‌ترین ویژگیهای شریعت اسلامی به شمار می‌رود که اثرگذاری ژرف داشته است.

۱. مقتل الحسین (علیه السلام)، ص ۱۸۴ - ۱۸۵، به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- شیخ طوسی، التبیان، بیروت، داراحیاء التراث.
- ۳- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، دار السُرور، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۴- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، قم، انتشارات بعثت، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۵- فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تهران، کتابخانه صدر، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵ ه.
- ۶- حویزی، شیخ عبد علی، نورالثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۷- طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان.
- ۸- علامه طباطبایی، المیزان، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۲ ه.
- ۹- فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، سال ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۱۰- محمد رشید رضا، المنار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه.ق.
- ۱۱- نهج البلاغه، قم، دار اسوه، سال ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۱۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ ه.ق.
- ۱۳- ثقة الاسلام، کلینی، الکافی، بیروت، دار الاضواء، سال ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۱۴- شیخ صدوق، التوحید، قم، جامعه مدرسین، چاپ ششم، سال ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۱۵- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم.
- ۱۶- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، قم، انتشارات طوس، چاپ سوم، سال ۱۳۶۳ ه.ق.
- ۱۷- شیخ صدوق، الامالی، قم، بعثت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ ه.

- ۱۸- شیخ صدوق، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۱۹- شیخ صدوق، *علل الشرائع*، قم، دارالحججه للثقافة، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۲۰- شیخ مفید، *الامالی*، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۲۱- شیخ مفید، *الارشاد*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۲۲- علامه مجلسی، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۲۳- صفار قمی، محمد حسن، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، سال ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۲۴- حرّانی، ابن شعبه، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۲۵- برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۲۶- احسائی، ابن ابی جمهور، *عوالی اللئالی*، قم، انتشارات سیدالشهداء (ع)، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۲۷- طبرسی، فضل بن الحسن، *اعلام الوری*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۲۸- آمدی تمیمی، *غررالحکم*، بیروت، انتشارات اعلمی، سال ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۲۹- شیخ حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۳۰- نوری، *مستدرک الوسائل*، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.
- ۳۱- خزار قمی رازی، ابوالقاسم، *کفایة الاثر*، قم، انتشارات بیدار، سال ۱۴۰۱ ه.ق.
- ۳۲- فیروز آبادی، *فضائل الخمسة فی الصحاح الستة*، انتشارات اعلمی، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۲ ه.ق.
- ۳۳- حاکم نیشابوری، *مستدرک الصحیحین*، بیروت، چاپ دارالمعرفه.
- ۳۴- منصور ناصف، *التاج الجامع للاصول*، دار احیاء التراث العربی، سال ۱۴۰۶ ه.ق.
- ۳۵- ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، *سنن الترمذی*، قاهره، دارالحديث.
- ۳۶- هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، *مجمع الزوائد*.

- ۳۷- شافعی، ابوالحسین علی بن الحسین، تاریخ ابن عساکر.
۳۸- متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال.
۳۹- ثقفی، ابن الهلال، الغارات.
۴۰- احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دار صادر.
۴۱- قشیری، ابوالحسین بن مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم.
۴۲- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری.
۴۳- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الكبرى.
۴۴- ابن هشام، السیرة النبویه، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶هـ.ق.
۴۵- المقرم، عبدالرزاق، مقتل الحسین (ع).
۴۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری.
۴۷- حکیم، سید محمد باقر، الحكم الاسلامی، قم، المنار، چاپ اول، سال ۱۴۱۲هـ.ق.
۴۸- حکیم، سید محمد باقر، دوراهل البيت (ع) فی بناء الجماعة الصالحة، قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع) چاپ اول.
۴۹- حکیم، سید محمد باقر، الاخوة الایمانیة.
۵۰- کراجکی طرابلسی، ابن الفتح، کنز الفوائد، دار الذخائر، چاپ اول، سال ۱۴۱۰هـ.ق.
۵۱- حکیم، سید محمد باقر، الوحدة الاسلامیة.
۵۲- ابن شاذان، ابوالحسن قمی، الفضائل.
۵۳- طبرسی، ابوالفضل علی، مشکاة الانوار، قم، دارالحديث، چاپ اول، سال ۱۴۱۸هـ.ق.
۵۴- حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ سوم.
۵۵- صدر، شهید سید محمد باقر، المدرسة القرآنیة، همایش امام صدر، چاپ اول.
۵۶- صدر، شهید سید محمد باقر، الاسلام یقود الحیاة، همایش امام صدر، چاپ اول.
۵۷- صدر، شهید سید محمد باقر، اقتصادنا، دارالتعارف، چاپ بیستم، سال ۱۴۰۸هـ.ق.
۵۸- نجاشی، ابوالعباس، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶هـ.ق.
۵۹- حکیم، سید محمد باقر، ثورة الحسین (ع).

۴۹۲ / جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم

۶۰- راغب اصفهانی، مفردات الراغب.

۶۱- شهید صدر، دروس فی علم الاصول، مجمع فکر اسلامی، سال ۱۴۱۲ه.ق.

۶۲- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، بیروت، انتشارات اعلمی؛ چاپ مؤسسه آل البيت(ع) سال ۱۴۰۱ه.ق.

۶۳- اهوازی، حسین بن سعید، کتاب المؤمن، مدرسه امام هادی(ع)، چاپ اول.

۶۴- اهوازی، حسین بن سعید، کتاب الزهد.